



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

انوار اخلاقی جلد ۱

# وہابی سائبریا عظیمہ : امیر المؤمنین رحمہ



مکتبہ اشرفیہ اسلامیہ، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام): انوار اخلاقی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد علی علوی گرگانی

ناشر چاپی:

فقیه اهل بیت علیهم السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|  |     |
|--|-----|
| فهرست  | ۵   |
| وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) : انوار اخلاقی جلد ۱ | ۸   |
| مشخصات کتاب  | ۸   |
| اشاره  | ۸   |
| فهرست مطالب  | ۱۰  |
| مقدمه  | ۱۴  |
| مجلس ۱ : محبت مساکین و مستضعفین موهبت خداوند متعال به علی (علیه السلام)                          | ۱۷  |
| مجلس ۲ : مقام علی (علیه السلام) و دوستان ایشان   | ۲۴  |
| مجلس ۳ : بدترین مردم در بیان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)                          | ۳۴  |
| مجلس ۴ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۱)   | ۴۰  |
| مجلس ۵ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۲)   | ۴۳  |
| مجلس ۶ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۳)   | ۴۸  |
| مجلس ۷ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۴)   | ۵۴  |
| مجلس ۸ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۵)   | ۶۰  |
| مجلس ۹ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۶)   | ۶۴  |
| مجلس ۱۰ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۷)  | ۷۰  |
| مجلس ۱۱ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۸)  | ۷۶  |
| مجلس ۱۲ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۹)  | ۸۲  |
| مجلس ۱۳ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۱۰)                                       | ۸۸  |
| مجلس ۱۴ : وصیت خداوند متعال به پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام (۱)                    | ۹۴  |
| مجلس ۱۵ : وصیت خداوند متعال به پیامبر علی فاطمه حسن و حسین علیهما السلام (۲)                     | ۱۰۲ |
| مجلس ۱۶ : وصیت خداوند متعال به پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام (۳)                  | ۱۱۰ |
| مجلس ۱۷ : شرط مؤمن مسلم و مهاجر بودن   | ۱۱۶ |
| مجلس ۱۸ : امان امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام غرق شدن                             | ۱۲۲ |

- مجلس ۱۹ : قرآن ، بهترین علم برای یادگیری ..... ۱۲۸
- مجلس ۲۰ : آنچه که امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طاقت آن را ندارند ..... ۱۳۵
- مجلس ۲۱ : عوامل شقاوت و بدبختی انسان ..... ۱۴۲
- مجلس ۲۲ : برخی مکروهات نزد خداوند ..... ۱۴۹
- مجلس ۲۳ : اثر نمامی بخل و حرص ..... ۱۵۸
- مجلس ۲۴ : نافع ترین گنج و سود آور ترین مال ..... ۱۶۲
- مجلس ۲۵ : سه نعمت بزرگ الهی ..... ۱۶۶
- مجلس ۲۶ : صبر بهترین کار نیک ..... ۱۷۰
- مجلس ۲۷ : عجب نابود کننده اعمال نیک ..... ۱۷۴
- مجلس ۲۸ : خصلت های انسان عاقل ..... ۱۸۱
- مجلس ۲۹ : خصلت های انسان مؤمن ..... ۱۸۸
- مجلس ۳۰ : ناراضیتی خداوند از عمل سه طائفه ..... ۱۹۴
- مجلس ۳۱ : جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ..... ۱۹۷
- مجلس ۳۲ : دارا بودن هفت صفت، رمز رسیدن به حقیقت ایمان ..... ۲۰۱
- مجلس ۳۳ : جایگاه انصاف در اجتماع ..... ۲۱۰
- مجلس ۳۴ : اسباب خوشحالی و شقاوت انسان ..... ۲۱۶
- مجلس ۳۵ : اهمیت رفتارهای مثبت اجتماعی در اسلام ..... ۲۲۵
- مجلس ۳۶ : اسباب نسیان و فراموشی ..... ۲۳۰
- مجلس ۳۷ : محکم ترین دستگیره های ایمان ..... ۲۳۸
- مجلس ۳۸ : بدترین مردم و افسوس سنگینی حساب ..... ۲۴۶
- مجلس ۳۹ : موجبات قساوت قلب و بیان برخی از احکام شرعی ..... ۲۵۳
- مجلس ۴۰ : بیان برخی از احکام شرعی ..... ۲۶۰
- مجلس ۴۱ : موارد منع از قسم ..... ۲۶۸
- مجلس ۴۲ : شرط دعای مقبول و فضیلت عالم نسبت به عابد ..... ۲۷۷
- مجلس ۴۳ : آثار و عقوبت زنا و رباخواری ..... ۲۸۶
- مجلس ۴۴ : ثمره منع از زکات و نرفتن به حج ..... ۲۹۵

- مجلس ۴۵ : رد قضاء و ازدیاد عمر با صدقه و صله رحم ..... ۳۰۰
- مجلس ۴۶ : اثر ارتباط با امیرالمؤمنین ..... ۳۰۶
- مجلس ۴۷ : خضاب کردن و چهارده فائده آن ..... ۳۱۲
- مجلس ۴۸ : شرط خیر بودن گفتار، راستگویی و فقه ..... ۳۲۲
- مجلس ۴۹ : آفات برخی از موهبت ها ..... ۳۳۲
- مجلس ۵۰ : دور شدن از راه بهشت به سبب فراموشی صلوات بر ..... ۳۴۰
- مجلس ۵۱ : منع درخواست از تازه به مال رسیده ..... ۳۴۵
- مجلس ۵۲ : فضیلت دست کردن انگشتر عقیق قرمز ..... ۳۵۰
- مجلس ۵۳ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر ..... ۳۵۵
- مجلس ۵۴ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر ..... ۳۶۰
- مجلس ۵۵ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۳) ..... ۳۶۶
- مجلس ۵۶ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۴) ..... ۳۷۵
- مجلس ۵۷ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۵) ..... ۳۸۴
- مجلس ۵۸ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۶) ..... ۳۸۸
- مجلس ۵۹ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۷) ..... ۳۹۲
- درباره مرکز ..... ۳۹۶

## وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) : انوار اخلاقی جلد 1

### مشخصات کتاب

سرشناسه : علوی گرگانی، سید محمدعلی، 1318-1400.

عنوان و نام پدیدآور : وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) انوار اخلاقی / علوی گرگانی.

مشخصات نشر : قم: فقیه اهل بیت (ع)، 1392.

مشخصات ظاهری : 2 ج.

فروست : انوار اخلاقی.

شابک : دوره 978-600-94248-2-5 ؛ 90000 ریال: ج. 1 978-600-94248-0-1 ؛ 90000 ریال: ج. 2 978-600-94248-1-8

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. 2 (چاپ اول: 1392).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق. -- وصیتنامه

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP142/2ع83و6 1392

رده بندی دیویی : 297/215

شماره کتابشناسی ملی : 3351838

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره



وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) (انوار اخلاقی) ج 1

مؤلف: ... حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

ناشر... فقیه اهل بیت (علیه السلام)

قیمت: ... 70000 ریال

نوبت چاپ: ... اول 1392

قطع و صفحه... وزیری 388 صفحه

جلد 1000

نشانی دفاتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

قم خیابان شهدا، کوچه 26 پلاک 8 تلفن / 37741132 دورنگار 37743689 (025)

تهران / خیابان ری میدان، قیام بلوار قیام تلفن 02133124476

مشهد / چهار راه شهدا خیابان آزادی آیت الله بهجت آزادی ، تلفن 2252932 (0511)

گرگان خیابان امام خمینی (ره) کوی سرچشمه جنب درمانگاه هاشمی پلاک 10 تلفن / 2247777 (0171)

پایگاه اطلاع رسانی [www.gorgani.ir](http://www.gorgani.ir) پست الکترونیکی [info@gorgani.ir](mailto:info@gorgani.ir) پیامک 100006020

ص: 2

مجلس 1: محبت مساکین و مستضعفین موهبت خداوند متعال به علی (علیه السلام) ...10

مجلس 2: مقام علی (علیه السلام) و دوستان ایشان ...17

مجلس 3: بدترین مردم در بیان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ...27

مجلس 4: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (1) ...33

مجلس 5: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (2) ...36

مجلس 6: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (3) ...41

مجلس 7: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (4) ...47

مجلس 8: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (5) ...53

مجلس 9: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (6) ...57

مجلس 10: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (7) ...63

مجلس 11: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (8) ...69

مجلس 12: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (9) ...75

مجلس 13: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (10) ...81

مجلس 14: وصیت خداوند متعال به پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام (1) ...87

- مجلس 15: وصیت خداوند متعال به، پیامبر، علی، فاطمه حسن و حسین علیهما السلام (2) ... 95
- مجلس 16: وصیت خداوند متعال به، پیامبر، علی فاطمه حسن و حسین علیهما السلام (3) ... 103
- مجلس 17: شرط مؤمن مسلم و مهاجر بودن ... 109
- مجلس 18: امان امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام غرق شدن ... 115
- مجلس 19: قرآن بهترین علم برای یادگیری ... 121
- مجلس 20: آنچه که امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طاقت آن را ندارند ... 128
- مجلس 21: عوامل شقاوت و بدبختی انسان ... 135
- مجلس 22: برخی مکروهات نزد خداوند ... 142
- مجلس 23: اثر تمامی بخل و حرص ... 151
- مجلس 24: نافع ترین گنج و سود آور ترین مال ... 155
- مجلس 25: سه نعمت بزرگ الهی ... 159
- مجلس 26: صبر بهترین کار نیک ... 163
- مجلس 27: عجب نابود کننده اعمال نیک ... 167
- مجلس 28: خصلت های انسان عاقل ... 174
- مجلس 29: خصلت های انسان مؤمن ... 181
- مجلس 30: نارضایتی خداوند از عمل سه طائفه ... 187
- مجلس 31: جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 190
- مجلس 32: دارا بودن هفت، صفت رمز رسیدن به حقیقت ایمان ... 194
- مجلس 33: جایگاه انصاف در اجتماع ... 203

- مجلس 34: اسباب خوشحالی و شقاوت انسان... 209
- مجلس 35: اهمیت رفتارهای مثبت اجتماعی در اسلام... 218
- مجلس 36: اسباب نسیان و فراموشی... 223
- مجلس 37: محکم ترین دستگیره های ایمان... 231
- مجلس 38: بدترین مردم و افسوس سنگینی حساب... 239
- مجلس 39: موجبات قساوت قلب و بیان برخی از احکام شرع... 246
- مجلس 40: بیان برخی از احکام شرعی... 253
- مجلس 41: موارد منع از قسم... 261
- مجلس 42: شرط دعای مقبول و فضیلت عالم نسبت به عابد... 270
- مجلس 43: آثار و عقوبت زنا و رباخواری... 279
- مجلس 44: ثمره منع از زکات و نرفتن به حج... 288
- مجلس 45: ردّ قضاء و ازدیاد عمر با صدقه وصله... 293
- مجلس 46: اثر ارتباط با امیرالمؤمنین (علیه السلام)... 299
- مجلس 47: خضاب کردن و چهارده فائده آن... 305
- مجلس 48: شرط خیر بودن گفتار راستگویی و فقه... 315
- مجلس 49: آفات برخی از موهبت ها... 325
- مجلس 50: دور شدن از راه بهشت به سبب فراموشی صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)... 333
- مجلس 51: منع درخواست از تازه به مال رسیده... 338
- مجلس 52: فضیلت دست کردن انگشتر عقیق قرمز... 343

- مجلس 53: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (1) ... 348
- مجلس 54: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (2) ... 353
- مجلس 55: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (3) ... 359
- مجلس 56: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (4) ... 368
- مجلس 57: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (5) ... 377
- مجلس 58: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (6) ... 381
- مجلس 59: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (7) ... 385

«لَوْ كَانَ لِرَجُلٍ عَمَلٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا لَأَسْتَقَلَّ عَمَلُهُ مِنْ شِدَّةِ مَا يَرَى يَوْمَئِذٍ» (1)

اگر کسی عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد از سختی و ناراحتی آنچه که فردای قیامت میبیند عمل خود را اندک می شمارد.

مسئله تعلیم و تربیت مسئله ای بسیار مهم برای تمام انسان ها است و در قبول اصل این مسئله، تفاوتی بین انسان ها وجود ندارد و آنچه مهم است پیروی از یک سلسله قوانین و مقرراتی است که هر شخص و یا اجتماعی برای رسیدن به سعادت می کند که برای خود تعریف کرده آن ها را وضع نموده است.

سعادت فردی و اجتماعی با توجه به جهان بینی موجود مد نظر قرار می گیرد. نگاه انسان به خود عالم اطراف و اجتماع تعریف وی از سعادت و شقاوت و امثال این موضوعات نگاه فرد به خود و هستی را شکل می دهد و به تبع چگونگی زیستن را برای شخص معین می کند.

هر انسانی به دنبال رسیدن به بالاترین و بهترین نوع سعادت است و برای بدست آوردن آن تلاش فراوان می کند و این نکته را مد نظر دارد که موفقیت وی در رسیدن به این سعادت در گرو تلاش و بالاتر از آن استفاده از راهنمایی های افرادی است که راه درست را پیموده اند و تجربیات ارزشمند خود را در اختیار وی قرار میدهند چرا که استفاده از تجربیات، دیگران درصد خطای انسان را در پیمودن این راه دشوار کم می کند و راه رسیدن به سعادت را هموارتر می نماید. تعریف سعادت در نگاه و جهان بینی انسان ها متفاوت است برخی انسان را در محدوده همین دنیا می شناسند و تمام هم و غم خود را برای رسیدن به سعادت

ص: 7

دنیايي صرف ميکنند ولي برخي ديگر در عين اينکه سعادت در دنيا را قبول دارند و به دنبال آن هم هستند ولي بالاتر از آن به دنبال سعادتي هستند که ماندني باشد و محدود نباشد. سعادتي که همراه با رنج و زحمت اين دنيا و ناراحتي هاي موجود در اين دنيا نباشد.

نگاهي به عالمي غير از اين دنيا از مختصات دين است دين است که براي انسان دو گونه زندگي تعريف مي کند. دين است که به انسان چيزهايي را مي شناساند که در محدوده تجريبات اين دنياي محدود نيست بلکه عقل انسان را به فراتر از محسوسات مي برد و به او مي فهماند که تمام هستي اين دنياي پر از رنج نيست بلکه عالم ديگري وجود دارد که اين دنيا مقدمه رسيدن به آن است و نوع زندگي انسان در اين دنيا چگونه زيستن وي را در آن عالم مشخص مي کند.

خدا، بوجود آورنده نظام هستي و راهنماي انسان ها براي رسيدن به سعادت بشري است سعادتي که با توجه به حقيقت آفريش انسان شکل گرفته است و آن دو ساحت براي کمال انسان قرار داده است اگر کسي در اين دنيا آن چنانکه درست است زندگي کند راحتی و آسايش خود را در آن عالم تضمين کرده است.

اگر انسان به خدا اعتماد داشته باشد و بداند که او آفريننده انسان است و فقط اوست که مي تواند بهترين و کوتاه ترين و کامل ترين راه سعادت دنيوي و اخروي را در اختيارش قرار دهد و همه هستي از آن اوست و اوست که به انسان شخصيت و مقام و عزت مي دهد ديگر هيچ اضطرابي نخواهد داشت و با تمام وجود به دستورات او عمل مي کند تا به بالاترين سعادت ها برسد.

خداوند متعال براي راهنمايي بشر به سوي سعادت نقشه راهي را توسط پيامبران خود براي بشر فرستاده است که انسان را از رذائل و اخلاق زشت و صفات حيوانيت پاک و منزّه سازد و فضائل و مکارم اخلاق را پرورش دهد. پيامبران

آمده اند تا به انسان ها درس خودسازی بیاموزند و در طریق شناخت اخلاق زشت و کنترل و مهار کردن امیال و خواسته های نفسانی یار و مددکارشان باشند تا انسانی را که ممکن است در اثر رفتار ناصحیح از حیوانات پست تر شود را به درجه ای از کمال برسانند که هیچ موجودی را یارای رقابت با او نباشد و به برترین و بالاترین کمال و سعادت برسد.

خداوند متعال یکی از مهمترین تکالیف رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را ارشاد مردم و پند و اندرز آن ها بیان می کند و آن را بهترین و شایسته ترین هدیه ای می داند که شخصی برای برادر و خواهر دینی خود میفرستد ایشان در طول عمر شریفشان در هر موقعیتی که امکان پند و اندرز و در حقیقت رشد کمال انسان ها بود از این مهم دریغ نمی کردند و با بیان موعظه ای روح تشنه انسان ها را سیراب می کردند و البته هر کسی به اندازه خود از این چشمه جوشان فیض خواهد برد. آنچه در این کتاب پیش رو داریم مجموعه ای از مواعظ و نصایح رسول گرامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که توسط حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی دام ظلله طی چندین جلسه درس اخلاق ایشان بیان شده است. امید است که با تاسی به این رهنمودها و نصایح بتوانیم به آنچه که مورد رضای

خداوند متعال است برسیم و توشه ای را برای سفر سختی که در پیش داریم آماده و مهیا کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دفتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی دام ظلله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

«حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ مِنْبَرِهِ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ، فَرَضِيَتْ بِهِمْ إِخْوَانًا وَرَضُوا بِكَ إماماً» (1)

از جمله وصایایی که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود و در «امالی» شیخ صدوق دام ظلّه آمده است این می باشد :

«حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ» که علی بن بابویه دام ظلّه باشد، ایشان هم از سعد بن عبدالله اشعری قمی نقل کرده که از بزرگان است.

ص: 10

«قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَوَيْتَ رَأْسَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ دَامَ ظِلَّهُ نَقَلَ مِنْ كُنْدٍ.»

«عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَيَّ مِنْبَرُهُ.»

در قدیم خیلی به سلسله سند اهمیت میدادند و روایت را بدون سلسله سند نمی پذیرفتند علما در عصر سابق مقید بودند که هر روایتی را که نقل می کنند سلسله سندها را هم بیاورند فلذا این امانت تا اینجا به دست ما رسیده است و الا اگر بنا بر اختصار گویی بود الان ما انجام می دادیم. در عصر ما اینطور شده است که روایت ها را بدون سند می خوانیم مثلاً در موقع خواندن روایت می گوئیم عن الصادق (علیه السلام) عن الباقر (علیه السلام)، اصلاً سلسله سند را نمی خوانیم. از بس حوصله ها کم شده است فلذا الان می بینیم که خیلی ها کمتر به سند آگاهی دارند؛ علت هم این است که سندها خوانده نمی شود.

قدیم اینطور نبود به این مسائل خیلی اهمیت می دادند برای همین اجازه روایی می گرفتند که هر روایتی را که می خواهم در منبر برای موعظه بخوانم اجازه داشته باشم به نظر من علتش تقوای زیاد آن ها بود. در همه جا مسائل را رعایت می کردند. همینطور که وقتی یک نفر می خواست امام جماعت شود تا رسماً از یک مرجع و مجتهدی اجازه نامه نمی گرفت نمی گذاشتند که امام شود با اینکه از شرایط امام جماعت این است که اگر کسی را عادل می دانید اشکال ندارد که امام شود حتی مردم از فرد می پرسیدند شما از کدام آقا برای نماز خواندن اجازه گرفته اید؟ اما حالا می بینیم چقدر تنزل کردیم.

این سلسله سند به همین صورت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید که ایشان این روایت را بالای منبر خوانده اند و مثل اینکه به صورت علنی روایت را خوانده باشند.

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَ لَكَ حَبَّ الْمَسَاكِينِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ»

خدا محبت مساکین و مستضعفین را در زمین به تو مرحمت کرده است. خدا به تو دوست داشتن مساکین را محبت کرده است با این بیان معلوم می شود که حب مساکین از خود انسان نیست و باید خدا به وی عنایت کند.

در قرآن کریم آمده است که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (1) به خودتان مراجعه کنید». اگر هر کسی به خودش نگاه کند می فهمد که خدا این محبت الهی را در او قرار داده است یا خیر اگر دارد خوش به حالش که باید سجده شکر به جا آورد. اگر دیدید در دلتان احساس سنگینی می کنید احساس این را دارید که مسأله بیچارگان و بینوایان برایتان اهمیتی ندارد باید برای بدست آوردن آن تلاش کنید خوشا به حال کسی که این حالت را خدا به او مرحمت کرده است. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید خدا این محبت را به تو کرده است که

مساکین را دوست بداری مستضعفین در زمین را دوست بداری که شاید مراد از مستضعفین همین شیعه ها باشند چون به ما مستضعفین می گویند.

خداوند متعال فرموده است که من منت می گذارم که این مستضعفین را وارث قرار می دهم. این ها جزو وارثین زمین هستند این هایی که مستضعف در دیدگاه مردم هستند این ها یک روز وارث زمین می شوند یعنی حکومت را آن ها به دست می گیرند آن شاء الله حضرت بقیه الله الاعظم دام ظلّه تشریف بیاورند و کره زمین در دست آقا و شیعیان قرار گیرد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود تو کسی هستی که خدا این محبت را به تو کرده است پس هر که دارای این صفت است بداند که آینده خوبی دارد. خوش به حال کسی که دارای این صفت باشد. خدا هر

ص: 12

مقامی را به هر کسی نمیدهد اگر مقامی به یک شخصیت داده است بدانید که دارای خصوصیات درونی بوده است ولو من و شما نمی دانستیم.

یکی از حضرات حوزه که الان هم هنوز در قید حیات هستند نقل کردند: در مدرسه دارالشفاء طلبه ای بود که بنده آن طلبه را می شناختم آن طلبه در نهایت استضعاف بود بیچارگی به تمام معنا در او صدق می کرد روزی دیدیم که این طلبه بدبخت مریض شد و امکاناتی هم نداشت که بتواند خودش را مداوا کند با زحمت زیادی پیش دکتر رفت وقتی به دکتر مراجعه کرد دکتر به او گفت علاج تو این است که مدتی باید کباب برگ بخوری تا بهتر شوی چون بدنت نهایت استضعاف را پیدا کرده است. اگر نتوانی کباب برگ بخوری

به این زودی ها بهتر نخواهی شد و ممکن است بیشتر از این مزاجت تحلیل برود.

این طلبه بیچاره هم با خود گفت من که توانایی مالی ندارم که هر روز کباب برگ بخورم. این آقا که او را می شناخت گفت: من نزد او رفتم و دیدم این طلبه اصلاً حال ندارد. به او گفتم: فلانی مگر دکتر نرفتی؟ گفت: بله، رفتم. دکتر به من گفت که باید مدتی کباب بخورم این آقا هم بلافاصله قضیه را برای مرحوم امام رضی الله عنه بیان کرد. همین که این جریان را تعریف کرد مرحوم در جیبشان دست بردند پولی در آوردند و فرمودند این پول را به تو می دهم اما یک شرط دارد اینکه پول را به طلبه ندهی. گفتم: پس من چه کار کنم؟ گفت: شما هر روز برو قصابی گوشت بخر و برای این طلبه کباب کن تا بخورد. هر روز این کار را انجام بده.

من از این حرف آقا تعجب کردم با خود گفتم من پول را به خودش می دهم و به این طلبه می گویم که آقا گفته این کار را انجام بده. وقتی دلیل این حرف را از امام پرسیدم فرمود: اگر اینطور که شما می گوید انسان متدین و درس

خوان و مؤمنی است امکان دارد که این پول را صرف کار و نیاز دیگری کند. هدفم این است که این طلبه از این کسالت نجات پیدا کند .

خدا مرحوم ملا محسن امین صاحب کتاب اعیان الشیعه را رحمت کند. ایشان مینویسد مرحوم میرزای بزرگ شیرازی رضی الله عنه تا آخر عمرش خدمتش را از مرحوم ملا- محمد کاظم خراسانی رضی الله عنه صاحب کفایه قطع نکرد. لا اله الا الله همیشه می گفت : از بس مرد ملا و شایسته ای است باید به او خدمت کنم. ایشان طوری بود که وقتی بیچاره ای به سامرا می آمد و در آنجا می ماند، کمکش نمی کرد بلکه صبر می کرد وقتی که به کاظمین می رفت وکیلش را به آنجا می فرستاد و به او می گفت : برو خرج صورت آن آقا را هر چه که شده به او بده. می پرسیدند : آقا جان چرا در سامرا این کار را نمی کنید؟ می گفت : نه نه می گذارم آن ها هر چه دلشان می خواهد بمانند وقتی رفتند و دستشان خالی شد من کمکشان می کنم.

علت اینکه خدا این عزیزان را به این مقامات عالیه رسانده این موارد بوده است اینگونه مراجع که اسمشان نه تا به حال بلکه تا یوم القیامه می ماند، همه و همه از برکت این حالشان بوده است. ان شاء الله امیدوارم شما عزیزان در وجود مبارکتان این صفت پدیدار شود. اگر دارید خوشا به سعادتتان امید این را داشته باشید که آینده درخشان در انتظارتان باشد.

«فَرَضِيَتْ بِهِمْ إِخْوَانًا وَرَضُوا بِكَ أَمَامًا» خدا این محبت را به تو داده که راضی شده ای این ها برادران تو باشند. برادران ما این ها هستند. بله با اینکه خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام است ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به اخوان تعبیر می کند. تو راضی و خشنود هستی که این ها برادران تو باشند و آن ها هم راضی هستند که تو امام آنها باشی این رضا به این معنا خیلی مهم است. این است که شما در آیات قرآنی

می بینید خداوند متعال راجع به اوصاف بهشت می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ رَضُوا عَنْهُ» (1). چرا خدا «رَضِيَ اللَّهُ» را آورده است در حالی که بهشت را به آن ها داده و بهشتی شده اند و فرموده است: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بعد از آن می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» چرا؟ زیرا می خواهد به ما بفهماند که نه تنها من به شما مزد می دهم بلکه علاوه بر این مزد و مهم تر از آن رضایت خود را می دهم «و رَضُوا مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (2) این خیلی مهم است که خدا می فرماید من از شما راضی هستم این رضا و خشنودی حضرت حق، خیلی مهم است.

اینجا هم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید تو راضی هستی که این ها برادران تو خوانده شوند. حالا برادران چه کسانی هستند؟ همین شیعه ها و دوستان تو برادران هستند. آنها هم راضی هستند که تو امامشان باشی.

در یکی از مناجات های امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه کلمه آمده است که نه قبلاً کسی این را گفته است و نه بعداً کسی می تواند این حرف را بگوید. در مناجات آمده است: «إِلَهِي، كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» (3) این عزت برای من بس است که بنده و عبد تو باشم. «وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رِبًّا» این افتخار برای من است که خدایی مثل تو دارم. «أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ» خدایا، تو همان خدایی هستی که من می خواستم و من را آن بندهای قرار بده که تو

ص: 15

---

1- سوره مبارکه مائده آیه 119.

2- سوره مبارکه توبه آیه 72 «و رضای خدا «از همه این ها» برتر است».

3- بحار الأنوار، ج 74، ص 400.

می خواهی. این جملات چقدر ارزشمند است خدایا تو همان گونه هستی که من می خواستم من را هم آن طور قرار بده که تو می خواهی.

ما هم باید به این صورت امام مردم باشیم. بعضی از آقایان هستند با تحمیل می خواهند. بر مردم امامت کنند. این کار اشتباه است. اگر زمانی احساس کردی که مردم نمی خواهند که تو امام جماعتشان باشی نباش. از جمله جاهایی که روایت دارد خداوند تبارک و تعالی در آنجا بسیار سخت می گیرد و مجازات می کند همین جا است که مردم او را نمی خواهند و او می خواهد با اکراه بر سر مردم امامت کند. ما اگر جایی بنا است پیشوا باشیم رضای مردم در موضوع خیلی مؤثر است چون بنده وقتی می خواهم در آنجا امامت کنم، نماز بخوانم صحبت کنم سخنرانی کنم این سخنرانی من باید اثر داشته باشد. اگر بنا باشد تمام کسانی که در آن مکان هستند از ما بدشان بیاید و ناراحت باشند دیگر چه صحبت کردنی است؟

خداوند در جایی به شما مرحمت میکند که وقتی به مقام امامت و مرجعیت می رسید به مقام عظمت و بزرگواری و آقایی می رسید، سعی تان این باشد که مردم از شما راضی باشند وقتی اکثریت مردم به وجود شما علاقه دارند و واقعاً می بینند که به حرف های خود عمل می کنید، خوش به سعادتتان.

خداوند به حق محمد و آل محمد علیهم السلام این نعمت و این محبت را به ما هم مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَّقَ عَلَیْكَ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَّبَ عَلَیْكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْعَلَمُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ. مَنْ أَحَبَّكَ فَارَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ هَلَكَ. يَا عَلِيُّ أَنْتَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَ هَلْ تُؤْتَى الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟ يَا عَلِيُّ أَهْلُ مَوَدَّتِكَ كُلُّ أَوَابِ حَفِیْظٍ وَ كُلُّ ذِي طِمْرٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلٰی اللّٰهِ لِأَبْرَ قَسَمَهُ» (1)

در ادامه روایت قبل حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید :

«طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَّقَ عَلَیْكَ» خوشا به حال آن کسی که تو را دوست داشته باشد و برای تو راستگو باشد یعنی با تمام صداقت دوستی اش را به تو ابراز کند.

«وَ وَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَّبَ عَلَیْكَ» و وای به حال آن کسی که با تو دشمن باشد و به تو دروغ بگوید یعنی در برخورد با تو دشمن باشد وای به حال چنین کسی

ص: 17



پس از این عبارت دو حالت مشخص میشود یکی محبت و دوستی نسبت به کسی داشته باشد و دیگری اینکه راستگو باشد یعنی چه بسا ممکن است کسی اظهار محبت کند ولی صداقت نداشته باشد جایی که صداقت ندارد فایده ندارد. از آن طرف اگر خدای ناخواسته بغض داشته باشد و لو تظاهر به صدق هم بکند، اثری ندارد؛ پس معلوم می شود که هر دو لازم است هم باید قلباً دوست داشته باشد و محبت قلبی باشد و هم اینکه در بیان زبانی باید مطابق با اعتقادش بیان کند؛ پس جایی که قلب یک چیز بگوید و زبان چیز دیگری بگوید، درست نیست مثلاً بگوید آقا من ارادتمند شما هستم حاج آقا من شما را خیلی دوست دارم اما به دلش که مراجعه شود می گوید من بی خود می گویم می خواهم خودم را جلوی آقا نمایش بدهم، این چه ارزشی دارد؟

روایت دارد که هیچ مؤمنی نیست که خدا برایش منافق نگذاشته باشد. لا اله الا الله یعنی افرادی که با او دوگانه صحبت می کنند. این ها چیزهایی است که ائمه علیهم السلام ما گفته اند؛ پس بدانید امروز به این فکر نباشید که در کنار مردم که هستید کسی اذیتتان نکند. فکر نکنید که جایی می روید حتماً آقا باشید و راحت و آسوده از هر ضرری بمانید. می فرمایند هر مؤمنی اگر قله کوه هم برود کسانی هستند که او را اذیت کنند به ، نماز منبر و ... ایراد بگیرند خب با این اوصاف سؤال می شود که تکلیف چیست؟ باید استقامت و صبر کنیم؛ البته این عرض حقیر است شاید تمام این مسائل را خدا برای من و شما می گذارد که آزمایش شویم. ببیند ما تا چه اندازه اعتقاد داریم. بله اگر انسان در جایی باشد و سر سفره راحت بنشیند و بخورد و بخوابد این که هنر نیست؛ اگر در مقابل جسارت ها، بی حرمتی ها، فحش ها استقامت نشان دادیم خیلی هنر کرده ایم اجر و مقام آن جایی است که همراه با صبر و حوصله باشد.

روزی پیغمبر خدا و عایشه نشستند که مردی یهودی آمد. تا چشمش به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افتاد یک دفعه گفت: سام علیک. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در جواب فرمود: سام علیک. دومی آمد و گفت: سام علیک. باز پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: و علیک. سومی آمد. او هم به همین لحن گفت: سام علیک. باز پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: و علیک. یک مرتبه عایشه از کوره در رفت و بسیار عصبانی شد. گفت: ای یهودی ها ای برادران بوزینه ها مرگ بر خودتان باد و به پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رو کرد و گفت: یا رسول الله، این ها به تو جسارت و بی حرمتی کردند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای عایشه، چرا عصبانی شدی؟ چرا به آنها فحش دادی؟ اگر قرار باشد خدا برای این فحش صورتی درست کند بسیار صورت زشتی درست می شود. بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: رفق و مدارا را هر جا بگذاری زینت می دهد و از هر جا برداری آن رازشت

می کند.

بینید این فرمایش پیشوای ما است. مواظب باشید داد و فریاد کردن در کوچه ها و خیابان ها و در مغازه ها خوب نیست. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید چه خبرتان است؟ رفق داشته باشید، مدارا کنید تحمل کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ» (1) یعنی مدارا در هیچ جایی قرار نمی گیرد مگر آنکه آن را زینت می دهد «وَلَا تُزَعْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ» از هر جا برداشته شد، آنجا را زشت می کند. این نصیحت ها خیلی ارزش دارد. انسانیت انسان را بالا می برد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا همینطور بیان کرده اند. فرموده اند: علی جان، «طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ عَلَيْكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَّبَ عَلَيْكَ»

ص: 19

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْعَلَمُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ» علی جان تو محک این امت هستی. علم نشانه محک است. ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) محک است. یا علی از تو بدست می آید که کدام اهل نجات هستند و کدام نیستند. «مَنْ أَحَبَّكَ فَازَ» هر که تو را دوست دارد رستگار شده است. خوش به سعادتش. «وَمَنْ أَبْغَضَكَ هَلَكَ» هر که با تو دشمنی داشته باشد هلاک می شود. خوش به حال آن هایی که جزو محبین امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند.

بعد آقا جمله ای گفتند که در دعای ندبه هم می خوانیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَهَلْ تُؤْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟» زمان قدیم اکثر شهرها حصار داشتند حتی علاوه بر آن قلعه هایی داشتند که دور آن خندق هایی می کردند و تا بالا دیوار می کشیدند چون زمان سابق امنیت نبود. گاهی دشمنان به شهرها هجوم می آوردند و وارد میشدند فلذا نوعاً شهرها به این صورت دیوار داشتند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم تعبیر می کند که من شهر علم هستم و تو در این شهر هستی. این هم کنایه از اینکه من شهر علم هستم یعنی هر نوع علمی که بخواهی در این شهر پیدا می شود و تو در این شهر هستی یعنی هر که بخواهد وارد شهر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شود باید از در ولایت وارد شود و تا ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول نکند نمی تواند به این شهر وارد شود و این یعنی قبول نبوت و ابستگی به قبول ولایت دارد تا ولایت نبوت نیست. تا نبوت نباشد توحید و وحدانیت الهی نیست. کسی به خدا نمیرسد مگر از طریق اهل بیت علیهم السلام.

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: یابن رسول الله کسی امام زمانش را شناخت و رفت در خانه اش نشست و از خانه اش بیرون نیامد، آقا جان، وضع این آقا چگونه است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود اگر از خانه بیرون نیاید، حال دینش چطور است؟ از کجا می تواند دینش را کامل بدست بیاورد؟ پس معلوم می شود

ما فقط دستور به معرفت امام نداریم بلکه علاوه بر شناخت امام باید به دنبال امام هم برویم اینکه الان ما فقط به حوزه بیایم و درس بخوانیم و ملا شویم ولی بعد از آن خانه نشین شویم فایده ندارد.

حضرت (علیه السلام) در ادامه فرمود: باید زکات علم را داد آن شخص پرسید: یا بن رسول الله، زکات علم چیست؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: زکات علم نشر آن است. در حوزه زحمت کشیده ای و درس خوانده ای باید مردم از وجودت فیض ببرند. این ها همه برای این است که علم را به دست مردم برسانید؛ پس همه باید در راه قرار بگیریم چه اهل علم و چه غیر اهل علم بنده هم احتیاج به خواندن دارم. من هم باید دنبال تحصیل بروم. نباید بگویم که سیر شدم ابداً، علم پایان ندارد. دو گروه گرسنه هستند که هیچ وقت سیر نمی شوند طالب علم و طالب مال. علم، آخر ندارد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى السَّرَابِ بِقِيَعَةٍ لَا يَزِيدُ سَيْرَهُ إِلَّا بُعْدًا» (1) هر کس عمل کند اما بصیرت دینی نداشته باشد مثل آن آقای است که به راه افتاده اما راه غیر مستقیم را می رود. آن راهی که باید برود را نمی رود. هر چه هم تند تند برود فاصله زیاده تر می شود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید باید در مسیر دین بیافتیم مواظب باشیم که دین در هر جایی چه اقتصادی می کند. عالم کسی است که وضع را بفهمد و دستور را بفهمد چه بسا در جایی عملی حرام است اما به مناسبتی آن حرام واجب می شود.

خدا آیت الله العظمی بروجردی را رحمت کند ایشان خیلی به آقا سید جواد صاحب کتاب مفتاح الكرامه عنایت داشت احترام بسیار زیادی به او می گذاشت. در سال 1221 که وهابی ها به نجف ریختند و نجف را محاصره کردند اداره حوزه به دست مرحوم آقا سید جواد بود وقتی وهابی ها وارد نجف

ص: 21

شدند ایشان دستور داد که باید شب ها کشیک بدهیم مبادا وهابی ها یک مرتبه شبیخون بزنند و شیعه ها را بکشند عده ای را به عنوان فرمانده در قسمت های مختلف نجف قرار داد که شبها تا صبح با تعدادی سرباز کشیک بدهند. بعد گفتند: خودم من هم هستم و یک شب هم من کشیک می دهم.

شبی که نوبت آیت الله بود ایشان افرادی را بر سر مرکزهای حساس قرار داد که تا صبح کشیک دهند و خود آقا هم هر چند ساعت یک بار به عنوان فرمانده به این گروه ها سر می زد برای سرکشی به یکی از این گروه ها نزدیک مقرر آنها شد. سر و صدایی به گوشش رسید وقتی جلو رفت دید افرادی که مسئول کشیک آن قسمت بودند در حال رقصیدن هستند. آقا خیلی عصبانی شد. یک مرتبه گفت: ای آقایان در کنار قبر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خجالت نمی کشید؟ اینجا جای این کارهاست؟ آقا شروع کرد به نصیحت کردن و جلوی ایشان را گرفت. ساکتشان کرد و رفت تا دوری بزنند. باز دوباره که آمد دید تمام نگهبان ها خوابیده اند. فرمانده را صدا کرد و پرسید: این ها چرا خوابند؟ گفت: حضرت آیت الله این ها یا باید برقصند و سر و صدا کنند یا باید بخوابند. بله بعضی ها این طوری هستند. اگر بنا است بیدار باشند باید سرشان را با عمل حرامی گرم کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید آیا مگر جز این نیست که انسان به هر منزلی و یا هر شهری که می خواهد وارد شود باید از در وارد شود؟ کسی هم که می خواهد به شهر نبوت وارد شود باید از در ولایت وارد شود.

«يَا عَلِيُّ، أَهْلُ مَوَدَّتِكَ كُلِّ أَوَابِ حَفِيزٌ» ان شاء الله ما سعی کنیم جز این دسته باشیم. باید بینیم آیا این نشانه هایی که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند در وجود ما هست یا خیر. اگر واجدشان هستیم خوش به سعادتمان و معلوم می شود جزو دوستان و یاوران آقا هستیم. اگر خدای ناکرده دیدیم فاقد

این صفات هستیم با خواندن این حدیث ان شاء الله تلاش کنیم دارای آن شویم چون انسان مسلماً برای هر چیزی سعی و تلاش کند قهراً به همان هدف خواهد رسید. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (1) خدا در قرآن می فرماید هر چقدر خودت تلاش کنی این خودت هستی که باید احساس مسئولیت کنی.

افرادی هستند که همیشه در خانه خدا هستند و رجوع به خدا می کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این افراد اواب هستند یعنی همیشه به طرف خدا برمی گردند. «حفیظ» صفت مشبه است یعنی آنهایی که در تمام جهات حفظ می کنند چه در کم و چه در کیف. آبرودار و با حیا هستند عمل زشت را مواظبت می کنند مواظب اند مبادا عییشان ظاهر شود. واجبات خدا را ترک نمی کنند. حافظ واجبات خدا هستند. امانات الهیه را حفظ می کنند اواب حفیظ یعنی صفت حفاظت در وجودشان بالا است. آنچه را که باید حفظ شود حفظ می کنند. اخلاقیات خوب خودشان را نگه می دارند. اخلاقیات بد خودشان را اصلاح می کنند. پیروان مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید دارای این خصوصیات باشند.

«وَكُلُّ ذِي ظِمْرٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا يَبْرَ قَسَمَهُ» دوستان تو دنبال این نیستند که لباس چنین و چنان بپوشند و یا دنبال لباس های زر و زیور دار بروند. گاهی نگاه می کنی لباسی خیلی عادی و ساده پوشیده اند و به لباس های خیلی متعارف اکتفا می کنند. اگر هم زمانی برنامه ای پیش بیاید و بنا شود چیزی در راه خدا بدهند بهترین را انتخاب می کنند و در راه خدا می دهند و برای خود نگه نمی دارند. این گونه افراد دنبال دنیا و دنیا پرستی و حفظ دنیا نیستند. بیشتر هدفشان را خدا قرار می دهند. می خواهند عملی انجام بدهند که خدا از آن ها راضی شود. بزرگان دین ما این گونه بودند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: ای علی دوستانت اهل بازگشت

ص: 23

هستند و خود را نگه می دارند و آن ها لباس مندرس در بر می کنند و خداوند سوگند آن ها را گواهی می کند.

خدا رحمت کند دو بزرگوار استاد و شاگرد یعنی شیخ مرتضی انصاری و مرحوم آخوند خراسانی رضی الله عنه را، خدا در جانشان را متعالی کند. مرحوم آخوند خراسانی رضی الله عنه صاحب کفایه است که امروز افتخار می کنیم کتابشان در حوزه های علمیه است و از آن بهر مند می شویم. بی جهت خدا نام کسی را نگه نمی دارد. چندین سال است و نه تا به حال بلکه بعد هم از بین نخواهد رفت.

مرحوم آخوند خراسانی یک دست لباس بیشتر نداشت. روزی همین یک دست لباسش کثیف شد ایشان لباس را از تنش درآورد و شست. وقتی شست، گذاشت تا خشک شود. یک مرتبه نگاه به ساعت کرد و دید وقت درس نزدیک است و با خودش گفت: استاد شیخ انصاری الان درس را شروع می کند. خیلی مضطرب شد. نگاه کرد لباسش خیس بود. عاقبت مجبور شد قبا را بدون پیراهن بپوشد و آستین قبا را تا زد که معلوم نشود پیراهن تنشان نیست عبا را هم دور خودش پیچید و به راه افتاد.

وقتی به درس رسید رفت و در کناری نشست درس مرحوم شیخ مرتضی که تمام شد، سریع بلند شد و حرکت کرد. با خود گفت سریع بروم تا رفقا مرا با این وضع نبینند. به خانه که رسید طولی نکشید یک دفعه در خانه به صدا درآمد. در را که باز کرد ناگهان استاد را جلوی در خانه دید. پیش از اینکه سلام کند مرحوم شیخ مرتضی انصاری گفت: سلام علیک مرحوم آخوند گفت: علیکم السلام. بلافاصله شیخ مرتضی بقیچه ای که در دستش بود به آخوند داد و گفت: این را محبت کنید از من بگیرید. بنده می خواستم برایتان لباس نو بخرم ولی گفتم چه بهتر این که لباس خودم را به شما بدهم.

لا اله الا الله از این قضیه معلوم می شود که شیخ مرتضی رضی الله عنه بالای منبر هنگام درس دادن متوجه شدند که ایشان پیراهن ندارند نگاه کنید استاد چه روحیه ای داشت و شاگرد هم چقدر به درس اهمیت می داد. حال ما الان دنبال یک بهانه می گردیم که درس را تعطیل کنیم. امروز درس نرفتیم، نرفتیم. فردا هم اگر نرفتیم اشکال ندارد. این بیان این کلام و این تفکری است که ما داریم. ذات اقدس حق، عالم سر است و از نیت ما آگاه است. لازم هم نیست که به زبان بیاوریم. مبادا خدای ناخواسته ما جزو این دسته باشیم که درس برای ما هیچ گونه شیرینی نداشته باشد. خیلی مواظب باشید.

عقیده شخصی خودم این است که هر چه ما به درس اهمیت بیشتری بدهیم خدا مقام را بیشتر بالا- می برد. من از لسان و نفس اخبار اینطور فهمیدم. در نماز خواندن مخصوصاً در نماز شب خواندن چیزی که خدا بیشتر به آن اهمیت می دهد می دهد نیت است. هر چه به واجبات و دستورات خدا بیشتر اهمیت بدهیم خداوند تبارک و تعالی بیشتر ارزش، بها نورانیت و مقام به ما می دهد.

روزی جناب آیت الله ملا عبدالله تستری رضی الله عنه به خدمت شیخ بهایی رضی الله عنه شد. مدتی که گذشت وقت نماز شد شیخ بهایی گفت: آقای ملا عبدالله بفرماید جلو اقامه کنید تا نماز بخوانیم. من میخواهم پشت سر شما نماز بخوانم. ملا عبدالله با شنیدن این حرف با تعجب بسیار گفت: شما پشت سر من نماز بخوانی؟ شما شیخ بهایی؟ شیخ بهایی گفت: بله می خواهم پشت سرتان نماز بخوانم. ملا عبدالله تستری جلو رفت که اقامه نماز کند. تا ایستاد یک مرتبه از اتاق بیرون رفت. شیخ بهایی با دیدن این حالت به دنبال ملا عبدالله رفت. پرسید: چه شد؟ قرار بود نماز جماعت را با هم بخوانیم ملا عبدالله گفت: یا شیخ، می دانی من چرا نماز را رها کردم؟ من می خواستم نماز بخوانم اما یک دفعه در درونم فکر کردم عبدالله عجب کسی شده ای که شیخ بهایی با این عظمت



پشت سر تو نماز می خواند. یک مرتبه تا این احساس را کردم دیدم این نماز برای خدا نیست دیگر حاضر نشدم بایستم.

مرحوم ملا عبدالله تستری رضی الله عنه خیلی دارای مقامات عجیبی بود. شیخ بهایی گفت: شما دیگر حق نداری تقلید کنی. باید به رأی خودت عمل کنی تقلید برای تو حرام است. ایشان نقل می کند: به محض اینکه استاد این حرف را به من زد که تقلید برای تو حرام است من از آن روز به بعد یک عمل مباح انجام ندادم حتی اکل و شرب را تا مستحبش نکردم انجام ندادم.

این افراد اینگونه به این مقامات رسیدند. از زمان شیخ بهایی رضی الله عنه تا حالا چند سال گذشته است؟ از زمان ملا عبدالله رضی الله عنه چند سال گذشته است؟ چطور شد که این ها نامشان در تاریخ ماند؟ به خاطر نیروی معنوی است کسی که برای خدا کار کند خدا هم برای او کار می کند.

آخرین آیه ای که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقت شهادت گفت این بود که فرمود: فرزندان من، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (1) پسران و فرزندان من بدانید خدا با همه کس نیست خدا با اهل تقوا است با نیکوکاران است.

پروردگارا به ما هم توفیق عمل به این دستورات عنایت بفرما. خدایا ما را جزو محبین اهل بیت قرار بده دست ما را از دامان این اهل بیت کوتاه مگردان. توفیق عمل و بندگی به همه ما مرحمت بفرما.

ص: 26

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ أَلَا أُتَيْتَكَ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَلَا يُقِيلُ الْعَشْرَةَ. أَلَا أُتَيْتَكَ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ وَلَا يُرْجَى خَيْرُهُ» (1)

در روایتی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، أَلَا أُتَيْتَكَ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» آیا نمی خواهی تو را خبر دهم که بدترین مردم چه کسانی هستند؟ ایشان عرض کرد: آقا جان بفرمایید.

«قَالَ: مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَلَا يُقِيلُ الْعَشْرَةَ» بدترین مردم کسانی هستند که از گناه افراد دست برنمی دارند و آنها را نمی بخشند گاهی شخصی به او بدی کرده با او بد رفتاری و بی حرمتی کرده و برخورد خوبی نداشته است ولی به خدمت او می آید و معذرت خواهی می کند اما در جوابش می گوید من هرگز تو را نمی بخشم می خواهم پیش خدا از تو شکایت می کنم تا تو را مجازات کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این صفت بسیار صفت زشتی است .

اگر زمانی شخصی نسبت به شما خلافی مرتکب شد و پیش شما آمد و عذر خواهی کرد طبق دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شما موظف هستی قبول کنی. بگو تو را عفو کردم

ص: 27

چون خدا دوست دارد که بندگانش نسبت به هم مهربان و با گذشت باشند اینطور نباشد که سختگیر باشیم که چرا تو در فلان مجلس به من بی حرمتی کردی؟ چرا فلان جا این حرف زشت را به من زدی؟ گذشت بسیار کار خوبی است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از کسی که صفت عفو و گذشت را ندارد به «شر الناس» یاد کرده است یعنی او بدترین مردم است. «مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ» کسی که گناه و بدی دیگران را نمی بخشد و در بخشش زیر بار نرود آدم خوبی نیست؛ روی خوب بودن او نباید حساب باز کرد. «وَلَا يُقِيلُ الْعَشْرَةَ» «عَثْرَه» به معنای لغزش است. گاهی اوقات از انسان

لغزش هایی سر می زند و دچار خطا می شود کارهایی که باید مراقبت کند و انجام ندهد را انجام می دهد. گاهی مواقع در اجتماع برای او لغزش هایی پیش می آید که بعداً متوجه می شود و می گوید ای کاش این کار را نمی کردم ای کاش من این برخورد را با این آقا نداشتم خیلی زود پشیمان و ناراحت می شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید باید از لغزش دیگران گذشت و معذرت خواهی آنان را قبول کرد.

علی کل حال انسان باید خیلی مراقب باشد و مخصوصاً روحانیت عزیز که گرفتار گناه و لغزش نشوند. واقعاً خیلی کار سختی به ما روحانیون داده اند. لباس روحانیت را به تن کردن خیلی راحت است اما وای به حال ما، دین مردم را به دست ما داده اند. توجه کنید تقلید چیست؟ مقلد چه اصطلاحی است؟ مقلد تقلید از قلاده می آید و قلاده چیزی است که به گردن حیوان می اندازند. این لفظ را چرا برای ما گذاشتند و می گویند از آقا تقلید کنید؟ این لفظ برای بیدار کردن من و شما است آقای مرجع آقای عالم بزرگوار بدان خدا قلاده این مردم را به گردن ما انداخته است ما هستیم که باید مردم را به بهشت ببریم و گاهی این ما هستیم که خدای ناخواسته مردم را جهنمی می کنیم. عمل من و شما در مردم اینگونه است. یکی از علما بالای منبر می گفت: «من و تو هستیم که مردم را بهشتی و جهنمی می کنیم چون ما پُل آن ها هستیم».

بنابراین رسالت روحانیت سنگین است در درجه اول خودمان را بسازیم از گناه و معصیت دوری کنیم و ثانیاً اگر کسی برای معذرت خواهی از کار بدی که نسبت به تو کرده است، نزد تو آمد بلافاصله اقاله اش کن، گذشت کن، سخت نگیر.

شخصی به خدمت یک عالم و مجتهدی آمد و گفت آقا جان فلانی در فلان جا درباره شما حرف های زشتی میزد و پشت سر شما بد می گفت. آن آقای بزرگوار گفت: اگر این حرف هایی که او زده است در من هست خدا مرا بیامرزد و اگر نیست خدا او را بیامرزد. ببینید این عین فرمایش امام (علیه السلام) است که فرموده است: اگر کسی درباره شما حرفی زد شما بگو اگر من دارای این حرف ها هستم خدا مرا ببخشد خدا به داد من برسد و اگر در من نیست و آن آقا به من تهمت زده، خدا از سر تقصیر او بگذرد. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید بدترین مردم افرادی هستند که اهل گذشت و چشم پوشی نیستند.

آیا از این بدتر هم داریم؟ حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«أَلَا أُتْبِكُ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» علی جان بدتر از این افراد را به تو خبر بدهم؟ عرض کردم بله، آقا جان، بفرمایید.

«قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شِدْرَهُ وَلَا يُرْجَى خَيْرُهُ» کسی که مردم از شر او در امان نیستند و همیشه از دست او در حالت وحشت و اضطراب به سر می برند. آن شاء الله که ما جزو این دسته نباشیم. از طرفی مردم هم امیدی به خیرش ندارند یعنی بدترین مردم کسی است که خیرش به دیگران نمی رسد مردم از او ناامید هستند. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید وای به حال کسی که با این حالت در میان مردم زندگی کند که مردم از شر او در امان نباشند وای به حال کسی که مردم امید به خیر او نداشته باشند.

خدا کند که دو تا روحانی، دو تا اهل علم امید به خیر همدیگر داشته باشند. ما باید به خیر هم امیدوار باشیم بدی های همدیگر را کم کنیم. خیر همدیگر را زیاد کنیم. مبادا از ما روحانیت به مردم شر و بدی برسد چون ما اهل زبان هستیم،

اهل منبر و سخن هستيم مواظب باشيد وقتی بالای منبر می روید آبروی کسی را نریزید. طوری نباشيم که مردم از شر زبان ما در امان نباشند. وای به حال ما اگر جزو این دسته باشیم همه ما اهل منبر و خطابه هستیم. گاهی به خاطر یک صحبت عادی مؤاخذه می شویم .

از مرحوم شیخ بهایی رضی الله عنه سؤال کردند که یا شیخ زکریا بن آدم افضل است یا علی بن بابویه رضی الله عنه؟ شیخ بهایی به این سؤال جواب داد اما خیلی پشیمان شد. گفت : چه اشتباهی کردم چرا این جواب را دادم؟ وقتی از ایشان سؤال کردند کدام یک از آن دو بزرگوار افضل است؟ شیخ بهایی گفت : من فکر می کنم زکریا بن آدم رضی الله عنه افضل باشد. گفتند چرا؟ گفت چون هم کجاوه امام رضا (علیه السلام) بود یعنی در یک طرف کجاوه حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می نشستند و یک طرف هم زکریا بن آدم رضی الله عنه بود.

شیخ بهایی بعد از این ، پاسخ شب در عالم رویا دید حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نشسته اند و در کنار ایشان هم علی بن بابویه قرار دارد. شیخ بهایی می گوید: من وارد آن مجلس شدم. سلام کردم. حضرت (علیه السلام) فرمود: یا شیخ این آقا از شما گله دارند . گفتم : چرا آقا جان؟ آیا من خلافتی مرتکب شده ام؟ آقا فرمود: مثل اینکه از شما سؤالی شده و اینطور جواب داده اید. عین همان جواب مرا آقا بیان کردند. عرض کردم : آقا جان من به این دلیل این حرف را زدم که خواننده ام زکریا بن آدم هم کجاوه شما بوده است لذا این جواب را دادم. یک مرتبه علی بن بابویه گفت : یابن رسول الله بفرمایید کسی که حامل علم شما باشد افضل است یا هم کجاوه شما؟ من حامل علم شما هستم. حضرت (علیه السلام) فرمود : راست می گوید یا ، شیخ علما مقامشان خیلی بالا است. توجه داشته باشید اگر شما قدر خودتان را بدانید و واقعاً اخلاص داشته باشید مقامتان خیلی بالا است.

روزی مرحوم حاج محمد همدانی و مرحوم حاج عبدالجبار بن حسن و مرحوم آقای حسن بن باوره در منزل آقای نشسته بودند که یکی از آن ها شیخی را دید

که کتابی در دستش است. پرسید اسم این کتاب چیست؟ آن شخص گفت: این کتاب «نهایه» شیخ طوسی رضی الله عنه است. گفت: این کتاب را برای چه مطالعه می کنید؟ گفت: مسائل فقهی خودم را از این کتاب برداشت می کنم و بعد طبق آن با علما و آقایان صحبت میکنم. گفت: یعنی این کتاب آنقدر اعتبار دارد؟ معلوم نیست که دارای این اعتبار باشد که شما مطالب فقهی را از این می گیرید.

یک مرتبه استاد بزرگوارشان که شخصیت عالمی بود گفت: آقا این حرف را نزنید. کتاب شیخ طوسی رضی الله عنه معتبر در فقه است. شیخ طوسی خیلی زحمت کشیده است؛ اما باز دوباره آن عالم گفت: خیر چنین چیزی نیست. نهایه شیخ الان در حوزه ها مطرح نیست و مراجع تقلید نسبت به آن چیزی نگفته اند و چندان اهمیتی به آن نمیدهند.

خلاصه این سه بزرگوار در مقابل این شیخ ایستادند و بحث شان بالا-گرفت. یک مرتبه یکی از آنها گفت: ما باید برای حل مسأله به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برویم و از او پرسیم. این سه بزرگوار حرکت کردند و به نجف آمدند وارد نجف که شدند سه روز روزه گرفتند شب سومین روز مصادف با شب جمعه شد. هر سه بزرگوار وارد حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدند و در آنجا مشغول عبادت و دعا شدند. با هم قرار گذاشتند که تا صبح در اینجا میمانیم تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این مسأله را حل کند و از ایشان سؤال کنیم که نهایه، شیخ چقدر اعتبار دارد و قرار بر این شد که اگر خوابی و یا هر چیز دیگری برای هر یک اتفاق افتاد هیچ یک حق ندارد آن را مطرح کنند بلکه خواب یا هر اتفاق دیگر را روی کاغذ بنویسند.

هر سه آن شب در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیتوته کردند. مقداری که از نیمه شب گذشت هر سه خوابشان برد. وقتی خوابیدند آقا به خواب هر سه نفر آن ها آمد جالب اینجا است خوابی که هر سه دیده بودند عیناً کلمه به کلمه مثل هم بود. در عالم رؤیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواب این سه نفر آمد و در خواب هر کدامشان را صدا زد و فرمود: در میان کتب فقه شیعه کسی که سزاوار است به کتاب او اعتماد شود و

اقتدا گردد کتاب نه‌ایه شیخ طوسی است چون این مرد هنگام نوشتن این کتاب خیلی با خلوص بوده و علمای شیعه می‌توانند به این کتاب اعتماد کنند .

وقتی از خواب بیدار شدند هر کدام خواب‌هایشان را نوشتند. وقتی مطالب روی کاغذها را دیدند تعجب کردند و دیدند که آقا همان بیانی که به این فرموده است را به آن یکی هم فرموده است. بعد از این جریان هر سه حرکت کردند و به خانه آن شخصی که در همین رابطه با او بحث کرده بودند رفتند. به او گفتند: یا شیخ، خوش به سعادتت جریان این طوری شده است فلذا بنده می‌دیدم که مرحوم آیت الله بروجردی رضی الله عنه همیشه در درس اسم کتاب نه‌ایه را می‌آورد و می‌گفت در، نه‌ایه شیخ طوسی رضی الله عنه چنین فرمودند. من نمی‌دانم که آیا ایشان این قصه را شنیده بود که خیلی روی کتاب نه‌ایه شیخ طوسی توجه داشت؟ همچنین در زمان آقای بروجردی رضی الله عنه کتاب «نه‌ایه» چاپ شد ایشان فرمود این کتاب را چاپ کنید و باید این کتاب مورد توجه شیعه باشد.

پس عزیزان توجه داشته باشید می‌خواهم بگویم ما باید خیلی مواظب حرف زدندان باشیم در اینکه فلان کتاب خوب یا بد است یا فلانی افضل از فلان آقا است. مبادا بی حرمتی کنیم این صحبت‌ها در شأن مؤمن نیست. اگر اهل کلام هستی برو با او صحبت کن. چهره خراب کردن هنر نیست. با او بحث کن بین تا چه اندازه وزنه

علمی دارد. یکی از بزرگان در منبر می‌گفت: روحانی خیلی از کارهایش را بر طبق اعتباریات پیش می‌برد در صورتی که باید طبق واقعیت باشد. اعتبارات مهم نیست.

علی کل حال، ان شاء الله مواظب باشیم که جزو شر الناس نباشیم. جزو افرادی که «لا یؤمن شره و لا یرجى خیره» نیز نباشیم. به حق محمد و آله الاطهار علیهم السلام خدا ان شاء الله همه ما را از شر شیطان مصون و محفوظ بدارد.

## مجلس 4: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (1)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَثَلَاثِ خِصَالٍ فِعْلٍ وَعَمَلٍ وَنِيَّةٍ وَبَاطِنٍ وَظَاهِرٍ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْمِائَةُ وَثَلَاثُ خِصَالٍ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ جَوَالَ الْفِكْرِ جَوْهَرِي الذِّكْرِ» (1)

«لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَثَلَاثِ خِصَالٍ» پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: ایمان مؤمن به حد کمال نمی رسد مگر اینکه دارای صد و سه خصلت باشد. البته بعید است که بتوانیم تمام این خصلت ها را بیان کنیم و فقط برخی از آن ها را طی چند جلسه مطرح می کنیم.

«فِعْلٍ وَعَمَلٍ وَنِيَّةٍ وَبَاطِنٍ وَظَاهِرٍ» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود این صد و سه خصلت در این قالب ها می آید.

آیا عمل با فعل فرق دارد؟ عده ای از آقایان گفته اند: بله بین عمل و فعل نسبت عام و خاص مطلق است یعنی همه اعمال فعل هستند اما هر فعلی عمل نیست. در روایت این دو با هم فرق می کنند. در فعل، چه قصد کند شی را بیاورد و چه قصد نکند به آن فعل گفته می شود. در حقیقت آن چیزی که از حرکت بدن انسان

ص: 33



بوجود می آید به آن فعل گفته می شود؛ اما عمل آن است که شی را بیاورد و انجام بدهد آن هم با قصد، پس معلوم می شود بین فعل و عمل فرق وجود دارد.

گاهی هم ممکن است به یکدیگر اطلاق شوند مثل مسکین و فقیر آقایان می گویند: «اذا اجتمعا افترقا و اذا افتقرا اجتمعا» گاهی فعل را به جای عمل به کار می بریم و گاهی عمل را به جای فعل به کار می بریم اما اگر در جایی قرار باشد عنوان جدا شود اگر هر دو در کنار هم آمده باشند با هم فرق دارند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در این جا آنها را کنار هم گذاشته است، پس معلوم میشود فعل غیر از عمل است. «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْمَائَةُ وَثَلَاثُ خِصَالٍ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مؤمن باید صد و سه خصلت داشته باشد تا ایمانش کامل شود تا این را فرمود شاگرد اول مکتب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: این صد و سه خصلت چیست؟

«فَقَالَ: يَا عَلِيُّ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ جَوَالَ الْفِكْرِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مؤمن «جوال الفکر» است. یعنی چه؟ یعنی فکر مؤمن همیشه در حال جولان و جنب و جوش است و لحظه ای از تفکر نمی ایستد؛ چرا؟ چون مؤمن خودش را فراموش نمی کند خدا را فراموش نمی کند و همیشه به یاد خدا است. از طریق خودش به خدا نزدیک می شود همیشه در این فکر است که خدایا من را برای چه آفریده ای؟ چه قدرت و توانی به من داده ای؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود این از صفات مؤمن است که فکرش در حال حرکت و جولان است و هیچ زمانی آرام نمی گیرد. از لحظه ای که از خواب بیدار می شود بلافاصله سر به سجده می گذارد و از خدا تشکر می کند.

ائمه معصومین علیهم السلام این سفارش را به ما کرده اند که وقتی از خواب بلند می شوید، سجده کنید و پیشانی را به روی خاک بگذارید و بگویید: خدایا تو را شکر می کنم که مرا بعد از مردن زنده کردی «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (1)

ص: 34

---

1- سوره مبارکه، زمر آیه 42 «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند».

خواب مرگ موقت است. واقعاً خدا ما را میبرد و دوباره برمیگرداند. چه بسیار افرادی بودند که در خواب رفتند و بیدار نشدند چرا؟ چون خدا اجازه نداد که روحش دوباره برگردد. خداوند متعال در قرآن می فرماید بعضی ها را ننگه می داریم بعضی ها را خدا رها می کند. همه کارهای ما در ید قدرت الهی است. خوش به حال آن کسی که همیشه در فکر باشد روایت داریم که فکر کردن و عبادت است و باز روایت داریم که بیشترین عبادت جناب ابوذر، تفکر بود.

«جَوْهَرِيّ الذَّكْر» مؤمن همیشه ذکر جوهری دارد ذکر جوهری یعنی چه؟ جوهر را اینطور معنا کرده اند که عبارت است از آن چیزی که دارای قیمت بالایی باشد یعنی چیزهایی که دارای ارزش بالایی هستند و هیچ گاه به وزن آن نگاه نمی کنند بلکه نگاه به ارزش آن می کنند. در جامعه به چیزهایی که دارای ارزش و قیمت بالایی می باشند جواهرات می گویند. الان ببینید یک ذره جواهر چقدر قیمت بالایی دارد. یک قطعه الماس چقدر گران بها است حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر به جواهر کرده و فرموده است شخص مؤمن در یاد کردن همانند جواهر است یعنی ذکرش با ارزش است یعنی همیشه به عملش بهاء می دهد.

خوش به حال آن کسی که همیشه به یاد خدا باشد که قیمت عملش مدام بالا می رود. کارهایش ارزشمند میشود لذا از امام (علیه السلام) پرسیدند: ما در روز خوب است چقدر ذکر بگوییم؟ چقدر به یاد خدا باشیم؟ امام (علیه السلام) فرمودند: حداقل روزی ده تا بیست مرتبه باید انسان به یاد خدا باشد آنجا است که خداوند آنچه را که می خواهی به تو می دهد خواسته تو را خواسته خودش قرار می دهد نظر تو نظر خودش می شود. در احادیث قدسی است که اگر بنده من مرا اطاعت کند دست او دست من است چشم او چشم من است گوش او گوش من است؛ اما به شرط اینکه به دستورات عمل کنیم.

خدایا این نعمت اخلاص در عمل را به ما مرحمت بفرما.

## مجلس 5: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (2)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«بُشْرَةٌ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنَةٌ فِي قَلْبِهِ، مُبَشِّرًا بِفَقْرِهِ، أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ، وَأَصْلَدَ مِنَ الصَّلْدِ، لَا يَكْشِفُ سِرًّا، وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا، لَطِيفُ الْحَرَكَاتِ» (1)

در جلسه قبل به برخی از صفاتی که مؤمن باید داشته باشد تا ایمانش کامل باشد اشاره کردیم. در این جلسه چند صفت دیگر را بیان می کنیم و توضیحاتی در مورد آنها خواهیم داشت.

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در مورد برخی دیگر از صفات مؤمن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «بشر فی وَجْهِهِ» مؤمن در وجه و صورتش همیشه حالت تبسم و حالت خوشرویی دارد. سر و صورتش همیشه باز و خوشرو است یعنی انسان در صورتش یک حالت بشارت می بیند.

«وَ حُزْنَةٌ فِي قَلْبِهِ» مؤمن در دل و درونش غمناک و متأثر است از اینکه نمی داند عاقبت کار خودش به کجا منتهی می شود. همیشه در حال فکر و حزن است که آیا عاقبت به خیر می شوم؟ اهل بهشت هستم یا اهل جهنم؟ مؤمن همیشه اضطراب دارد و دلش گرفته است این از علامات مؤمن است.

ص: 36

«مُتَّبِعًا رَأْفَقْرَهُ» اگر دست مؤمن مقداری تهی است و امکانات مالی ندارد این فقر را دلیل بر نکبت و بدبختی خودش قرار نمی دهد اینطور نیست که اگر نداشته باشد معلوم شود که خیلی بدبخت است و مورد غضب خدا قرار گرفته است. چه بسا ممکن است این کم داشتن و تهی دست بودن یکی از نعمت های خدا برای ما باشد. دنیا و سرمایه زیاد داشتن چیزی نیست که خیال کنیم خدا نسبت به بندگانی که خیلی به آنها علاقه دارد قرار داده است. چه بسیار مردانی که بسیار پاک بودند ولی در دنیا فقیر زندگی کردند چه بسا فقر عده ای موجب امتحان دیگران است؛ فلذا میفرمایند مؤمن در حالت فقر مثل این است که حالت استیثار و مژده برای فقر دارد می گوید: من خدا را شکر میکنم و همین قدر برای من بس است بیشتر از این نمی خواهم.

شاگرد مرحوم آیت الله بحر العلوم، آقا سید جواد رضی الله عنه نقل می کند: شبی به خانه آمدم و نشستم که شام بخورم دیدم در خانه را میزنند رفتم در را باز کردم دیدم خادم سید بحر العلوم است. گفتم: بفرمایید. گفت: سید بحر العلوم با شما کار دارد. سفره شام را انداخته اند و منتظر شما هستند و فرمودند: بیایید با همدیگر شام بخوریم. سید جواد گفت: من از منزل حرکت کردم و به منزل مرحوم سید بحر العلوم رفتم. دیدم آقا سر سفره نشسته اند. تا مرا دیدند گفتند: سید جواد تو خجالت نمی کشی؟ شرم نمی کنی؟ گفتم: برای چه آقا من چه کار کرده ام؟ سید فرمود: همسایه دیوار به دیوار خانه ات مدتی است با خرما زاهدی سر می کند. (آن زمان پست ترین خرما در نجف را تعبیر به خرما زاهدی می کردند) آقا فرمود: چند روزی این بنده خدا خوراک خودش را با خرما زاهدی پیش می برد غذایی ندارد بخورد امروز به مغازه ای که قبلاً از او این خرماها را می گرفته رفته و خواسته باز بگیرد که مغازه دار به خاطر بدهی زیاد به او خرما نداده است. الان خودش وزن و بچه اش با شکم گرسنه در خانه هستند؛ تو حیا نمی کنی؟

تا این را گفت گفتم: آقا شما چرا به من تندی می کنید؟ من از کجا خبر داشتم؟ مطلع نبودم که وضع ایشان اینطور است آقا گفت: اگر مطلع بودی و خبرش را نمی گرفتی که کافر می شدی من می گویم چرا نباید از حال همسایه ات خبر داشته باشی؟ من خیلی شرمنده شدم بعد آقا گفت: این مجمع غذا را به دست خادمم می دهم شما هم همراه او برو این کیسه پول را هم بردار و به آنها بده. وقتی هم رفتی پول را بلافاصله تحویل نده به آنها بگو من اینجا می نشینم تا این شام را میل کنید. این پول را هم زیر فرشی یا حصیری که دارد بگذار و بیا.

سید جواد با خادم حرکت کرد. وقتی رسیدند به خادم گفت: تو برگرد و خادم نیز غذا را به دست سید جواد داد و رفت که همسایه نفهمد خادم آقا هم همراه او بوده است. سید جواد مجمع را به دست گرفت و در خانه را زد. صاحب خانه در را باز کرد و گفت: بفرمایید. گفتم: اجازه بدهید داخل بیایم. وارد خانه شدم و شام را به آنها دادم و گفتم: این شام را میل کنید. صاحب خانه گفت: این چه غذایی است؟ گفتم: شامی است که خدا رسانده است. صاحب خانه گفت؟ نخیر، بنده این شام را نمی خورم. این شام شامی نیست که عرب ها آن را پخته باشند مثل اینکه افراد عجم آن را پخته اند. ما عرب ها این شام را نمی پذیریم. انگار فهمیده بود که این شام از خانواده ای است که ایرانی هستند. گفت: من این شام را از شما

نمی دانم. شما عرب هستید و این نمی تواند مال شما باشد. سید جواد هر کاری کرد گفت: نمی شود تا ندانم این شام مال کیست نمی خورم. سید جواد گفت: من مجبور شدم و جریان را گفتم.

صاحب خانه وقتی قضیه را فهمید سرش را پایین انداخت و خیلی شرمنده شد. به من گفت: شما چه چیزی زیر فرش گذاشتید؟ گفتم: کیسه پول است. گفت: آن را بده تا ببینم. پول را که دادم نمی دانستم سید چقدر پول در آن گذاشته است. وقتی

کیسه را باز کرد نگاه کردیم دیدیم شصت عدد پول شوش است. پول شوش در آن زمان پول عراقی ها بود؛ خلاصه وقتی پول و غذا را گذاشتم صاحب خانه گفت: اسم من نجم الدین است. من این قضیه را به جز خدا و بچه ها به هیچکس دیگر نگفتم و احدی نمی داند که وضع من این است. امشب هم هیچ چیزی نداشتیم که بخوریم. به بچه ام گفتم: صبر کن بینم چه می خواهد. بروید و بخوابید؛ پس معلوم میشود که سید بحرالعلوم چه عنایتی از طرف خدا داشته است که خدا این خبر را به او داده و این برنامه را اجرا کرده است.

این داستان به خاطر این بود که فقر این شخص در حدی بود که در نان شب زن و بچه خودش هم معطل مانده بود اما ایمان به خدا داشت. آدم مؤمن با کم و زیاد داشتن خودش را گم نمی کند. این مطلب، عقیده شخصی من است که تا یک عملی «خالصاً لوجه الله» واقع نشده باشد در تاریخ نمی ماند. طلبه اگر برای خدا کار کند مطالعه اش برای خدا باشد درس دانش برای خدا باشد کمکش به مردم برای خدا باشد مسلّم بدانید که سال ها خدا آن را نگه می دارد و نمی گذارد اسم این آقا از بین برود.

«أَحْلَى مِنَ الشَّهَدِ» مؤمن از عسل شیرین تر از شیرینی جات شیرین تر است.

«وَأَصْلَدَ الصَّلْدِ» من مؤمن از سنگ سخت هم سخت تر است. «صلد» سنگی خیلی سفت است.

«لَا يَكْشِفُ سِرّاً وَ لَا يَهْتِكُ سِتْراً» مؤمن هیچ وقت سر را فاش نمی کند. چیزهای سری را نباید فاش کرد. بعضی چیزها از اسرار است جزو اسرار آل محمد علیهم السلام است، بعضی از ذکرها بعضی از بیان ها بعضی از معجزات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند این ها را به هر کس نگویند و بیان نکنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: بعضی از معجزات و فرمایشات ما را همه جا نگویند بعضی ها ظرفیت ندارند و بی حرمتی می کنند. بعضی از معجزات را که می خواهید در مجلس ها بگویند خیلی باید احتیاط کنید

بعضی ها طاقت ندارند بلند می شوند و از پای منبر می روند. ممکن است که حتی از خدا هم زده شود انسان در پیشگاه خدا می ترسد.

چرا این صحبت را، کردی این مجلس ظرفیت نداشت؟ مگر اینکه بین خود و خدا زمینه را طوری بچینیم که بتوانیم طرف را بیاورانیم ولی کسی که تازه به پای منبر آمده کسی که همیشه در کوچه و بازار بوده یک دفعه معجزه پیچ و خم داری از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گویی شخص پیش خودش می گوید: آخوندها اینها را از خودشان درآورده اند و بعد بلند میشود و از آن مجلس می رود. قدرت خدا بیش از این حرف ها است. خدا هر چه بخواهد می تواند انجام دهد ولی او هنوز قدرت خدا را درک نکرده است. او نمی فهمد که خدا کیست و تازه پای منبر شما آمده است. کسی که هنوز شک دارد که خدا قدرت دارد یا ندارد نمی توان اسرار و بیانات را به او گفت.

«لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ» حرکت مؤمن خیلی لطیف است یعنی اینطور نیست که بی تواضع راه برود. بعضی ها در حرکت های اجتماعی شان تواضع ندارند. برخی از هم لباس های خود ما صحبت ها و حرکت هایی می کند که این رفتارها به روحانیت نمی خورد. میخواهد امام جماعت شود به زور می گوید می خواهم باشم مردم می خواهند تو را ببینند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بشناسند که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بشناسند، حرکت تو باید طوری باشد که امام زمان را بشناسانی.

میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله می گفت: اگر روحانیت خلاف شئون روحانیت رفتار کند، در راه رفتن در حرکت در غذا خوردن و امثال این ها خلاف واقع انجام دهد میرزای شیرازی او را عادل نمی دانم. حق ندارد که امام جماعت شود. آقایان اهل علم شما باید نمونه های امام (علیه السلام) باشید. وجودتان نمونه وجود امام (علیه السلام) باشد یعنی وقتی شما را می بیند بگوید: بارک الله بارک الله؛ فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن کسی است که در حرکت هایش خیلی نرم و ملایم و لطیف برخورد می کند.

خدایا ما را عامل به این دستورات نورانی قرار بده.

### مجلس 6: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (3)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا، لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ حُلُوَ الْمُشَاهَدَةِ، كَثِيرَ الْعِبَادَةِ حَسَنَ الْوَقَارِ، لَيْنَ الْجَانِبِ، طَوِيلَ الصَّمْتِ، حَلِيمًا إِذَا جُهِلَ عَلَيْهِ، صَبُورًا عَلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ، يُبَجِّلُ الْكَبِيرَ، وَيَرْحَمُ الصَّغِيرَ، أَمِينًا عَلَى الْأَمَانَاتِ، بَعِيدًا مِنَ الْخِيَانَاتِ الْفُتَى وَحَلْفُهُ الْحَيَاءَ، كَثِيرَ الْحَذَرِ» (1)

پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) عزیز و بزرگوار به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رابطه با خصلت های مؤمن بیاناتی بیان کردند که برخی از آن خصلت ها را در جلسات گذشته عرض کردیم که در این جلسه نیز به برخی دیگر از آن خصلت ها اشاره می کنیم :

«وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا» شخص مؤمن هیچ وقت سری را افشا نمی کند. «لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ» حرکت هایی که از او سر می زند همیشه با لطافت و زیبایی خاصی است.

«حُلُوَ الْمُشَاهَدَةِ» همیشه مشاهده و دیدار او شیرین است یعنی وقتی کسی محضر مؤمن می آید با یک روی شیرینی برخورد می کند. مشاهده کردن و دیدن مؤمن شیرین است.

ص: 41



«كَثِيرَ الْعِبَادَةِ» شخص مؤمن عبادت کثیر دارد یعنی همیشه مشغول عبادت است و عبادتش ترک نمیشود و با خدای خودش در حال راز و نیاز است .

«حَسَنَ الْوَقَارِ» شخص مؤمن خیلی وقار دارد وقارش خیلی زیبا و سنگین است. دیده شده که بعضی ها با همان حُسن وقارشان موفقیت هایی داشته اند. نوعاً می بینید شخصیت های بزرگ زمام داران و شخصیت های علمی که در رأس امور هستند و خیلی با روحانیت ارتباطی ندارند مثل زمان رژیم طاغوت یا الان که افرادی در خارج هستند آن ها وقتی محضر بزرگان و روحانی می رسند مجذوب دیدارشان می شوند و حُسن وقار آن شخصیت بزرگ آن ها را جذب می کند .

خداوند این عنایات را به مراجع گذشته رحمه الله داشت که مردم از دیدن آن ها حالتشان عوض میشد الان هم اگر افرادی خودشان را واقعاً بسازند و با خدا درست برخورد کنند همینطور خواهند بود و اختصاص به زمان ویژه ای ندارد. هر زمانی همینطور است منتهای مطلب این است که تا چه اندازه بتوانید با خدا ارتباط برقرار کنید خوش به حال هر کسی که با خدا بیشتر ارتباط برقرار می کند خدا وقار را بر چهره مبارک این افراد قرار می دهد و حالتی خاص را در چشمشان می اندازد. شخصیت های بزرگ با وقارشان باعث می شدند در هر جا که می رفتند موفقیت داشته باشند.

در جنگ جهانی اول که دولت عثمانی با کمک آلمانی ها به مسلمان ها هجوم آوردند دامنه جنگ از عراق شروع شد که علما جلو افتادند و عاقبت، دولت عثمانی مجبور شد عقب نشینی کند و شکست خورد علمای آن روز از جمله فرزند ارجمند حضرت آیت الله العظمی مرحوم سید محمد کاظم یزدی رضی الله عنه بودند و رئیس این حرکت سید محمد طباطبایی رحمه الله بود که در این جنگ به شهادت رسید ولی سردسته همه بزرگواران مرحوم آیت الله محمد تقی میرزای شیرازی رحمه الله (میرزای دوم) بود ایشان در آن موقع رئیس حوزه بود.

مرحوم میرزا با فتوایی باعث شد مردم در بغداد حرکت کردند و در دو ماه جنگ خارجی ها را شکست دادند و بیرون کردند؛ منتها با اخراج دولت عثمانی، آلمانی ها شکست خوردند اما انگلیسی ها چون عراقی ها را در جنگ کمک کرده بودند بعد از خروج آلمانیها حکومت را بدست گرفتند که باز میرزا در این رابطه نامه ای نوشت و فتوایی داد که مسلمان حق ندارد حاکم خود را غیر مسلمان قرار دهد که دوباره مردم و علما حرکت کردند و تظاهرات مردمی این بار انگلیسی ها شروع شد.

عاقبت انگلیسی ها هر کاری کردند آقایان را راضی کنند که حداقل به نحو مشارکت بمانند آقایان زیر بار نرفتند وقتی چاره ای ندیدند عراق را به دست حاکمی سنی دادند. شیعیان دو سوم عراق را تشکیل داده بودند و برایشان خیلی گوارا نبود که این شخص حاکم باشد مدتی که گذشت باز علما نتوانستند تحمل کنند و قیام کردند.

مرحوم میرزا در همین قیام فوت کرد و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله جای او آمد که در تظاهرات ایشان و مرحوم نایینی و مرحوم زنجایی رحمه الله را گرفتند و به ایران تبعید کردند وقتی به ایران آمدند در محلی که قبلاً به نام باختران معروف بود استقبال عجیبی از آن ها شد بعد از آنجا به همدان و بعد هم به قم آمدند. در قم، مرحوم آیت الله نایینی آیت الله نایینی به دستور آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یک سال و نیم در حوزه درس داد.

از آن طرف ملت عراق که نمی توانستند طاقت بیاورند خیلی به حاکم وقت فشار آوردند و او مجبور شد نامه عذرخواهی به محضر مراجع بزرگوار بدهد و تقاضا کرد که دوباره به عراق برگردند؛ فلذا این عزیزان بعد از یک سال و نیم که در قم بودند به عراق برگشتند و بساط درس و بحث را شروع کردند هر جا علما پرچم را به دست بگیرند و جلو بیافتند واقعاً مردم حاضر هستند با جان و دل همراهی کنند حاضرند همه چیزشان را بگذارند برای اینکه اهداف مقدسه دین را دنبال کنند به شرطی که ما یک مقدار ارتباطمان را با خدا بیشتر کنیم.

«لَيْتِنَ الْجَانِبِ» وقتی با شخص مؤمن برخوردی داریم می بینیم شخصیت بسیار لین ملایم و بسیار لطیفی دارد. اخلاق تند ندارد. خیلی در اخلاقش ملایم است .

«طَوِيلَ الصَّمْتِ» مؤمن سکوت زیادی دارد اینطور نیست که همیشه در حال صحبت کردن باشد. اگر مطلبی را لازم دانست سخن می گوید مؤمن این طوری است مخصوصاً ما روحانیون باید بیشتر به این نکته توجه کنیم. ما در بین مردم هستیم. بعضی برخوردهای مردم نسبت به ما خیلی درست نیست. گاهی حرکت های جاهلانه ای دارند مانند اینکه بزرگی در میان بچه ها باشد بچه بچگی خودش را می کند چون عقل درستی ندارد بچه ممکن است کارهای ناشایست انجام دهد اینجا شما هستید که باید بچه را طوری تربیت کنید که آداب را یاد بگیرد .

برخی مردم هم مثالشان مثال بچه است. هنوز وظایفشان را نمی دانند اینجا ما باید با چه حالتی با مردم برخورد کنیم؟ آیا مقابل به مثل کنیم؟ اگر فحش دادند ما هم فحش بدهم؟ اگر او جسارت کرد ما هم جسارت کنیم؟ اگر اشاره ای کرد ما به او کشیده بزنیم؟ خیر هیچکدام از این کارها درست نیست، با روحانیت نمی سازد روحانی باید حلیم باشد باید خود را خیلی آرام و صبور نشان دهد که شخص از برخورد خوب شما خجالت بکشد. بگوید من چرا نسبت به این آقای حرمتی کردم. شخص مؤمن بسیار با وقار با عظمت با حلم و بردباری است که بهترین نمونه اش خود وجود مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. چقدر ایشان را اذیت می کردند اما حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بنا نداشتند که عکس العمل نشان دهند. همیشه در حقشان دعا می کردند که ما واقعاً اگر در چنین برخوردهایی دعا کنیم خدا ما را عاقبت به خیر می کند. ان شاء الله خدا فهم کامل به ما بدهد.

«حَلِيمًا إِذَا جُهِلَ عَلَيْهِ» اگر امر مجهولی برایش پیش آمد خودش را حلیم و بردبار نگه می دارد .

«صَبُوراً عَلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ» اگر کسی به او بدی کند در مقابل، صبر را پیشه می کند. اینطور نیست که از محدوده صبر بیرون برود.

«يُبْجِلُ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُ الصَّغِيرَ» مؤمن نسبت به بزرگان احترام می گذارد هر کس را که بزرگتر از خودش بداند احترام می گذارد پس اگر شخص، سنش از شما بالاتر بود باید احترامش کنید. همچنین مؤمن نسبت به بچه صغیر هم رحم دارد.

«أَمِيناً عَلَى الْأَمَانَاتِ» شخص مؤمن امین است. در مقابل امانات، ناموس جان و مال مردم امین می باشد. این مطلب شوخی نیست. گاهی مرجعی فتوایی می دهد و مردم به خاطر آن فتوا به خیابان می ریزند و چه بسا ممکن است کشته هم بشوند. ما امین آنها هستیم. باید جان مردم را حفظ کنیم. لازم هم نیست که حتماً مرجع باشد حتی یک روحانی که روحانی یک محل است مردم به او عقیده، دارند به او علاقمند هستند. پس اگر امانت مردم دست شما افتاد اگر حرفی بزنید که باعث شورش شود مسئولیت هر چیزی به دست شما است. فرقی هم نمی کند که مرجع کل باشد و یا فردی کوچک تر در منطقه ای باشد. شخص مؤمن در امانت داری امین است و مواظبت می کند.

«بَعِيداً مِنَ الْخِيَانَاتِ» مؤمن هیچ وقت نزدیک خیانت نمیرود و از آن به دور است نه اینکه خیانت نمی کند بلکه آقا می فرماید از خیانت به دور است و حتی نزدیکش هم نمی رود. مؤمن بسیار مراقب خودش است که مبادا باعث شود خیانتی به ساحت مقدس ائمه علیهم السلام کند. مؤمن دارای یک چنین کمالاتی است.

«إِلْفُهُ التَّقَى وَحِلْفُهُ الْحَيَاءَ» الفتش همیشه همراه با تقوا است. همچنین شخص مؤمن وارسته به حیا است. همیشه در حیا و شرم است. خدا ان شاء الله این صفات را به ما بدهد.

«كَثِيرَ الْحَذَرِ» مؤمن خیلی در حال وحشت و ترس است از چه می ترسد؟ ترسش این است که مبادا کارش خلاف رضای خدا باشد یا مبادا کاری کند که خدا از او

رو برگرداند. مبدا خدای عزوجل بگوید چرا فلان کار را کردی. در بین مردم هم که می رود همیشه در حال وحشت است و اضطراب دارد که آیا من درست عمل کردم؟ آیا درست توانستم مطلب را به مردم برسانم؟

در روایتی یکی از معصومین علیهم السلام فرمود: خداوند مؤمن را همیشه سرگرم می کند. عرض کردند: یابن رسول الله به چه چیزی سرگرم است؟ فرمود: همیشه به خودش مشغول است. هر جایی که می رود و می آید به خودش می گوید: آیا این درست بود یا نبود؟ خوب انجام دادم یا ندادم؟

حضرت (علیه السلام) در روایت دیگری می فرماید: مؤمن لجام زده شده و خدا او را هدف دشمن قرار داده است. عرض کردند: یابن رسول الله چطور خدا او را هدف دشمن قرار می دهد؟ فرمود برای اینکه میدان دشمن باز است هر کاری بخواهد می کند اما مؤمن میدانش باز نیست هر کاری نمی تواند انجام دهد، دستش بسته است.

فردی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و بنا کرد به ناله و درد دل کردن. حضرت (علیه السلام) فقط گوش کردند؛ بعد فرمودند: فلانی آیا زندان کوفه را دیده ای؟ گفت: بله یک بار به آنجا رفته ام. حضرت (علیه السلام) فرمود: زندان کوفه را چطور دیدی؟ عرض کرد: یابن رسول الله متعفن بود و بسیار بوی بدی می داد حضرت (علیه السلام) فرمود: در زندان کوفه که بودی خیلی اذیت شدی؟ گفت: بله. فرمود: مگر نشنیده ای که جدمان پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: دنیا زندان مؤمن است؟ از زندان چه انتظاری داری؟

این فرمایش امام صادق (علیه السلام) بیشتر برای روحانیت بزرگوار و عزیز است. سختی ها و فراز و نشیب ها بسیار زیاد است. پیشینیان ما همه از این راه رفته اند ما هم باید همینطور باشیم.

، خدایا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قَسَمَت می دهم صبر آنان را به ما مرحمت بفرما که بتوانیم راه را به سلامت پیش ببریم.

## مجلس 7: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (4)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«كَثِيرَ الْحَذَرِ، قَلِيلَ الزَّلَلِ، حَرَكَاتُهُ أَدَبٌ، وَكَلَامُهُ عَجَبٌ، مُقِيلَ الْعَشْرَةِ، وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ، وَفُوراً، صَبُوراً، رَضِيّاً» (1)

در ادامه روایتی که در این چند جلسه در مورد خصلت های مؤمن بیان کردیم به این مطلب رسیدیم که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد صفاتی که مؤمن باید دارا باشد فرمود:

«كَثِيرَ الْحَذَرِ» مؤمن همیشه در حال ترس و وحشت و اضطراب است خواه از عمل خودش مضطرب باشد و یا ممکن است ترس از برخورد با مردم او را مضطرب کرده باشد که آیا توانسته است به وظیفه اش عمل کند یا نه؟ حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) عنوان را به صورت کلی بیان کرده است که همیشه کثرت وحشت دارد.

«قَلِيلَ الزَّلَلِ» خطای های مؤمن خیلی کم است نه اینکه نداشته باشد، بشر جایز الخطا است ولی خطای او خیلی کم است. خیلی اندک پیش می آید که لغزش و خطایی داشته باشد.

ص: 47

«حَرَكَاتُهُ أَدَبٌ» حرکات شخص مؤمن ادب است یعنی هر کاری که می کند مؤدبانه انجام می دهد این تعبیر نهایت مبالغه در مقام ادب است کأنه آنقدر مؤمن مؤدب است که هر کاری که انجام می دهد، هر حرکتی که می کند در چارچوب ادب و کمال است.

«وَكَلَامُهُ عَجَبٌ» سخنانش را که انسان گوش می دهد عجیب است چون از دل برخاسته می شود از معدن حکمت است. مؤمن دارای حکمت است. وقتی انسان ایمان به خدا پیدا کرد خداوند قلب او را معدن حکمت قرار می دهد همیشه بیاناتی را بیان می کند که همه را به تعجب و شگفتی می اندازد.

«مَقِيلَ الْعَثْرَةِ» لغزش های عملیاش خیلی کم است. خیلی کم کاری می کند که مناسب نباشد.

«وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ» دنبال عیب مردم نیست طوری نیست که به دنبال عیب مردم برود و ببیند فلانی چه کرده است یا همیشه چشمش به دیگران باشد و به خودش نگاه نکند. انسان باید خودش را نگاه کند ببیند چه عیبی دارد. مؤمن این طوری است. هیچ وقت چشمش را به عیب دیگران نمی اندازد.

«وَقَوْرًا صَبُورًا» مؤمن شخصیت با مقام و والایی دارد. انسان صبوری است. در برابر مشکلات صبر دارد. خودش را از دست نمی دهد. با همه مشکلات سازگار است.

«رَضِيًّا» بسیار خوشنود نسبت به تقدیرات الهی است هر چه خدا برایش مقدر کند راضی است. هیچ وقت گله مند نمی شود که خدایا چرا اینطور شد؟ این چه وضعی است که برای من پیش آمد؟ این چراها را نمی گوید. اگر دیدید از زبانتان این چراها بیرون نمی آید مژده به شما بدهم بدانید ایمانتان بالا است. عقیده ام این است که اگر ما واقعاً خدا را حکیم می دانیم پس بدانیم هر چه که ما می بینیم همه حکیمانه است.

یا عمل ما عملی بوده که سزاوار آن نتیجه بوده است و خدا خواسته ما را از آن پاک و پاکیزه کند و یا خدا گرفتاری به ما داد برای اینکه مقاماتمان را بالا ببرد چون هر دو صورت را داریم. بعضی از مشکلات برای پاک کردن انسان است و بعضی هم برای مقام دادن فلذا مؤمن همیشه بین خوف و رجا است چون نمی داند این گرفتاری که می بیند آیا از قسم اول است یا برای بالا رفتن درجه می باشد.

علمای اخلاق می گویند ابتلای مؤمن یا برای تقصیر است که از گناهان پاک شود یا برای بالا رفتن درجه اش است که هر دو خوب است یعنی هر دو از طرف خدا لطف است. ذات اقدس حق به پیغمبرش وحی کرد یا رسول الله، کار من حکیمانه است. بعضی از بندگانم را می بینم که صلاح او بودن در فقر است اگر بخواهم او را غنی کنم گمراه میشود. صلاح بعضی از بندگانم نیز در غنا است اگر بخواهم او را فقیر کنم به هلاکت می افتد. همه کارهای خدا از روی حکمت است. همه چیز این عالم همه آیات الهیه است. آیات از معدن حکمت الهی می آید و تقسیم می شود فلذا همیشه مؤمن راضی به فعل الله است راضی به رضاء الله است.

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در آخرین لحظات حیات مبارکش که در قتلگاه بود باز فرمود: خدایا راضی به قضای تو هستم یعنی خدایا همه این مشکلات را طی کردم و الان به اینجا رسیده ام. این همه مصیبت بر وجود مبارکش و اعضای خانواده اش وارد شد.

آیت الله شیخ جعفر شوشتری رحمه الله فرمود: امام حسین (علیه السلام) مصیبت را از طرف خدا نمی دانست بلکه آن را از طرف بندگان خدا می دانست لذا در نهایت سختی هم هیچ وقت ناراضی نبود. علما ما نیز همینطور بودند هیچ وقت در مشکلات خم به ابرو نمی آوردند. روزی پدر آیت الله ملا صالح مازندرانی رحمه الله به او گفت: ملا صالح، من دیگر نمی توانم خرج تو را بدهم زندگی به من فشار آورده است. خودت به فکر



خودت باش. ایشان گفت: چشم پدر. با سختی و فشار زیاد حرکت کرد و از مازندران به اصفهان آمد. در اصفهان در نهایت سختی شروع به زندگی کرد که آن زمان دو آقا فقط به مقدار دو «قاز» شهریه می دادند (قاز مبلغ پول آن زمان بود) که با این مقدار پول اصلاً زندگی اداره نمی شد.

ملا صالح مازندرانی رحمه الله در نهایت فشار بود ایشان چراغ نداشت. شب ها درس را رسیده مهتاب مطالعه می کرد. کاغذ نداشت که در آن بنویسد لذا درس ها را روی برگ چنار می نوشت. از بس لباس ایشان مندرس و پاره بود سر جلسه درس مرحوم آیت

الله محمد تقی مجلسی رحمه الله که می رفت پشت در می نشست. هر چه به او می گفتند بیا داخل چرا اینجا نشسته ای؟ می گفت: من با این لباس ها خجالت می کشم.

روزی مرحوم مجلسی بالای منبر درس به مطلبی علمی رسید و فرمود: من نتوانسته ام این مسأله را بفهمم. آقایان امشب مطالعه کنید و فردا بیایید تا ببینم چه می شود. فردای آن روز مرحوم مجلسی گفت: هر چه دیشب در مورد مسأله فکر کردم چیزی به ذهنم نیامد. شما روی مسأله دقت کنید و مرا کمک کنید که مسأله را حل کنیم. دو سه روز مرحوم مجلسی در این مسأله ماند. روز سوم،

مرحوم ملا صالح مازندرانی سر درس آمد و چون وضع لباس هایش مناسب نبود عبایش را روی سرش انداخت و طبق معمول پشت در نشست مسأله را هم در برگ چنار نوشته و حل کرده و در کنارش گذاشته بود.

یکی از رفقای هم درسش وقتی آمد از کنار ملا صالح رد شود دید مقداری برگ چنار روی زمین ریخته است. دو سه تا از این برگها را برداشت و نگاه کرد دید مسأله جناب استاد است. ملا صالح هم چون عبا روی سرش بود توجه نداشت که رفیقش برگ ها را برداشت. این آقا رفت و جواب ها را خواند. وقتی جواب را خواند مرحوم مجلسی نگاهی به چهره این شخص انداخت و گفت:

این جواب از تو بر نمی آید. راستش را بگو این را خودت حل کردی؟ آن شخص هم جا خورد و سریع اعتراف کرد گفت نه جناب استاد حقیقتش این است که آمدم از کنار ملا صالح مازندرانی رد شوم دیدم عبا روی سرش انداخته است. نگاه کردم دیدم در کنار او چند برگ چنار ریخته که آنها را برداشتم و دیدم که جواب مسأله را نوشته است.

استاد گفت: پس که اینطور، استاد ملا صالح است بارک الله، بارک الله. صدا زد: ملا صالح کجایی؟ بیا در مجلس. وقتی ملا صالح آمد به او گفت: این جواب از شما است؟ مرحبا بر شما بارک الله بعد دستور داد برایش لباس نو گرفتند و ماهانه ای برای ملا صالح قرار داد.

مدتی طول نکشید که آیت الله مجلسی به ملا صالح گفت: احساس می کنم وقت این شده که ازدواج کنی و باید همسری برایت بگیریم ملا صالح گفت: استاد، هر چه شما امر بفرمایید. مرحوم مجلسی به او گفت: اجازه بفرمایید به منزل بروم و با نورچشمی خودم صحبت کنم ببینم حرفی ندارد با شما ازدواج کند؟ مرحوم مجلسی به منزل رفت و با دخترش موضوع را در میان گذاشت. دخترش شخص

مجتهده ملایی بود ایشان جریان ملا صالح را برای دخترش تعریف کرد و به او گفت: من یک چنین همسری برای تو انتخاب کرده ام این را هم به تو بگویم که از نظر مالی از همه طلبه ها فقیرتر است ولی از نظر علمی بی نهایت فاضل است. دخترش دختر فهمیده و با کمالی بود. به پدر گفت: پدر جان، فقر که برای مرد عیب نیست کمال علم و فضل مهم است شما راضی باشید من حرفی ندارم. مرحوم مجلسی برنامه ازدواج را آماده کرد ملا صالح در شب عروسی رفت در را گوشه ای نشست و مشغول حل کردن مسأله مشکلی شد که مرحوم مجلسی به او داده بود. مقداری حل کرد و از خستگی خوابش برد. دختر مرحوم مجلسی که دید ملا صالح خوابش برده و مسأله ناتمام مانده است خودش آن را برداشت و جواب

داد. صبح وقتی ملا صالح بلند شد دید مسأله حل شده است. به همسرش گفت: این را شما حل کردید؟ گفت: بله چقدر مجتهده ملایی بوده است.

ملا- صالح مسأله را به مرحوم مجلسی داد. مرحوم مجلسی گفت: این را خودت حل کردی؟ گفت: خیر دخترتان مسأله را حل کرد بعد مرحوم مجلسی به شکرانه این نعمت که چنین همسری نصیبش شده است با خدای خودش عهد می کند که تا سه شبانه روز مشغول شکرانه این نعمت شود و برنامه زناشویی را اجرا نکند. روز سوم همسرش به مرحوم مجلسی گفت: پدر جان مثل اینکه ملا صالح از این ازدواج راضی نیست و جریان را برای پدر گفت. ایشان بلافاصله ملا صالح را فراخواند و به او گفت: ملا صالح مثل اینکه از این ازدواج پشیمان هستی؟ اگر دخترم را نمی خواهی خانم دیگری را برایت انتخاب کنم. ملا صالح گفت: اصلاً اینطور نیست چرا این را می پرسید؟ گفت: جریان این است. ملا صالح گفت: نه جناب استاد در حقیقت من به شکرانه این نعمت که خدا چنین همسر و شخصیتی را نصیبم کرده است چنین نذری کردم و جریان نذر خود را برای ایشان توضیح داد.

خداوندا، توفیق علم و عمل و کسب رضایت الهی را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ، وَقُوراً، صَبُوراً، رَضِيّاً، شَكُوراً» (1)

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه بیان صفات مؤمن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ» مؤمن هیچ وقت دنبال عیب ها و زشتی ها نمی رود. اینطور نیست که در عیوب مردم تجسس کند.

«وَقُوراً صَبُوراً» مؤمن شخصیت با وقاری دارد. خیلی با وقار و با آرامش خاصی زندگی دنیا را پیش می برد صبور است. در مقابل هر نوع مشکلاتی که در جامعه برایش پیش یاید چه مشکلات شخصی و چه مشکلات اجتماعی و عمومی با سپر صبر در مقابل آن مشکلات استقامت می کند. عبارت «صبور» مبالغه است چون به هر کسی صبور نمی گویند. صفت مبالغه را در جایی به کار می برند که آن فرد دارای صفت کثیر باشد حال یا کثرت در کمیت یا کثرت در کیفیت که شدت کیفیت است.

صیغه مبالغه با صفت فاعلیت و مفعولیت فرق می کند. صفت فاعل و مفعول گاهی به صرف الوجود هم صادق است یعنی می گویند فلانی صابر است، صرف وجود صبر هم که در وجودش باشد به او صابر می گویند اما اگر بگویند فلانی صبور است

ص: 53

صبور در جایی به کار میرود که صبر را زیاد به کار برده باشد، آنجا تعبیر به صبر می کنند یا در جایی که صبر در مقابل آن، مصیبت خیلی سخت باشد و از نظر کیفیت خیلی بالا باشد که تحملش سنگین باشد در این جاها تعبیر به صبور می کنند می گویند فلانی خیلی صبور است یعنی در مقابل سختی ها واقعاً صبر می کند.

برای شخص مسلمان و مؤمن و دین دار این طوری است که گاهی مصیبت های جامعه برای آنها خیلی سخت است به قدری مشکل است که باید بتوانند با صبر با آنها مقابله کنند گاهی مشکلات مربوط به مادیات و معیشت و زندگی است و گاهی صبر در امور دینی است یعنی انسان در جامعه ای باشد و وضعی را ببیند که آن وضع خیلی نگران کننده بوده و یک وضع بسیار ناپسامانی از نظر دینی پیش آمده باشد؛ فلذا مؤمن شخصی است که دارای وقار و صبر است.

این صفاتی را که حضرت (علیه السلام) بیان کرده اند در مورد بعضی از بزرگان دیده یا شنیده شده است. بعضی مواقع تصور می کنیم که بنده خیلی خوب خدا هستیم شاید اگر الان چیزی از خدا بخواهیم خدا ما را رد نمی کند ولی وقتی انسان خودش را در مقابل دیگران قرار می دهد یا تاریخ را میخواند یا خاطرات را می شنود می فهمد که اینطور نیست انسان وقتی خودش را با دیگران مقایسه می کند آن وقت می فهمد که ما خیلی کم داریم. جداً از آنها فاصله داریم. بینی و بین الله اینجا است که انسان خودش را در پیشگاه خدا شرمند میبندد دیگر خیلی انتظارش بالا نمی رود، توقعی ندارد.

مرحوم آیت الله العظمی اراکی را رحمت کند. این قضیه از استاد

بزرگوارشان جناب مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله ایشان نقل می کند: در زمان رضا شاه خیلی با دین مردم بازی می شد و رضا شاه آثار شومی از خودش در بین مردم گذاشت؛ از جمله همین کشف حجاب که تا زمان پسرش هم مملکتمان چنین وضعی داشت.

ایشان می گفت: همین اوایلی که رضا شاه تصمیم گرفت کشف حجاب کند نقشه ای طرح کرد که مردم را وارد میدان کند بلافاصله دستور داد که خانواده سران هر یک، شب ها مهمانی بگیرند و خانم هایشان در آن مهمانی مکشفه شوند. عده زیادی هم در میدان آستانه تقریباً نزدیک حرم برای دیدن می آمدند و دور آنها را می گرفتند. مرحوم شیخ عبدالکریم رحمه الله نزدیک غروب سوار بر الاغی میشد و شیخ علی سیف هم پشت سر ایشان با الاغ دیگری می آمد مرحوم آیت الله العظمی اراکی رحمه الله می گفت: یادم است که مرحوم شیخ عبد الکریم در همین جایی که الان قبر شریف ایشان و تعدادی از علما است نماز می خواند بنده هم پشت سر ایشان برای نماز می ایستادم. تصادفاً این برنامه ها و حرکت های زشت مربوط به کشف حجاب، مقارن با موقعی شد که نزدیک غروب بود و آقا می خواست برای نماز بیاید و از این جمعیت رد شود. وقتی ایشان می آمد سرشان را پایین می انداخت و بسیار ناراحت میشد و می گفت: از ما که کاری بر نمی آید بنده وقتی به چهره مبارک ایشان نگاه می کردم، می دیدم که خیلی گرفته و ناراحت می شدند.

بالاخره ایشان با دیدن برنامه هر روز آنها تصمیم گرفت نماز جماعت را ترک کند و از فردا به نماز جماعت نیاید می گفت چرا برای نماز بروم؟ نماز در انظار مردم با این کیفیت و با این وضع فایده ای ندارد من که نمیتوانم نهی از منکر کنم. واقعاً برای من خیلی سنگین است خیلی گران تمام می شود. ایشان یک مرجع بود.

مرحوم آیت الله اراکی رحمه الله می فرمود: فردای آن روز هنگام غروب دیدم که آقای آیت الله شیخ عبدالکریم برای نماز جماعت آماده شده اند و به طرف حرم مطهر به راه افتادند ولی این دفعه چهره خیلی بشاشی دارند و نسبت به شبهای قبل که می آمدند و ناراحت بودند خیلی فرق داشتند. با خود گفتم: ان شاء الله برای آقا امر خیری پیش آمده است.

بعد از اینکه نماز آقا تمام شد دنبال آقا راه افتادم. وقتی به ایشان رسیدم پرسیدم: امشب شما خیلی خوشحال و سرحال بودید؟ آقا فرمود: بله. گفتم: چرا؟ گفت:

دیشب که از نماز، برگشتم تصمیم گرفتم که دیگر از فردا شب برای نماز جماعت نیایم. خیلی خسته بودم و با ناراحتی خوابم برد همین که به خواب رفتم، دیدم سید جلیل القدری وارد اتاق شد. رو به من کرد و گفت: شیخ عبدالکریم این چه حرف و چه فکری است که تو کردی؟ برای چه میخواهی و نماز را تعطیل کنی؟ تو نماز را بخوان آنها هر حرکتی می خواهند انجام بدهند، بدهند. تو چرا نماز را می خواهی تعطیل کنی؟ یکدفعه به خود آمدم و نگاه کردم هیچ کس نبود با خودم گفتم: لا اله الا الله و فهمیدم که ذات اقدس حق به من مژده داده است و خدا از این عمل من راضی است که نماز را بیایم و آن ها ما را ببینند و نسبت به آنها اتمام حجت شود.

ببینید این نتیجه صبر و وقار بود و نگاه کنید خداوند چه مقامی به او داده است که امروز بعد از گذشتن چندین سال از این جریان هنوز تازه و زنده است و خواهد ماند.

«صَبُوراً رَضِيّاً شُكُوراً» البته صبر او با رضایت است نه اینکه بگوید چاره ای ندارم چه کار کنم؟ این صبر خیلی تعریف ندارد. امام حسین (علیه السلام) می فرماید خدایا به قضا و قدر تو راضی هستم. مرحوم شیخ جعفر رحمه الله می گوید: من قبول ندارم که امام حسین (علیه السلام) بلا را بلا می دانست. سید الشهداء مصیبت ها را بلا نمی دانست واقعاً هم همینطور است. این است که حضرت در اینجا به این صورت تعبیر می کند «صَبُوراً رَضِيّاً» صبر با رضایت دارد. بعد هم بلافاصله بعد از رضایت شکر هم به جا می آورد که خدا چنین نعمتی را به او داده است. در زیارت عاشورا بعد از آن همه مصیبت در سجده می خوانیم: «اللهم لك الحمد، حمد الشاکرین».

عزیزان و نورچشمان من ممکن است گاهی انسان صبر داشته باشد ولی صبرش طوری نیست که خدا را شکر کند این شکر بعد از صبر خیلی مهم است. خدا به حق محمد آل محمد علیهم السلام این صفات حسنه را نصیب همه ما بگرداند.

## مجلس 9: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (6)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

قَلِيلَ الْكَلَامِ، صَدُوقَ النَّسَانِ، بَرًّا، مَصُونًا، حَلِيمًا، رَفِيقًا، عَفِيفًا، شَرِيفًا، لَا لَعَانَ، وَلَا نَمَامَ، وَلَا كَذَابَ وَلَا مُعْتَابَ، وَلَا سَبَابَ، وَلَا حَسُودًا، وَلَا بَخِيلًا» (1)

در ادامه روایت جلسات قبل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد صفات مؤمن می فرماید:

«قَلِيلَ الْكَلَامِ، صَدُوقَ النَّسَانِ» مؤمن زیاد حرف نمیزند و وقتی هم حرف بزند حرف راست می زند. زیاد حرف زدن انسان را گرفتار می کند. کثرت کلام انسان را به غیبت، تهمت و خلاف کاری می کشاند چون انسان دائماً مشغول به وعظ موعظه نیست قهراً مجبور میشود مقداری در زندگی دیگران دخالت کند و مدام حالات دیگران را بیان کند. چه بسا شیطان هم کار خودش را کند و به انحراف بکشاند؛ فلذا حضرت (علیه السلام) می فرماید شخص مؤمن سخن گفتنش کم است، وقتی هم سخنی بگوید حرف درست میزند.

ص: 57



همان طوری که اشاره کردم، مؤمن مُلجَم است یعنی لجام زده شده است. حضرت (علیه السلام) می فرماید اینطور نیست که مؤمن آزاد باشد و هر حرفی را بتواند بزند. مواظبت می کند که خدای ناخواسته دروغ نباشد تهمت نباشد افترا نباشد شخص مؤمن این طوری است خیلی مراقب صحبتش است.

«بَرّاً، مَصُوناً حَلِیماً رَقِیْقاً» احسان دارد مؤمن همیشه محفوظ شده است. شاید مصون از، شر مصون از چیزهایی که موجب بلا و گرفتاری میشود خلاصه حفظ شده است یعنی خداوند تبارک و تعالی او را از خطرات از اشرار حفظ می کند همچنین شخص مؤمن خیلی بردبار است. در مقابل جهالت جاهلین و رفتار و کردار افراد بد همیشه حلم و بردباری را وسیله قرار می دهد مؤمن همیشه باید حلیم و بردبار باشد.

«عَفِیْفاً شَرِیْفاً» مؤمن عفت نفس دارد. خیلی با عفت و با حیا است. اینطور نیست که خدای ناخواسته بی حیایی کند. حال عفت چه در مقابل امور شهوانی باشد و چه عفت نفس در مقابل بعضی خواهش های نفسانی در امور مالی باشد. شخص مؤمن با شرافت و با عزت است.

«لَا لَقَانُ» مؤمن اهل لعن نیست که بنا کند به لعن کردن دیگران، اینکه خدا فلانی را چه کند و چه نکند و همه اش بنا کند لعنت و نفرین کردن به افراد. حالات بعضی ها این طوری است. همیشه می نشینند و بدگویی می کنند خدا فلان کس را چنین و چنان بکند. این چه کاری است که همه اش بدی های افراد را به ذهن و زبانش می آورد و از آن طرف هم پشت سرش لعنت می کند؟ این کاری است که خدا دوست ندارد. همیشه زبانتان را به کار خوب به برنامه خوب عادت بدهید. چشمتان را به دیدن خوب ها و خوبی ها عادت بدهید. هیچ وقت چشمانتان را به بدی ها نیاندازید زبانتان را به بدی عادت ندهید. این خیلی نعمت خوبی است. روایت

شده که ذات اقدس حق میفرماید همیشه اعضا و جوارحتان را به کار خوب عادت بدهید اینطور نباشد که چشم انسان فقط چیزهای بد را ببیند .

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) از کنار مرداری رد شد و هر کدام از حواریین در مورد عضوی از اعضای این مردار بدگویی می کردند عده ای می گفتند: چقدر بدبو است چقدر متعفن است. یک مرتبه حضرت عیسی (علیه السلام) گفت : چقدر دندانش سفید است با این بیانشان می خواست به آن ها یاد بدهد بد گفتن و بدگویی کردن هنر نیست اگر می توانید در بدی ها خوبی را پیدا کنید این خیلی ارزش دارد. با گفتن خوبی ها هم دل خودت صفا پیدا می کند و هم شنونده از شنیدن آن دلشاد می شود. وقتی چیزهای خوب را بیان می کنید شخص شنونده هم خوشش می آید اما گفتن بدی ها آدم را بیشتر گرفتار می کند. قلب خودت هم می گیرد، آن کسی هم که می شنود از شنیدنش ناراحت می شود.

ما دستور نداریم که بدی های افراد را بگوییم حتی درباره منافقین در جایی توصیه شده که اگر خدای ناخواسته کسی دنبال دنیا برود و دنیاپرست شود بگویید که مردم گول آن آقا را نخورند این موارد را اشاره کرده اند اما هیچ وقتی بیان نداریم که بدی های مردم را بگوییم. اینجا هم حضرت (علیه السلام) می فرماید که مؤمن هیچ وقت لَمَّان نیست

«(وَلَا نَمَّامٌ)» مؤمن هیچ وقتی نَمَّامی نمی کند که بین دو نفر را به هم بزند و سخن چینی کند. حرف این را به او بگوید و حرف او را به این بگوید و بین دو برادر را تیره کند. نه نه مؤمن این کارها را نمی کند.

«(وَلَا كَذَّابٌ)» مؤمن اینطور نیست که دروغ گویی کند و به هم بیافد. بعضی ها می نشینند یک سلسله حرف ها را به هم می بافند که چه کار کردم و چه نکردم. حالا شاید از میان حرف هایی که می گوید بعضی درست نباشد. مدام به هم می بافد که من چنین کردم. خب این چه کاری است؟ چه لزومی دارد که انسان اینطور کند؟ دروغ

ها را به هم می بافد برای این که خودش را جا بیاندازد و مقامش را بالا ببرد. حضرت (علیه السلام) می فرماید شخص مؤمن هیچ وقت کذاب نیست و دروغ نمی گوید.

«وَلَا مُعْتَابٌ» از دیگران غیبت نمی کند. مؤمن این صفت را ندارد.

«وَلَا سَبَابٌ» مؤمن هیچ وقت سب و ناسزا به کسی نمی گوید. این طور نیست که بیاید به کسی سب و ناسزا بگوید.

«وَلَا حَسُودٌ» حسد نمی ورزد خداوند به هر کسی چیزی داد بدهد، دست حکیم است. حکیم خودش هر کاری بخواهد می کند این حسودی ندارد چرا فلانی از من جلورفت؟ چرا فلانی بالا رفت و من نباید بروم؟ خب تو هم برو و زحمت بکش تا خدا به تو هم بدهد هر چه هم خدا به دیگری داد بدهد، همه سر سفره خدا نشسته اند وقتی ما همه امور را به دست خود خدا بدانیم دیگر نشستن و ناراحت شدن و حسودی کردن ندارد که نسبت به دیگران حساس شویم.

«وَلَا بَخِيلٌ» مؤمن بخل ندارد. سخاوت و گذشتش زیاد است. دست و دل باز است. اگر تمکن داشته باشد هیچ وقت کم نمی گذرد وقتی دست و دل باز باشیم، به همدیگر کمک و رسیدگی کنیم خدا هم کمک می کند. چه بسیار افرادی دیده شده اند که گاهی در شرایطی به داد دیگران رسیده اند و خداوند تبارک و تعالی هم در موقعی خاص و مورد نیاز به داد آن ها رسیده است از بس که سینه شان باز بود، بخل نداشتند یعنی اگر امکانات در دستشان باشد و کسی هم از آنها بخواهد واقعاً کمک می کنند با کمال افتخار حاضر به کمک هستند.

خدا آقا سید محسن جولایی را رحمت کند ایشان در رابطه با این موضوع می نویسند: مرحوم آقای واقدی می فرمود: خیلی عجیب مبتلا به سختی و بی پولی شده بودم. ایام عید هم بود. خیلی وضع من سخت شد و زندگی فشار می آورد. مجبور شدم به بازار بروم و از یکی از دوستان بازاری ام که در بازار مغازه داشت مقداری پول قرض کنم.

وقتی به مغازه دوستم رفتم و وضعیت زندگی ام را برایش تعریف و درخواست مقداری قرض کردم گفت چشم و کیسه مهر شده ای را بلافاصله برداشت و به دست من داد. در آن کیسه هزار و دویست درهم بود من هم آن را به منزل آوردم و به همان کیفیت که بسته بود گذاشتم و به همسرم گفتم: من این پول را قرض گرفته ام که ان شاء الله برای هزینه های زندگی خرج کنیم.

همین که پول را گذاشتم و به خانمم این حرف را زدم در خانه به صدا درآمد. در را که باز کردم دیدم سید هاشمی و از دوستانم است. به من گفت: خیلی خیلی در شرایط سختی قرار گرفته ام ممکن است مقداری پول به من بدهید بعد برایتان پس بیاورم؟ تا این مطلب را گفت من در فکر فرو رفتم گفتم: چه کار کنم؟ دست خودم خالی است تازه این پول را قرض کرده ام حال این سید آمده و از من کمک می خواهد درست هم نیست که جواب رد به او بدهم جواب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را چه بدهم؟

همینطور که با حالت تحیر و فکر به داخل خانه آمدم خانمم گفت: چرا در حال فکر هستی؟ جریان را گفتم. گفت: حالا خودت چه تصمیمی گرفته ای؟ می خواهی چه کنی؟ گفتم: والله نمی دانم ولی حالا که اینطور شده نصف این پول را به سید می دهم و نصف دیگر را هم برای خودمان نگه می دارم که هم ما به نوایی رسیده باشیم و هم این سید دست خالی برنگردد. خانمم گفت: تو خیلی بی انصافی می کنی. گفتم: چرا؟ گفت: یعنی چه؟ تو از اینجا بلند شده ای و به

بازار رفته ای از یک بازاری پول قرضی درخواست کرده ای او هم به تو هزار و دویست درهم قرض داده است آن وقت این سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه ات آمده و تو می خواهی نصف این پول را بدهی؟ جواب جدش را چه می دهی؟

این حرف خیلی مرا غیرتی کرد. خوش به سعادت بعضی خانم ها واقعاً مردهایشان را بهشتی می کنند. با خود گفتم: این زن با زن بودنش این حرف را می زند آن وقت من همینطور متحیر نشسته ام؟ به سراغ کیسه پول رفتم و همه

پول ها را به همان کیفیت و دست نزده به سید دادم. گفتم: آقا جان بفرمایید این سید بنده خدا هم کیسه پول را به همان کیفیت به منزل برد که از آن برای اموراتش استفاده کند.

تا به منزل برد و گذاشت همان رفیق بازاری ام که پول ها را از او قرض گرفته بودم نیاز به پول پیدا کرده بود و بدون اینکه از جریان بین ما با خبر باشد چون با این سید رفیق بود برای گرفتن مقداری قرض نزد این سید آمد. او هم بدون معطلی همانند سخاوت جدش همان کیسه مهر شده و دست نخورده را به این آقای بازاری داد. همین که آن را گرفت و دید کیسه، کیسه خودش و مهر آن مهر خودش است خیلی متحیر شد و به جای اینکه به خانه برود به در خانه ما آمد. به من گفت: مگر این کیسه مال من نیست که به تو دادم؟ گفتم بله. گفت: اتفاقی برآیم افتاد و به تنگی افتادم و وقتی از سید هاشمی تقاضای پول کردم ایشان این کیسه را به من داد چطور شده است؟ آقای واقدی فرمود: من هم جریان را برایش تعریف کردم.

این قضیه عجیب صدا کرد و خبر به یحیی بن خالد رسید. ایشان مرا خواست و دستور داد هزار دینار برایم بیاورند. وقتی آوردند گفت: از این هزار دینار، دویست دینار را به آن بازاری بده دویست دینار را هم به سید هاشمی بده دویست دینار هم مال خودت باشد چهار صد دینار باقی مانده را هم به همسر بزرگوارت که موجب سعادت همه شما شد، بده.

عزیزان من کار وقتی برای خدا شد عالم و غیر عالم ندارد. طلبه و غیر طلبه ندارد. عوام باشد بازاری باشد فرق نمی کند کار که برای خدا می شود خدا آن کار را نگه می دارد. به کارهایتان رنگ خدا بزنید خداوند خودش بیمه می کند.

پروردگارا تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام توفیق عمل و نیت خالص به همه مرحمت بفرما.

## مجلس 10 : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (7)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا حَسَّاسَ، وَلَا جَسَّاسَ، يُطْلَبُ مِنَ الْأُمُورِ أَعْلَاهَا، وَمِنَ الْأَخْلَاقِ أَسْفَلُهَا، مَسْمُومًا بِحِفْظِ اللَّهِ، مُؤَيَّدًا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ، ذَا قُوَّةٍ فِي لَيْلٍ، وَعَزْمَةٍ فِي يَقِينٍ» (1)

در ادامه بیان وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد برخی صفات مؤمنین ایشان چنین فرمود :

«لَا حَسَّاسَ، وَلَا جَسَّاسَ» مؤمن خیلی حساس نیست و همچنین خیلی هم «جساس» نیست. گفته شده که این دو حالت حالاتی هستند که خیلی معنای مختلفی دارند. بعضی ها معنا کرده اند که اگر تفتیش کردن در امور خیریه باشد به معنای حساس بودن است و اگر تفتیش در امور شر و بدی باشد جساس است. فرق بین حساس و جساس را از نظر مورد و متعلق بیان کرده اند.

بعضی ها هم گفته اند که فرق بین حساس و جستاس به اعتبار این است که کار برای خودشان باشد یا برای غیر یک موقع انسان برای خودش تحقیقات می کند

ص: 63

که این را تعبیر به حساس میکنند اما یک موقع تحقیق و تجسس برای کس دیگری انجام می دهد که می گویند فلانی جاسوس است.

جاسوسی کردن نوعاً گوش دادن به مطالب برای رساندن به دیگران است؛ به هر تقدیر مؤمن نباید تفتیش گر باشد حالا هر طور که بخواهد تفتیش کند چه تفتیش برای دیگری و چه برای خودش علی کل حال وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن چنین کسی نیست که بلند شود و دنبال این کار برود، برنامه های کسی را برای آبروریزی بدست بیاورد یا تحقیقات کند که فلانی چنین یا چنان

کرده است به ما ربطی ندارد ولو فرض کنید چیزی که می خواهد بدست بیاورد در کار بد هم نباشد خدا دوست ندارد که مؤمن دنبال کسی برود و تحقیق و تجسس کند.

«يَطْلُبُ مِنَ الْأُمُورِ أَعْلَاهَا» مؤمن هر کاری که می خواهد انجام بدهد بهترین آن را انجام می دهد. این خیلی عبارت جامعی است یعنی مسئولیت پذیری مؤمن این است که کار را تمیز و بهتر تحویل میدهد انسان مؤمن همیشه دنبال این است که احسن را انتخاب کند حالا کارگر است کارفرما است روحانی است فرقی ندارد می خواهد مردم را موعظه کند و برای مردم نماز جماعت بخواند در صدد

این است که به بهترین وجه کارش را انجام بدهد چون معتقد است حرکتش در راهی است که خدا آن را دوست دارد.

رمز موفقیت و سعادت هابیل بر قابیل همین بود چطور شد هابیل آن مقام را پیدا کرد و خداوند او را قبول کرد؟ به جز همین انتخاب خودش چیز دیگری نبود. خدا فرمود: ای آدم بچه هایت را امتحان کن بین کدام یک از آنها توجه الی الله دارند؟ با امتحان کوچکی که حضرت آدم (علیه السلام) به دستور خدا انجام داد یکی بازنده شد و دیگری برنده. الان من و شما هم همینطور، هستیم یا راه قابیل را قبول

می‌کنیم و یا راه‌هایی را مثلاً بنده در کار خودم چطور درس می‌دهم؟ چطوری درس می‌خوانم؟

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود شخص مؤمن و معتقد کسی است که وقتی دنبال کاری می‌رود آن را به بهترین و عالی‌ترین وجه تحویل می‌دهد این علامت ایمان است. مثلاً چرا الان جنسی را می‌خرید با اینکه پول زیادی هم می‌دهید اما جنس را که به خانه می‌برید و باز می‌کنید می‌بینید اصلاً به درد نمی‌خورد، چرا؟ برای اینکه ایمان از بین رفته است. در قدیم، شخص جنسی را می‌خرید سال‌های سال برایش کار می‌کرد اما الان شما بهترین جنس را هم که می‌خرید شاید یک سال بیشتر برایت کار نکند. روایت دارد هر چه ایمان مردم کمتر شود زندگی مردم سخت‌تر می‌شود. خدا شاهد است هر چه ایمان ضعیف‌تر شود دودش به چشم خودمان می‌رود؛ از آن طرف هر چه ایمان بالاتر برود زندگی در این دنیا راحت‌تر می‌شود.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله قدوسی را ایشان از یکی از وعاظ اصفهان نقل می‌کرد: در اصفهان یکی از مقست‌ترین مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله (زمانی که آیت الله بروجردی رحمه الله در اصفهان شهریه می‌دادند) می‌گفت: روزی به مدرسه‌ای برای بازدید رفتیم. نگاه که می‌کردم طلبه‌ها مثل بچه‌ها مشغول بگو و بخند و شوخی و ..... بودند. وقتی این صحنه را به این شکل دیدم با خودم گفتم دیگر من باشم که به این شهریه بدهم. به خدمت آیت الله العظمی بروجردی رفتیم و عرض کردم: حضرت آیت الله دیگر من شهریه نمی‌دهم. آقای بروجردی گفت: چرا؟ گفتم شما بروید وضع طلبه‌ها را ببینید آنها واقعاً سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند؟ این‌ها درس نمی‌خوانند و مشغول شوخی و بگو و بخند هستند من چرا مال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به این‌ها بدهم؟



گذشت تا اینکه وقت دادن شهریه رسید اما من نرفتم آقای بروجردی دنبال فرستاد اما گفتم من نمی آیم هر چه فکر می کنم نمی توانم بیایم. از آن روز که برای دادن شهریه نرفتم دیدم طلبه ها در مدرسه به حالت دیگری به من نگاه می کردند مثلاً یک حالت تنیدی و ناراحتی و با دیدن این حالت ها دیگر به دنده لج افتادم گفتم : دیگر اصلاً نمی روم شهریه بدهم.

این مقسم گفت : این تصمیم را گرفتم تا اینکه بعد از چند شب از گرفتن این تصمیم خوابی دیدم. در عالم خواب دیدم جمعیت زیادی از مردم وارد جایی مثل مدرسه می شوند. پرسیدم : چه خبر است؟ گفتند : به دیدن آقا می رویم. گفتم : کدام آقا؟ گفتند: سید العراقین آمده است.

با زحمت زیادی خود را به داخل مدرسه رساندم وقتی آمدم جلو بروم یک مرتبه کسی که آنجا ایستاده بود گفت : سید العراقین رفته و آقای بزرگوار دیگری به جای ایشان آمده است. دوباره خودم را کم کم به جلو بردم یک مرتبه کسی که پهلوی آقا ایستاده بود پیش من آمد و گفت : می خواهی خدمت آقا بررسی؟ گفتم : بله. گفت : بیا برویم مثل اینکه مرا به صورت استشنا برد. من که آقا را نمی شناختم که کیست سید العراقین هم که نبود و آقای دیگری جای ایشان آمده بود. وقتی کنار این آقا رسیدم متوجه شدم خیلی با من سر سنگین است و حاضر نیست که با من صحبت کند. عرض کردم حضرت آقا، شما چرا با من سر سنگین هستید؟ مگر من چه کم خدمتی به شما کرده ام که از دستم ناراحتید؟ فرمود : چرا نمی روی شهریه طلبه های ما را بدهی؟ برای چه قهر کردی؟

تا این را به من گفت تعجب کردم. آقا مطلب را بدون اینکه حرفی بزنم می دانست. به من گفت : تو برو وظیفه ات را انجام بده. این جمله را که گفت از وحشت و اضطراب بیدار شدم و گفتم : لا اله الا الله بلند شدم و به خدمت آیت الله

العظمی بروجردی رفتیم. به ایشان گفتم: آقا من چنین خوابی را دیدم تا خواب را نقل می کردم مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله به گریه افتاد و اشکش سرازیر شد گفت: شاید خدا ما را از برکت یکی از این طلبه ها مورد رحم قرار داده است.

راست می گفتند. نمی شود که به همه بی حرمتی کرد اگر هم صحبتی می شود درد دل است. ان شاء الله کنار هم باشیم و دست به دست هم بدهیم که این بدی ها و کمبودها را از بین ببریم و قطعاً در بین شما افرادی هستند که خیلی مورد عنایت خدا می باشند.

خدا مرحوم آیت الله اراکی را رحمت کند میگفتند در درس مرحوم آیت الله حائری رحمه الله ایشان هر وقت این جملات را بالای منبر می خواند می فرمود: آقایان این جمله ها را زمزمه کنید یعنی در زندگیتان این جملات را مرور کنید و مدام تذکر دهید که نفس اماره فراموش نکند.

«وَمِنَ الْأَخْلَاقِ أَسَدَانَاهَا» در اخلاق هم همیشه سعی می کند بهترین خلق ها را در جامعه مطرح کند خوش اخلاق خوش رو با محبت مؤمن این است. بهترین اخلاق ها را در خودش به کار می برد.

«مَسْمُولًا بِحِفْظِ اللَّهِ، مُؤَيَّدًا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ» از طرف دیگر چنین مؤمنی تحت حفاظت حضرت پروردگار است. خدا او را از تمام اشرار نگه می دارد. وقتی شخصیتی دارای چنین مقامی شد اینطور می شود. شما ببینید با آن همه گرفتاری ها و شدائد و دشمن هایی که مرحوم امام رحمه الله داشت اما خدا وقتی می خواهد کسی را نگه دارد نگه می دارد خدا نگذاشت کوچک ترین آسیبی به وجود مبارکش برسد.

«ذَا قُوَّةٍ فِي لَيْنٍ، وَعَزْمَةٍ فِي يَقِينٍ» مؤمن هر کاری که می خواهد انجام دهد با قدرت و آرامش انجام می دهد. وقتی می خواهید بالای منبر در مورد کسی حرفی بزنید بی حرمتی نکنید با ملایمت بگو شاید به دلش بنشیند. قربان خدا شوم.

چقدر مؤدب حرف زده است از بس که خدا ما را دوست دارد پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن می خواهد حرف بزند با قدرت و قوت در عین لینت برخورد می کند و عزمی هم که برای کاری می گیرد به آن یقین دارد که این کاری که از طرف خدا است باید انجام بگیرد.

مرحوم آیت الله العظمی میلانی رحمه الله وقتی مأمورین به ایشان گفتند: آقا اگر شما چنین حرکت کنید امکان دارد که کشته شوید خدا رحمتش کند می فرمود: این حرف ها چیست که شما می زنید؟ کشته می شوید یعنی چه؟ ما وظیفه را انجام می دهیم حال در انجام وظیفه پیروز شدیم شدیم. کشته هم شدیم کشته شدیم. وصلی الله علی محمد و آل محمد علیهم السلام.

ص: 68

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ، صَبُورًا فِي الشَّدَائِدِ، لَا يَجُورُ، وَلَا يَعْتَدِي، وَلَا يَأْتِي بِمَا يَسْتَهْيِي» (1)

در ادامه روایت، قبل پیغمبر عزیز و بزرگوار ما (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ» مؤمن به کسی که بغض او را داشته باشد هیچگاه ظلم نمی کند. اینطور نیست که اگر با یک نفر بد شد بگوید حالا هر چه از دستم برمی آید علیه او انجام می دهم نه اینطور نیست. مؤمن بغضش هم کنترل شده است.

«وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ» اگر کسی را هم دوست داشته باشد و علاقمند به کسی باشد اینطور نیست که در علاقه اش گناه کند. بعضی ها به کسی محبت زیاد دارند و محبت زیاد آنها را وادار به گناه می کند. فردی که خانمش را خیلی دوست دارد به دخترش و یا پسرش خیلی علاقه دارد گاهی به قدری این علاقه زیاد است که به خواسته های نامشروع آنها هم جواب مثبت می دهد. علاقه داشتن خیلی خوب است اما نه اینطور که هر چه او خواست اطاعت کند. هر نوع جوراب و لباسی را بخواهد برایش تهیه کند ولو اینکه خدا آن را نخواهد این که

ص: 69

نمی شود پسرش هر کاری می خواهد بکند حتی اگر خواست مرتکب گناه هم شود، آزادش بگذارد.

می خواهم بگویم این جملات خیلی مفهوم دارد انسان در این کلمات آقا هر چه فکر می کند می بیند مطلب خیلی عالی ای را تذکر داده اند. حقیقت این است که گاهی محبت ها ما را به گناه می کشاند. حضرت (علیه السلام) می فرماید این صفت مؤمن نیست. مؤمن نباید اینطور باشد که محبتش او را به گناه بکشاند؛ فلذا اول می فرماید: به کسی که بغض او را دارد ظلم نمی کند، و بعد هم می فرماید: اینطور نیست که خدای ناخواسته هر گناهی را مرتکب شود و بگوید که من فلانی را دوست دارم می خواستم دلش را نشکنم .

«صَبُوراً فِي السَّدَائِدِ» شخص مؤمن در مقابل سختی ها زیاد صبر می کند. شما کسی را در دنیا سراغ ندارید که برخورد با سختی ها نداشته باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند : دنیا سرای سختی ها است دار مشکلات است برادران و آقایان عزیز و بزرگوار، فکر نکنید که ما اینجا و در این دنیا باید آسایش داشته باشیم. قربان کلمات امام صادق (علیه السلام) بشوم فرمود : خدا می فرماید من راحتی را در بهشت قرار دادم، آن وقت مردم می خواهند در دنیا راحت باشند اگر بنا باشد که دنیا جای آسایش راحتی و خوش گذرانی باشد از ما بهتر ائمه و خاندان رسالت علیهم السلام هستند که محبوب ترین مخلوق خدا می باشند چرا دنیا برای این ها آسایش و راحتی نداشت؟

عزیزترین افراد در نزد ذات اقدس حق، وجود آقا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است. بعد از او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است این دو بزرگوار افضل از همه موجودات هستند، ببینید وضع زندگی این دو بزرگوار چگونه بود. در مدت 63 سال عمر شریفشان که هر دو نفر آن ها عمرشان با هم برابر بود چه به سرشان آمد چقدر اذیت شدند خدا می خواهد به ما بفهماند که این دو با اینکه عزیز من بودند چه عذابی در دنیا

کشیدند شما انتظار نداشته باشید که راحتی در دنیا داشته باشید. به هر حال هر کسی گرفتاری خود را دارد باید صبر الهی داشته باشیم یکی را می بینی گرفتاری اش بچه اش است یکی خانمش یکی گرفتاری نداشتن خانه و یکی گرفتاری با نوع برخورد دیگران دارد که اذیتش می کنند؛ خلاصه مؤمن همیشه سرگرم به مشکلی است هر یک از شما نور چشمی ها اگر بخواهید به تاربخچه زندگیتان نگاه کنید مشکلات زیادی داشته اید و خواهید داشت.

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ناهار به جایی تشریف بردند. همین که می خواستند سفره نهار را بیاورند یک مرتبه پرنده ای لب دیوار نشست و شروع کرد به تخم گذاشتن. وقتی که تخم گذاشت تخم از لب دیوار سقوط کرد ولی قبل از برخورد با زمین به میخی که روی دیوار بود گیر کرد و به زمین نیافتاد پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: لا اله الا الله، عجب این تخم باید می افتاد اما به میخ گیر کرد. تا ایشان کلمه تعجب را به زبان مبارک جاری کرد صاحب خانه گفت: آقا چه شد؟ از چه تعجب کردید؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نگاه کن این تخم می خواست از بالا بیافتد اما نیافتاد.

تا این را فرمود صاحب خانه عرض کرد آقا جان حالا که اینطور است من به شما خبری بدهم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چه خبری؟ عرض کرد: من از زمانی که خودم را شناختم در هیچ چیزی بدشانسی نداشته، ام هیچ بلایی متوجه من نشده است هیچ مشکلی نداشته ام همه کارهایم به راحتی انجام شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: عجب و بلافاصله بلند شد و دیگر نشست. صاحبخانه گفت: آقا کجا تشریف می برید؟ می خواهیم سفره نهار را بیاندازیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نه خیلی اصرار کرد که نهار میل بفرمایید بعد بروید حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خیر من نمی توانم اینجا نهار بخورم. پرسید: برای چه؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آن بنده ای که در زندگی اش چنین باشد خیری در مال او نیست معلوم می شود که تو مورد

توجه خدا نیستی. مؤمن کسی است که در میان زندگی اش گاهی متوجه گرفتاری ها شود این گرفتاری ها خیر است.

مرحوم فیض رحمه اللهدر کتاب شافی این قضیه را نقل کرده است. این چه چیزی را می رساند؟ با این وضع امروز نمی شود گفت مردم مشکل ندارند حتماً می دانم مشکلات زیاد است ولی این روایات ها و احادیث تسلی دل ما است که ما راضی باشیم به آنچه که خدا پیش می آورد. از آن طرف خداوند هم به ما اجر و مزد می دهد اما اگر بنا کنید به داد و فریاد و آه و ناله کردن هم مصیبت دیده اید و هم مزد نخواهید گرفت پس چه بهتر است که صبر داشته باشیم. این است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: علی جان در سختی ها صبر پیشه کن.

«لَا يَجُورُ وَلَا يَعْتَدِي» انسان مؤمن جور و جفا نمی کند از حد خودش تجاوز نمی کند. بعضی ها به خودشان اجازه می دهند که در مورد هر شخصیتی حرف بزنند. هر کسی باید در محدوده خودش پایش را دراز کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) دو عبارت را با هم آورده است اول فرموده است: «لَا يَجُورُ» بعد پشت سر آن فرموده است: «لَا يَعْتَدِي» و وقتی این دو با هم جمع شوند معنایشان کامل تر می شود.

«وَلَا يَأْتِي بِمَا يَشْتَهِي» مؤمن اینطور نیست که هر چه دلش خواست انجام دهد و یا اگر به او اعتراضی کردی بگوید دلم می خواهد. انسان باید ببیند خدا چه می خواهد نه اینکه دلش چه می خواهد باید ببیند بزرگان چه چیزی برای او می خواهند آن هایی که راهنما و خیر خواه او هستند. نگاه نکند که خودش چه می خواهد.

مرحوم آیت الله العظمی اراکی رحمه الله نقل کردند: مرحوم سید محمد حسن شیرازی بزرگ رحمه الله در زمان طلبگی در اصفهان بود و خیلی طلبه باهوش و با ذکاوتی بود و هوش عجیبی داشت. ایشان برای زیارت از اصفهان به طرف نجف حرکت کرد. در آن زمان مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله در نجف درس میداد که هفتصد

نفر طلبه مجتهد پای سخنان ایشان می آمدند. مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله در آن روز به نام میرزای شیرازی بزرگ معروف نبود. نزدیکان شیخ مرتضی انصاری به او خبر دادند که سید محمد حسن که مرد باهوش و با استعدادی است و در اصفهان مورد علاقه طلاب می باشد به اینجا آمده است. اگر می شود شما او را در اینجا نگه دارید وقتی این قضیه را به شیخ گفتند شیخ فرمود: بینم چه می شود و تصمیم گرفت به دیدن سید محمد حسن شیرازی برود.

وقتی به خدمت ایشان رسید بعد از تجلیل و احترام شیخ مرتضی رو کرد به سید محمد حسن شیرازی و گفت: بفرمایید در بیع فضولی اجازه کاشف است یا ناقل؟ نظرتان چیست؟ سید محمد حسن جواب داد. شیخ مرتضی فرمود: اگر این طوری بگوییم چطور است؟ سید محمد حسن گفت: خیلی عالی است وجه خیلی زیبایی را بیان کردید شیخ گفت: اگر این حرف را اینگونه جواب بدهیم چطور است؟ و حرفی را که زده بود دوباره شکست و به گونه دیگری بیان کرد. سید محمد حسن گفت: راست می گوید این هم اشکال خوبی است که وارد کردید. دوباره شیخ اشکال را جواب داد و گفت اگر در مقابل این اشکال این را بگوییم چگونه است؟ سید محمد حسن شیرازی گفت: خیلی عالی است. در آخر هشت موضوع را بیان کرد و جواب داد.

سید محمد حسن همینطور مات مانده بود با خود گفت: این چه مغزی است؟ الله اکبر چندین بار شکافت و باز بافت شکافت بعد بافت. یک مرتبه میرزای شیرازی درآمد گفت:

چشم مسافر که بر جمال تو افتد \*\*\* عزم رحیلش بدل شود به اقامت

سید محمد حسن گفت: من تصمیم داشتم به اصفهان برگردم اما وقتی جمال تو را دیدم این علم و کمال را دیدم دیگر مسافرت کردن را از یاد بردم.



مرحوم آیت الله اراکی رحمه الله نقل می کند: سی سال تمام خدا مرجعیت را به دست میرزا محمد حسن رحمه الله داد. بنده یادم هست که مرحوم حاج انصاری واعظ، چند بار در منبر این را گفتند که میرزای شیرازی بزرگ دوازده سال دستشان را از پنجره بیرون می کردند و مردم می آمدند و دستشان را می بوسیدند با اینکه ایشان مریض بود اما به عنوان مرجعیت تامه در سامرا قرار داشت.

ان شاء الله ما هم همینطور باشیم و سعی کنیم از خدا کمک بطلبیم. مساعدت بخواهیم که ما را کمک کند. درس بخوانیم و زحمت بکشیم به بزرگانمان احترام بگذاریم.

ص: 74

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«الْفَقْرُ شِعَارُهُ، وَالصَّبْرُ دِنَارُهُ، قَلِيلَ الْمُؤْنَةِ، كَثِيرَ الْمُعُونَةِ، كَثِيرَ الصِّيَامِ، طَوِيلَ الْقِيَامِ، قَلِيلَ الْمَنَامِ، قَلْبُهُ تَقَى، وَعَمَلُهُ زَكِيٌّ، إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَإِذَا

وَعَدَ وَفَى» (1)

در ادامه حدیث قبل در رابطه با صفات ، مؤمن وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«الْفَقْرُ شِعَارُهُ» شعار مؤمن فقر است. ممکن است مراد از شعار، فقر معمولی باشد ولی شاید منظور از فقر فقر الی الله باشد که این فقر خیلی خوب است. روایت دارد که اگر خدای ناخواسته در زندگی مشکلی برایت پیش آمد و فقر و تنگدستی پیدا کردی به فقر بگو : مرحبا که شعار صالحین است.

اگر مراد از فقر همین فقر متعارف باشد یعنی کسی که تنگدست بوده و امکاناتش ضعیف است - که صحت این احتمال بیشتر به ذهن می رسد - معنای

ص: 75

شعار می شود آن لباسی که به تن انسان بچسبد و لباس زیر تلقی شود. شاید هم وجه تناسب این باشد که، شعار لباسی است که به موی بدن انسان متصل شده باشد لذا آن را با لحاظ مناسبت و موضوع شعار می گویند.

«وَ الصَّبْرُ دِتَاؤُهُ» دثار را لباس رویین می گویند. حالا اگر بخواهیم معنای باطنی عبارت را رسیدگی کنیم می فرماید: لباس زیرین شخص مؤمن، فقر و لباس رویینش صبر است.

شخصی نزد امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمد و گفت: تو فرزند پیغمبری؟ آقا فرمود: بله. گفت: این روایت جدت راست است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله این روایت جدم است. گفت یکی از مؤمنین، شما و یکی از کافرین بنده. با این لباس زیبایی که به تن داری این دنیا برایت زندان است و برای من که این وضع لباسم است و اینطور پاره و کهنه شده، بهشت است؟ این حرف جدتان درست است؟

حضرت (علیه السلام) فرمود: بله اولاً اگر بدانی که خدا برای کفار چه چیزی ذخیره کرده و چه جایی برایشان قرار داده است آن گاه یقین میکنی که الان در بهشت هستی اگر هم مؤمن بدانند که خدا در آخرت چه برایش ذخیره کرده در مقابل آن نعیم هایی که خدا بنا است به او بدهد بودنش در اینجا مثل زندان است. ثانیاً من برای مردم و ظاهر این را پوشیدم که طور دیگری تلقی نکنند. اگر من بخواهم لباس کهنه بپوشم مردم می گویند: این آقا چقدر مرد بخیل و دست تنگی است. بعد فرمود: بیا جلو و لباس زیرین مرا نگاه کن. این لباس لباسی است که نرمش ندارد و بدن مرا زجر می دهد که به یاد خدا باشم اما لباس رویینم این است ولی تو بر

عکس این کار را کردی لباس خوب و نرم را در زیر لباس پوشیدی و لباس ضخیم و زبر را رو پوشیدی که مردم را فریب دهی که من چنین و چنان هستم.

شاید منظور این باشد که مؤمن همیشه فقرش را در درون خودش نگه می دارد یعنی با اینکه فقیر و تنگدست است ولی صبرش زیاد است. اینکه می فرماید فقر شعارش است برای این است که در درون خودش هر چه سختی باشد می پذیرد اما لباس بیرونش برای دیگران صبر است فلذا صبر را لباس رویین و فقر را لباس زیرین و درونی خودش قرار داده است.

«قَلِيلَ الْمُنْوَءَةِ كَثِيرَ الْمَعُونَةِ» مؤمن شخص کم هزینه در خرج کردن است. کمترین مئونه را برای خودش انتخاب میکند اما به دیگران که می رسد نمی گذارد صدمه ای به آنها بخورد. بیشترین خدمتش را به دیگران می کند افراد شایسته و جا افتاده همیشه در فکر این هستند که اگر خدای تبارک و تعالی به آنها امکاناتی داد و تمکن و قدرت مالی خوبی پیدا کردند تا آنجا که بتوانند خدمتشان را به جامعه و مردم برسانند. اینطور نیست که بگویند هر چه دارم برای خودم است.

خوش به سعادت هر کسی که این صفات را داشته باشد. این روحیه در وجود مبارکتان باشد که به مردم خدمت کنید. علاقه داشته باشید که دست مردم را بگیرید این نعمت بسیار نعمت بزرگی است.

مرحوم آقای تجدد رحمه الله نقل می کند: مرحوم حوم آیت الله آخوند خراسانی رحمه الله صاحب کفایه، در زمان مشروطه در مقابل مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله گرفته بود. مدتی در نجف بین این دو بزرگوار دو دستگی شدیدی اتفاق افتاده بود. مرحوم آخوند چون مشروطه خواه بود عده ای به ایشان جسارت می کردند

و عده ای هم به مرحوم سید فحش می دادند. هر دو نفر مرجع بودند و حق داشتند که هر چه بخواهند نظر بدهند ولی، مردم به قول یکی از علما با فحش دادن خودشان را جهنمی می کردند. زمانی شده بود که شکاف عجیبی بین این دو بزرگوار افتاده بود.

واعظی در کربلا منبر می رفت هر مناسبتی که پیش می آمد بالای منبر به مرحوم آخوند خراسانی جسارت می کرد و فحش می داد برخی به او خرده می گرفتند که آقا برای شما این حرف ها بد است شما چرا جسارت می کنید؟ ایشان هر چه نظرش است می تواند بگوید. تا اینکه تصادفاً وضع زندگی این آقای واعظ بسیار سخت شد. قرض بسیاری بالا آورد و مجبور شد که خانه اش را بفروشد اما مشتری برای خانه اش پیدا نمی شد. هر چه تلاش می کرد تا مشتری پیدا کند که خانه را بخرد پیدا نمی شد.

بعد از مدتی یک نفر پیدا شد و به او گفت: من حرفی ندارم خانه ات را بنخرم و می خرم اما شرط دارد. گفت: چه شرطی؟ گفت: به شرطی که سند خانه ات را مرحوم آخوند خراسانی امضا کند. اگر آقا امضا کند من خانه ات را میخرم اما اگر آقا امضا نکند، نمی خرم. این واعظ به فکر فرو رفت گفت: چه کار کنم؟ از یک طرف، آنقدر به آقا فحش داده ام و جسارت کرده ام که اگر من در خانه آقا حضور داشته باشم من را می کشند از طرف دیگر هم در فشار هستم و چاره ای ندارم چه کنم؟

از روی ناچاری و بیچارگی گفت: هر چه بادا باد یا مرا می کشند یا اینکه موفق می شوم سند را برداشت و به منزل مرحوم آخوند رفت. خیلی با سنگینی سلام کرد و در کنار ایشان نشست. آقا پرسید: امری داشتید؟ گفت: بله، جریان من

اینطور شده و شرح حال خودش را بیان کرد که بدهکاری بالا آورده ام و مجبورم خانه ام را بفروشم اما مشتری بهانه گیری کرده و گفته سند را باید آقای آخوند امضا کند حال این سند را آورده ام اگر میشود محبتی کنید و مهری یا امضایی پای این سند بزنید که من از این بیچارگی بیرون بیایم. مرحوم آخوند یک مرتبه سند را از دستش گرفت و زیر تشکش گذاشت.

واعظ با دیدن این حالت در دلش بنا کرد به آقا فحش دادن. زورش هم به آقا نمی رسید که حرفی بزند خیلی عصبانی شده بود. مرحوم آخوند هم هیچ حرفی نمی زد. نه گفت امضا می کنم و نه گفت امضا نمی کنم. چند دقیقه ای که گذشت یک دفعه مرحوم آخوند از جا بلند شد همین که آخوند از جا بلند شد واعظ کربلایی خواست که دست آقا را بگیرد باز جرأت نکرد. مرحوم آخوند هم رفت و از اتاق دیگری مقداری وجه با خود آورد و گفت اصلاً لازم نیست خانه ات را

بفروشی من این پول را به تو می دهم بدهکاری ات را بده و زن و بچه ات را آواره نکن و در همین خانه بنشین وقتی ایشان پول را به واعظ کربلایی داد واعظ بسیار از رفتار خود ناراحت شد. پیش خود گفت: من این همه به این آقا جسارت کردم اما او چنین خدمتی به من کرد و من را از این بدبختی نجات داد. مرحوم آخوند سند را از زیر پای مبارکش درآورد و گفت: بفرما این هم سند. هر وقت گرفتاری داشتی پیش من بیا. اگر توانستم به تو خدمت می کنم اما خانه ات را هیچ وقت نفروش. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مؤمن کسی است که خودش کم هزینه و کم خرج است اما به مردم زیاد کمک می کند.

«کثیر الصیام» روزه زیاد می گیرد.

«طَوِيلَ الْقِيَامِ» نماز را طولانی می کند و دوست دارد که نماز بخواند.

«قَلِيلَ الْمَنَامِ» شخص مؤمن کم خواب است بیشتر وقتش را صرف مطالعه و درس و کار می کند. روایت داریم که خواب زیاد ضرر و خسارت است مگر به مقدار ضرورت که خوب است. خدا خواب را مایه آسایش قرار داده است که بنده اش وقتی کار می کند و خسته می شود باید استراحت کند.

«قَلْبُهُ تَقِيٌّ، وَ عَمَلُهُ زَكِيٌّ» قلب شخص مؤمن با تقوا است یعنی دلش دلی است که هیچ وقت به دنبال گناه نمی رود عملش هم پاک است و همیشه با تقوا است.

«إِذَا قَدَرَ عَفَا» مؤمن هر وقت قدرت پیدا کند در قدرت عفو می کند. اینطور نیست که انتقام بگیرد. اگر خدا قدرت و مقامی به تو داد و صندلی ریاستی داشتی نباید بگویی که حالا بروم پدر فلانی را در بیاورم که در آن روز در آن روستا یا در آن شهر مرا اذیت کرد نه این حرف ها نباشد. تو ببخش.

«وَ إِذَا وَعَدَ وَفَى» هر وقت وعده ای به کسی می دهد وفا می کند.

این ها صفاتی است که برای مؤمن است. ان شاء الله خدا به حق محمد و آتش علیهم السلام ما را هم جزو این دسته قرار بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَصُومُ رَغْبًا، وَيَصَدَّقُ رَهْبًا، وَيُحْسِنُ فِي عَمَلِهِ كَأَنَّهُ نَاطِرٌ إِلَيْهِ، غَضَّ الظَّرْفَ، سَخِيَ الكَفَّ، لَا يَرُدُّ سَائِلًا، وَلَا يَبْخُلُ بِنَائِلٍ، مُتَوَاصِلًا إِلَى الإِخْوَانِ، مُتَرَادِّهَا لِلِإِحْسَانِ، يَزِنُ كَلَامَهُ، وَيُخْرِسُ لِسَانَهُ، لَا يَغْرَقُ فِي بَغْضِهِ، وَلَا يَهْلِكُ فِي حُبِّهِ، وَلَا يَقْبَلُ البَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ، وَلَا يَرُدُّ

الْحَقَّ عَلَى عَدُوِّهِ، وَلَا يَتَعَلَّمُ إِلَّا لِيَعْلَمَ، وَلَا يَعْلَمُ إِلَّا لِيَعْمَلَ، قَلِيلًا حَقْدُهُ، كَثِيرًا شُكْرُهُ، يُطَلِّبُ النَّهَارَ مَعِيشَتَهُ، وَيَبْكِي اللَّيْلَ عَلَى خَطِيئَتِهِ، إِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانَ أَكْبَسَ هُمْ، وَإِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الآخِرَةِ كَانَ أَوْرَعَهُمْ لَا يَرْضَى فِي كَسْبِهِ بِشَبْهَةٍ، وَلَا يَعْمَلُ فِي دِينِهِ بِرِخْصَةٍ، يَعْطِفُ عَلَى أُخِيهِ بِزَلَّتِهِ، وَيَرْعَى مَا مَضَى مِنْ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ» (1)

پیغمبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه بیان صفات مؤمن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَصُومُ رَغْبًا، وَيَصَدَّقُ رَهْبًا» یکی از صفات مؤمن این است که روزه را با میل و رغبت می گیرد و به آن علاقمند است ولی نماز را از راه وحشت و ترس می خواند. ممکن است دلیل آن این باشد که چون روزه همه وقت و جوب ندارد و فقط ماه

ص: 81



رمضان است و در ایام دیگر اگر بخواهد روزه بگیرد قهراً از روی علاقه و رغبت است که روزه می گیرد ولی نماز را چون در هر بیست و چهار ساعت چند بار باید به جای بیاورد وحشت از این بابت دارد که مبادا خدای ناخواسته واجب خدا در این بین ضایع شود و هدر برود.

ممکن هم است «یصوم» به اعتبار ماه رمضان باشد یعنی همان روزه واجب. مؤمن حالتی دارد که در ماه رمضان با یک علاقه خاصی روزه می گیرد و با استقبال خاصی به سمت روزه می رود و مراد از وحشت در نماز این باشد که مبادا این نماز خدای ناخواسته نقصی داشته باشد و مورد قبول خداوند متعال قرار نگیرد. این وحشت در نماز بیشتر از روزه است. حواس انسان در نماز پرت می شود و همیشه فکرش به جای دیگری می رود آن وقت مؤمن با این نماز بیشتر وحشت دارد که خدایا این نماز من پذیرفته می شود یا نمی شود؟ ممکن است این وحشت از این جهت باشد. علی کل حال روزه گرفتن مؤمن با میل و رغبت است و نماز هم که می خواند با وحشت است.

«وَيُحْسِنُ فِي عَمَلِهِ كَأَنَّهُ نَاطِرٌ إِلَيْهِ» عملش را خیلی نیک و پاکیزه انجام میدهد، چرا؟ به چه صورت؟ می فرماید: مثل کسی که صاحب کار بالای سرش ایستاده است که وقتی صاحب کار را می بیند بیشتر در کارش دقت و مواظبت می کند اما وقتی صاحب کار نیست ممکن است اگر خدای ناخواسته ایمانش کامل نباشد و اهل مسامحه کاری باشد کار را خوب انجام ندهد. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینگونه تشبیه کرده اند که مؤمن معتقد به خدا است عمل را به قدری خوب انجام می دهد مثل اینکه صاحب کار او را می بیند چه تشبیه زیبایی کرده اند.

«غَضَّ الطَّرْفَ» چشمش را هیچ وقت باز نمی کند. معنایش این نیست که چشم هایتان را ببندید. مؤمنین چشمانشان را «غَضَّ» می کنند. «غَضَّ» به معنای فرو کشیدن است. در روایتی آمده است که راه رفتن و دیدن را از گاو یاد بگیرید. لا اله

الا الله، کار بشر به کجا رسیده است که بخواهد راه رفتن را از حیوانات یاد بگیرد. می فرماید: ببینید گاو چقدر با وقار راه می رود. آیا شما گاو را سراغ دارید که در موقع راه رفتن سرش را به این طرف و آن طرف ببرد؟ ابداء، این حیوان تا نایستد سرش را به جایی کج نمی کند اما بشر همینطور که راه می رود سرش را به این طرف و آن طرف می چرخاند. چه بسا سرش به چوبه برق هم می خورد بعد

می گوید چرا اینطور شد حواسم پرت، شد خب این چه راه رفتنی است؟

منظور این است که مؤمن با وقار است یعنی چشمش را باز نمی کند بلکه آن را نیمه نگه می دارد. مؤمن این طوری است که چشمش را جلوی پایش می اندازد. شخصیت های بزرگ را ملاحظه بفرمایید چقدر با وقار هستند، آنها چشم هایشان را جلوی پایشان می اندازند و راه می روند.

«سَخِي الْكَفِّ» خیلی با سخاوت است.

«لَا يَرُدُّ سَائِلًا» مؤمن سائل را رد نمی کند ولو به اعطاء چیزی خیلی کم مواظب باشید سائل را رد نکنید یا یک چیز کم به او بدهید و یا با سخن و حرف خوب او را رد کنید به گونه ای نباشد که دلش را بشکنید.

«وَلَا يَبْخُلُ بِنَائِلٍ» هیچ وقت برای هدیه دادن بخل نمی کند. «نائل» به معنای «هدیه» است. همیشه حاضر است به دوستانش هدیه ای بدهد و یا محبتی کند.

«مُتَوَاصِلًا إِلَى الْإِخْوَانِ» همیشه با برادران وصلت دارد، به دوستانش سر می زند.

«مُتَرَادِفًا لِإِلْحَسَانٍ» خدمتگذار دوستانش است و فقط «تواصل» نیست. چه بسا احسان هم می کند. به به هم «متواصل» است و هم «مترادفاً الى الاحسان».

«يَزِنُ كَلَامَهُ» کلامش خیلی وزین سنگین و مؤدب است. هنگام حرف زدن خیلی پاکیزه صحبت می کند.

«وَلَا يُخْرِسُ لِسَانَهُ» زبانش نسبت به چیزهای حرام لال است. چیزی را که خدا حرام کرده است ابداءً به زبانش جاری نمی شود بارک الله شخص مؤمن این است.

«لَا يَغْرُقُ فِي بُغْضِهِ، وَلَا يَهْلِكُ فِي حُبِّهِ» اینطور نیست که اگر نسبت به کسی بغض پیدا کند بیش از حد متعارف اغراق کند ابداً خیلی پیشروی نمی کند و در حد معینی است؛ از آن طرف هم وقتی کسی را دوست دارد طوری نیست که خودش را هلاک کند برای محبتی که دارد خودش را به آب و آتش نمی زند یعنی نه در بغض و غیظ به جایی میرسد که خدای ناخواسته اختیار و کنترلش را از دست بدهد و نه در دوستی کردن خودش را اذیت میکند مؤمن این طوری است که در هر دو مورد تعادل دارد و افراط و تفریط ندارد .

«وَلَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ» اگر چیزی باطل است مطلقاً باطل است ولو از رفیقش باشد و نباید قبول کند. مؤمن این صفت را دارد رک می گوید که آقا من چیز باطل را قبول نمی کنم تو دوست من هستی خب باش دلیل نمی شود که هر حرفی را بزنی و هر کاری را انجام دهی دوست من هم باشی کار باطل را نمی پذیرم، بارک الله. «وَلَا يَرُدُّ الْحَقَّ عَلَى عَدُوِّهِ» حق را از دشمنش هم که باشد رد نمی کند. وقتی می بیند که دشمنش حرف حق می زند می گوید قبول، چشم منتت را دارم. به او می گویند: آقا این دشمنت است می گوید : خب باشد حرف حق را باید قبول کرد. حالا از هر که می خواهد باشد. ببینید اخلاق ما این است که اگر با کسی مقداری بد باشیم با اینکه خودمان هم می فهمیم که طرف درست می گوید اما می گوئیم خیر چنین است باید اینطور شود انسان مؤمن نباید این حرکت ها را داشته باشد؛ پس ببینید درباره رفیق می فرماید باطل را قبول نمی کند و درباره دشمن می فرماید حق را رد نمی کند ببینید چقدر بیان عالی است.

«وَلَا يَتَعَلَّمُ إِلَّا لِيَعْلَمَ» حالا بیاییم سراغ ما اهل علم، پیغمبر خدا (ﷺ) می فرماید که گاهی از خودت سؤال کن برای چه درس می خوانی؟ آیا درس می خوانی که مثلاً ماه یک چیزی بگیری؟ اگر جواب این باشد این نظر چقدر ضعیف است. چقدر برای مؤمن پست است که بخاطر مال دنیا ارزش وجودی خودش را از

دست بدهد. مؤمن کسی است که خودش را برای دنیا نفروشد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید برای چه درس می خوانید؟ مؤمن می گوید به خاطر اینکه چیزی یاد بگیرم. ماشاء الله بارک الله درس نمی خوانیم مگر برای اینکه فهمیده و فاضل و ملا شویم از جهالت بیرون بیاییم، بارک الله.

«وَلَا يَعْلَمُ إِلَّا لِيَعْمَلَ» به به اگر درس هم می خواند که ملا شود می خواهد به آنچه یاد می گیرد عمل کند. بارک الله تو را به خدا این عبارات چقدر زیبا است.

«قَلِيلًا حَقْدُهُ كَثِيرًا شُدَّ كَرَهُ» کینه دارد اما کم است نه اینکه ندارد. معلوم می شود که همه دارا هستیم کینه در دل همه وجود دارد اما اظهارش بد است. مؤمن این طوری است که نمی گذارد که چیزی از کینه ها ظاهر شود. این صفات خبیثه در وجود ما هست نه اینکه نباشد اما از آن، طرف شکرش بسیار است.

«يَطْلُبُ النَّهَارَ مَعِيشَتَهُ» روز که میشود دیگر نمی خوابد روز را خدا قرار داده است که دنبال معیشت و کار برود.

«وَيَبْكِي اللَّيْلَ عَلَى خَطِيئَتِهِ» شب که می شود با خدا خلوت میکند برای گناهانش گریه می کند. بارک الله خدا ان شاء الله این صفات را به ما مرحمت بفرماید.

«إِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانَ أَكْبَسَ هُمًّا» «کئیس» به معنای زرنگی است. اگر با اهل دنیا می نشیند حواسش خیلی جمع است که سرش کلاه نرود. با این برگ سبز نشان دادن ها خیلیها را میخرند مثلاً خود ما مقدار پولی دست می گیرند و می گویند: آقا ببخشید این پول مال شما باشد محبت کنید این کار را برایمان انجام دهید. واقعاً روزگار بدی شده است. خدا دین ما را حفظ کند. مؤمن زرنگ است تا خدای ناخواسته کلاه سرش نرود.

«وَإِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الْآخِرَةِ كَانَ أَوْرَعَهُمْ» اگر با اهل آخرت برخورد می کند دلش می خواهد که بالا دست این ها باشد می گوید که هر چه این آقا تقوا دارد من می خواهم بیشتر از او داشته باشم هر چه این آقا ورع دارد من باید بالاتر داشته باشم.

«لَا يَرْضَىٰ فِي كَسْبِهِ بِشَاءٍ» خدا به داد همه ما برسد این نان هایی که ما می خوریم چطوری است؟ نمیدانم با این درس هایی که ما می خوانیم چه خواهد شد. خدا امام را رحمت کند. ایشان طلبه ها را خیلی زیر نظر داشت. طلبه ای بود که یک روز به درس می آمد و دو روز نمی آمد ایشان هم او را زیر نظرش داشت. یک روز که طبق معمول دیر به درس آمد امام رحمه الله یک مرتبه درس را قطع کرد و به طلبه گفت: از همان جا برگرد برگرد و برو. آنقدر گفت تا طلبه بلند شد و رفت. به او گفت: خجالت نمی کشی این موقع برای درس می آیی؟ خجالت نمی کشی که یک روز می آیی و دو روز نمی آیی؟ حالا آقا باید زنده شود و تشریف بیاورد و ما را ببیند. خدا به داد ما برسد. مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله بالای منبر می گفت: طلبه ها کاری نکنید این شهریه ناقابل حرام شود. خدایا تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسم می دهم همه ما را از این خطرات محفوظ بدار.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن هیچ وقت راضی نمی شود که کسبش شبهه ناک شود یعنی دست به مال شبهه ناک نمی برد و مال حلال می خورد.

«وَلَا يَعْمَلُ فِي دِينِهِ بِرُخْصَةٍ» در دینش هم حاضر نمی شود عمل را به رخصت انجام دهد و بگوید: اینکه اشکال ندارد آنکه اشکال ندارد، «كُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ» که در این صورت دینش آرام آرام از بین می رود. نه نه مؤمن زیر بار نمی رود که رخصت جاری کند.

«يَعْطِفُ عَلَىٰ أَخِيهِ بِرَأْيِهِ» تا ببیند دوستش زمین میخورد زیر بغلش را می گیرد و با عاطفه و محبت با او برخورد می کند از او دلجویی کرده و کمکش می کند.

«وَيَرْعَىٰ مَا مَضَىٰ مِنْ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ» اگر با کسی رفاقت دارد مراعاتش را می کند که مبادا این رفیق قدیمی از دستش گله مند شود.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسمت می دهیم توفیق عمل به این صفات و دستورات را به همه ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال موسى بن جعفر (عليه السلام) :

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْكَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْمُمَلِّيَ عَلَيْهِ وَجَبْرَيْلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شَهُودٌ؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ وَلَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَدَّدًا نَزَلَ بِهِ جَبْرَيْلُ مَعَ أَمَنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ جَبْرَيْلُ: يَا بِإِخْرَاجٍ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّتِكَ لِيُقْبَضَ هَا مِنَّا وَتُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا (عليه السلام) فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا (عليه السلام) وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبَابِ. فَقَالَ جَبْرَيْلُ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يُفْرِنُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ هَذَا كِتَابٌ مَا كُنْتُ عَاهِدْتُ إِلَيْكَ وَشَرِطْتُ عَلَيْكَ وَشَهِدْتُ بِهِ عَلَيْكَ وَأَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْكَ مَلَائِكَتِي وَكَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا. قَالَ: فَازْتَعَدْتُ مَفَاصِلَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: يَا جَبْرَيْلُ، رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يُعُودُ السَّلَامُ صَدَقَ عَزَّ وَجَلَّ وَبُرْهَاتِ الْكِتَابِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلَيَّ

امير المؤمنين (عليه السلام) فقال له: اقرأه فقرأه حرفاً حرفاً. فقال: يا علي هذا عهد ربي تبارك و تعالی إلى و شرطه علی و امانته وقد بلغت و نصحت و أدت. فقال علي (عليه السلام): و أنا أشهد لك بأبي و أمي أنت بالبلاغ و التصيحة و التصديق علی ما قلت و يشهد لك به سمعي و بصري و لحيي و دمي. فقال جبرئيل (عليه السلام) و أنا لكما علی ذلك من الشاهدين. فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): يا علي، أخذت و صيتي و عرفتها و صدقت لله و لي الوفاء بما فيها. فقال علي (عليه السلام): نعم بأبي أنت و أمي علي صد مانها و علی الله عوني و توفيتي علی أدائها. فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): يا علي إني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة. فقال علي (عليه السلام): نعم أشهد. فقال النبي (صلى الله عليه و آله و سلم): إن جبرئيل و ميكائيل فيما بيني و و بينك الآن و هما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك فقال: نعم ليس هدوا و أنا بأبي أنت و أمي أشهدهم فأشهدهم رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و كان فيما اشترط عليه النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) بأمر جبرئيل (عليه السلام) فيما أمر الله عز و جل أن قال له: [\(1\)](#)

در روایت های زیادی به این صورت دیده ایم که «کان ذلك من املاء رسول الله و كتابة علی» پیغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به خط مبارک نمی نوشتند چون دستور این بود که به خط خودشان نویسند که مبدا برخی افراد شک کنند که این قرآن از طرف خدا نبوده بلکه خود حضرت (صلى الله عليه و آله و سلم) آن را نوشته است «و لا تخطه بيمينك إذا لآرتاب

ص: 88

الْمُبْطُلُونَ» (1) فلذا بعضی از آقایان بحثی کرده اند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می توانست بنویسد یا نمی توانست؟

عده ای از علما گفته اند که ایشان نمی توانست بنویسد ولی به نظرم این صحبت کم لطفی است چون انبیاء علیهم السلام همیشه دارای نهایت کمالات هستند. همه کمالات را دارند و هیچ نقصانی ندارند اما ذات اقدس حق فرمود که دست به کتابت نبر، مخصوصاً با قیدی که وجود دارد و آن «لَا زُتَابَ الْمُبْطُلُونَ» است جهش هم این است که مبدا آن ها بیایند و قرآن را از اعتبار بیاندازند؛ فلذا در روایات متعدد این بیان را داریم در باب احکام هم خیلی داریم چون بنده مدت زیادی از بیانات مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله استفاده می کردم و می دیدم که ایشان این جمله را زیاد می خواندند «کتابة علی و املاء رسول الله»

در روایتی حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به پدر بزرگوارشان امام صادق (علیه السلام) عرض کردند :

«أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ» پدر جان، مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) کاتب وصیت نبود که وصیت را امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته باشد؟

«وَرَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) الْمُمَلِّي عَلِيَّهِ» اینطور نبود که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) املاء می کرد و امیر المؤمنین (علیه السلام) می نوشت؟

از این بیان، معلوم میشود که این وصیت خیلی مهم بوده است که حضرت (علیه السلام) این سؤال را می پرسد یک وصیت معمولی و موعظه هایی که معمولاً می کنیم در آن ها نیازی به این حرف نیست این سؤال اهمیت مطلب را می رساند و به قول علمای علم منطق و فلسفه این برائت الاستهلال است یعنی چیزی در اول کلام انتخاب

شود که نشان دهنده اهمیت عنوان مطلبی باشد که در ادامه بحث می خواهد بیان

ص: 89

---

1- سوره مبارکه عنکبوت آیه 48 و با دست خود چیزی نمی نوشتی مبدا کسانی که در صدد «تکذیب و ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند»



شود. در اینجا، هم نوع سؤال حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نشان دهنده خاص بودن آن است که فرموده مگر املاء پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست؟ حضرت صادق (علیه السلام) هم یک دفعه جواب نمی دهد. ایشان مقداری تأمل می کند و بعد جواب می دهد؛ چرا تأمل کرد؟ ببینید اینها نشان می دهد که قضیه، قضیه خیلی مهمی بوده است.

«وَ جَبْرَائِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ شُهُودٌ» پدر جان به این صورت نبود که جبرئیل و ملائکه مقربین بیایند و شاهد وصیت باشند؟

«قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلًا» وقتی موسی بن جعفر (علیه السلام) این سؤال را پرسید حضرت (علیه السلام) مقداری تأمل کرد و بعد جواب داد.

«ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ» که فرزندشان موسی بن جعفر (علیه السلام) باشد.

«قَدْ كَانَ مَا قُلْتُمْ» بله، بله همان گونه است که شما گفتید حضرت (علیه السلام) با این بیان سخن فرزندشان را امضاء کرد یعنی کاتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است و املاء از رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. شهود هم ملائکه بودند. همه را حضرت (علیه السلام) تأیید کرد.

«وَ لَكِنَّ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْأَمْرُ» این وصیتی که شما سؤال کردی، آن زمانی وارد شد که دیگر امر حضرت (علیه السلام) نازل شده بود. منظور از امر موت است یعنی زمان وفات حضرت (علیه السلام) رسیده بود.

«نَزَلَتْ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» این وصیت از طرف خدا آمد.

«كِتَابًا مُسَجَّلًا» یعنی به صورت کاملاً برنامه ریزی شده اگر چیزی را خیلی محکم کاری کنند به مسجل تعبیر می کنند.

«نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ» این کتاب را حضرت جبرئیل (علیه السلام) آورد، با چه کسی؟

«مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ» با امینهای خدا ملائکه دیگر هم ممکن است همراه جبرئیل بوده باشند مانند اسرافیل و... که بیان نکردند.

«فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، مُرِّ بِأَخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّتَكَ» وقتی مشرف شدند محضر مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، امر بفرمایید

که هر که در خانه است بیرون برود و به جز وصی شما شخص دیگری نباشد. چرا فقط وصی باشد؟

«لِيَقْبُضَهَا مِنَّا» تا این وصیت را از ما بگیرد.

«وَتَشْهَدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ» خود شما هم شاهد باشی که این وصیت به دست مبارک شما به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده شده است.

«ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا (علیه السلام)» چه کسی ضامن باشد؟ یعنی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تضمین بگیری که به این وصیت عمل شود که آیا حاضری به این وصیت عمل کنی یا نه؟ پس فقط دادن وصیت نبوده است بلکه تضمین در عمل هم گرفته شده بود.

«فَأَمَرَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا (علیه السلام) وَفَاطِمَةَ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبَابِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم دستور فرمود هر که در اتاق است بیرون برود فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) بماند. حضرت زهرا علیها السلام هم بین پرده و در بود که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تأمل کن مثل اینکه بی بی علیها السلام هم حرکت کردند که بیرون بروند؛ البته خدای ناخواسته به روایت چیزی نسبت نمی دهم ولی به نظر حقیر، جده ما بلند شدند که بروند بین پرده و در بودند که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تأمل کن، چون وصیت در حالی گفته شده است که بی بی علیها السلام هم در همان جا بوده اند.

«فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يَقْرِيكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ» حضرت جبرئیل (علیه السلام) به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب کرد : پروردگارت سلام می رساند و چنین می فرماید :

«هَذَا كِتَابٌ مَا كُنْتُ عَاهِدْتُ إِلَيْكَ وَشَرَطْتُ عَلَيْكَ» این کتابی است که من با این کتاب قرارداد و شرط و عهده با شما بستم.

«وَأَشْهَدْتُ بِعَلَيْكَ وَأَشْهَدْتُ بِعَلَيْكَ مَا لَيْتِي» و من ملائکه را شاهد گرفتم

«وَكَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا» و من برای شهادت در این مسأله کافی هستم یعنی کانه اگر آن ها هم نباشند مشکلی پیش نمی آید من خودم در این شهادت کفایت می کنم.

«قَالَ: فَازْتَعَدْتُ مَفَاصِلَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم)» تعبیرات تعبیرات خیلی سنگینی بود. وقتی بیان می شود که این یک کتابی است که من معاهده بستم و این را من با تو شرط می کنم و ملائکه را برای این مطلب شاهد می گیرم این نشان می دهد که یک کتاب متعارف و معمولی نیست یک قرارداد عادی نیست که اینقدر خدا برای آن اهمیت قائل شده است؛ فلذا وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در شنیدن این جریان مفاصل پای مبارکشان به لرزه درآمده اعضای بدنشان به لرزه درآمد که این چه قراردادی است؟

«فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ» حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: ای جبرئیل

«رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ» در زمانی که وجود مبارک ذات اقدس حق به وسیله جبرئیل (علیه السلام) فرمود که خدا سلام می رساند پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به سه برابر جواب داد یعنی همه چیز مال خودش است هر درودی که از هر کس سر بزند از برکت وجود حضرت احدیت است چون هر چه هست و نیست برای خدا است، تمام موجودات برای خدا است؛ فلذا فرمود:

«صَدَقَ عَزَّوَجَلَّ وَبَرَّهَاتِ الْكِتَابِ» وجود باری تعالی در امرشان راستگو هستند و نیکوکارند یعنی بسیار عمل زیبا و خوبی انجام دادند به تعبیر بنده خداوند تبارک و تعالی راست میگویند و حقیقت را فرمودند.

«فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ» حضرت جبرائیل (علیه السلام) این نوشته و کتاب را به دست پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) داد.

«وَأَمْرُهُ بَدَفَعِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» وقتی کتاب را به دست پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) داد جبرائیل (علیه السلام) عرضه داشت: یا رسول الله این را محبت کن به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بده.

«فَقَالَ لَهُ: اقْرَأْهُ فَقَرَأَهُ حَرْفًا حَرْفًا» و بفرمایید که ایشان این کتاب را بخواند و قرائت بفرماید و تمام مطالب این کتاب را حرف به حرف ملاحظه بفرماید.

«فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَا عَهْدُ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ» پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: علی جان این پیمان و معاهده پروردگار است؛ با چه کسی؟ فرمود: این معاهده ای است که خدا با من بسته است.

«وَشَرَطُهُ عَلَيَّ» و این شرط و قرارداد را خدا با من در میان گذاشته است.

«و امانته» این امانت حضرت پروردگار است.

«وَقَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ وَأَدَيْتُ» این امانتی است که خدا به من داده و من این را رسانده و به دست تو دادم و به خیر خواهی به تو دادم و ادا کردم.

«فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): وَ أَنَا أَشَدُّ هَدًى لَكَ يَا أَبَى وَأُمِّى أَنْتَ بِالْبَلَاغِ وَ النَّصِيحَةِ وَ التَّصَدِيقِ عَلَيَّ مَا قُلْتَ» امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یا رسول الله من هم شهادت می دهم - پدر و مادرم قربان تو باد - به اینکه شما آن را رساندی و نصیحت و تصدیق کردی امیر المؤمنین (علیه السلام) به این اندازه کفایت نکرد و بالاتر و مهم تر از آن گفتم.

«وَيَسْهَدُ لَكَ بِه سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي» فرمود: اعضای بدنم چشمم، گوشتم گوشتم و خونم تماما شهادت می دهند.

«فَقَالَ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام): وَ أَنَا لَكُ مَا عَلَيَّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: حالا که چنین است من هم بر شما دو بزرگوار شهادت می دهم.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَ عَرَفْتَهَا وَ ضَمِنْتَ لِلَّهِ وَ لِي الْوَفَاءَ بِمَا فِيهَا؟» وقتی مطلب به اینجا رسید پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: وصیت مرا گرفتی و شناختی؟ علی جان ضامن می شوی برای من و خدا که عمل کنی و به این دستورات ضمانت می دهی؟ معلوم می شود که خیلی سفت و سخت معاهده گرفتند.

«فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): نَعَمْ يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّى» بله یا رسول الله، پدر و مادرم قربان شما باد.

«عَلَيَّ ضَمَانُهَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ عَوْنِي وَ تَوْفِيقِي عَلَيَّ أَذَائِهَا» ضمانت این بر من است اما من تنها نمی توانم پیش ببرم باید خدا مرا کمک کند خدا توفیقم بدهد.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْهَدَ عَلَيْكَ بِمُؤَافَاتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اینجا که رسید رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: به همین اندازه اکتفا نمی کنم می خواهم برای این حرف تو هم شاهد بگیرم علی جان می خواهم برای تو شاهد بگیرم که به این وصیت نامه نه تنها اینجا بلکه در روز قیامت هم عمل کنی.

«فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) : نَعَمْ أَشْهَدُ» من حرفی ندارم شاهد هم بگیرید هیچ اشکال ندارد.

فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) : إِنَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْآنَ وَهُمَا حَاضِرَانِ مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ لِأَشْهَدُهُمْ عَلَيْكَ» علی جان، الان حضرات جبرئیل و میکائیل (علیه السلام) تشریف دارند و حاضر هستند تنها هم نیستند ملائکه مقرب خدا هم همراه ایشان هستند مثل اینکه یک گروهی محضر آقا شرفیاب شدند؛ علی جان، همه این ها را برای تو شاهد می گیرم که شهادت بدهند که تو مطلب را قبول کرده ای.

«فَقَالَ: نَعَمْ لَيْسَ هَدُوءًا وَأَنَا بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَشْهَدُهُمْ» فرمود: بله یا رسول الله، بیایند همه شاهد شوند من هم در کنار این ها شاهد این قضیه می شوم و همه این ها حاضر باشند.

«فَأَشْهَدُهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)» پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) هم همه این ملائکه را برای ضمانت آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) شاهد گرفتند.

«وَ كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جَبْرَائِيلَ (عليه السلام) فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ قَالَ لَهُ» از چیزهایی که خدا با پیغمبرش شرط کرده بود این بود که هر چه خدا امر کرده است را باید انجام دهند، هر چه خواست خدا است را بیاورند. حالا امر خدا چیست و به چه صورت است ان شاء الله در جلسه آینده برایتان عرض می کنم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، تَقِي بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مِنْ وَالِي اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَالْبِرَاءَةِ وَالْعَدَاوَةِ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ وَعَلَى عَظْمِ الْغَيْظِ وَعَلَى ذَهَابِ حَقِّكَ وَغَضَبِ خُمُسِكَ وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ التَّسْمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَيْلَ (عليه السلام) يَقُولُ لِلنَّبِيِّ: يَا مُحَمَّدُ، عَرَفَهُ أَنَّهُ يُنْتَهَكِ الْحُرْمَةُ وَهِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَعَلَى أَنْ تُخْضَبَ لِحَبَّتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمِ عَيْبِطٍ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) : فَصَّ عَقْتُ حِينَ فَهَمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرَيْلَ حَتَّى سَقَطَتْ عَلَى وَجْهِهِ وَقُلْتُ: نَعَمْ قَبَلْتُ وَرَضِيْتُ وَإِنْ انْتَهَكْتَ الْحُرْمَةَ وَعَطَلْتَ السَّنَنَ وَمَزَّقَ الْكِتَابَ وَهَدَمْتَ الْكُعْبَةَ وَخُضِبَتْ لِحَيَّتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمِ عَيْبِطٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ. ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ وَ

الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَاعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا اعْلَمَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخُتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِحَوَائِمٍ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمْسَهُ النَّارُ وَ دُفِعَتْ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)» (1)

در ادامه روایت قبل، پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، تَقَى بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مَنْ وَالَى اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ» آیا حاضری به آنچه که در این وصیت است عمل و وفا کنی از اینکه دوستان خدا را دوست و دشمنان خدا را دشمن داشته باشی؟

یکی از واجبات در فروع دین تولی و تبری است که از اجزاء اساسی دین شمرده شده است آنقدر این مسأله مهم بود که در این وصیت نامه با این غلظتی که دارد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همه را می فرمودند و برای آن اشهاد می گرفتند.

«وَ الْبِرَاءَةِ وَ الْعِدَاوَةَ لِمَنْ عَادَى اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ» دشمن باشی با آن کسی که با خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دشمن است .

«وَ الْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ» به گونه ای برائت از آنها بجویی در حالی که صبر از طرف تو باشد برائت جویی باید توأم با صبر از طرف تو باشد. معلوم می شود در مقابل برائت جستن یک سلسله آزارها و اذیت ها و برخوردهایی است. اینطور نیست که بگویند من از فلانی برائت دارم و تمام شد نه برائتی مورد نظر است که غیر از اینکه درونی باشد به مرحله بروز هم برسد. برائت اگر درونی و قلبی باشد مشکلی ندارد ممکن است آسیبی هم به انسان نرسد اما اگر برائت

آثاری داشته باشد اینجا سخت است صد در صد طرف با شما برخورد می کند حال در این صورت برخورد شما باید چطور باشد؟ بعد از اینکه طرف مقابل

ص: 96

برخورد می کند تنها چیزی که میتواند زره این کار باشد صبر است. صبر شما زرهی است در مقابل آزار و اذیت های طرف مقابل.

«وَعَلَىٰ عَظْمِ الْغَيْظِ» راه مدافعه این است مواظب باش به قول امروزی ها، از کوره در نروی زود نباید عصبانی شد ببینید حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: صبر داشته باش باید خشم را فرو بنشانی.

«وَعَلَىٰ ذَهَابِ حَقِّكَ» نه تنها باید کظم غیظ داشت بلکه «الصَّبْرُ مِنْكَ عَلَىٰ ذَهَابِ حَقِّكَ». روحانیت عزیز و بزرگوار اگر یک موقعی حق دستکاری میشود باید تحمل کرد. فکر نکنید همیشه حق و حقوق روحانیت ادا می شود، نخیر. در تاریخ که مطالعه می کنیم می بینیم از صدر اسلام تا الان هر کدام از شخصیت های بزرگ آن طور که باید حقشان ادا شود نشده است. با آن هایی که دارای یک سلسله مقامات عالی بودند اینطور عمل شد حالا ما که کسی نیستیم، ما خاک کف پای آنها هم نمی شویم به جدم قسم بنده در مقابل آن ها خودم را شرمند می بینم. آن بزرگان چه حال و هوایی داشتند. چه شب ها و راز و نیاز و مناجاتی داشتند؛ خب با این کیفیت حق آنها ادا نشد چه جسارت هایی که به آنها کردند.

مرحوم سید جواد رفیعی رحمه الله گفت : من کلید دار صحن و حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم و ارادت خاصی به مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله داشتم و مقلدشان بودم ولی متأسفانه زمان مرحوم سید همان زمان جنگ بین مشروطه و استبداد بود. خدا می داند که آنها چه کشیدند. دو دسته از روحانیت مقابل هم قرار گرفتند. نجف اشرف به دو قسمت تقسیم شده بود. یک طرف سید رحمه الله و یک طرف هم مرحوم آخوند رحمه الله.

محیط عرب با ایران خیلی فرق می کند مردمان ایران در برخورد هایشان با عرب ها خیلی تفاوت دارند تا حدودی رعایت حقوق آداب اسلام و آداب اجتماعی را



می کنند ولی عرب ها کمتر به این مسائل توجه دارند عرب هم محبتش عجیب و فوق العاده است و هم خشمش یعنی اگر عرب ها عصبانی شوند جداً کنترل شان سخت است. برخوردشان بسیار شدید و تند است .

نقل می کنند : مرحوم سید محمد کاظم یزدی طرف استبدادی و مرحوم آخوند طرف مشروطه بود. خود آقایان بسیار خوب بودند. دو شخصیت بسیار صمیمی بودند ولی طرفدارها با هم جنگ و جدال داشتند. مرحوم سید جواد رفیعی می گفت : ایشان را با مراقبت و حفاظت برای نماز می آوردند و باز می گرداندند. مرحوم آخوند زودتر از مرحوم سید فوت کرد. جمعیت عراق و نجف برای تشییع جنازه حرکت کردند. سید جواد گفت : من هم به تشییع جنازه مرحوم آخوند رفتم. جنازه مرحوم آخوند که راه افتاد و آقایان هم پشت سر مرحوم آخوند حرکت کردند یک دفعه دیدیم از گوشه ای مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی وارد تشییع جنازه شد. در مسیر راه بودیم تا به صحن علوی مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) برویم.

سید جواد گفت : من مقداری با آیت الله سید محمد کاظم فاصله داشتم و می دیدم کس که از کوچه داخل جمعیت می آمد در گوش آیت الله سید محمد کاظم چیزی می گفت و می رفت. من خیلی دلواپس شدم که مبادا خدای ناخواسته به مرج تقلید جسارتی کنند و یا بلایی سر ایشان بیاورند و چون انگلیسی ها به عراق آمده بودند بیشتر به این جریان دامن می زدند. خودم را از عقب جمعیت به مرحوم سید رساندم و کنار ایشان ایستادم.

سلام کردم و آقا جواب سلام مرا داد. گفتم : حضرت آیت الله ببخشید، این آقایانی که از داخل کوچه می آمدند و نجوایی در گوش شما می کردند چه می گفتند؟ آقا فرمود چیزی نبود. خیلی اصرار کردم آقا قبول نمی کرد که بگوید.

عاقبت ایشان را قسم دادم به صاحب قبر که، آقا به این سید بزرگوار قسمت می‌دهم که بگو. مرحوم سید مجبور شد و مطلب را بیان کرد. فرمود: اینها هر کدام که می‌آمدند می‌آمدند به من می‌گفتند: «سید گبری یزدی آخوند که مرد، تو کی نگون می‌شوی؟» این را به من می‌گفتند و می‌رفتند. سید جواد می‌گوید: من تعجب کردم از این مقام صبر و خشمی که آقا فرو می‌برد.

خب ببینید، مطلبی که عرض می‌کنم در این رابطه است که حق ادا نمی‌شود. شما عزیزان هم همینطور هستید حقوق شما در بین مردم رعایت نمی‌شود نباید ناراحت باشید. علی‌کل حال از طرف مردم حق و مقام و احترامتان که باید در جامعه و در مقابل خدماتتان انجام بگیرد نمی‌گیرد؛ حالا اگر برخورد شد ما باید در مقابل چه

کنیم؟ آیا باید قهر کرده و مسجد را رها کنیم روحانیت را رها کنیم و لباس روحانیت را در بیاوریم یا اینکه این فرمایش را مد نظر قرار بدهیم که اگر صبر نداشته باشیم نمیتوانیم در لباس مقدس روحانیت بمانیم؟ این یک واقعیت است.

«وَ غَضِبِ خُمُسِكُ» مگر زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم خمس بوده است؟ آقا می‌فرماید: علی جان خمس تو را می‌برند؛ پس معلوم میشود که اینها بوده است اما یک عده عمل نمی‌کردند. آمدند نشستند و مال خدا را خوردند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید که تو باید صبر کنی.

«وَ اِنَّهَا لِحُرْمَتِكَ» ان شاء الله این فراز نصیب هیچ کدامتان نشود. ما کجا و این‌ها کجا؟ مقامی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همسر بزرگوارش علیهما السلام. زبان انسان نمی‌گردد که بگوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) چقدر صبر کرد. در تاریخ کمتر دیده ایم که نسبت به ساحت همسران امامان بزرگوار علیهما السلام جسارت شده باشد جسارت نوعاً در حدود خودشان و فرزندان بوده است اما نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهایت درجه بی‌حرمتی را کردند. لازم نیست که من چیزی برایتان بگویم آن وقت حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که تو برای «انتهاک حرمتک» هم باید صبر کنی فلذا روایت هم دارد که

وقتی به خانه حضرت زهرا علیها السلام ریختند و آن برخوردها را کردند یک مرتبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این آیه را خواند: «لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1) فرمود: چه کنم که از من وصیت گرفته شد، اگر این نبود آن گاه می دانستید که شما چه خواهید کشید آیا کسی جرأت می کرد وارد خانه شود؟

عزیزان پیشوایان این ها هستند یعنی به من و شما می خواهند بگویند روحانیون و فرزندان عزیز من ببینید من آقای شما هستم من برای حفظ دین مردم حاضر شدم تا اینجا بروم حتی به حرمت و حریم من نیز جسارت کردند، باز من صبر کردم شما هم همین گونه باشید.

«فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ» پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: حاضری وفا کنی؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بله بله.

«فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ» به حق آن کسی که دانه ها را می شکافد و بنده ها را می آفریند قسم .

«لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ (علیه السلام) يَقُولُ لِلنَّبِيِّ» من خودم شنیدم که جبرئیل به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گفت: «يَا مُحَمَّدُ: عَرَفَهُ أَنَّهُ يُنْتَهَى الْحُرْمَةُ» به علی بفهمان که حرمت شکسته می شود. معلوم می شود سخت ترین مصیبت ها مصیبت حرم است. واقعاً سخت است.

«وَهِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم)» این حرمت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برای خودش هم نیست بلکه حرمت خدا است، حرمت پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است .

ص: 100

---

1- سوره مبارکه انفال آیه 68 «اگر از جانب خدا نوشته ای نبود قطعاً در آنچه گرفته اید، به شما عذابی بزرگ می رسید».

«وَعَلَىٰ أَنْ تُخْضَبَ لِحَيْتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمِ عَيْبُطٍ» خودم می شنیدم که می گفت: به آقا بگویید که محاسنستان با خون تازه سرتان رنگین می شود. عیبط یعنی خون تازه. لا اله الا الله تا این را گفت حضرت (علیه السلام) یک مرتبه غش کرد و به روی زمین افتاد. ببینید مصیبت چقدر سنگین بوده است.

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَصَدَّ عَفْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرِيْلَ» امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یک مرتبه حالت بیهوشی به من دست داد. همان موقعی که من جریان را شنیدم حالت غش به من دست داد.

«حَتَّى سَقَطْتُ عَلَى وَجْهِ» آنچنان بی حال شدم که به صورت به زمین افتادم یعنی اینقدر مصیبت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخت بود ولی بعد از مدتی حالم بهتر شد و بلند شدم.

«وَقُلْتُ: نَعَمْ قَبْلْتُ وَرَضِيْتُ» بلند شدم و گفتم: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) چشم و راضی شدم که حتی این بی حرمتی هم به من بشود.

«وَإِنْ ائْتَهَكَ الْحُرْمَةُ» من راضی شدم که حرمت ما مورد هتک قرار بگیرد.

«وَعَظَلْتُ الشَّنْ» سنت ها همه تعطیل شود.

«وَمَزَقَ الْكِتَابَ» وقرآن پاره پاره شود لا اله الا الله من حرفی ندارم.

«وَهَدَمْتُ الْكَعْبَةَ» من حرفی ندارم که حتی کعبه خدا را خراب کنند. «وَأَخْضَبْتُ لِحَيْتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمِ عَيْبُطٍ» و محاسن من به خون سرم رنگین می شود.

«صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا» صبر می کنم و در حساب خدا می گذارم.

«حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ» یا رسول الله آنقدر صبر می کنم تا به خدمت شما برسم؛ فلذا همیشه می فرمود: کی می شود که این شقی امت بیاید؟ کی می شود که بیاید این برنامه را اجرا کند که من از این قفس راحت شوم؟ قربانشان بشوم.

«ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» به اینجا که رسید و امیر المؤمنین (علیه السلام) همه را که قبول کرد باز حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) کار را تمام نکرد و فاطمه علیها السلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را صدا زد و فرمود: فاطمه جان تو هم بیا، بعد فرمود: حسن و حسین شما هم بیایید.

«وَ أَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» وقتی آمدند به آنها هم خبر داد که فاطمه جان، حسن جان حسین جان جریان این است.

«فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ» آنها هم عین فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) را فرمودند و همه را پذیرفتند.

«فَخْتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمِ مَنْ ذَهَبَ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ» این وصیت مهر شد. امیر المؤمنین (علیه السلام) مهر کرد فاطمه زهرا علیها السلام مهر کرد، امام حسن (علیه السلام) مهر کرد و امام حسین (علیه السلام) هم مهر کرد همه را از طلا مهر کردند و محکمش کردند تا آتش به آن نرسد. علما می گویند: این جمله کنایه از این است که هیچ دستی به آن نرسید و آتش کنایه است نه اینکه واقعاً از طلا بوده باشد و در طلا گذاشته اند نه این عبارتی است که در پایان وصیت ها می گذارند.

«وَ دُفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» این وصیت را به دست امیر المؤمنین (علیه السلام) دادند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

«فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام): يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي أَلَا تَذْكُرُ مَا كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ؟ فَقَالَ: سَدَّنُ اللَّهُ وَسَدَّنُ رَسُولُهُ، فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوْبَتُهُمْ وَخِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ شَيْئًا شَيْنًا وَحَرْفًا حَرْفًا. أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (1) وَاللَّهِ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ (عليه السلام) أَلَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَقَبَلْتُمَاهُ؟ فَقَالَا: بَلَى وَصَبَرْنَا عَلَى مَا سَاءَنَا وَغَاطَنَّا» (2)

در ادامه روایت قبل که جبرئیل امین وصیت ذات اقدس حق را به پیغمبر عزیز ما و امیر المؤمنین و خمس طیبه علیهما السلام ارسال داشتند آمده است که راوی روایت می گوید: «فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام)» هر چند امیر المؤمنین (عليه السلام) را هم با همین کنیه می خواندند ولی در اینجا منظور امیر المؤمنین (عليه السلام) نیست بلکه مراد حضرت موسی بن جعفر (عليه السلام) است چون روایت را از ایشان نقل کرده اند.

ص: 103

1- سوره مبارکه یس آیه 12.

2- کافی، ج 1، ص 706.

بأبي أنت و أمي ألا تذكُر ما كان في الوصية؟» راوی می گوید: یابن رسول الله، پدر و مادرم فدای شما بیان نمیفرمایید که وصیت چه بود؟

«فَقَالَ: سَدَّ نَسَبُ اللَّهِ وَ سَدَّ نَسَبُ رَسُولِهِ» در این وصیت نامه سنت های الهی و پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان شده بود. مراد از این جمله راه و روشی است که باید ائمه علیهم السلام قربانشان شوم - انجام بدهند نه اینکه منظور مثلاً سلسله دستورات مستحب باشد. ظاهراً حضرت (علیه السلام) نمی خواستند مطلب را باز کنند.

«فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوْبِيحُهُمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» آیا در وصیت، به این نکته اشاره شده است که افراد نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گستاخ و خلافکار می شوند و به قول ما در مقابل ایشان جبهه می گیرند و رفتار تندی می کنند؟ آیا چنین چیزی در وصیت است؟ آیا این هم تذکر داده شده است که برنامه هایی که بعداً برای ائمه علیهم السلام پیش می آید چه خواهد بود؟ بی دلیل نبود که حضرت امام صادق و امام رضا (علیه السلام) می فرمودند برای هر کدام از ما یک دستور مهر شده که به ما داده شده است یعنی ایشان همه چیز را می دانستند؛ این جواب کسانی است که می گویند امام (علیه السلام) از آینده چیزی نمی دانست و باید گفت تمام کیفیت زندگی آن ها مضبوط و در خدمت آن ها بود.

«فَقَالَ: نَعَمْ وَ اللَّهُ شَيْئاً شَيْئاً وَ حَرْفاً حَرْفاً» حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در جواب سؤال فرمود بله حرف به حرف همه چیز را می دانستند حتی ایشان مصیبت ها را می دانست که چقدر باید زندانی بکشند.

«أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (1)» بعد حضرت (علیه السلام) می فرماید: خدا در قرآنش هم آورده است؛ کدام آیه؟ فرمود: آیا کلام خداوند متعال را نشنیده ای که «به یقین،

ما مردگان را زنده میکنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای بر شمرده ایم.» اثر در جایی گفته میشود که از یک وجودی شئی دیگری بوجود بیاید مثل سبز شدن زمین که اثر باران است یعنی عمل من و شما به هر کیفیتی باشد اثر خود را می گذارد.

حضرت (علیه السلام) فرمود: سوره هود کمر مرا شکست ریشم را سفید کرد گفتند چرا یا رسول الله؟ فرمود: برای اینکه آیه آمد (فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ) (1) «پس همان گونه که فرمان یافته ای استقامت کن و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند (باید استقامت کنند) حضرت فرمود: «مَعَكَ» کمر مرا شکست چرا که هم خودم باید مواظب باشم و هم اینکه بار مردم به دوش من گذاشته شده است.

شما روحانیت بزرگوار هم بار مردم به دوستان است. خدا به دادمان برسد. بار خودمان کم است بار مردم هم به گردن ما است یعنی اگر خدای ناخواسته کاری کنیم که مردم به خلاف کشیده شوند و از خدا دور شوند خدا ما را مجازات می کند؛ می فرماید شما باعث شدی فلانی فلانی و فلانی چنین و چنان شدند دیگر مسجد نیامدند، نماز نخواندند ای داد ای بیداد واقعاً احساس مسئولیت کردن خیلی مهم است.

بعد در ادامه آیه سوره مبارکه «یس» آمده است: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» یعنی هر امامی به همه چیز آگاهی دارد شخصی در صحرا کنار حضرت علی (علیه السلام) بود و مورچه های زیادی در گوشه ای رفت و آمد می کردند به امام (علیه السلام) عرض کرد: آقا جان کسی هست که عدد این مورچه ها را بداند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله کسی هست که تعداد این مورچه ها حتی تعداد نر و ماده بودن آنها را هم می داند. یک مرتبه آن شخص گفت: او چه کسی است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: خود من راوی عرض کرد آقا جان ببخشید در قرآن این مطلب (آگاهی امام)

ص: 105



هم بیان شده است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله. گفت: کدام آیه؟ حضرت این آیه را خواند «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ».

ائمه عليهم السلام همه چیز را می دانستند. آیا الان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی داند که ما چه کار می کنیم؟ مگر می شود که نداند؟ اگر نداند که امام نیست. اگر امام نداند که من چه کار می کنم این چه امامی است؟ تمام این عالم در محضر امام است. هر فعل و انفعالی را که انجام می دهم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همه را می داند فلذا می فرماید ما گاه گاهی که کارهای شما را می بینیم متاثر می شویم که شما چرا این کارها را می کنید. شما فرزندان ما هستید شیعه ما هستید ما را خجالت زده نکنید ببینید این خیلی حرف است.

«وَ اللَّهُ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَلَيْسَ قَدْ فَهَّمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ إِلَيْكُمَا وَقَبَلْتُمَا» حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) قسم یاد می کند به خدا قسم، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین و فاطمه (علیه السلام) فرمود: آیا اینطور نیست که من به شما فهماندم آنچه را که برایتان آورده بودم و شما هم قبول کردید؟ از این بیان جدمان،

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معلوم میشود که حضرت زهرا علیها السلام در این جهت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک هستند. آنچه که در این عالم است در محضر حضرت زهرا علیها السلام هم بوده است. بی دلیل نیست که در صحیفه فاطمیه علیها السلام اسم تمام شیعیان موجود است این نشان میدهد که حضرت زهرا علیها السلام نیز سهیم است و در عصمتش شکی نیست در حالی که بعضی ها نوشته اند که فاطمه زهرا علیها السلام معصوم نیست .

«فَقَالَا بَلَى وَ صَبَرْنَا عَلَى مَا سَاءَنَا وَ غَاطْنَا» بعد از آن ها سؤال کردند که قبول کردید یا نکردید؟ هر دو فرمودند: آقا جان بله هم فهمیدیم و هم صبر می کنیم. آقا جان، ما صبر می کنیم بر آنچه که بر ما بدی می کنند اذیت کنند. «غاطنا» یعنی ما را به خشم بیاورند.

حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید شیعیان و مؤمنین ما این نشانه را از ما دارند که در تمام سختی ها و مشکلات صبر را پیشه می کنند و مثل امامشان هستند؛ معلوم میشود که شیعیان هم در مسیر اهل بیت علیهم السلام هستند. این فراز و نشیب ها همه برای امتحان است.

ابا عبد الله (علیه السلام) می فرماید وقتی سختی و بلا باشد دیندار کم پیدا می شود و دنیا پرستان می روند. خدایا ما را جزو دیندارهای حقیقی قرار بده .

خدا مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی، صاحب کتاب «نهایة الدرایه» را رحمت کند در زمان سابق به تجار کمپانی می گفتند و چون پدر ایشان تاجر بود از این جهت این بزرگوار در نجف به آیت الله کمپانی معروف شده بودند. ایشان همیشه می گفت: به من کمپانی نگویید بگویید آیت الله اصفهانی. ایشان در نجف بود و با یکی از علما به نام آیت الله مقدس موسوی زنجانی رحمه الله که از علمای بزرگ زنجان بود ارتباط نزدیکی داشت خیلی با هم رفیق بودند تا اینکه مدتی از یکدیگر بی خبر شدند.

آقای مقدس موسوی خیلی به درد سر و بلا و گرفتاری افتاده بود. روزی ایشان نامه ای برای آیت الله اصفهانی نوشت به این مضمون که حضرت آیت الله من خیلی وقت است که نتوانسته ام با شما ارتباط داشته باشم و نامه ای بدهم. خیلی شرمنده ام. امروز به وسیله پسر نامه ای خدمت شما فرستادم. خیلی گرفتار شده ام و بلا به طرف من رو آورده است اگر می توانید محبتی کنید و ذکری به من یاد بدهید که من از این بلاها رهایی پیدا کنم .

وقتی این نامه به دست آیت الله اصفهانی رسید ایشان جواب زیبایی دادند. نوشتند: من مدتی است که منتظر شما هستم و نامه شما به دست من رسید و شما فرموده بودید ذکری را به شما بگویم که شما از این مشکلات رهایی پیدا کنید. البته ذکرها زیاد است که انسان را به خدا نزدیک کند ولی این ذکری که به شما می گویم در همه وقت نخوانید فقط در یک وقت معین بخوانید یا سحر یا بعد از نماز عشاء قبل از اینکه شام بخورید بخوانید آن هم در همه حال نخوانید این ذکر باید در سجده گفته شود بهترین حالاتی که بنده به خدا نزدیک است سجده است. این ذکر را در سجده چهارصد مرتبه بخوانید که البته بعضی از بزرگان بیشتر از این ها هم خوانده اند و به مقاماتی رسیده اند. شما هم در سجده

این ذکر را بخوانید تا ان شاء الله بلاها از شما دور شود و خدا به شما مقام دهد. ان شاء الله اگر قابلیت باشد چیزهایی را خواهید دید.

خدا رحمتشان کند ذکر معروفی به نام ذکر یونسیه را گفتند که در قرآن هست «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (1) بعد ایشان گفتند: پشت سر این ذکر، نتیجه آن هم آمده است: «فَأَسَّ تَجَبَّنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: این ذکر را چهارصد مرتبه در سجده بخوانید تا خدا شما را از بلا رهایی دهد اگر بیشتر هم خواندید عیبی ندارد و در سحر بخوانید یا بعد از نماز عشاء که نه سیر باشید نه گرسنه. ایشان خیلی این قید را تأکید می کند که نه سیر باشید و نه گرسنه به طرف خدا بروید و این ذکر را بگویید.

ببینید بزرگان ما همه گرفتار بودند و ایشان در عبارتشان می نویسند: خدا دوست دارد بنده اش به یادش باشد. فضلالی عزیز طلاب محترم این را از من داشته باشید خداوند متعال آنقدر ذکر را دوست دارد که حتی دستشویی رفتن هم ذکر مخصوص خودش را دارد فرموده است در آنجا هم ذکر مخصوصه را بخوانید آخر آنجا جای ذکر است؟ یعنی خدا می خواهد بگوید حتی در آن حال هم به یاد من باشید.

ان شاء الله خداوند توفیق به یاد خدا بودن را هم به بنده و هم به شما مرحمت بفرماید. ان شاء الله خدا توفیق عمل به این دستورات را به ما عنایت بفرماید.

ص: 108

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ

سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَاجَرَ السَّيِّئَاتِ» (1)

در این بیان وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه جمله فرمودند که هر سه جمله خیلی پر محتوا است. اینجا معلوم می شود که هر نامی و هر لقبی را که به ما می دهند دارای یک مناسبتی است. همین طوری لقب ها را به ما نداده اند مثلاً به من و شما «مسلم» یا «مؤمن» می گویند. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید این القاب بی خود نیست که به انسان داده می شود و باید بینیم ما واجد آن صفت ها هستیم که این القاب را دارا باشیم یا نه؟

«الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ» مؤمن کسی است که مردم به او در مقابل مال و جانشان اعتماد دارند یعنی به او ایمان دارند. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید علامت ایمان و مؤمن بودن بنده و جنابعالی این است که باید به سراغ مردم برویم و بینیم آیا مردم ما را مؤمن میدانند یا نه؟ آیا مردم ما را مسلمان میدانند یا نه؟ عمده این است که از مردم سؤال کنند که این آقا نسبت به شما چگونه رفتاری داشته است؟ آیا شخص امینی بوده است یعنی اگر مقداری پول را در اختیار این آقا بگذارید این پول سالم می ماند؟ از جهت مال از جهت جان، از جهت علم از

ص: 109

جهت ناموس آیا امانت دار می باشد؟ آنگاه باید دید که مردم چه قضاوتی خواهند داشت. اگر گفتند فرد امانت داری، است این نشانه ایمان است.

در قدیم علما اینطور بودند و منزلهایشان طوری بود که دارای چندین اتاق بود تا چنانچه بیوه زنی یا فرد بی سرپرستی می آمد به آنها پناه می دادند و امنیت او را حفظ می کردند که کسی متعرضشان نشود منزل بزرگان و علما مأمن و پناهگاه بیچارگان بود که گاهی مردم ناموسشان را در آنجا می گذاشتند که از خطر دشمن در امان باشند. در تاریخ مطالعه کنید. در زمان حمله های افغانه و عثمانی ها بسیاری از مردها زن و بچه هایشان را در منزل علما می گذاشتند که در امان باشند و وقتی جنگ تمام می شد و سر و صدا می خوابید، می آمدند زن و بچه هایشان را می بردند. علما اینطور بودند حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن کسی است که مردم او را امین بدانند. مؤمن کسی است که به داد مردم برسد.

باور بفرمایید بعضی از این مردم عادی از من و شما در بعضی کارها جلوتر هستند در تربیت خانوادگی شان بچه هایی را بار آوردند که انسان با دیدنشان واقعاً لذت می برد ولی خدای ناخواسته از آن طرف نگاه میکنی بعضی از این خانواده ها فرزندانشان را طوری تربیت کرده اند که مصیبت است مثلاً وقتی دخترشان را شوهر میدهند و به خانه مردم میرود طوری رفتار میکنند که میگویند: ای وای این دختر فلان آقا است؟ چرا اینطور بزرگ شده است؟ متأسفانه نه زبانش حساب دارد نه حرکتش و نه رفتارش البته خدای ناخواسته نمی خواهم بگویم همه اینطور هستند ولی بعضی از عزیزان مقداری در این جهات کوتاهی می کنند طوری نباشیم که خدای ناخواسته در روز حسرت گرفتار حسرت شویم.

یکی از بزرگان که بنده به خدمتشان می رفتم روزی این جمله را به من فرمود که من همیشه یک چیز از خدا خواستم که اگر همین را به من بدهد، خیلی راضی هستم. گفتم: چه چیزی از خدا می خواهید؟ گفت: از خدا خواستم که خدایا مرا

فردای قیامت جلوی مریدهایم شرمنده نکن. مریدهایی که یک عمر کنار من بودند دست مرا می بوسیدند. می گفتند: خیلی برای من سنگین و سخت است که فردای قیامت من را بازداشت کنند و بگویند که شما فعلاً نرو و مریدهایم از جلوی چشم من به بهشت بروند و از من سؤال کنند: آقا جان چرا اینجا ایستاده اید؟ بفرمایید شما هم بیایید. من بگویم: نمی توانم بیایم و آنها به من بگویند: چرا؟ شما که خودت ما را راهنمایی و ارشاد می کردی. ایشان این صحبت ها را همینطور می گفت و گریه می کرد و اشک می ریخت. می گفت: خدایا من فقط از تو می خواهم که مرا جلوی مریدهایم شرمنده نکنی. راست می گفت. خیلی برای انسان گران تمام می شود که همه بروند و خدای ناخواسته ما را نگه دارند. بگویند: آقای فلانی شما بایستید پرونده شما سنگین است.

روز حسرت چه روزی است؟ روزی است که کار از کار گذشته و دیگر هیچ کاری نمی توانی انجام دهی. راهی نیست که در آنجا بگویی استغفر الله. پس، عزیزان تا در این دنیا هستیم بیانات حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) را عمل کنیم.

«وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ» مسلمان کیست؟ همین دو عامل موجب اذیت و آزار مردم می شود. یکی دست و دیگری زبان یک تکه گوشت که زبان است می بینی یک شخصیت بزرگ را به فنا می دهد. چرا شهید ثانی رحمه الله را کشتند؟ قاتلش اصلاً تصمیم کشتن او را نداشت و فقط یک جمله باعث شد. از بس که شهید مرد ملایی بود ایشان برای مذاهب خمسه درس می داد.

تقل می کنند دو نفر برای حل دعوا و مشکیشان نزد شهید ثانی رحمه الله آمده بودند. طبیعی است بعد از حل هر مرافع های موضوع به نفع یکی و به ضرر دیگری واقع می شود و آن بدبخت خبیثی که محکوم علیه واقع شده بود، بلند شد و نزد قاضی رفت و علیه شهید ثانی شکایت کرد که بله این آقا از مذاهب اربعه بیرون است و رافضی است باید کشته شود. اینقدر این بدبخت گفت و گفت که قاضی دستور داد شهید ثانی را دستگیر کنند.

قاضی هم پیش سلطان آن زمان که سلیمان نام داشت رفت و جریان را برای سلطان تعریف کرد که ما دستور داده ایم این آقا را دستگیر کنند چون از مذاهب اربعه بیرون رفته و حکم او قتل است. سلطان گفت: این چه حرفی است که شما می زنید؟ اگر از مذاهب اربعه بیرون است، این که دلیل مرتد شدن او نیست. اگر می خواهد جزو امامیه باشد ایرادی ندارد. اما قاضی و همراهانش گفتند: این مرتد است و باید کشته شود سلطان سلیمان هم گفت: من مجلسی تشکیل می دهم و همه علما را دعوت می کنم که جمع شوند. این آقا را هم بیاورید تا همگی بنشینیم بحث کنیم و ببینیم که آیا این آقا مرتد است یا خیر؟

قاضی و همراهانش در خانه شهید ثانی رحمه الله رفتند اما ایشان خانه نبود و عازم سفر مکه بود. قاضی هم به یک نفر دستور داد که برو و شهید را دستگیر کن و او را برگردان. فرستاده قاضی هم حرکت کرد و در وسط راه ایشان را پیدا کرد. وقتی به او رسید به شهید گفت من آمده ام شما را برگردانم و پیش سلطان ببرم. شهید هم که می خواست به مکه برود، گفت: من عازم مکه هستم. یک خواهشی از شما دارم. گفت: چه می خواهی؟ شهید گفت: تو همراه من بیا به مکه برویم حج را به جا بیاوریم بعد از حج با همدیگر به پیش سلطان می رویم. فرستاده قاضی هم گفت: پیشنهاد بدی نیست و با مرحوم شهید ثانی به راه افتادند و به مکه رفتند.

بعد از به جا آوردن حج، در مسیر برگشتن از مکه یک بدبخت ملعونی که رفیق همین فرستاده بود و جریان را میدانست به آن فرستاده گفت: برای چه می خواهی این را پیش سلطان ببری؟ اگر توبی اعتنایی و اذیتی در رفتن و برگشتن مکه به این آقا کرده باشی و او از تو دلخور شده باشد پس از رسیدن به شهر، بلافاصله برای مرید هایش جریان را تعریف می کند آن وقت می دانی چه بلایی به سرت می آورند؟ فرستاده هم با شنیدن این جمله کمی فکر کرد و گفت: می گویی چه کار کنم؟ گفت: همین جا او را بکش و سرش را برای سلطان ببر. این بدبخت هم قبول

کرد و در همان جا نزدیک دریا آقا را شهید کرد و بعد از کشتن آقا سر مبارکش را از بدنش جدا کرد و بدن پاک آقا را لب ساحل رها کرد.

از برکت ذات حضرت حق در نقطه ای که بدن آقا افتاده بود نور زیادی پدیدار شد. عده ای که در آن منطقه زندگی می کردند از دور متوجه این نور شدند. وقتی نزدیک آنجا شدند دیدند این نور متعلق به بدنی است که بی سر آنجا افتاده که در همان جا آن بدن را دفن می کنند و الان هم مزارش در همان جا است. قاتل ها هم سر بریده آقا را پیش سلطان بردند. تا سلطان سلیمان چشمش به سر آقا افتاد ناگهان بلند شد و فریاد زد: مگر من به شما نگفتم که آقا را پیش من بیاورید؟ چرا این کار را کردید؟ چرا او را کشتید؟ سزای شما مرگ است و همان جا دستور داد قاتلان آقا را به سزای اعمالشان برسانند. بزرگواران گاهی اوقات یک حرفی زده میشود ولی همین حرف آتش به جان یک خانواده می زند و فردای قیامت باید جوابگو شد.

«وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَاجَرَ السَّيِّئَاتِ» مهاجر کیست؟ مهاجر کسی است که از گناه هجرت می کند و دنبال گناه نمی رود. آن هایی که از محیط گناه هجرت می کنند و به طرف طاعت پروردگار بروند نور چشمان من استدعای من از شما این است که ان شاء الله سعی کنید فرزندان صالح و شایسته ای باشید که خودتان در وجود خودتان احساس سعادت کنید.

وجود مبارک پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در جلسه ای نشسته بود اصحاب ایشان هم در کنارشان نشسته بودند. میزبان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم ابو ایوب انصاری بود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) یک مرتبه فرمود: می بینم که یکی از اصحاب نیک من در سرزمین دشمن دفن می شود. این جمله را فرمود و دیگر چیزی نفرمود و هیچکس هم به غیر از امیر المؤمنین (علیه السلام) منظور حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را نفهمید.

این قضیه گذشت تا اینکه ابو ایوب انصاری که در قسطنطنیه بود در عالم خواب می بیند که کسی از او می پرسد ابو ایوب حاجتت چیست؟ آیا حاجتی داری؟ ابو



ایوب گفت: من فقط یک آرزو داریم و آن این است که روزی از پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در یک جلسه ای شنیدم که ایشان فرمود می بینم که یکی از اصحاب نیک من در سرزمین دشمن دفن می شود و من امید دارم که آن صحابی که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود باشم. این جمله را ابو ایوب گفت و همین هم شد.

ابو ایوب در همان جا فوت کرد زمانی که فوت، کرد عده ای از دوستانش گفتند: چون خودش وصیت کرده که اینجا دفن شود پس جنازه اش را همین جا دفن می کنیم. بلافاصله در قسطنطنیه سر و صدا شد و رئیس حکومت وقت دستور داد که حق ندارید اینجا دفن کنید. جنازه اش را به کشور خودتان ببرید. نباید اینجا دفن شود. دوستانش گفتند: ایشان وصیت کرده که اینجا دفن شود. رئیس حکومت هم گفت: اجازه نمی دهم؛ اگر بدن ابو ایوب را اینجا دفن کنید، نبش قبر می کنم و بدنش را می دهم سگ ها بخورند.

تا این حرف را زد بلافاصله رئیس قوم عرب به رئیس حکومت قسطنطنیه نامه نوشت که اگر ما ابو ایوب را دفن کردیم و تو بخواهی کوچکترین جسارتی به بدنش بکنی دیگر یک نفر نصرانی در کشورت پیدا نمی کنی همه را خواهیم کشت هیچکس را باقی نمی گذاریم. شما حق ندارید نبش قبر کنید. به محض آن که نامه به دست رئیس حکومت قسطنطنیه رسید و آن را خواند خیلی ترسید و اجازه داد که جنازه ابو ایوب انصاری را دفن کنند و در آنجا سلطان محمد برای قبرش قبه ای ساخت که الان هم قبه و بارگاه ابو ایوب انصاری هست .

پروردگارا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام قلب های ما را به نور ایمان و معرفت منور بگردان.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَا هُمْ رَكِبُوا فِي السُّفُنِ أَنْ يَقْرَأُوا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ( وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)» (1) «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِیْمٌ» (2) « (3)

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیثی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستوراتی بیان کردند در مورد کسانی که می خواهند سوار کشتی یا ماشین و یا هواپیما شوند که اگر انسان از آن مطلع باشد هم آگاهی اش بالا می رود و هم حافظ و نگهدار وی می شود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا درباره ما آقایی و محبت کردند و می خواهند بفرمایند این مرحمت خدا نسبت به امت من است یعنی قدر اینها را بدانید و سبک شمارید.

ص: 115

- 
- 1- سوره مبارکه زمر، آیه 67 «آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان ها پیچیده در دست او خداوند منزّه و بلند مقام است از شریکی هایی که برای او می پندارند»
  - 2- سوره مبارکه ، هود آیه 41 «هنگام حرکت و توقف کشتی یاد او کنید که پروردگام آمرزنده و مهربان است».
  - 3- وافی، ج 26، ص 179.

من فکر میکنم انتظارات خدا و ائمه معصومین علیهم السلام از ما روحانیون خیلی بیشتر از اینها است یعنی ما باید اعتقادات خودمان را نسبت به این مسائل بیشتر و قوی تر کنیم. متأسفانه بعضی از روحانیون نسبت به خواندن این اذکار و مسائل خیلی بی اهمیت هستند. بعضی افراد در بیاناتشان تعبیراتی دارند که فکر می کنم شایستگی مقامی را که دارند نداشته باشند. یک روحانی هر چه بیشتر به این مسائل اعتقاد داشته باشد تقرب او به خدا بیشتر می شود و خدا هم بیشتر به او عنایت می کند .

خداوند متعال بزرگان را رحمت . کند بنده درس یکی از ایشان می رفتم روزی به من فرمود: شما دیگر نیازی ندارید که به درس من بیایید. بعد یکی از اساتید عالی مقام حوزه این موضوع را فهمیده بود. یک روز در جلسه درس به بنده رو کرد و فرمود: من شنیدم که چنین جریانی بوده است. گفتم: چطور؟ ایشان فرمود: شما چه تصمیمی گرفته اید؟ عرض کردم: هنوز برای نیامدن به درس تصمیم خاصی ندارم دلم میخواهد که بیایم و ادامه دهم. بعد گفتند: الحمد لله خودتان فرمودید که من می خواهم بیایم ولی اگر هم می گفتید که نمی خواهم بیایم من از شما خواهش می کردم که حتماً بیایید. گفتم: به چه علت؟ گفت: من فکر می کنم هر چه ما به درس بیایم و از نظر علمی غنی تر شویم بهتر است. ما فقط از درس استفاده نمی کنیم بلکه اخلاق هم یاد می گیریم .

منظورم این است که فقط درس نباشد چقدر خوب است که همراه درس قالب هم درست شود هر چه قالبتان زیباتر شود مقلوب هم زیباتر می شود

قالب انسان تقوا است. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (1) هر قدر تقوا داشته باشید قالب ایجاد میشود؛ بعد می توانید آن را از علم و دانش پر کنید. اگر انسان ملا را و باتقوا باشد چه عظمتی دارد؛ اما خدای ناخواسته اگر ملا باشد ولی تقوا نداشته باشد فایده ای ندارد. من از شما عزیزان انتظار دارم که خیلی مراقب اخلاق باشید و از آن بهره برداری کنید از این داستان هایی که می گویند، از این روایت هایی که می خوانند توشه بگیرید فقط در حد شنیدن نباشد بلکه به صورت عملی باشد.

«يَا عَلِيُّ، أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَا هُمْ رَكِبُوا السَّفْنَ» این ذکر امت من را از غرق شدن در دریا حفظ می کند چه موقع؟ وقتی که سوار بر کشتی ها می شوند یعنی اگر کاری را که اشاره خواهد شد انجام دهند خدا آن ها را از غرق شدن حفظ می کند. این موضوع خیلی مهم است که انسان در وسط دریا داخل کشتی باشد و باد و طوفان و گردباد بیاید و در حال غرق شدن باشد حال انسان می خواهد چه کار کند؟ به جز خدا چه کسی می تواند نجات دهد؟

شخصی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: من از کجا خدا را بشناسم؟ حضرت (علیه السلام) همین مثال را بیان کرد. فرمود: سوار کشتی شده ای یا نه؟ گفت: چطور مگر؟ فرمود: اگر سوار کشتی شوی و کشتی چنین و چنان شود و دستت به هیچ جانبند نباشد ته دلت باز امید داری که نجات پیدا کنی یا نه؟ عرض کرد: بله یا بن رسول الله. حضرت فرمود: همان امید خدا است. همان امیدی که در ته دلت داری که شاید نجات پیدا کنی آن خدا است. پس ما باید اول خدا را

ص: 117

---

1- سوره مبارکه بقره آیه 282 «از خداوند پروا کنید و خداوند به شما آموزش می دهد».

بشناسیم و این دستورات برای این است که اعتقادمان را به خدا بیشتر کنیم یعنی بدانیم همه امور به ید خدا است فکر نکنیم خودمان کاره ای هستیم.

«أَنْ يَقْرَأُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» آقا فرمود این آیه را بخوانند: چه کسی قدر خدا را دانسته است؟ چه کسی می تواند بگوید که خدا کیست؟ آیا ما قدر خدا را می شناسیم؟

«وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خدایا، روز قیامت تمام این زمین ها در دست تو است .

«وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» تمام پیچیدگی آسمان، در دست تو است.

«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ذات اقدس حق پاک و منزه است و خدا مقام بالایی دارد از آنچه که نادان ها و بی عقل ها و مشرکین می گویند.

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا» تمام رفت و آمدها به دست او است.

«إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» این عبارت کنایه از این دارد که خدایا، اگر من در تلاطم دریا افتادم سزاوار هستم با این عملم مرا غرق کنی، نابودم کنی ولی چه کنم که تو بزرگواری تو غفار و مهربانی و خیلی بندگان را دوست داری به مقتضای عملم نگاه نکن.

چقدر زیبا بیان کرد. اول حمد و ثنای خدا را انجام داد و بعد خواسته اش را بیان کرده است. در کتاب گوهر شب چراغ می گوید همیشه قبل از اینکه دعا کنید اول حمد و ثنای خدا را بگویید بعد درود بر پیغمبر و آل مطهر علیهم السلام ایشان بفرستید و بعد حاجت خود را بخواهید در پایان دعا باز درود بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بفرستید. روایت دارد که خداوند متعال این گونه دعا را مستجاب می کند این ها چیزهایی است که تجربه شده است.

خدا مرحوم آیت الله العظمی محمد باقر وحید بهبهانی را رحمت کند که حقاً ایشان وحید بود. ایشان در بهبهان زندگی می کرد و هر روز برای نماز به مسجد می رفت. روزی رئیس شهربانی بهبهان مردم را وادار کرد که همه باید برای نماز مغرب و عشاء به مسجد بیایند. آن شب جمعیت زیادی روانه مسجد شد و خودش هم به مسجد رفت. بعد از اینکه آقا یک نماز را خواند، بلند شد و کنار آقا نشست گفت: آقا جان پشت سرت را نگاه کن. ببین چقدر جمعیت برایت آماده کردم. آقا تا نگاه کرد رنگ از صورتش پرید و دیگر نماز عشاء را نخواند. سجاده اش را جمع کرد و به بیرون شهر کنار درختی رفت و نماز عشاء را پای آن درخت خواند و از همان جا بار سفر به نجف را مهیا کرد. از او پرسیدند: آقا چرا؟ فرمود: وقتی چشمم به این جمعیت افتاد دیگر آن خلوص و اخلاص را در خود ندیدم دیدم اگر بخواهم نماز دوم را بخوانم برای خدا نیست.

بعد از مدتی که وارد نجف شد یک شب حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را در خواب می بیند. حضرت (علیه السلام) به او می فرماید: آقا باقر اینجا آمدی؟ گفت: بله حضرت (علیه السلام) فرمود: بیا ناخن های دست مرا بگیر. گفت: چشم آقا جان و بلند شد و ناخن های دست ابا عبدالله (علیه السلام) را گرفت. ایشان می گفت: تمام که شد، یک دفعه دیدم حضرت (علیه السلام) ایشان را جلو آورد و فرمود آقا باقر ناخن های پایم را هم بگیر. تا آقا گفت ناخن پایم را بگیر عرض کردم یابن رسول الله من ناخن پای شما را

بگیرم؟ فرمود: بله. گفتم: پس چرا علما می گویند که در یک جلسه ناخن دست و پا را یک جا نگیرید؟ یک مرتبه حضرت (علیه السلام) سرشان را بلند کرد و فرمود:

بارک الله و پایشان را جمع کردند و فرمودند: بله اگر چیزی در بین بزرگان شهرت پیدا کرد رهایش نکنید .

از نظر بنده حقیر شاید حضرت (علیه السلام) خواسته اند مرحوم بهبهانی رحمه الله را امتحان کنند. هم میزان علم ایشان را اندازه بگیرند و هم اینکه ببینند تا چه اندازه آگاهی دارد. ایشان گفت: من بعد از آن خواب بیدار شدم و فهمیدم که حضرت (علیه السلام) ، عنایتی به من داشته اند که فرموده اند: ناخنم را بگیر.

ما بزرگان باید زواید اسلام را از این ملت جمع کنیم و به جای آن، کمال و عزت و تمیزی به آن ها بدهیم. حضرت می خواهد بگوید شما علما باید این رذائل و پستی های دنیا را از بین مردم جمع کنید باید مردم را به دین اسلام زینت بدهید. علی کلّ، حال می خواستم بگویم این مسائل خیلی مهم است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این دستور را مرحمت کرد و فرمود: «إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی خدایا تو آمرزنده هستی تو مهربانی. اگر من هم سزاوار باشم که در این دریا، طوفانی بیاید و غرق شوم اما تو به اعمال من نگاه نکن و به مقام غفرانیت خود، به مقام رحیمیت خود با من عمل کن.

پروردگارا، اعتقادات ما را نسبت به اینگونه مسائل بیش از این بگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سِدِّيْنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ «دَخَلَ غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ بْنِ نَاجِيَةَ بْنِ عِقَالٍ مَشَاجِعِي عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَيَّامَ خِلَافَتِهِ وَغَالِبُ شَيْخٌ كَبِيرٌ وَمَعَهُ ابْنُهُ هَمَامُ الْفَرَزْدَقِيُّ وَهُوَ غُلَامٌ يَوْمَانِيٌّ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): مَنْ الشَّيْخُ؟ قَالَ: أَنَا غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ. قَالَ (عليه السلام): ذُو الْإِبِلِ الْكَثِيرَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ (عليه السلام): مَا فَعَلْتَ إِبْلَكَ؟ قَالَ: دَعَدَعْتُهَا الْحُقُوقُ وَأَذْهَبَتْهَا الْحَمَالَاتُ وَ النَّوَابِ. قَالَ (عليه السلام): ذَاكَ أَحْمَدُ سُبُلَهَا؛ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ مَعَكَ؟ قَالَ: هَذَا ابْنِي. قَالَ (عليه السلام): مَا إِسْمُهُ؟ قَالَ: هَمَامٌ وَلَقَدْ رَوَيْتُهُ الشَّعْرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَلَامَ الْعَرَبِ، يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ شَاعِرًا مَجِيدًا. فَقَالَ (عليه السلام): لَوْ أَقْرَيْتَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» (1)

«دَخَلَ غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ بْنِ نَاجِيَةَ بْنِ عِقَالٍ مَشَاجِعِي عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَيَّامَ خِلَافَتِهِ» غالب بن صعصعه بر امیرالمؤمنین (عليه السلام) وارد شد در ایامی که ایشان، خلافت ظاهریه به دست مبارکشان بود. «و غالب شیخ کبیر» موقعی وارد شد که پیرمرد بود «و معهُ ابْنُهُ هَمَامُ الْفَرَزْدَقِيُّ وَهُوَ غُلَامٌ يَوْمَانِيٌّ» در حالی که پسرش، همام نیز همراهش بود.

ص: 121



آقا (علیه السلام) فرمود: «مَنْ الشَّيْخُ» این شیخ کیست؟ «قَالَ أَنَا غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ» گفت: من غالب پسر صعصعه هستم. «قال (علیه السلام): ذُو الْإِبِلِ الْكَثِيرَةِ؟» حضرت (علیه السلام) فرمود: تو همان کسی هستی که صاحب شتران زیادی بوده است؟ «قَالَ: نَعَمْ» عرض کرد بلی حضرت (علیه السلام) سؤال فرمود: «مَا فَعَلْتَ إِبْلَكَ؟» شترهایت را چکار کردی؟ «قال: دَعَدَعْتُهَا الْحُقُوقَ» شترهای مرا حقوق از هم متلاشی کرد «وَأَذْهَبْتُهَا الْحَمَالَاتِ وَ النَوَائِبِ» از بین برد آنها را بارهایی که به مکان های مختلف داده می شد و مصیبت ها و مشکلاتی که رو می آورد. کنایه از اینکه این را به آن دادم و آن را به این گرفتاری هایی برای من پیش آمد که همه شترهای من را از بین برد.

حضرت (علیه السلام) می فرماید چرا ناراحتی؟ خدا مال را برای چه داده است؟ جواب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نگاه کنید چقدر زیبا به انسان توجه میدهد که انسان نباید در مورد امور مالی خودش را ببازد خدا این مال را داده که خودت سالم بمانی مواظب باشید اینها نکته های بسیار جالبی است که انسان در روایت ها بدست می آورد. حضرت (علیه السلام) تسلی داد و فرمود ناراحت شدن ندارد. خدا را شکر کن. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا» این بهترین و ستایش ترین راهی است که مال برایش صرف شده است. در واقع ستوده ترین راه های مال همین است یعنی خدا مال را برای دفع بلا داده است بنده به نظرم می آید یکی از فلسفه ها و حکمت های صدقه همین است که خدا می خواهد دل ما را از این اموال جدا کند و ما یک مقدار از اموال را بدهیم و با دادن آن بلا را از خودمان دور کنیم.

انسان نباید خیلی علاقمند به مال باشد که از مال برای خودش متکا درست کند و سرش را روی مال خودش بگذارد بعضی ها آنقدر به مال علاقه دارند که حتی متکایشان را نیز پر از طلا و زیور و پول کرده اند باور بفرمایید بعضی ها خودشان نقل کردند که ما تمام اسکناس هایمان را داخل متکا کردیم وزیر سرمان گذاشتیم. پرسیدم: چرا اینطور می کنید؟ گفت: چه کار کنیم؟ کجا ببریم و

بگذاریم؟ نمی خواهیم مردم بفهمند که مال داریم. گفتیم: زیر سرت می گذاری که خودت بفهمی مال داری؟ آنقدر نظرشان تنگ است که مبادا کسی بفهمد و به چشمی نگاه کند یا توقعی داشته باشد.

خدا می فرماید مال دنیا را برای این کارها درست نکرده ام. خدا این مال دنیا را برای شما درست کرده است که ارتباطات زیاد شود مثل مال دنیا با ما مثل ملات آجر در ساختمان است. اگر آجر را روی آجر بگذارید زمین می ریزد. دیوار حتماً باید ملات از گل، آهک سیمان و امثال این ها داشته باشد که دو تا آجر را با هم مرتبط کند و نریزد و ساختمان بوجود بیاید خدا مال را داده است تا بین انسان ها ارتباط برقرار شود و ما با هم رابطه پیدا کنیم نه اینکه در بانک ذخیره کنی. این چه فکری است که گاهی در جامعه ما حاکم می شود. این طرز فکر در روایات ما بسیار مذمت شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به غالب بن صعصعه فرمود بهترین راه برای مال همین است فدای سرت که از بین رفته است.

بعد امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «مَنْ هَذَا الْغُلَامُ مَعَكَ؟» این پسر که همراه تو است کیست؟ «قَالَ: هَذَا ابْنِي» عرض کرد: این پسر من است. «قَالَ (علیه السلام): ما اِسْمُهُ؟» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اسمش چیست؟ امام (علیه السلام) اسمش را می دانست ولی روش ائمه علیهم السلام ما روش جاری بین مردم بود و نمی خواستند همیشه از علم الهی خود استفاده کنند. «قال: هَمَام» گفت: اسمش را همام گذاشته ام. بعد غالب بن صعصعه برای اینکه بیان کند پسرش دارای مقام و مرتبه ای است گفت: «وَلَقَدْ رَوَيْتُهُ الشَّعْرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَلَامَ الْعَرَبِ يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ شَاعِراً مَجِيداً» من او را از شعر سیراب کرده ام. آنقدر شعر و کلام عرب به او یاد دادم که امید است از شعرای بزرگ بشود. همینطور هم شد. آن پسر همان فرزندق شاعر معروف است. «فقال (علیه السلام): لَوْ أَقْرَأْتَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» امام (علیه السلام) به او فرمود: اگر به او قرآن یاد داده بودی بهتر بود. منظورم این جمله آخر است. آقایان روحانی، ماه رمضان در پیش

است. به روستاها و شهرها که برای تبلیغ می روید مواظب باشید وظیفه ما چیست؟ یکی از نکات ارشادی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینجا بود. باید متوجه باشیم مردم را به چه چیزی دعوت می کنیم. اگر یک نفر با پرسش پیش ما می آمد و می گفت حاج آقا این پسر من است و من شعر یادش داده ام می گفتیم به به بارک الله، احسنت، ماشاء الله، خدا او را به شما ببخشد ان شاء الله خدا بیشتر از این توفیق به او بدهد، ما این را می گفتیم ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابداً به او نگفت ماشاء الله بلکه بلافاصله فرمود که اشتباه کردی به او شعر یاد دادی اگر به او قرآن یاد داده بودی بهتر بود. ببینید، متوجه باشید این نکته های روایت خیلی جالب است. عبارت حضرت (علیه السلام) را نگاه کنید. به محض اینکه گفت: «وَلَقَدْ رَوَيْتُهُ الشَّعْرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَلَامَ الْعَرَبِ، يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ شَاعراً مجیداً» امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «لَوْ أَفَرَّتَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» اگر به او قرآن تعلیم می دادی بهتر بود شعر چیست؟ این را گفت و تمام شد.

فرزدق می گوید: این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دل ماند و فرمایش او را فراموش نکردم و با خود قسم خوردم و عهد کردم که از قرآن جدا نشوم تا قرآن را حفظ کنم و لذا یکی از حفاظ قرآن در صدر اسلام فرزدق است.

خدا امام بزرگوار را رحمت کند. وقتی جوانان می رفتند و فرمایش ایشان را می شنیدند کلامشان در دل این جوانان می ماند. این جوان همیشه می گفت: من محضر امام رفتم و ایشان چنین چیزی فرمود. مردم شما روحانیون عزیز را که در جایی تشریف دارید به عنوان یک روحانی یک نماینده ولی فقیه، یک نماینده امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانند. مواظب باشید چه فرمایشاتی از دهان مبارکتان بیرون می آید. فرزدق می گوید فرمایش آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دائماً در ذهن من بود لذا قسم خورد از قرآن جدا نشود تا اینکه قرآن را حفظ کند جدا هم نشد تا قرآن را حفظ کرد.

الحمد لله جای شکر این نعمت باقی است که در این نظام مقدس اسلامی زیاد تشویق می کنند که جوانان قرآن را حفظ کنند. در کنفرانسی که اخیراً برگزار شده

بود، خواسته بودند که به عوامل انحطاط بشر اشاره کنم سه عامل را مطرح کردم که قرآن کریم بیان کرده است یکی از عواملی که بنده اشاره کردم این است که خداوند در قرآن می فرماید: ما تمام پیغمبران را فرستادیم، کتاب بر ایشان نازل کردیم، «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (1) برای اینکه مردم را تعدیل کنند و در جامعه قسط اجتماعی پیاده شود اسلام از سه چیز سرچشمه گرفت یکی منطق و اخلاق پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. دوم شمشیری بود که در دست مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود تا در جایی که لازم باشد استفاده شود. دیگری هم اموال حضرت خدیجه علیها السلام بود. آن زمانی که ما را از قرآن و تعالیم قرآن و از منطق که اولین پایه و اساس اسلام است جدا کنند، همان جا انحطاط جامعه شروع می شود. آنجا است که حکومت را از دست ما می گیرند آن روز دیگر قدرت اجرایی را از ما می گیرند. حالا که خداوند متعال این نعمت را به ما مرحمت کرده و این حکومت در دست ما قرار گرفته است خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام آن طور که خودش می خواهد و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خواهد زمامداران ما را موفقشان بدارد و ان شاء الله خدا این نعمت را برای ما پایدار نماید. این نعمت بزرگی است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) سفارش می کردند که قرآن را بخوانید و آن را حفظ کنید چرا که خداوند متعال دلی را که در آن قرآن است عذاب نمی کند. کسی که حافظ قرآن است دیگر به جهنم راه ندارد، ان شاء الله.

مرحوم آقا محمد حسن ایمانی از شخصیت های محترم شیراز بود. پسر ایشان می گوید: در موقعیتی پدر من در یک شرایط سختی افتاد و از نظر مالی مشکلات زیادی پیدا کرد. در آن موقع متوجه شدند آقای شیخ جواد میداودی رحمه الله که از بزرگان علما بود از اصفهان به شیراز حرکت می کند و چون پدر من به آقای میداودی علاقه داشت هر وقت ایشان به شیراز تشریف می آوردند، به منزل پدر

ص: 125

من وارد می شدند. این دفعه هم که آقا شیخ جواد میداودی می خواستند بیایند، به پدر خبر دادند آقا در حال حرکت از اصفهان هستند. پدر گفت: ای وای عجب وقتی تشریف می آورند. من با این شرایط و وضع زندگی چه کنم؟ من در فشار و گرفتاری هستم هم در این موقع تشریف می آورد. پدرم خیلی متأثر شد.

شیخ جواد رحمه الله به آباده شیراز رسید. دید اگر بخواهد تا شیراز برود پیش از ظهر به آنجا نمی رسد تا غسل روز جمعه را انجام دهد و غسل روز جمعه اش قضا می شود. ما اصلاً سراغ غسل روز جمعه را می گیریم؟ ایشان آن روز پنج تومان پول اضافی به مرکب سوار می دهد و می گوید: این پنج تومان را بگیر و مقداری سریع تر حرکت کن و مرا پیش از ظهر روز جمعه به شیراز برسان که غسل روز جمعه

من قضا نشود. صاحب مرکب را تند حرکت می دهد و وارد شیراز می شود. به محض آن که آقا وارد منزل پدر می شود یک مرتبه آقا شیخ جواد خطاب به پدر من می گوید: چرا گفتمی من بد موقع حرکت کردم؟ تو گرفتاری داری ولی فراموش کرده ای چگونه گرفتاریت را برطرف کنی. من امشب راه حل آن را به شما می گویم که مشکلاتان حل شده و راحت می شوید. پدر پرسیدند: چه کار کنم؟

آقا فرمود: خودت و خانواده ات صبح بین الطلوعین بلند شوید و سوره مبارکه انعام را بخوانید. وقتی به آیه «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ...» (1) رسیدید، این آیه مبارکه را 202 بار بخوانید بعد بقیه سوره را تمام کنید ببینید گشایش برای کارتان پیش می آید یا نه. ایشان این را گفت و برای غسل روز جمعه به حمام رفت. پسر حاج محمد حسن ایمانی می گوید: به خدا قسم، دو هفته نگذشت که وضع ما خوب شد و تا آخر عمر وضع ما مرتب بود.

ص: 126

این یک خاصیت کوچک قرآن است. البته اینها در مقابل قرآن چیزی نیست ولی این یک نمونه است این قضیه را مرحوم آیت الله دستغیب رحمه الله در کتاب داستان های شگفت انگیز در داستان 18 خود نقل کرده است.

ص: 127

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

« يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُوَاسَاةُ لِلْإِخِ فِي مَالِهِ وَإِنصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سَبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ» (1)

یکی از سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود این است: «یا علی، ثلاث لا تطیقها هذه الأمة» سه چیز است که این امت طاقتش را ندارند یعنی نمی خواهند انجام دهند و آنها بنده عمل نیستند که این کارها را بکنند. اگر منظور از طاقت نتوانستن بود که جای بیان این مسأله نبود. آنجا که انسان نمی تواند و توانایی انجام را ندارد که حرفی نیست؛ پس معلوم میشود «طاقت

ندارد» یعنی می توانند ولی عمل نمی کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: امت من یک چنین کاری را نمی کنند. در واقع درد دل آقا است.

«المُؤَاسَاةُ لِلْإِخِ فِي مَالِهِ» یکی مواسات کردن با برادران دینی در مال است. واقعاً همینطور است ما الان نگاه می کنیم یک نفر را اینطور پیدا نمی کنیم. چه کسی حاضر است با برادر دینی اش در مال مواسات کند؟

ص: 128

مواسات یعنی چه؟ در روایاتی دیگر هم از امام صادق و هم از امام حسن عسگری (علیه السلام) با مضمون های متفاوت وارد شده است که وقتی امام (علیه السلام) سؤال کرد: شما مردم با همدیگر چگونه هستید؟ گفت: یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، با هم برادریم. خیلی با هم خوب هستیم. همه همدیگر را دوست داریم. خیلی به هم علاقه مندیم. حضرت (علیه السلام) فرمود: مثلاً در چه حد با هم برادرید؟ در این حد هستید که اگر یک برادر ایمانی یک موقع دست در جیب خود برد و دید پولی همراهش نیست دست برد به جیب شما بدون اینکه از شما اجازه بگیرد و پولی که نیاز دارد از جیب شما بردارد؟ عرض کرد: نه یا بن رسول الله، ما اینگونه نیستیم و از این برنامه ها نداریم. حضرت (علیه السلام) فرمود: این چه برادری شد؟

نگاه کنید مواسات تا این حد که طرف را آزاد بگذاری تا بتواند هر مقدار پول بخواهد از جیب برادر ایمانش بردارد؟ این چقدر برادری می خواهد؟ این چقدر ایمان می خواهد؟ هم گیرنده و هم صاحب مال چقدر باید ایمان داشته باشند؟ آن که نیازمند است به اندازه لازم بردارد و به حرام گرفتار نشود و صاحب پول هم چه مرد نازنینی باشد که نیاز او را نیاز خودش بدانند. این خیلی مهم است. ما یک چنین چیزی کجا داریم؟ یک نفر هم پیدا نمی شود. ما که روحانی هستیم، خودمان را آقای مردم میدانیم رهبر مردم هستیم کی این طور هستیم؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بفرماید: ای علی جان این امت من طاعت این کار را ندارند یعنی مواسات در برادری ندارند با هم مواسات نمی کنند.

«وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ» دومین مورد آن داشتن انصاف در رابطه با مردم است. تو را به خدا شما نسبت به مردم انصاف دارید؟ ما چگونه انصاف داشته باشیم؟ «إِنْصَافُ النَّاسِ» به چیست؟ فرمودند: به این است که «أَنْ يُحِبَّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَ يَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ» (1) هر چه برای خودت می خواهی برای مردم هم همان را

ص: 129



بخواه و هر چه که برای خودت بد میدانی برای مردم هم آن را بد بدان اینطور نباشد که فلان چیز را برای خودت خوب بدانی ولی برای مردم نپسندی. به مردم بگویی: چرا اینقدر داد و فریاد می کنی؟ اینقدر داد و فریاد نکن مسلمان باش و ما را اذیت نکن؛ ولی خودت داد و فریاد کنی و به مردم اذیت برسانی.. چطور شد که مردم اگر داد و فریاد کنند مسلمان نیستند ولی خودت هزار کار میکنی و مسلمانی؟ خیلی بد است. انسان باید متوجه باشد. آنچه برای خود می خواهی برای مردم هم بخواه و آنچه برای خودت بد می دانی برای مردم هم بد بدان. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اگر اینطور باشی، انسان با انصافی هستی.

«وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» سومین مورد به یاد خدا بودن در همه حالات است. بعضی ها ممکن است به یاد خدا باشند ولی خدا گفتنشانی وقتی است که درد می کشند بیچاره و بدبخت می شوند؛ اما وقتی در نشاط هستند، در شادمانی هستند دیگر به فکر خدا نیستند و سراغ خوش گذرانی می روند. خوشا به حال کسی که همه جا به یاد خدا باشد.

«وَلَيْسَ هُوَ سَبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر خدا به چیست؟ آیا به این است که ما بگوییم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر؟ فرمود: نه این نیست. با تسبیح ذکر می گویند و به زن مردم هم نگاه می کنند .

خدا مرحوم آقای حاج انصاری واعظ را رحمت کند. شاید بعضی آقایان سن بالا یادشان باشد ایشان می گفت: در زمان رژیم طاغوت رفتم اتوبوس سوار شوم و از تهران به قم بیایم. اتوبوس پیدا کردم و سوار شدم در اتوبوس نشسته بودم دیدم یک بنده خدایی صندلی جلو نشسته و تسبیح دستش است. یک زنی بالا آمد که حجابش درست نبود. این بنده خدا داشت به آن زن نگاه می کرد و می گفت: «استغفر الله ربی و اتوب الیه» سپس زن نیمه لختی آمد، او گفت: «لا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم». حاج واعظ انصاری گفت: من دیگر نتوانستم طاقت بیاورم. گفتم: آقا نه آن استغفار را کن و نه این قدر نگاه به نامحرم کن. خجالت نمی کشی ذکر خدا می گویی و اینطور نگاه به زن مردم می کنی؟ این مسخره کردن به آداب الهی است. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: ذکر خدا این نیست که همیشه بگویند «سبحان الله و الحمد لله...» گفتن این اذکار بد نیست ولی منظور از ذکر هم این نیست؛ پس مراد از ذکر چیست؟

«وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ» وقتی که بر چیزی وارد شد که خدا آن را حرام کرده است «خَافَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِندَهُ وَ تَرَكَهُ» از خدا بترسد. تا می خواهد برود فلان پول را بگیرد می بینید حکمش شرعی نیست نمی گیرد و می گویند: من جواب خدا را چه بدهم. تا می خواهد فلان منبر را برود و فلان آقا را بکوبد، می بیند خدا راضی نیست نمی رود و می گویند: من جواب خدا را چه بدهم.

اگر تقوا را رعایت کردید و ترسیدید، خدا کمکتان می کند. اگر مال امانت در دستت هست و قرار است آن را به کسی برسانید و خیانت نکردید معلوم میشود که شما به یاد خدا هستید؛ اما اگر خدای ناخواسته در اموالی که به عنوان امانت در دست شما است خیانت کنید چه می شود؟ چه جوابی می توانید بدهید؟ برادران عزیز از رفتار یونس بن عبد الرحمن رحمه الله درس بگیرید در زمان حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) خیلی ها خمس می دادند. مردم اهل وجوهات بودند. شاید در عصر کمتر کسی مثل زمان آن حضرت (علیه السلام)، مردم اهل رعایت حقوق الهی بودند. از برکت مجلس درس های امام صادق (علیه السلام) بود که مردم به انجام دادن تکالیف الهی سوق داده شدند. امام صادق (علیه السلام) این همه شاگرد تربیت کرد. مردم را به دادن وجوهات متدین کرد. نمایندگان حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در سراسر کشورهای عربی کشور ایران و، غیره مردم را به دادن وجوهات متعبد کردند و مردم نیز شروع کردند به دادن وجوهات به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام). علت این که هارون - لعنت الله علیه - امام لعنت الله علیه - امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را گرفت و

چهارده سال زندانی کرد به خاطر این بود که دید مردم وجوهات را خدمت ایشان می برند. چرا بقیه ائمه علیهما السلام را آنقدر به زندان نیفکندند؟ برای اینکه هارون - علیه اللعنه دید در سراسر دنیا مردم وجوهات را برای امام هفتم (علیه السلام) می فرستند. هارون - علیه اللعنه - ترسید و گفت در سراسر کره، زمین خلیفه من هستم چرا باید برای موسی بن جعفر (علیه السلام) آنقدر مال بیاید لذا حضرت (علیه السلام) را گرفت و زندانی کرد. بنا به دستور حضرت نماینده ها اموال را جمع می کردند و بر حسب دستوری که آقا داده بود به مصرف می رساندند.

همین که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) شهید شد وقت امتحان رسید اموال زیادی نزد نماینده های ایشان وجود داشت. هشتاد هزار مثقال طلا نزد یکی از نماینده ها بود. سی هزار مثقال نزد علی بن حمزه بطائنی بود. مقدار زیادی هم نزد یونس بن عبدالرحمن بود. یونس بن عبدالرحمن تا دید آقا شهید شده است شروع به تبلیغ برای حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) کرد و گفت: ایها الناس، موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا رفت ولی فرزندش حضرت رضا (علیه السلام) امام شما است؛ اما از آن طرف، برخی دیگر از نمایندگان مانند زیاد و علی بن حمزه بطائنی گفتند: نه چه کسی می گوید علی بن موسی الرضا (علیه السلام) امام است؟ حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) زنده هستند ولی غایب شده اند و بر ایشان توقف کرده و واقفی شدند.

وقتی شنیدند یونس بن عبدالرحمن رحمه الله اعلام می کند که علی بن موسی الرضا (علیه السلام) امام است عده ای را نزد یونس بن عبدالرحمن فرستادند و به او گفتند: ما شنیده ایم که تو علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را به مردم معرفی کرده ای. یونس گفت: امام بعد از موسی بن جعفر (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام) است و من باید ایشان را معرفی کنم. نکته حساس اینجا است. برخی از نمایندگان از جمله زیاد و علی بن حمزه گفتند: ما حاضریم هر ماه ده هزار مثقال طلا به تو بدهیم به شرطی که اسم امام رضا (علیه السلام) را نبری و از ایشان تبلیغ نکنی. به محض آن که این را گفتند یونس بن عبدالرحمن فرمود: روایت از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) شنیدم که این دو بزرگوار فرمودند: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى

الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلِبَ نُورَ الْإِيمَانِ» (1) هر وقت در مردم بدعت پیش آمد بر عالم است که علمش را ظاهر کند و اگر چنین نکرد حقیقت ایمان از او برطرف می شود. زیاد حیا نمی کنی؟ تو نمی دانی امام رضا (علیه السلام) امام است. خجالت نمی کشی؟ تو می گوئی من ایمانم را به خاطر پول شما بفروشم؟

چرا بعضی به خاطر پول، دین و ایمانشان را می فروشند؟ در امتحانات باید حوم مواظب باشیم. برادران عزیز من امانت ها را مواظب باشید به امانت الهی خیانت نشود. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (2) اگر امانت دار شدید، مقامتان بالا می رود.

روزی سه شخصیت عالی مقام از بزرگان و چهره ای درخشنده فقه و از علمای برجسته فقها شیخ بهایی آقا سید محمد باقر میرداماد و مرحوم میرفندرسکی رحمه الله در یک جا با هم قرار گرفتند سه بزرگوار نشستند بودند در آن منطقه باغ وحشی بود و شیر درنده ای حالت وحشی پیدا کرده و زنجیرش را پاره می کند. از قفس بیرون می آید و به طرف همین ساختمانی که این سه بزرگوار تشریف داشتند،

حمله می کند و به طرف اتاق این بزرگواران می آید. تا این حیوان درنده وارد اتاق این سه بزرگوار شد شیخ بهایی رحمه الله رنگشان عوض می شود ولی خودشان را نگه می دارند. مرحوم میرداماد رحمه الله بلافاصله به سجده افتادند اما مرحوم میرفندرسکی رحمه الله تکان نخوردند. همینطور نشستند بودند. نه رنگشان تغییر کرد و نه حرکتی کردند. بعد از اینکه شیر را گرفتند و بیرون بردند از این سه شخصیت بزرگ پرسیدند که چرا وضع شما اینطور شد؟

به شیخ بهایی گفتند: یا شیخ شما چرا خودتان را باختید و رنگتان پرید؟ فرمود: من به علمی که بلد بودم خبر داشتم که حیوانات درنده اگر گرسنه باشند مزاحم

ص: 133

1- وسائل الشیعه، ج 16، ص 271، ج 9.

2- سوره مبارکه نساء آیه 58 «خدا به شما فرمان میدهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید».

انسان می شوند ولی اگر سیر باشند متعرض انسان نمیشوند و من دیدم این حیوان را سیر کرده بودند. لذا وقتی آمد فرار نکردم و اینکه رنگم تغییر کرد به طبع بشری بود و در عین حال ترسیدم و گفتم مبادا این حیوان حالت دیگری داشته باشد.

حضور به مرحوم میرداماد گفتند: شما چرا به سجده افتادید؟ فرمود: سجده شکر بجا آوردم چون می دانستم که مرا نمی خورد. یقین داشتم که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم و در نسب و حسب و سیادت خودم شک نداشتم و خداوند متعال گوشت فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر درندگان حرام کرده است. به خاطر همین سجده شکر به جا آوردم. خدایا شکرت که من پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم و این حیوان متعرض من نشد.

مرحوم میرفندرسکی هم فرمود: خداوند متعال به من قدرت تسخیر داده است. قدرت ایمان داده است. تا این حیوان آمد در او تصرف کردم یقین داشتم که اصلاً به طرف من نخواهد آمد.

این ها چه شخصیت هائی بودند؟ ماجرای این سه بزرگوار در تخت فولاد اصفهان در نقطه ای به نام تکیه هشت بهشت نقش بسته است. برادران عمل ما در تاریخ می ماند بد باشد یا خوب بعداً می آیند و می نشینند و تعریف می کنند که فلانی چطور بود. خوش به حال کسانی که از آنها به نیکی یاد می شود.

خدایا پروردگارا، تو را به حق پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأثیر نفسی از اینکلماتشان در دل ما قرار بده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ: حُمُودُ الْعَيْنِ، وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ، وَبُعْدُ

الْأَمَلِ، وَحُبُّ الْبَقَاءِ» (1)

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ» چهار خصلت است که باعث شقاوت و بدبختی انسان می شود که انشاء الله خدا هیچ یک از ما را به آن مبتلا نکند. این چهار چیز عوامل بدبختی بشر است. این را واقعاً از خدا بخواهید که ما را حفظ کند تا مبتلا به این صفات رذيله نباشیم چون خیلی مهم است که پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) تعبیر به شقاوت می کنند .

«جُمُودُ الْعَيْنِ» اولین مورد کسی که اشک چشمش خشک شده باشد، گریه اش نگیرد. معلوم می شود نفس گریه و اشک در پیشگاه خدا خیلی عجیب است. اگر انسان دل نازک باشد اشکش جاری می شود. اگر انسان گاهی اوقات به فکر خودش باشد یاد کارهای خودش بیفتد و گریه اش بگیرد دل او جلا پیدا می کند صیقل می یابد از قساوت بیرون می آید.

ص: 135

یکی از دلایلی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید من بچه را خیلی دوست دارم به خاطر همین است که بچه سریع گریه می کند یعنی داشتن این خصلت و ویژگی باعث شده که آن حضرت بچه ها را دوست داشته باشد. آنها حالت بکاء دارند و زود گریه می کنند؛ لذا حضرت (علیه السلام) می فرماید من این حالت طفل را دوست دارم. بنده در مقابل خدا باید اینگونه باشد. عزیزان من، متوجه خودتان باشید. گاهی شب ها بلند شوید در حالی که تنها هستید و بچه هایتان خواب هستند، خانواده هایتان در حال استراحت می باشند با خدا مناجات کنید. اشکی بریزید که خدا این اشک ها را دوست دارد.

گاهی اوقات پیش می آید انسان بد خواب می شود و خوابش نمی برد من به نظرم می آید شاید این بد خوابی را خدا نصیب ما کرده است که یک مقدار به حال خودمان فکر کنیم که ای بنده، من برخیز و وضویی، بگیر نمازی بخوان چهار کلمه با من صحبت کن. درد دل کن از من طلب مغفرت کن تا کمکت کنم. به فکر خودت باش ن خواب و مثل افراد دیگر نباش نماز شب برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واجب بود حالا- که برای تو واجب نیست لا اقل رها نکن حدس میزنم خدا این بد خوابی را برای ما بوجود می آورد تا لطفی از جانب خودش برای ما باشد. در بعضی جاها خدا می خواهد لطفی به بندهاش کند که بنده اش یک مقدار بجنبند تکانی بخورد حرکتی کند و با خدای خودش راز و نیاز داشته باشد.

این اشک چشم چیست که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید «جمود العین» علامت قساوت قلب است؟ چطور شده که دیگر از چشم ها اشک نمی ریزد و چرا گریه نمی کند؟ چرا قساوت قلب می گیرد؟ فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) چقدر زیبا است می فرماید: قساوت قلب از زیادی گناهان است و زیادی گناه هم بخاطر فراموش

کردن مرگ است و دلیل فراموش کردن مرگ هم آرزوهای طولانی است و

آرزوهای طولانی هم بخاطر علاقه به دنیا است و علاقه و محبت دنیا همه رأس خطاها است. اینجا هم پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید یکی از علامت های شقاوت، خشک شدن چشمه چشم است اگر چشم خشک شود علامت قساوت قلب است.

علما در علم اخلاق چشمه چشم را به چشمه های روی زمین تشبیه کرده اند. کتاب شواهد الربوبیه را ببینید. کلمات بزرگان را نگاه کنید عالم وجود ما را به عالم تکوین تشبیه کرده اند. خداوند متعال آنچه در مورد گرات عالم نقل کرده را در وجود یک انسان آفریده است. بعد می گویند یکی از چیزهایی که خداوند قرار داده این چشم است. چشم مثل چشمه سار است. همانطور که خدا در روی زمین چشمه سار را قرار داده و باعث حیات و زندگی است چشمه چشم هم مرکز آب دادن است. آب از چشم بیاید دل را زنده می کند. اشک چشم که جاری شود باعث زنده ماندن دل می شود همچنان که آب راه بیفتد زمین خشک را سرسبز می کند اشک چشم هم که جاری بشود دل مرده را سبز می کند.

اما متأسفانه این چشم ها خشک شده اند. کدام چشم است که شب گریه می کند؟ خوش به حال کسی که در دل شب اشکی می ریزد و به حال خود گریه می کند شما عزیزان که در مجلس هستید هر کدامتان که این نعمت را دارید خوشا به حالتان اگر چشم هایتان واقعاً چشمی است که از آن اشک سرازیر می شود خیلی ارزش دارد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود یکی از علامت های شقاوت خشکی چشم است. بین اگر چشمت خشک شده است دنبال این باش که خودت را اصلاح کنی .

«وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ» مورد دوم می فرماید: اگر دل سنگین شود علامت شقاوت و بدبختی است. بعضی ها خیلی دل نازک هستند دل نازکی خیلی خوب است. بعضی ها سنگ دل هستند. هیچ چیز در دلشان اثر نمی کند. عاطفه و احساسات ندارند و دلشان نمی سوزد. امام (علیه السلام) می فرماید: فلان معامله را انجام نده چرا که قساوت قلب می آورد مثلاً کفن فروشی کراهت دارد این کار را نکنید، قساوت



قلب می آورد. کسی که قصابی کردن را به عنوان حرفه و شغل خود انتخاب کند کار خوبی نمیکند چون کار سنگینی است قساوت قلب می آورد. ببینید ائمه علیهم السلام ما تا کجا نسبت به ما محبت و دلسوزی می کنند. قساوت قلب خیلی بد چیزی است. «ثُمَّ قَسَّاتُ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (1) خداوند در قرآن می فرماید: دل هایشان سنگ است بلکه سخت تر از سنگ است، چرا؟ برای اینکه می بینیم سنگ ها را می شکافند و از آن ها آب جاری می شود اما هیچ کاری با دل بعضی از انسان ها نمی شود کرد.

«وَبُعْدُ الْأَمَلِ» سومین علامت شقاوت آرزوی دراز داشتن است. من جوانم من در زندگی کاری نکردم آرزوها دارم باید کارهایی بکنم، عزیز من مگر از خدا قباله داری که اینقدر می گوئی اول عمرم است اول زندگیم است، آرزوها دارم؟ چقدر افرادی بودند که اول زندگی از دست رفتند این حرف ها یعنی چه؟ اختیار آن دست من و تو نیست و فقط دست خدا است و ما کاره ای نیستیم «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» (2) خدا می فرماید: هیچکس جز به فرمان خدا نخواهد مرد که اجل هر کس در لوح قضای الهی به وقت معین ثبت شده است. عزیز من، همه چیز دست خودم است دست شما نیست. من برای هر کسی یک سرنوشتی را نوشته ام، منظور این واقعیت است که خدا چیزی را در اختیار ما نگذاشته است

«وَحُبُّ الْبَقَاءِ» آخرین علامت شقاوت این است که چون دنیا را دوست دارد می خواهد در دنیا بماند. محبت دنیا شقاوت و بدبختی می آورد. خدا شهید ثانی را رحمت کند. ایشان کتابی نوشته است که خیلی کتاب خوبی است. ای کاش

ص: 138

---

1- سوره مبارکه بقره آیه 74.

2- سوره مبارکه آل عمران، آیه 145.

طلبه های حوزه برونند این کتاب را مطالعه کنند نام کتاب ایشان «منیة المرید فی آداب المفید و المستفید» است یعنی شاگرد در مقابل استاد چگونه رفتار کند، چطور بنشینند چطور حرف بزنند چطور سخن بگویند استاد هم در مقابل شاگرد چطور باشد چقدر این بزرگان و شخصیت ها موفق بودند این قصه را در این کتاب نقل کرده اند. واقعاً عجیب است قصه ای در مورد حضرت موسی (علیه السلام) که شاگردی داشت که همنشین با ایشان بود هر روز می آمد پای کلمات این پیامبر خدا می نشست و شاگردی می کرد. آنقدر با حضرت موسی (علیه السلام) نشست تا ملا شد یک عالم حسایی شد.

روزی به موسی (علیه السلام) گفت: یا موسی دلم می خواهد برای دیدن فامیل ها و بستگان سری به شهر خودم بزنم. حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: برو اما مواظب باش و بترس از اینکه به آنجا که می روی یک موقع چشمت مال دنیا را نگیرد. تو ملا شدی و خدا به تو علم داده است مبادا خدای ناخواسته دنبال دنیا بروی و چشمت به دنیا بیفتد. گفت: یا موسی من درس خوانده ام ملا شده ام، من چنین کاری بکنم؟ ابداً. آقا فرمود اگر اینطوری است برو.

شاگرد رفت. حضرت موسی (علیه السلام) دید یک ماه دو ماه، سه ماه شد و نیامد، چطور شد برنگشت؟ حضرت موسی (علیه السلام) احوال او را جو یا شد و به هر کس می رسید می پرسید که فلانی را ندیدید؟ معلوم میشود حضرت موسی (علیه السلام) هم نمی دانست که فامیل های او کجا هستند. همه گفتند: نه ما از ایشان خبر نداریم. وقتی دید دستش از همه جا کوتاه شده است از جبرئیل (علیه السلام) پرسید: این بنده خدایی که اینجا پیش من بود و شاگرد من بود و ملا و فاضل شد کجا است؟ حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: پشت در خانه ات است. موسی (علیه السلام) گفت: پشت در خانه من؟ جبرئیل (علیه السلام) گفت: بله پشت در خانه شما است. برو و نگاه کن بین بوزینه شده است.

حضرت موسی (علیه السلام) حرکت کرد آمد و دید که ای وای یک میمون با قلاده ای به گردنش دم در خانه اش می باشد. لا اله الا الله، حضرت موسی (علیه السلام) تا چشمش به این بنده خدا افتاد که اینطور شده لرزش گرفت. این چیست که می بینم؟ از حال این میمون منقلب شد. بلافاصله برگشت و به مصلاهی خود رفت. سر نماز گفت: خدای من چه شد که این بنده خدا به حال میمون درآمد؟ خدایا از تو می خواهم که این شاگرد من را به حالت اول برگردانی از تو خواهش مندم، از تو تقاضا می کنم که شاگرد من را به حال اول برگردان.

پیغام آمد: یا موسی از من نخواه که هرگز این دعای تو مستجاب نخواهد شد. لا اله الا الله ای موسی از من این حرف را نخواه که هر چه هم از من بخواهی مستجاب نمی کنم آنگاه پروردگار عالم دلیلش را برای موسی گفت: برای اینکه من علم خودم را که بزرگ ترین و بهترین سرمایه بود به او دادم، او علم من را زمین گذاشت و دنبال دنیا پرستی رفت.

در این روایت خدا می فرماید من علم خودم را به او داده بودم. قدر علم مرا ندانست. من را رها کرد و دنبال دنیا پرستی و دنیا داری رفت.

علی بن حمزه می گوید: من آمدم دیدم که موسی بن جعفر (علیه السلام) بیل در دستش گرفته و روی زمین کار می کند و خورشید آنچنان حضرت (علیه السلام) را فرا گرفته که از پاهای ایشان هم عرق می ریزد. گفتم که آقا جان یابن رسول الله، چرا شما دارید کار می کنید؟ این همه غلامان هستند اینها انجام بدهند. حضرت (علیه السلام) فرمود: ای علی بن حمزه بهتر از من نیز کار کردند. این که فقط کار من نیست. امیر المؤمنین (علیه السلام) هم کار می کرد. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کار می کرد چرا من کار نکنم؟

به نظر من موسی بن جعفر (علیه السلام) توجه به این داشت که به علی بن حمزه فرمود: چه حقی دارید که برای خودتان بیش از اندازه از بیت المال برمی دارید؟ شما

بیش از اندازه نباید از بیت المال بردارید مگر به اندازه ای که فقرتان رفع شود. شما چه حقی دارید که خودتان را جلوتر از دیگران می اندازید؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بیت المال است پس به اندازه نیازتان بردارید اگر اضافه است بردارید.

من به همه نماینده هایم که اجازه نامه اخذ و جوهات را دارند گفته ام که نسبت به جوهات امانت دار باشید. خدا می داند من به آقایانی که اجازه نامه دارند گفته ام هر برادری که نماینده من می شود اگر نیاز ندارد، بردارد. من خودم ابدأ استفاده نمی کنم. حالا بعضی ها که از جهت معیشت در تنگنا هستند و اگر واقعاً نیاز دارند استفاده کنند اشکال ندارد. ان شاء الله خود شما آقای شادی، ملا شادی، مرجع شادی فکر نکنی اگر برایت و جوهات آوردند باید بنشیننی و بخوری و زندگی چنان و فرش چنان و تخت فلان و میز فلان و خانه فلان و ماشین فلان تشکیل دهی و در رفاه کامل باشی تو را به خدا ببین جامعه از ما چه انتظاری دارد. ما رهبر هستیم ما امام جماعت و جمعه مردم هستیم، اگر مردم وضع کذائی یک آقای روحانی را ببینند چه می گویند؟ روایت را ببینید حضرت (علیه السلام) فرمود: علی بن حمزه مواظب باش این بیت المال است بیش از حد نیاز بردار مال فقراء را حبس نکن که فردای قیامت باید بایستی و جواب دهی.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام من و شما را به راه راست و به آنچه خودش می خواهد هدایت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْعَبْتَ فِي الصَّلَاةِ، وَالْمَنَّ فِي الصَّدَقَةِ، وَإِثْيَانَ

الْمَسَاجِدِ جُنْبًا، وَالصَّحِكَ بَيْنَ الْقُبُورِ» (1)

دستوراتی که وجود مبارک پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند، حقیقتاً دستورات جامعی هستند و در آن خیر دنیا و آخرت هر دو جمع است. واقعاً اگر انسان طبق فرمایشات آقا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عمل کند، نه تنها در آخرت نتیجه و اجر خود را می گیرد بلکه در این دنیا هم سعادت مند می شود. دستوراتی که حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرموده اند به درد زندگی ما می خورد که در زندگی چه کاری هائی انجام دهیم و یا چه کاری هائی را انجام ندهیم و اینکه کارهائی که

انجام می دهیم چه اثرات و پیامدهائی بر انسان و زندگی او دارد حتی در بعضی موارد حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) دلیل نهی آن کارها را بیان فرموده اند که ما یک مقدار زودتر باور کنیم و بیشتر سر تسلیم فرو بیاوریم. خوشا به حال کسی که این فرمایشات و دستورات را جامه عمل بپوشاند.

ص: 142

در این روایتی که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم یک سلسله اموری را حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرموده اند از نظر دنیا و آخرت، جامع است. گرچه در روایت به کراهت تعبیر شده است اما این کراهت که در روایت آمده طبق آنچه که آقایان بزرگان می‌فرمایند همه جا به معنای کراهت اصطلاحی نیست. کراهت که در بعضی جاها آمده است یک معنای جامعی دارد یعنی کاری که خدا دوست ندارد و نباید انجام بگیرد.

توضیح مطلب این است که گاهی خدا دوست ندارد عملی انجام گیرد و مکروه است یعنی حرمت دارد و لذا کراهت به صورت حرمت است یعنی خداوند دوست ندارد و برای انجام آن عقوبت در نظر می‌گیرد پس حرام است و در صورت انجام دادنش عقوبت نیز دارد اما یک موقع کراهتی که آمده در حدی نیست که مستلزم عقوبت باشد و فقط آثار سوء بر انسان دارد. در این صورت، به معنای حرام بودن نیست؛ فلذا این عبارات گاهی در بعضی موارد کراهت حرام

است و در بعضی بخشها کراهت متعارف است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْعَبْتَّ فِي الصَّلَاةِ» خدا برای امت من، بازی کردن در نماز را بد دانسته است. چقدر زشت است که انسان هنگام عبادت مشغول بازی شود. بعضی‌ها در حال نماز توجه ندارند یا با سر و صورتشان یا با ریششان دائماً بازی می‌کنند و یا بدنشان را می‌خارانند و حرکت‌هایی انجام می‌دهند که نشان می‌دهد هیچ توجهی به نماز ندارند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید وقتی برای نماز

می ایستید مثل چوب خشک شده، باشید کسی که در نماز بازی می کند در مقابل حضرت باری تعالی عمل بسیار زشتی انجام داده است.

«وَ الِّمَنِّ فِي الصَّدَقَةِ» اگر خدمتی به کسی کردی دیگر منت نگذار خدا نکند بعضی ها به کسی کمک کنند. مدام در همه جا به رخ او می کشند «بله، این من بودم که فلان جا به تو کمک کردم اگر من نبودم چنین و چنان می شدی».

آقای محترم تو برای چه این کار را کردی؟ اگر این کار را برای رضای خدا کرده ای حتماً مزدش را از خدا می گیری چرا اینقدر منت می گذاری؟ این حرف ها را نزن که اجر و مزدت در پیشگاه خدا از بین می رود. پس عزیزان، مواظب باشید اگر خدمتی به هم می کنید و یا لطفی به هم دارید کاری نکنید که با منت گذاری و به رخ کشیدن آن را به هدر دهید.

«لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (1) قرآن چقدر زیبا فرموده که صدقات و خدمات خودتان را با منت گذاری و اذیت و آزار از بین نبرید. بعضی ها مبتلا به منت گذاری هستند خاصیت این مرض طوری است که انسان را بیچاره می کند. طرف زحمت می کشد بار کسی را به دوش می گیرد رنج می کشد بعد یک دفعه همه را هدر می دهد. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بترسید از اینکه آتشی بفرستید که تمام اعمالتان را هدر بدهد آتش نفرستید که این همه زحمتی را که کشیده اید و ساختمان آخرت خود را زینت، کردید درختکاری کرده اید و با اعمالتان باغستان درست کرده اید با ذکرتان آخرت خود را آباد کرده اید حالا آن را با یک حرکت به باد دهید و همه خدماتتان را نابود کنید و بسوزانید.

ص: 144

«وَإِيَّانَ الْمَسَاجِدِ جُنُبًا» خدا بدش می آید از اینکه انسان با حالت جنابت وارد مسجد شود. برخی از موارد ورود به مسجد حرمت دارد مثلاً آنجا که بخواهد در مسجد مکث کند یعنی کلاً حرام است. اگر در مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا مسجد الحرام باشد ورود و عبور کردنش هم کلاً حرام است.

در اینجا که عرض کردم کراهت مطلق دارد برای این است که نوع جنابت را مشخص نکرده اند که با چه جنابتی نباید وارد شود؟ بزرگوارانی که اهل معنا مکاشفه و حقیقت هستند می گویند: ممکن است منظور از جنابت جنابت ظاهری نباشد بلکه، مراد جنابت باطنی باشد که اگر این باشد وای به حالمان جنابت باطنی چیست؟ مگر نگفتند دنیا مثل زن زیبا است. مگر نگفتند دنیا مثل مسأله زناشویی است که اگر کسی دنیا را در بغل گرفته و دنبال زر و زیور دنیا برود، دارای جنابت است. کسی که همیشه با دنیا عشق بازی می کند با این جنابت چرا باید وارد مسجد شود؟ مسجد خدا جای افرادی است که خودشان را از تمام زر و زیور دنیا پاک کرده اند مسجد جای انسان های خدایی است. آنهایی که توجه به پروردگار عالم دارند.

می

نقل می کنند از مرحوم شیخ انصاری رحمه الله که وضعی مالی خوبی نداشت. خیلی خانه اش ساده بود. رختخواب هایش بدون روپوش در گوشه اتاقی که مهمان آمد و می رفت چیده شده بود این مسأله برای خانم ها خیلی ناراحت کننده است که مثلاً ببینند رختخواب به آن شکل در گوشه اتاق جمع شده است بدون اینکه جا رختخوابی یا روپوشی داشته باشد روزی همسر بزرگوار شیخ به ایشان گفت که این رختخواب ها این طوری در گوشه اتاق ریخته شده و خیلی زشت



است اجازه دهید یک چادر یا روپوشی تهیه کنم و روی آنها بیندازم تا پیدا نباشند. مرحوم شیخ رحمه الله فرمود: اگر تمام سهمیه فقراء نجف را تقسیم کنم فکر نمی کنم این مقدار هم به من برسد که بتوانیم با آن چیزی بخریم. فعلاً باید همینطور سر کنیم و روزگار بگذرانیم.

آن زمان مرحوم شیخ انصاری رحمه الله برای خرید گوشت به همسرش فقط به اندازه خریدن سه سیر گوشت پول می داد. مدتی گذشت تا اینکه روزی وارد خانه که شد، دید روپوشی روی رختخواب ها کشیده شده است تعجب کرد با خودش گفت: من که پول نداده بودم این روپوش از کجا آمده است؟ همسرش را صدا زد و گفت: خانم این روپوش رختخواب ها از کجا آمده است؟ من که پولی برای

خریدنش نداده بودم. همسرش گفت: حقیقتش این است من دیدم که شما برای خرید رو رختخوابی محبتی نمی کنید و می گوید که پول ندارم و بیت المال است ناچار شدم از پولی که مرحمت می کردید برای خریدن سه سیر گوشت قدری صرفه جوئی کنم و گاهی روزها دو سیر و نیم می خریدم و نیم سیر کمتر می گرفتم و پول آن را کم کم جمع کردم و این روپوش را برای رختخواب ها که آبرویمان حفظ شود. شیخ هم گفت: خیلی خوب پس معلوم شد که همان دو سیر و نیم گوشت برای ما بس است و از آن روز به بعد، شیخ رحمه الله پول به اندازه خریدن دو سیر و نیم گوشت می داد.

شما را به خدا نگاه کنید. این داستان ها چه معنایی را می رساند؟ آیا می شود خودمان را با این بزرگان مقایسه کنیم؟ اینها با این کارهایشان به مقام قرب الهی رسیدند؛ چون دنیا برای آن ها به قدر بال پشه ای ارزش نداشت. واقعاً از دنیا فقط به اندازه ای که

چیزی بخورند تا نمی رند استفاده می کردند. اینها معرفت پیدا کرده بودند که این دنیا هیچ است و لکن تفهیم این مطلب به خانواده ها خیلی سنگین است با این وضع روزگار شما اگر هم بخواهید نمی توانید خانواده هایتان را به این معنا راضی کنید. اگر واقعاً مسأله را تفهیم نکرده باشید در بعضی از موارد ممکن است منجر به فاصله در بین خانواده ها و از هم پاشیده شدن زندگی ها شود.

الان می بینیم بعضی از خانمها تلفنهایی در رابطه با این مسأله می کنند که حاج آقا فلانی این طوری است به ما خیلی سخت می گیرد معلوم میشود که اگر ادامه بدهید ممکن است منجر به مسائل جدی شود چرا؟ از بس که شرایط محیطی سخت شده و مردم را از حالت طبیعی بیرون کرده اند. جامعه چنان فشار می آورد که همه اعصاب ها به هم ریخته حرکت ها ناپسند شده و اگر تفهیم درستی هم نشود زندگی نمی توان کرد خوشا به حال کسانی که محیط با آن ها مساعدت دارد البته تنها محیط نیست، خودشان هم لایق بودند و گرنه در نجف اشرف همه که مثل شیخ رحمه الله نبودند. در همان نجف هم کسانی بودند که خیلی خوشگذرانی می کردند. در اینجا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یکی از چیزهایی که کراهت دارد عبارت از این است که با جنابت وارد مسجدها نشوید و پاک باشید.

«وَالصَّحَابَةُ بَيْنَ الْقُبُورِ» به قبرستان که می روید بگو و بخند نکنید بسیار بد است. روایت دارد یکی از جاهایی که برای انسان فشار قبر می آورد این است که در قبرستان صحبت و خنده کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کسانی که در قبرستان می خندند و با هم اختلاط می کنند این افراد فکر فشار قبرشان باشند. قبرستان جای عبرت

است انسان باید ببیند و فکر کند که چه کسانی بودند و الان به زیر خاک رفتند. انسان باید یک مقداری تأمل کند که روزی خود من و شما هم به اینجا می رویم. امام جعفر صادق (علیه السلام) به ابی‌صالح فرمود: ای ابی‌صالح وقتی جنازه ای را بر دوش می گیری خیال کن خودت هستی که می برند. وقتی جنازه را به غسلخانه بردند و غسل دادند فکر کن که تو جای او هستی که در حال غسل دادنت هستند. تو هستی که گفت می کنند بعد حضرت فرمود ای ابی‌صالح، خیال کن تو را در قبر گذاشتند و خاک بر سر تو ریختند. همه رفتند و تو را در آن قبر تاریک تنها گذاشتند که یک مرتبه صدای ناله ات بلند می شود که خدایا مرا برگردان شاید کار شایسته بکنم و الان خدا دعایت را مستجاب کرده و برگشته ای. ببینید حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) تشبیه زیبایی کرده است. فرمود: خدا دعایت را مستجاب کرد حال که از قبر برگشتی دیگر خودت را آلوده نکن. به سراغ گناه نرو و عوض شو. اگر ما به این صورت به قبرستان برویم، چقدر خوب است.

خدا رحمت کند مرحوم حاج انصاری واعظ رحمه الله را من پای منبرشان بودم که ایشان می فرمود: آقایان قمی به قبرستان حاج شیخ رحمه الله که می روید کارتان این نباشد که فاتحه بخوانید و برگردید. می فرمود: قبرستان که می روید مدتی بایستید. فکر کنید که چه کسانی بودند و رفتند و کجا هستند؟ اصلاً اگر نخواستید فاتحه هم نخوانید بلکه بیشتر فکر کنید به حالات اموات و اینکه روزی هم ما باید به آنجا برویم و در میان قبر بخواییم. معلوم می شود این که گفته شده عصر پنجشنبه قبل از غروب آفتاب به قبرستان بروید و یاد اموات کنید این رفتن ما فقط یاد

اموات کردن نیست و این تفکر باید یک قسمت از کارمان باشد قسمت مهمش این باشد که یاد خودمان باشیم که ما را کجا می برند و منزلگاه ما کجا است؟

فردی نقل میکرد به خدمت محمد بن عثمان رحمه الله که از نایبان خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که خیلی مرد بزرگ و والایی بود رفتیم و دیدم یک لوح سنگ بزرگی در خانه اش است. نگاه کردم دیدم که نام چهارده معصوم هم روی آن نوشته شده و در وسطش آیات قرآنی حک شده است. تعجب کردم و از محمد بن عثمان پرسیدم: این لوح چیست؟ محمد بن عثمان گفت: این لوح را برای قبرم درست کرده ام. اگر دوست داری بلند شو برویم قبرم را به تو نشان بدهم. رفتند و محمد بن عثمان قبرش را به آن فرد نشان داد. بعد گفت: امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به من خبر داده که محمد بن عثمان تو بیشتر از شش ماه دیگر زنده نمی مانی کارهایت را انجام بده و آماده باش و من هم قبرم را کنده و آماده اش کردم و هر روز به آن سر می زنم.

این چه روحیه ای است که به انسان خبر میدهند که بیشتر از چند ماه دیگر زنده نیستی؟ این بزرگان که بودند و ما که هستیم؟ خیلی بین ما و آنها فاصله است. خواهش من این است که عزیزان مقداری خودمان را اصلاح کنیم با اصلاح شدن ما، جامعه هم خود به خود اصلاح می شود چرا؟ چون جدم پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مردم اصلاح نمی شوند مگر اینکه خواص اصلاح بشوند. عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، خواص امت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: علما و اُمرا یعنی اگر این دو دسته اصلاح بشوند مردم و جامعه هم اصلاح می شود و اگر این دو دسته خدای ناکرده فاسد شوند مردم و جامعه نیز فاسد خواهد شد.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام هم من و هم شما عزیزان را در راه خودش اصلاح بفرماید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ لَا صِدِّيقَ لِنَمَامٍ، وَلَا أَمَانَةَ لِيُحِيلِ، وَلَا وَقَاءَ لِشَحِيحٍ» (1)

پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، لَا صِدِّيقَ لِنَمَامٍ» انسان تمام هیچ گاه دوستی برای خود ندارد چون تمام، سخن چینی می کند و می خواهد بین دو نفر را به هم بزند در صدد این است که کلامی را از انسان بگیرد و به دیگری بدهد و از دیگری بگیرد به انسان بدهد. همیشه در حال اضطراب و نگرانی است که مبادا بفهمند که چه کسی این کار را کرده است فلذا هیچکسی رقیش نمی شود چون می دانند آدمی است که می خواهد بین افراد را به هم بزند .

پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به اصحابش فرمود: «أَلَا أُتَبِّكُم بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالتَّمِيمَةِ الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْيَةِ» (2) آیا بگویم که در میان شما کدام افراد بدتر هستند؟ آنها می گفتند: بلایا یا رسول الله، قال: المشاؤون بالتيممة المفرقون خواهند بین دوستان را به هم بزنند این ها بدترین مخلوق خدا هستند واقعیت هم اینگونه است. تمام بین دوستان را به هم میزند دشمنی را در بین اهل صاف ایجاد می کند.

ص: 151

1- وصايا الرسول لزوج البتول، ص 144.

2- کافی، ج 4، ص 108.

اهل صاف یعنی کسانی که صفا دارند و با هم صمیمی و دوست هستند اما تمام می آید و بین آنها دشمنی می اندازد و موجب خونریزی در بین مردم میشود چه بسا خانه هایی که با تمامی از بین می رود به وسیله تمامی چقدر آبروی مردم ریخته میشود آدم تمام بدترین کسی است که پاهایش را روی زمین می گذارد. حضرت صادق (علیه السلام) در روایتی می فرماید «تَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (1) سه دسته هستند که وارد بهشت نمی شوند «السَّامِلُ لِلدَّمِ» آدم خونریز. «وَشَارِبُ الْخَمْرِ» کسی که شراب خوار است که خدا او را هم به بهشت راه نمی دهد. «وَمَسَاءٌ بِالتَّمِيمَةِ» سومین مورد کسی است که در حال تمامی کردن است. از اینجا بدست می آوریم که مسأله تمامی چقدر صفت پستی است.

«وَلَا أَمَانَةٌ لِيَخِيلَ» علی جان آدم بخیل امانت دار نیست. کسی که صفت بخل دارد حاضر نیست واجبات خدا را رد کند. حقوق خدا را نمی دهد خمس و زکات را نمی دهد مال شما را نمی دهد آیا بخیل می تواند امانت دار باشد؟ اگر امانت دار باشد باید حقوق واجبه خدا را بدهد. مگر احکام الله واجب خدا، امانت نیست؟ کسانی که علنی زکات و خمس می خورند امانت خدا را می خورند چون خدا این مال را دست ما گذاشته و فرموده است که این مال را بگیر و به دست خودت بده حالا بنده بیایم امتناع کنم و بگویم: نخیر، من چه خمسی بدهم چه زکاتی، بدهم این حرف درست نیست این زکات و خمس از اموال تو نیست برای فقرا و سادات و بیچارگان است این اموال امانت در دست تو است؛ پس آدم بخیل امانت دار نیست. اگر پول به امانت به دستش بدهید دلش نمی خواهد به شما پس بدهد ان شاء الله سعی کنیم که ما جزو این گروه قرار نگیریم بخل نورزیم و مال خدا را بدهیم .

ص: 152

«وَلَا وَفَاءَ لِشَّحِيحٍ شَحِيحٍ بِبَخِيلٍ» که در عبارت بالا آمده است فرق دارد. شحیح انسان بخیلی است که حریص هم هست بخیل کسی است که مال را نمی دهد و رد نمی کند اما شحیح کسی است که نه تنها مال را نمی دهد و حاضر نیست که به کسی خیری برساند و خدمتی کند بلکه منع از خیر می کند و معروف را انجام نمی دهد. معلوم میشود صفت شحیح بالاتر از بخیل است.

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال عبور بودند که دیدند دو نفر با هم صحبت می کنند. یک نفر از آنها گفت عذر شحیح پذیرفته تر است تا ظالم و ظالم بدتر از شحیح است. تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این حرف را شنید فرمود: دروغ گفتی. فرمود: ظالم چه بسا توبه و استغفار می کند و آن ظلمی که در حق دیگری کرده را ادا می کند اما میدانی شحیح چه کاره است؟ شحیح صله رحم نمی کند نفقه نمیدهد، مهمان دعوت نمی کند هیچ وقت نفقه در راه خدا نمی دهد هیچ وقت به فامیالش کمک نمی کند؛ بعد فرمود: خدا بهشت را بر شحیح حرام کرده است حالا تو داری می گویی که شحیح کارش راحت تر است اشتباه کردی گاهی عقل ما نمی رسد. بعضی چیزها به ذهن ما می آید اما باید در خانه اهل بیت علیهم السلام رفت و استفاده کرد، ان شاء الله.

برادران، عزیز مراقب باشید که مبادا خدای ناخواسته در بعضی جاها دارای این صفت های بد شوید منع خیر نکنید اگر کسی میخواهد به دیگری خدمتی کند، محبتی کند مبادا که منع خیر کنید و بگویید وضع فلانی خوب است، ظاهرش را نگاه نکن خودش را به بیچارگی میزند گاهی امکان دارد ما هم جزو شحیح شویم. البته استثنایی هم وجود دارد یک وقت ممکن است شما را مورد استشاره قرار دهند و از شما مشورت بخواهند در اینجا مستشار و معتمد است که مجبور حقیقت را بگوید اگر از شما سؤال کردند می توانی بگویی که من به این صورت می دانم حالا خودتان هر طور صلاح می دانید اما اگر ما همینطور بدون اینکه از ما سؤالی در مورد شخصی کنند بگوییم پول را به چه کسی می خواهی بدهی؟ برای چه می خواهی بدهی؟ این صفات در اسلام خیلی ملامت شده است.



امیر المؤمنین (علیه السلام) چند سبب گرفتند و مقداری خرما در آن گذاشتند که به منزل بنده خدایی بفرستند. یکی از دوستان آقا آنجا بود. به ایشان گفت: یا علی، این سبدها را برای چه می خواهی؟ فرمود میخوام به فلانی بدهم. آن فرد تا اسم شخص را شنید گفت: او نیازی ندارد. دو نفر هستند. این همه خرما را می خواهید به آنها بدهید؟ گفت و گفت و حضرت (علیه السلام) فقط گوش کرد بعد از اینکه حرفش را تمام کرد حضرت علی (علیه السلام) سرش را بلند کرد و فرمود خدا امثال تو را در شیعیان ما زیاد نکند. بنده می خواهم خیرات بدهم تو دلت می سوزد؟

بنده چندین نفر را دیدم که از این راه نان عده ای از طلبه ها را قطع کردند. خیلی من اوقاتم تلخ شد. در یک جلسه ای به یکی از آن ها گفتم: این چه کاری بود که تو کردی؟ این همه نان خور را از نان خوردن انداختی مگر به شما مربوط بود؟ فقط برای خودت لعنت درست کردی. چقدر خانواده ها که تو را نفرین می کنند. اینها واقعیت هایی است که باید مواظب باشید مخصوصاً ما اهل علم اگر به یک محلی یا مسجدی می روید نباید نان مردم را قطع کنید مگر در موارد خاص که آن مسأله جدایی است.

روزی شخصی به شهید مدرس رحمه الله که آن موقع نماینده مجلس بود اصرار می کرد که آقای مدرس تو را به خدا مرا فرماندار فلان جا کن شهید مدرس خیلی بهانه آورد و زیر بار نمی رفت. آن شخص آقا را قسم داد و رها نکرد. در آخر شهید مدرس نامه ای به وزیر کشور نوشت که جناب وزیر محبتی کنید و یکی از گردنه ها را به دست حامل نامه بدهید. این شخصی است که هم مزاحم من است و هم همکار تو یعنی تو هم یکی از افراد سر گردنه هستی.

بنابراین یک موقع از باب خیر خواهی می خواهد شخص به کاری نرسد که اگر این نیت باشد خیلی خوب است و الا انسان اگر مانع رسیدن خیر به مردم شود این صفت صفت شحیح است .

ان شاء الله مراقبت کنیم که این صفت های بد را نداشته باشیم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا كَثْرَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا مَالٌ أَرْبَحُ مِنَ الْحِلْمِ» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«لَا كَثْرَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ» هیچ گنجی بالاتر از علم نیست که مثل علم برای انسان نفع داشته باشد. «کنز» در لغت به معنای مالی است که انسان برای ذخیره نگه می دارد و برای روز مبادا دفنش می کند یعنی ارزشش در حدی است که آن را برای روز مبادا نگه می دارند که به دردشان بخورد حاضر نیستند که آن را صرف چیزی کنند از بس که دارای ارزش است دارای قیمت است. اینجا هم حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می خواهد بگوید که چیزی بهتر از علم وجود ندارد که ارزش دار باشد و نفعش عاید انسان شود.

علم به قدری مهم است که نفعش خیلی به صاحبش برمی گردد. علم شخص عالم همیشه اوقات تر و تازه است هیچ وقت فرسوده و در مانده نمی شود. علم، او را در تمام شرایط زندگی نجات میدهد و موجب نفع است. حالا چه نفع دنیوی باشد که خدا از برکت داشتن آن علم به او می رساند و چه نفع اخروی که جای خودش است چرا که نفع اخروی همان نفعی است که خدا می خواهد به انسان بدهد.

ص: 155

در نفع دنیوی ممکن است خیلی ها علم شما را تشخیص ندهند و گاهی هم پیش آمده است که شخص عالم و ملاً دارای شخصیت علمی بالایی بوده ولی در دنیا مجهول و مظلوم واقع شده و در حقتش ظلم شده است. البته آن علم، باز هم برای او گنج است اما مردم گاهی وظیفه ای را که باید در مقابل آن عالم داشته باشند انجام نمی دهند و کوتاهی می کنند ولی نسبت به آخرت این معنا راه ندارد؛ فلذا آقا می فرماید که علم بهترین و نافع ترین گنج است یعنی آنقدر علم اهمیت دارد که به مال دنیا و سرمایه و طلا و نقره و جواهرات که ما آنها را گنج می دانیم این نام را اطلاق نمی کنند تا اسمی از گنج می آید ذهن ما بلافاصله به سراغ همین مال های دنیایی می رود اما هیچ وقت علم در ذهن ما گنج نیست .

آقایان اهل علم بدانید چیزی بهتر از گنج دنیا در دستتان است اما به شرط ها و شروط ها که واقعا درس بخوانید و تحصیل علم کنید خدا در قرآن از علم به گنج تعبیر کرده است راوی نقل می کند: حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مورد آیه «وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» (1) که حضرت موسی و خضر (علیه السلام) می خواستند آن دیوار را بر روی آن بچینند، فرمود در زیر آن دیوار ورقه ای بود که در آن این جمله نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيَقَنُ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ» (2) تعجب می کنم از کسی که می داند مرگ در پیش دارد و باید بمیرد او چگونه خوشحالی و شادمانی می کند «وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيَقَنُ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ» تعجب می کنم از کسانی که می گویند ما یقین به قضا و قدر الهی داریم می گویند مطمئن به مقدرات خدا هستیم ولی غصه می خورند. اگر تو می دانی که مقدرات به دست یک شخص حکیم است که هیچ کاری را بی حکمت نمی کند پس چرا غصه

ص: 156

1- سوره مبارکه کهف، آیه 82.

2- بحار الأنوار، ج 67، ص 156.

می خوری؟ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ رَأَى الدُّنْيَا وَتَقَلَّبَهَا بِأَهْلِهَا كَيْفَ يَرْكُنُ إِلَيْهَا) تعجب می کنم از مردم که این دنیا و زیر و رو شدن ها و حرکت های آن را می بینند که چه به سر مردم می آورد پس چگونه باز اعتماد به دنیا می کنند تو که می دانی دنیا این طوری است دیگر به آن اعتنا نکن.

جمله چهارم نوشته شده در آن ورقه این بود که (وَيُنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَّهَمَ حَيْهَ اللَّهِ فِي قَضَائِهِ وَلَا يَسْتَبْطِئُهُ فِي رِزْقِهِ) سزاوار است کسی که خدا به او عقل داده است خدا بابت قضائش تهمت نزند مثلاً نگوید خدایا چرا فلان حکم را در مورد من اجرا کردی؟ کسی که قبول دارد خدا همه کارهایش از روی حکمت است دیگر نباید خدا را به قضائش تهمت بزند که چرا روزی، من دیر به دستم رسید.

گنجی که زیر دیوار بود این چهار جمله بود که پایه های علم هستند. خداوند متعال از این برگه که روی آن این علوم نوشته شده بود تعبیر به گنج می کند و در حقیقت گنج واقعی این علوم هستند نه آنچه ما تصور می کنیم. این ها برای ما درس است. ما باید یاد بگیریم گنج اینها است ولی باورمان نمی آید. واقعیت این طوری است تو را به خدا اگر امروز پول زیادی گیر ما بیاید یک نفر صندوق پر از پول به ما بدهد بیشتر خوشحال می شویم تا اینکه یک مسأله یاد بگیریم؟

ما هنوز قدر علم را نمی دانیم. نمی دانیم علم چقدر ارزش دارد. ممکن است صد هزار تومان یا دویست هزار تومان یا یک میلیون هم به شما بدهند که زود بر اثر حادثه ای از دست می رود اما باز هم نفس انسان به خاطر بدست آوردن این مال خوشحالی و شادی اش بیشتر از علم است.

مرحوم حاج انصاری واعظ تعبیرات زیبایی می کرد می گفت: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهما السلام نیامدند که به ما بگویند دین چیست. آمدند که ما را بیاوراند که باور کنیم ما خدایی داریم.

الان ما چه تعداد از احادیث و روایات را باور کرده ایم؟ مشکل این است. خوش به حال هر کسی که باورش بیشتر باشد این باور داشتن خیلی کار می کند؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هیچ گنجی بالاتر از علم نیست .

«وَلَا مَالَ أَزْبَحُ مِنَ الْجَلْمِ» چه مالی بهتر از حلم است؟ حلم عبارت است از آن که و انسان جلوی غضبش را بگیرد و عصبانی نشود گاهی یک غضب کردن چقدر برای انسان دردسر دارد گاهی بعضی ها عصبانی می شوند می زنند و بنده خدایی را می کشند و یا زخمی می کنند که یک دیه آنچنانی به گردنشان می آید، به او می گویند که چرا چنین کردی؟ می گوید عصبانی شدم. این است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید هیچ مالی بهتر از حلم نیست.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خِيَارُ أُمَّتِي عُلَمَاؤُهَا وَخِيَارُ عُلَمَائِهَا حُلَمَاءُهَا» (1) بهترین امت من علما هستند و بهترین علما کسانی هستند که حلمشان بیشتر باشد خوشا سعادتشان عالم بردبار باشید. عالم تند مزاج و عصبانی نمی تواند کاری کند. علمایی که عصبانی مزاج هستند خیلی نمی شود به آنها اعتماد کرد. ملا هستند اما زود عصبانی می شوند .

عزیزان شما را به خدا بیایید هم علم را بدست بیاورید هم ان شاء الله حلم را آقا فرمود علم را یاد بگیرید و آن را به حلم زینت بدهید.

طلبه ها طوری باشید که وقتی راه می روید مردم خوششان بیاید. یکی از اساتید بزرگ ما می گفت طلبه زشت است که در کوچه بدود وقار طلبگی از دست می رود. امیدوارم خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به ما توفیق عمل و بندگی و خدمت بیش از این مرحمت بفرماید .

ص: 158

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا مَعِيشَةَ أَهْنَا مِنَ الْعَافِيَةِ وَلَا رَفِيقَ أَزِينٍ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا رَسُولَ أَعْدَلٍ مِنَ الْحَقِّ» (1)

در ادامه حدیث قبل از وصیت های وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان شده است که فرمودند :

«وَلَا مَعِيشَةَ أَهْنَا مِنَ الْعَافِيَةِ» هیچ معیشت و زندگی گوارتر از عافیت نیست. اگر انسان عافیت و سلامتی داشته باشد و بلا نداشته باشد خیلی آن زندگی برایش گوارا است. در روایتی پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: «نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ» (2) دو نعمت است که همیشه مورد کفران قرار میگیرد یعنی مردم حق این دو نعمت را ادا نمی کنند این دو تا کدامند؟ فرمود: «الْأَمْنُ» یکی امنیت است که باید قدر امنیت مملکت را بدانید. نگذارید که ناامنی پیش بیاید اگر حرکت ها و ناهنجاری هایی در مملکت می شود مقصر خودمان هستیم. خودمان داریم مملکت را خراب می کنیم.

ص: 159

1- وصایا الرسول لزوج البتول، ص 148.

2- بحار الأنوار، ج 78، ص 170.

خدا مرحوم امام را رحمت کند در اوایل انقلاب که مردم تعهد داشتند چقدر مملکت خوب بود اما الان نگاه میکنی پر است از بی بند و باری ها مشکل از خودمان است عده ای خیال می کنند که آزادی ترحم و لطف است این خیانت است نه لطف. مثل این است که بچه را رها کنی که آزاد باشد و هر کاری می خواهد انجام دهد. ممکن است این بچه خودش را از بین ببرد. ممکن است از پرتگاه بیافتد بچه که عقلش نمی رسد. خداوند متعال مسئولیت بچه را بر عهده پدر و مادر گذاشته است همینطور نیز مسئولیت مملکت را بر عهده مسئولین گذاشته است. نمی شود که بگویند آزاد باشید نتیجه آزادی این است الان از هر

گوشه یک خیانتی بلند میشود حتی در شهر مقدس قم.

گاهی می شنویم که فلان خیانت شده است لا اله الا الله در قم؟ آنها که عقلشان نمی رسد. نمی فهمند که اینجا چه شهری است. این چیزها که سرشان نمی شود. آنها فقط می خواهند آزاد باشند و هر جا بروند و هر کاری بکنند. ممکن است پول هم به آنها داده باشند که قم را خراب کنند آدم کثیف فقط پول میخواهد، عقلش که نمی رسد نعمت امنیت بزرگترین نعمت است.

نعمت دوم «وَالْعَافِيَةُ» که ما اصلاً قدر تندرستی را نمی دانیم. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند که می فرماید: «الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا أُوجِدَتْ نُسِيَتْ وَإِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ» (1) نعمت عافیت یک نعمت پنهان است. مادامی که عافیت است فراموش میشود و اصلاً نمیدانیم که این سلامتی را داریم اما وقتی از دست داده شد تازه می فهمیم چه نعمتی را از دست داده ایم. قربان ائمه علیهما السلام بشوم چه واقعیت هایی را بیان کرده اند می گوئیم ای جوانی یادت بخیر ای سلامتی یادت

ص: 160

بخیر، پس چرا آن موقع که داشتی قدرش را نمی دانستی الان می گویی که یادش بخیر؟ بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ زندگی گواراتر از سلامتی نیست.

خدایا، به حق محمد و آلش علیهما السلام این نعمت سلامتی را از ما نگیر نعمت امنیت را از ما نگیر.

«وَلَا رَفِيقَ أَزْرَيْنِ مِنَ الْعَقْلِ» علی جان هیچ رفیق و دوستی بهتر از عقل نیست. عقل زینت انسان است وقتی انسان لباس می پوشد زیبا می شود اما آدم عاقل همیشه با زینت و آرایش است. وقتی خوابیده وقتی که بیدار می شود همین که سرحال می شود حرف های عاقلانه میزند با آرایش و با زینت است.

روایت دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «عُقُولُ النِّسَاءِ فِي جَمَالِهِنَّ وَجَمَالُ الرِّجَالِ فِي عُقُولِهِمْ» (1) عقل زن به جمالش است. زن همیشه به جمال و زیبایی خودش می بالد و عقلش در همین حد است اما مرد چطور؟ کدام مرد از همه زیباتر است؟ آن کسی که عقلش بالاتر است. در مرد به سراغ زیبایی و جمال نمی روند.

امام حسن عسگری (علیه السلام) می فرماید: «حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَحُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ» (2) زیبا بودن صورت جمال ظاهری است اما کسی که عقلش خیلی خوب است جمال باطنی دارد؛ پس اینجا هم حضرت (علیه السلام) می فرماید هیچ رفیق و دوستی زیبایی و خوبی عقل را ندارد.

«وَلَا رَسُولَ أَعْدَلُ مِنَ الْحَقِّ» علی جان هیچ رسولی هیچ پیام آوری عادل تر از حق نیست. حق پیام حقیقی را می رساند آقایان می گویند: رسول به معنای سفیر است یعنی ارتباط برقرار می کند و خبرها را می آورد و مشکلات را رفع می کند،

ص: 161

1- بحار الأنوار، ج 1، ص 82.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 377.



این را می گویند سفیر و رسول، رسول واسطه بین خلق و خالق است. چرا پیغمبر را رسول می گویند؟ چون واسطه و رسول خدا است سفیر خدا است. از طرف خدا برای ما آمده است پس در واقع پیغمبر آمده تا بین ما و خدا را آشتی دهد.

در روایتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) آن دسته ای را که منبر بروند و مردم را ناامید کنند نفرین کرد که رنگ بهشت را نخواهند دید مردم را از رحمت خدا ناامید نکنید.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید من دوست دارم شخصی که مردم را بین دو حالت رجاء و خوف نگه بدارد. بنابراین هم از خدا بترسانید و هم اینکه ناامیدشان نکنید .

پس حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ رسولی عادل تر از حق نیست چون حق است، یعنی مردم اگر حق را از شما ببینند زود به شما نزدیک می شوند. الان که مردم دارند از روحانیت کناره گیری می کنند عمل خودمان باعث این کار شده است و الا اگر ما از روی حق و حقیقت رفتار کنیم مردم سر و جان فدا می کنند. از ما انتظار دارند روحانی نباید به مردم توهین کند چرا؟ برای اینکه روحانیت پایگاهش دل مردم است. اگر روحانیت واقعاً می خواهد در بین مردم باشد و مردم به دادش برسند اصلاً محافظ نمی خواهد محافظان او خود مردم هستند. جان برایش فدا می کنند. ما باید کاری کنیم که همیشه با حق باشیم. حرکتمان، رفتارمان کردارمان برای خدا باشد .

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اباذر فرمود: اباذر، دنبال حق باش اگر چه تلخ باشد. من و شما هم باید همینطور باشیم. حق تلخ است ولی باشد از حق جدا نشوید. همیشه حق را به مردم برسانید. واقعیت ها را به مردم بگویید مردم وقتی از شما واقعیت ببینند دنبالتان می روند .

خداوند ان شاء الله توفیق عمل به این وصیت ها را به ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ» (1)

در ادامه روایت پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«وَلَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ» هیچ کار نیکی بهتر از صبر نیست. صبر بهترین نیکی ها است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» (2) مثل صبر برای ایمان مانند سر است نسبت به بدن. صبر برای مؤمن اینگونه است یعنی اگر تمام اعمال مؤمن را یک جا جمع کنید از نظر کارایی و زیبایی به حسن صبر نمی رسد. صبر به منزله سر حساب می شود چرا؟ برای اینکه سر اشراف به همه بدن دارد فرمان از سر صادر می شود تصمیمات و پیام ها از سر گرفته می شود پس راه تنظیم تمام بدن انسان همین مجموعه و سر است. این سر چه نعمت بزرگی است. واقعاً اگر می خواهیم قدرت خدا را ببینیم باید در همین مختصر جمجمه و مغز سر سیر کنیم همانطور که وقتی مختصر سوزشی یا خارش در گوشه ای از بدن بوجود می آید مغز سر بلافاصله انسان را آگاه می کند.

ص: 163

1- وصایا الرسول لزوج البتول، ص 149.

2- کافی، ج 2، ص 88.

صبر هم همین حالت را دارد. آقایان ائمه علیهما السلام صبر را به سه قسمت تقسیم کرده اند: صبر در طاعت، صبر در معصیت و صبر در مصیبت؛ فلذا در روایات داریم که خدا درجه صبر در گناه را خیلی بالا قرار داده است زیرا تحمل و صبر بر مصیبت مقطعی است می آید و می رود اما در تمام لحظات زندگی باید مواظب باشید که گناه انجام ندهید و همیشه باید یاد خدا باشید. خوش به حال آن هایی که همیشه به یاد خدا هستند. کسی که از او هیچ گناهی سر نمیزند و به یاد خدا است همیشه خود را در محضر خدا می بیند.

از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَتَهُ وَجَمِيعَ الْأُمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ» (1) حضرت (علیه السلام) می فرماید: خدا عهد و پیمان گرفت از چه کسی؟ از پیغمبرش و از امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و حسن و حسین و همه ائمه علیهما السلام و شیعه آنها چه میثاقی گرفت؟ «أَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا» خدا عهد و پیمان گرفت که صبر داشته باشند و در مقابل دشمنان ایستادگی نمایند و مرزداری نمایند. «یصابر» یعنی صبر در مقابل طرف، دیگر در مقابل اذیت و آزاری که از طرف همکارت، از طرف دوستانت به تو می رسد و جاهایی که نسبت به شما حسودی می کنند.

در روایات وارد شده است که هر صاحب نعمتی انتظار حسادت از طرف دیگران را داشته باشد فلذا دستور داریم که خدمات خود را بر سر زبان ها نیاندازید که من فلان کار کردم من فلانی ام این ها را نگویند چون باعث می شود که بیشتر به شما حسادت کنند. پس صبر چنین چیزی است. ما باید مواظب باشیم صبر را پیشه کنیم. البته اگر صبر کردید مسلّم بدانید خداوند نتیجه را خواهد داد. صبر تلخ است اما صبر کنید.

آن فرجی که از صبر بدست می آید شیرین است. واقعاً هم همین است.

ص: 164

مرحوم آیت الله میرزا مهدی پایین شهری رحمه الله اهل قم بود. حاج آقای والد ما رحمه الله در مورد ایشان می گفتند: من خدمت ایشان درس خوانده ام. خیلی مرد عجیبی بود. به او می گفتند: میرزا مهدی پایین شهری. بسیار مرد ملایی بود. کسی بود که میزبان مرحوم شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله شد و کسی بود که مرحوم شیخ عبد الکریم آیت الله میرزا مهدی را جلو انداخت و خودش پشت سر او نماز حد خواند. پس الان می شود گفت که میرزا مهدی گردن ما حوزوی ها حق دارد چون مؤسس حوزه آقای شیخ عبد الکریم میهمان ایشان بود همانند ایوب انصاری که میزبان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.

در دست میرزا مهدی انگشتر خاصی بود هر کس را مار و عقرب می زد پیش او می آوردند و ایشان آن انگشتر را روی محل گزیدگی می کشید و فوراً خوب می شد. خیلی در قم مشهور شده بود سابقاً در قم خیلی عقرب بود.

در زمان رضاخان با آخوند خیلی بد بودند. عمامه ها را بر می داشتند و وضع خرابی بود و حرکت دولت روی مردم هم اثر گذاشته بود. راننده ها آخوند سوار نمی کردند. برای شیخ مهدی - خدا رحمتش کند - مسافرتی پیش آمد که به اصفهان رفت و بعد از چند روز خواست به قم برگردد به گاراژ رفت تا سوار ماشینی شود که به قم بیاید. آیت الله شیخ مهدی پایین شهری سوار ماشین شد که یک مرتبه چشم راننده به ایشان افتاد راننده گفت: شیخ برای چه اینجا آمدی؟ برو پایین. شیخ مهدی گفت: می خواهم به قم بروم. راننده گفت: من شیخ سوار نمی کنم. جرأت داری پایت را در ماشین من بگذار.

آیت الله شیخ مهدی پایین شهری چیزی نگفت و پایین رفت. سرپرست گاراژ ایشان را که دید دلش به حال شیخ پیرمرد سوخت. آمد به شیخ گفت: آقا شما می خواهی کجا بروی؟ گفت: به قم. مسئول گاراژ پیش راننده رفت و به او گفت: شیخ را سوار کن و ببر. راننده گفت: من هرگز سوارش نمی کنم. سرپرست گاراژ

با تندی گفت: حرف نزن بی تربیت این آقا آیت الله است، خجالت نمی کشی این حرف ها را میزنی؟ احتمالا آقا را می شناخت. خلاصه به هر صورتی بود آقا را سوار کرد. آیت الله شیخ مهدی پایین شهری هم بالا رفت و روی صندلیی که روی چرخ بود نشست و حرکت کردند.

وسط راه ماشین پنجر شد و از قضا چرخ پنجر شده همین چرخ بود که ایشان روی آن نشسته بود. بیچاره شیخ مهدی بد شانس دوباره بدبختی آورد. راننده هم شروع کرد به فحش دادن: شیخ فلان فلان شده برو پایین بینم تو پدر من را در آوردی فلان فلان شده برو من تو را دیگر سوار نمیکنم شیخ مهدی رفت و در گوشه ای از بیابان رو به قبله نشست و مشغول ذکر شد و راننده هم مشغول پنجر گیری شد.

در حال در آوردن چرخ بود که دست به آبش گرفت. وقتی گوشه ای رفت که قضاء حاجت کند یک مرتبه ماری پایش را گاز گرفت. دادش بالا-رفت. چنان جیغ و فریاد کرد که تمام مسافرها به طرفش دویدند. نگاه کردند دیدند مار بزرگی پایش را گاز گرفته است. راننده هم با حالی که داشت باز شیخ را رها نکرد و گفت: هر چه هست از این شیخ است. این بلا را شیخ سر ما آورد.

چند مسافر پیش شیخ آمدند و گفتند: شیخ مهدی بیا به داد این بیچاره برس. گفت: چه شده است؟ گفتند: ماری پایش را نیش زده و در حال مرگ است. بلند شد و پیش راننده رفت باز دوباره به شیخ: گفت: من می دانم تمام این بلاها زیر سر تو است. تو مرا نفرین کردی. شیخ گفت: ناراحت نباش و بلافاصله انگشترش را در جایی که مار گزیده بود گذاشت. یک دفعه زهر مار بیرون زد و حال راننده به جا آمد. نقل می کنند همین راننده آنقدر مرید آقا شده بود که هر وقت به قم می آمد برای دست بوسی ایشان می رفت و می گفت: قربان شما بشوم که جان مرا خریدید.

خدا ان شاء الله این نعمتها را به ما مرحمت کند، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّٰهَرِيْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ الْعُجْبِ وَلَا زَهَادَةَ أَقْرَبُ مِنَ التَّقَاعِدِ» (1)

در ادامه حديث قبل حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید :

«وَلَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ الْعُجْبِ» هیچ گناهی با سرایت تر از عجب نیست. حالت گناهان فرق می کند. در برخی از گناهان نفس عمل گناه است و کاری به عمل دیگر انسان ندارد. خودش گناه و معصیت است که اگر انجام داده شود اثرش هم بار می شود. بعضی از گناهان هم هستند که گناه بودنشان از باب آزار است یعنی چرا گناه است؟ برای اینکه اثر کارهای دیگر را از بین می برد. گناه بودنش از باب این است که وجودش باعث هدر رفتن کارهای دیگر می شود. ممکن است کسی

خودش گناهکار باشد و در عین حال مردم آزار هم باشد، گناه مردم آزاری بیشتر از گناه خودش است اما ممکن است فقط خودش گناه کند و به خودش ضرر زده باشد خدا از سر تقصیر این فرد دوم زودتر می گذرد تا کسی که مردم آزاری کرده باشد، او گناهِش خیلی بالاتر است برای اینکه به مردم آسیب رسانده است.

ص: 167

گناه عجب هم به همین صورت است عجب خودش برای خودش موضوعیت ندارد بلکه از باب این است که عملهای نیک ما را از بین می برد به عنوان مثال نماز با اخلاصی خوانده اید و در پیش خدا ذخیره کرده اید که روزی به درد شما بخورد حالا با گناه عجب همه اعمال نیک که ذخیره کرده اید از بین می رود. این خیلی برای انسان سخت و سنگین است.

علمای علم اخلاق می گویند: عجب گناه قلبی است. گناهی است که مربوط به دل میشود همچنان که گناهان دیگر مربوط به اعضاء و جوارح است. با چشمش نامحرم را می بیند با گوشش صدای نامربوط را می شنود با دست و پایش گناهان مربوطه را انجام می دهد اما عجب گناه قلب است و این گناه بالاتر از همه گناهان است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است «لَوْ لَا أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ مَا خَلَى اللَّهُ بَيْنَ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَبَيْنَ ذَنْبِ ابْدَاءٍ» (1) اگر گناه برای مؤمن بهتر از عجب و غرور، نبود خداوند هرگز بنده مؤمن خود را گرفتار گناه نمی کرد یعنی خدا کاری می کرد که دیگر از مؤمن گناهی سر نمی زد و به سراغ گناه نمی رفت. خدا یک چنین توفیقی به مؤمن می داد. برای خدا که کاری ندارد ولی خداوند ملاحظه می کند که اگر بخواهد این کار را انجام دهد و مؤمن هیچ گناه نکند او را عجب و غرور می گیرد. عجب یعنی چه؟ یعنی شخص، عمل صالح خود را بزرگ ببیند بگوید: من چه نمازی می خوانم خوش به حال خودم نمازی که من می خوانم کجا و نماز فلان فرد کجا.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند که امام معصوم گناه هم میکند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود فکر گناه هم نمی کند. راوی تعجب کرد و برایش سخت بود که قبول کند یعنی امام

ص: 168

فکر گناه را هم نمی‌کند؟ حضرت (علیه السلام) مثالی زد و فرمود هیچ وقت شده است فکر این کار را کرده باشی که مدفوع خودت را بخوری؟ عرض کرد: نه، یابن رسول الله. فرمود: گناه برای معصوم مثل مدفوع انسانی است.

بنابراین امام (علیه السلام) مثل من و شما نیست که به چشم لذت به گناه نگاه کند. من و شما به آن لذت‌ها فکر می‌کنیم و گول می‌خوریم لذتی که می‌خواهد در امر زنا انجام بدهد لذتی که می‌خواهد آن حالت مستی برایش پیش بیاید، اما عقلش نمی‌رسد. امام (علیه السلام) فکر گناه را هم نمی‌کند.

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کردند: «ثَلَاثٌ مُّهِلِكَاتٌ» (1) سه چیز سه چیز است که بشر را از پا در می‌آورد. «شُحُّ مَطَاعٍ» کسی که بخل داشته باشد. همه ما بخل را داریم اما داشتن بخل بد نیست پس کدام بخل بد است؟ بخلی بد است که مطاع باشد یعنی انسان قبول کند. چه بسا در بعضی جاها بخل خوب هم هست در کجا؟ در زن از صفاتی که برای مرد بد است ولی برای زن خوب است همین بخل است. اگر مرد بخیل باشد زشت است اما بخل زن در مورد اموال شوهرش جزو محسنات زن است. اینکه زن حاضر نشود مال شوهرش را هدر بدهد. ببینید همین بخلی که صفت بدی است در زن خوب است.

بعد فرمود «وَهُوَی مُتَّبِعٌ» اینکه دنبال هوای نفس برود هوای نفس را هم همه داریم. نمی‌شود که نداشته باشیم و یکی از نعمت‌های خدا است پس خود هوای نفس داشتن، بد نیست و آنچه درست نیست هوای نفسی است که تبعیت شده باشد. در رابطه با اینکه هوای نفس ذاتاً خوب است یا بد، بحثی در بین علمای علم اخلاق است. بعضی می‌گویند که ذاتاً بد است صرف نظر از این که متبع باشد یا نباشد؛ عده ای

ص: 169



هم گفته اند: خیر چه بسا خوب است چون هوای نفس است که انسان را در مبارزه اش بالا می برد. خدا هوای نفس را برای این می گذارد که تو با آن مبارزه کنی و گوش به حرفش ندهی تا خدا به تو درجه بدهد مقام و عظمت بدهد مثل اینکه شب را خدا می گذارد تا قدر روز معلوم شود هر دو خوب است منتها هر کدام برای این است که ارزش دیگری کم نشود. اگر اصل وجودش بد بود خدا آن را نمی آفرید؛ بنابراین هوای نفس یکی از نعمت های خدا است اما حالا این هوای نفس را کجا به کار ببریم؟ اگر در جای غیر مشروع باشد حرام است پس «هوی متبع» یعنی بگوید هر چه دلم می خواهد حالا حرام باشد یا حلال، این بد است.

سومین چیزی که انسان را هلاک می کند «وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» کسی که خیلی از عمل خودش خوشش بیاید. البته این هم مخفی نماند وقتی امام صادق (علیه السلام) این ها را بیان کردند که عجب این است بعضی افراد از فرمایش ایشان ترسیدند. عده ای از اصحاب رنگشان پرید. عرض کردند یا بن رسول الله خدا به داد ما برسد، همه ما جهنمی هستیم. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا؟ گفتند: گاهی که نماز می خوانیم یا

روزه می گیریم احساس لذت می کنیم و خوشمان می آید پس وای به حال ما. حضرت (علیه السلام) فرمود: اشتباه نکنید اگر خوشحالی به سبب این باشد که خدا این توفیق را به من داده است ایراد ندارد بسیار هم خوب است. امام صادق (علیه السلام) هر وقت نمازشان را می خواندند سر به سجده می بردند و می گفتند: خدایا تو را شکر که من واجبت را ادا کردم. حضرت (علیه السلام) فرمود: این ایراد ندارد. آنچه درست نیست به این معنا است که شخص عملش را بزرگ بشمارد.

جمله بعد در این روایت مرا خیلی تکان داد «وَهُوَ مُحْبَطٌ لِلْعَمَلِ وَهُوَ دَاعِيَةُ الْمَقْتِ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَ» این پسوند نشان می دهد که عجب و غرور چقدر مهم است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: عجب عمل را هدر می ده. د متأسفانه ما روحانیون بیشتر گرفتار هستیم. از منبرهایی که می رویم از استقبال مردم از این دست بوسی ها، گاهی ما را غرور می گیرد پیش خود می گوئیم من بودم که این منبر را رفتم عجب منبر زیبایی تحویل دادم.

اگر کار خوبی کردی و چیزی نگفتی خدا عظمت و جلال کار را به تو نشان می دهد. اگر یک بار گفتی نصفش می کند دو بار گفتی هدرش می دهد سه بار گفتی می نویسد: «من الریا».

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: خود عمل چیزی نیست بلکه نگه داشتنش سخت است؛ بنابر این فرمود: علی جان هیچ گناهی با سرایت تر از عجب نیست.

«وَلَا زَهَادَةَ أَقْرَبُ مِنَ التَّقَاعِدِ» هیچ زهدی بالاتر از تقاعد نیست. زهد چیست؟ این است که انسان آرزو را رها کند. زهدی نزدیک تر از این نیست بالاترین زهد این است که حرام را طلب نکنی و دنبال آن نروی نه اینکه فقط حرام را ترک کنی. ترک حرام با طلب نکردن یکی نیست. طلب نکردن دو حالت است: گاهی طلب نمی کند اصلاً کاری ندارد و دنبالش نمی رود اما یک موقع بلند می شود، دنبالش می رود ولی انجام نمی دهد این را ترک الحرام می گویند؛ پس «طلب حرام نکن» یعنی چه؟ یعنی اصلاً سراغ حرام نرو «تقاعد» نشستن است یعنی اصلاً به دنبالش نمی رود و این مقام بالاتر است از اینکه حرام را انجام ندهد.

مرحوم شهید دستغیب رحمه الله در یکی از کتاب هایشان با چند واسطه نقل می کند: مرحوم علم الهدی که ملایری بود می گوید: روزی در نجف اشرف به قدری زندگی به من فشار آورد که رفتم نان بخرم دیدم هیچ پولی در جیبم نیست. طلبه بودم. مجبور شدم به بازار نجف رفتم و شروع کردم به راه رفتن در بازار از اول بازار تا آخر

بازار را رفتم و برگشتم یک مرتبه به خودم گفتم علم الهدی، اینطور در بازار بالا و پایین می روی زشت است مغازه دارها میگویند این چه کاری دارد؟ از بازار بیرون رفتم. فکرم خیلی پریشان بود به طرف حرم مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) راه افتادم.

همین که آمدم به طرف صحن بروم دیدم از آن طرف، آیت الله سید مرتضی کشمیری رحمه الله آمد. چشمش که به من افتاد سلام کرد و گفت: علم الهدی ناراحتی؟ چه شده؟ میدانی جدت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با چه وضعی زندگی کرد؟ این زندگی سخت، مربوط به جدتان است. ما فرزند یک چنین آقای هستیم. آدم باید در زندگی صبر و شکیبایی داشته باشد غصه نخور ایشان بنا کردند به دلداری دادن و بعد از

آن در جییشان دست بردند و مقداری پول عراقی در آوردند و گفتند: جیبت را باز کن. ایشان پول ها را در جیبم ریختند و گفتند: پول را شمار در جیبت باشد هر چه می خواهی از آن بردار. گفتم: چشم بعد مقداری خوراکی خریدم و به منزل بردم.

در منزل، دست در جیبم کردم دیدم از پول اصلاً کم نشده است. گفتم: حالا که اینطور شده و خدا یک چنین مرحمتی به من کرده است بروم و مقداری گوشت بخرم، مدتی است که نتوانسته ام گوشت بخرم.

رفتم و گوشت خریدم و به منزل آوردم تا چشم خانواده ام به گوشت افتاد گفتند: چه شده گوشت گرفته اید؟ گفتم خدا رسانده است. گوشت را حاضر کردیم و خوردیم خانم ها وقتی می فهمند که همسرشان مقداری پول دارد بنا می کنند به دستکاری جیب های شوهرشان آرام که نمی گیرند. ایشان گفت: خانمم اصرار کرد حالا- که اینطور شده و نانت در روغت افتاده است تو را به خدا تو را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فکری هم برای ما کن. گفتم: چه می خواهی؟ گفت: لباسی هم برای ما بخر معلوم نیست که همیشه تو اینطور داشته باشی. گفتم: چشم.

به بازار و در مغازه بزازی رفتم و پارچه ای گرفتم. دست بردم در جیبم و بدون اینکه پول ها را بشمارم در مشتتم گرفتم و گفتم: این پول را بگیرد، هر چقدر پول پارچه شما میشود بردارید اگر کم است دوباره بدهم. بزاز گفت: چشم و پول را شمرد دید عین همان مقداری است که پول پارچه شده است نه زیاد بود و نه کم. به من گفت: آقا، درست است پولت به اندازه بود خدا پدرت را بیامرزد. رفتم منزل و پارچه را به همسرم دادم خلاصه یک سال از این پول که در جیبم بود برمی داشتم و تمام نمی شد.

روزی خانمم گفت: قبایت را دریاور تا آن را بشویم. گفتم: چشم و لباس را که در آوردم یادم رفت که این پول ها را از جیبم بردارم. به حرم رفتم و فرزندم در غیابم به سر جیبم رفته و همه پول ها را در آورده بود که جنسی برای منزل بخرد که پول ها همان موقع تمام شد. ایشان می گفت: بنده این کرامت را از مرحوم آیت الله سید مرتضی کشمیری رحمه الله در نجف دیدم .

منظورم صبر انسان در هنگام مشکلات بود. وقتی انسانی تارک دنیا باشد خدا هم اینطور به او مرحمت می کند .

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام این نعمت ها و حالت ها را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ وَ لِلْعَاقِلِ سِتَّةٌ خِصَالٍ: الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ، وَالْإِحْتِمَالُ لِلظُّلْمِ، وَالْعَطَاءُ مِنَ الْقَلِيلِ، وَالرِّضَا بِالْيَسِيرِ، وَالْإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ، وَطَلَبُ الْعِلْمِ» (1)

رسول مکرم اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، وَ لِلْعَاقِلِ سِتَّةٌ خِصَالٌ» عاقل شش خصلت دارد و دارا بودن اين خصلت ها نشان دهنده اين است که ،شخص عاقل و فهميده است.

«الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ» پيغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) اولين نشانه عاقل را صبر بر بلا می داند می فرماید شخص مؤمن همیشه در مقابل بلاها صبر و حوصله دارد. بلا را تحمل می کند چون مؤمن معتقد است و میدانند که هر نوع بلايي که متوجه او شود دست خالی بیرون نمی رود. می داند که خدا او را دست خالی رها نمی کند. می داند اين بلايي که می بیند حکمت و مصلحتی دارد که به خاطر آن، خدا اين

ص: 174

بلا را نصیبش کرده است از آن، طرف میدانند که در مقابل صبر بر آن بلا هم خدا به او مزد و اجر میدهد؛ پس ما در بعضی بلاها در دو مرحله نتیجه می‌گیریم. اگر انسان صابر باشد از دو جنبه نتیجه و مزد می‌گیرد هم در دنیا خدا به او مزد می‌دهد و هم در آخرت به او عوض می‌دهد چه بسا بلا برای او حکمتی داشته باشد که خودش نمی‌دانسته است.

شیخ بهایی رحمه الله نقل می‌کند مختار ثقفی می‌خواست ناودان خانه اش را درست کند که از بالای پشت بام افتاد و پاهایش شکست. روزی به فکر فرو رفته بود. به او گفتند: چرا در فکری؟ گفت: من در تعجبم که چگونه شد من به بام رفتم و اینطور افتادم و پاهایم شکست؟ هر چه فکر می‌کنم که چه گناهی از من سر زده است که خدا من را مستحق این عقوبت دیده چیزی یادم نمی‌آید می‌خواهم بدانم و مراقبت کنم که دفعه بعد گناهی انجام ندهم. این دفعه که گذشت، کتکش را خوردم ولی بدانم دلیل آن چیست که برای آینده دوباره آن کار را تکرار نکنم. طولی نکشید نامه ای از طرف عبیدالله برایش آمد که او را برای فرماندهی لشکر عمر سعد دعوت کرد که به کربلا و جنگ با امام حسین (علیه السلام) بیاید نامه را خواند و به قاصدی که نامه را آورده بود گفت: برو به امیر بگو جریان مختار این است که من زمین خورده ام و پاهایم شکسته است و اصلاً نمی‌توانم بلند شوم. بعد از اینکه قاصد از خانه او رفت بلند شد و سجده شکر به جا آورد و گفت: خدایا شکر، حالا

فهمیدم حکمت اینکه پاهایم شکست چه بود خدا می‌خواست دست من به خون امام حسین (علیه السلام) آلوده نشود. پس یکی از علامت های مؤمن، صبر بر بلا است.

«وَ الْإِحْتِمَالُ لِلظُّلْمِ» تحمل ظلم یکی دیگر از صفات شخص عاقل است. عاقل همیشه متحمل ظلم است یعنی همیشه مورد اذیت و آزار است. خدا دشمنان دین

مخصوصاً سرکرده آنها آمریکا و اسرائیل را لعنت کند. شما می بینید چه هتک حرمتی به ساحت مقدس قرآن می کنند چه کینه توزی هایی دارند که اینطور عمل می کنند. به کتب آسمانی جسارت می کنند با اینکه تمام ملل و همه ادیان نسبت به کتاب هایشان احترام قائل هستند حتی در قرآن هم اشاره شده که خدا فرموده است به افرادی که غیر دین شما هستند بی حرمتی نکنید و ناسزا نگویند که مبادا به خدای شما جسارت کنند یعنی اگر تو جسارت به آنها کردی هنری

نیست خدای آن ها شرافتی ندارد اما تو شرافت داری خدای تو عزت دارد، نگذار به خدایت جسارت شود فلذا ما باید همیشه مراقب باشیم کاری نکنیم که مردم به ما جسارت کنند. خود دولت آمریکا هم همه چیز را فهمیده است که همه این ها دست خدا است که آبرویشان بیشتر ریخته شود و جوهره وجودشان شناخته شود که چه افرادی هستند. آنقدر خباثت درونی دارند که برای هیچ چیز احترام قائل

نیستند. چه جسارت هایی که در مورد قرآن ما انجام ندادند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید احترام قرآن بالاتر از کعبه است. گاهی برخی افراد در مقابل کعبه پاهایشان را دراز می کنند ولی در مقابل قرآن نباید پا دراز شود یعنی اینقدر احترام دارد حتی بعضی از بزرگان در اتاقی که قرآن باشد نمی خوانند مگر اینکه مجبور باشند. در روایاتی داریم قرآن آن قدر احترامش بالا است که فرموده اند در اتاقی که برنامه زناشویی دارید قرآن نگذارید ولی می بینیم دشمنان این کارها را می کنند. بنابراین چه ظلمی از این بالاتر که به ساحت قرآن ظلم شود؟ اینقدر ظلم به ائمه علیهم السلام شد به قرآن شد ولی در عین حال ما در مقابل این ظلم ها چه کنیم؟ باید در مقابل صبر داشته باشیم .

«وَالْعَطَاءُ مِنَ الْقَلِيلِ» سوم اینکه اگر چیز کمی هم دارد باز دست از خیرات برنمی دارد. شخص عاقل این طوری است درآمدی ندارد اما باز عطیه را رها نمی کند. همیشه دلش می خواهد به مؤسسات در حد توانش کمک کند، این علامت عقل است.

«وَالرِّضَا بِالْيُسْرِ» انسان عاقل به کم بودن حلال هم راضی است. مثل شما عزیزان با این مشکلات و معیشت سخت چه درآمدهایی دارید، چه روزهای سختی را پشت سر می گذارید. همینطور برای عامه مردم هم مشکلات زیادی وجود دارد. قشر ضعیف با این تورم و گرانی خیلی برایش سخت است که راضی باشد فلذا روایت دارد هر کس راضی باشد به کم حلال بارش سبک است سنگین نیست مشکل زیادی در قیامت ندارد.

صاحب کتاب «معانی الاخبار» نقل می کند مرحوم ملا احمد مقدسی اردبیلی رحمه الله در زمان طلبگی در حجره اش تنها بود روزی طلبه ای آمد و به او گفت: ملا احمد، اگر اجازه بدهی من با تو هم حجره شوم و دوران طلبگی را با شما بگذرانم. مقدس اردبیلی قبول نکرد افراد زیادی می آمدند اما قبول نمی کرد که کسی هم حجره اش شود. این طلبه خیلی اصرار کرد. هر چه ملا احمد می گفت نمی شود اما طلبه می گفت من باید با تو هم حجره شوم. عاقبت ملا احمد گفت: حالا که اینطور شد من قبول می کنم ولی هم حجره شدن با من یک شرط دارد. تو می توانی به این شرط وفا کنی؟ گفت هر چه باشد قبول می کنم و از او قول و پیمان حسابی گرفت که به این شرط عمل کند.

طلبه گفت: چه شرطی؟ گفت: اینکه اخبار حجره و برنامه من و خودت را از حجره بیرون نبری. هر چه در حجره از من دیدی و مشاهده کردی در مورد آن



در بیرون حجره و با دیگران صحبت نکنی آیا حاضر هستی؟ گفت بله حاضرم و قول داد که اصلاً حرف های حجره را بیرون نبرد وقتی مقدس اردبیلی قول گرفت به او گفت: بفر ما حالا که قول دادی بیا.

آن طلبه به حجره او رفت و مدتی با او ماند تا اینکه به تنگنا افتادند و چیزی برای خوردن نداشتند، نه غذایی و نه نانی. هر روزی که می گذشت گرسنگی به مقدس اردبیلی و این طلبه بیچاره بیشتر فشار می آورد. رنگ و رواز صورتشان رفته بود تا اینکه روزی در بیرون از حجره این طلبه از کنار آقایی رد شد. یک دفعه آن آقا نگاه کرد به صورت این طلبه و گفت: چه شده چرا رنگت پریده است؟ طلبه گفت: چیزی نیست. گفت: نه خیلی بی حال راه می روی داری زمین می خوری چیزی شده؟ به من بگو. خیلی اصرار کرد و آخر مجبور شد حقیقت را بگوید. به آن شخص گفت: تقریباً دو روز است که غذایی نداریم که بخوریم. من و هم حجره ام با گرسنگی سختی روبرو شده ایم. آن آقا گفت: عجب، چرا زودتر به ما نگفتی تا کاری برایتان بکنیم؟

بلافاصله رفت و مقداری وسایل و پول آورد و به این طلبه گفت: این پول و وسایل خوراکی را بگیر و پول را با هم حجره ات نصف کن. وقتی به حجره آمد ملا احمد نبود نشست و منتظر ماند. وقتی ملا احمد آمد و چشمش به غذا و خوراکی افتاد به طلبه گفت: این ها چیست؟ طلبه هم جریان را برایش گفت. ملا احمد گفت: چرا گفتی؟ طلبه گفت: نمی خواستم بگویم اما خیلی اصرار کرد من مجبور شدم راستش را بگویم. مقدس اردبیلی گفت: مگر بنا نبود به شرط عمل کنی و نگویی. ایشان

خیلی از کار طلبه ناراحت شد و به او گفت: ما نمی توانیم با هم باشیم و باید جدا شویم. طلبه نصف پول را به اردبیلی داد و گفت: این مال شما است.

غذایشان را شب خوردند و خوابیدند. تصادفاً مرحوم مقدس اردبیلی در خواب محتلم می شود و احتیاج به حمام پیدا می کند. بلند می شود حمام برود که به نماز شب برسد وقتی به حمام رفت دید حمامی خوابیده است. در زد و گفت: در حمام را باز کن می خواهم به نماز شب برسم. حمامی گفت: برو خدا پدرت را بیامزد. من بلند شوم بیایم در حمام را برایت باز کنم؟ هنوز خیلی به اذان مانده است. برو و بعداً بیا. مقدس اردبیلی خیلی اصرار کرد و گفت: پول بیشتر به تو می دهم. حمامی گفت: نمی آیم. باز مقدس اردبیلی پول را بیشتر کرد باز گفت: نمی آیم. آنقدر به پول حمام اضافه کرد تا به همان مقداری شد که طلبه به او داده بود. حمامی گفت: قبول حالا که اینطور شد در را باز می کنم. مقدس اردبیلی حمام رفت و غسل کرد و آمد نمازش را خواند. صبح که شد نگاه کرد از این پول هیچ مبلغی نمانده بود. به طلبه گفت: ببین، همان پولی که به من دادی و از آن آقا گرفته بودی خرج حمامی شد حالا بلند شو دیگر من و تو نمی توانیم در یک جا باشیم. منظورم از فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که شخص به اندک راضی باشد این علامت عقل است.

«وَ الْإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ» عاقل عملش را خالصانه انجام می دهد. ریا ندارد. برای خدا کار می کند این علامت عقل است. شخص عاقل یک چیز ارزش دار را ارزان نمی فروشد. ما اگر عمل را برای دیگران انجام دهیم واللہ العلی العظیم خیلی ارزان فروخته ایم. آن قیمتی که خدا به تو می دهد ارزشش بالاتر است. کسی که اخلاص ندارد و کار را برای دیگران انجام می دهد نه برای خدا مزدش همین است که مردم ببینند و لذا ضرر بزرگی کرده است. کاری کن که خدا آن را قبول کند نه مردم. اخلاص داشته باش.

«وَطَلَبُ الْعِلْمِ» کسی که دنبال علم می رود عاقل است، چرا؟ برای اینکه می داند دنبال چه چیزی رفته است یکی از بزرگان می گوید: عقل کامل را کسی دارد که دنبال علم می رود. بدترین چیزها جهل است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: دشمن ترین دشمنان تو، نادانی ات است. تمام بدبختی ما از نادانی است. هر چقدر مقام جهل پست است در مقابلش علم بالا است.

خداوند ان شاء الله این نعمتهای شش گانه را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: طُولُ السُّكُوتِ، وَدَوَامُ الْعَمَلِ، وَحُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ، وَالِاحْتِمَالُ لِلْمَكْرُوهِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ» شخص مؤمن چهار خصلت و نشانه دارد که به وسیله آن ها انسان می تواند بفهمد که دارای آن ایمان هست یا نه که اگر خدای ناخواسته کم و کاستی دارد در صدد اصلاح آن برآید.

«طُولُ السُّكُوتِ» یکی اینکه مؤمن طول سکوت دارد یعنی بی خود حرف نمی زند. بیشتر وقتش را در سکوت به سر میبرد مگر در جایی که احساس ضرورت کند که در اخبار و روایات ما خیلی نسبت به این مورد سفارش شده است حتی حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مقایسه ای بین سکوت و تکلم کردند و آن را تشبیه به طلا و نقره کردند که اگر صحبت کردن برابر قیمت نقره باشد سکوت به قیمت طلا است اما در بعضی روایات عکس این قضیه است مثل روایت مفصلی از امام سجاد (علیه السلام) که وقتی از ایشان سؤال می کنند آیا کلام افضل است یا سکوت؟ حضرت (علیه السلام) می فرماید: کلام افضل از سکوت است.

ص: 181

باید گفت که در هر یک از این روایات جهت فرق میکند تصور نکنید بین این دو فرمایش اشکال و تعارض است، خیر حیثیت مسأله فرق می کند. گاهی مقایسه بین نفس کلام و سکوت است. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید به وسیله کلام است که انسان به بهشت می رود و از جهنم دور می شود. به وسیله کلام است که مدارج را بدست می آورد و مسلماً اثر وجودی کلام خیلی زیاد است.

گاهی مقایسه از این باب است که نجات بیشتر در کلام است یا سکوت در این مورد نجات در سکوت بیشتر است. صحبت کردن زیاد صحیفه و پرونده انسان را سیاه می کند. بنابراین بیان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به لحاظ دوم است که سکوت، انسان را نجات می دهد.

«وَدَوَامُ الْعَمَلِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: خدا دوست دارد بنده ای را که اگر عمل خوبی را انتخاب کرد آن را ادامه دهد. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که فرمود: اگر کار خوبی را شروع کردید حداقل تا یک سال آن کار را ادامه دهید، حالا اگر بیشتر شد چه بهتر اینطور نباشد که دو روز انجام دهید و دو روز به جا نیاورید. خدا عمل هایی را دوست دارد که ادامه داده شود. خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در روایتی می فرماید: اگر آن کار در شب بود و فوت شد در روز قضا می کنم و اگر در روز فوت شود در شب قضا می کنم. بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کار خوب دوام داشته باشد. فرض کنید عادت دارید به خواندن نافله نمازها اگر یک روز نتوانستید بخوانید و مانعی برایتان پیش آمد دیگر همان نافله را رهاش نکن مثلاً اگر ظهر بوده شب بخوان جبران کن. این فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) خیلی سازنده است؛ پس دومین علامت مؤمن ادامه دادن عمل است.

«وَحُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ» سومین خصلت مؤمن این است که حسن ظن به خدا داشته باشد. از امام (علیه السلام) سؤال شد حسن ظن چیست؟ فرمود: یعنی آمیدی به کسی نداشته باشد مگر به خدا از آن طرف از گناهش بترسد نه از خدا؛ قربانش بشوم خدا که

ترس ندارد پس از گناه خودش نسبت به خدا می ترسد گناه است که ما را به وحشت می اندازد. روایتی از امام باقر (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: من در کتاب جدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدم که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدا به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت نداد مگر اینکه این چهار صفت را داشته باشد اول حسن ظن به خدا، دوم امید به خدا سوم اخلاق نیکو چهارم غیبت نکردن از مردم. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم خورده است که هر کس چنین صفاتی را داشته باشد خدا خیر دنیا و آخرت را به او می دهد خیلی باید مواظب باشید که آن ها را بدست بیاورید.

از آن طرف حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه فرمودند: به حق آن خدایی که به جز او خدایی نیست خدا هرگز مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نخواهد کرد مگر اینکه چهار چیز را داشته باشد (که این چهار مورد در مقابل آن چهار مورد بالا است). فرمود: اول اینکه به خدا بد گمان باشد دوم اینکه به خدا امید نداشته باشد، سوم اینکه اخلاقش بد باشد و چهارم، غیبت کند.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که حسن ظن به خدا داشته باشد مگر اینکه خدا هم به ظن او قرار بگیرد یعنی آن حسن ظن باعث می شود که خدا هم به حسن ظن او عمل کند چرا؟ چون خدا کریم است، بزرگواری است، همه خیرات به دست حضرت احدیت است خدا ابا دارد از اینکه کسی به او حسن ظن داشته باشد و او خلافتش را انجام دهد. خدای تبارک و تعالی حسن ظن شما را موفق میدارد فلذا ما می بینیم همین نیت و همین حسن ظن به ذات اقدس حق داشتن موجب شد که مرحوم امام رحمه الله با آن موفقیت روبرو شد که ایشان می فرمود: ما ان شاء الله به وظیفه عمل می کنیم و خدا ما را کمک می کند. همین حسن ظن به خدای تبارک و تعالی به او عزت داد.

«وَ الْإِحْتِمَالُ لِلْمَكْرُوهِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چهارمین خصلت مؤمن را اینگونه بیان فرمود که مؤمن متحمل مکروه می شود و صدمات زیادی می بیند ما دیدیم فتح و پیروزی مرحوم امام رحمه الله برای تحمل آن همه مشکلات بود که چند سال زحمت کشیدند و

خیلی صدمه خوردند. درست است که خدا به ایشان شجاعت صبر و قدرت داده بود ولی نباید از حق بگذریم که این شخصیت بزرگوار خیلی صدمه خوردند. سال های تبعید و سال های زندانی بودن را تحمل کرد و عاقبت در مقابل تحمل مکروهات خدا آن مقام را به او داد که امروز می بینیم هنوز این کشور به دست با کفایت قدرت ایشان و به وسیله نماینده عزیزشان رهبر بزرگوار ما می گردد. اگر ما واقعاً به این دستورات خوب عمل کنیم آثار و برکات زیادی دارد.

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله می فرمود: اصل این انقلاب بسیار محبوبیت دارد و نعمت بزرگی است. ما باید مواظب باشیم که از نعمت ها سوء استفاده نکنیم. گاهی ما در نگهداری نعمت کوتاه می آییم چه از ما اهل علم و چه غیر اهل علم. گاهی حرکت هایی انجام می گیرد برنامه هایی صورت می گیرد که زحمات شخصیت های بزرگوار زیر سؤال می رود. عده ای هم که نمی دانند می گویند: این هم نتیجه آقایان و انقلاب و مرجعیت الله اکبر فردای قیامت باید جواب مردم را بدهیم. بنده و شما را نگه می دارند و می گویند مردم به وسیله شما از دین فاصله گرفتند، شما باعث شدید مردم از روحانیت فاصله گرفتند، در آن موقع چه جوابی بدهیم.

بنابراین واقعاً آقا زحمت کشید مکروهات را تحمل کرد. افرادی هم که زمان مرحوم آقا بودند چه رنج هایی کشیدند. خدا این نعمت را به همه داد منتها در رأس آن بزرگوار بود همه مردم صدمه خوردند اگر واقعاً حسن ظن به خدا داشته باشیم و مکروهات را تحمل کنیم خدا هم بزرگ و کریم است و کمک می کند. باید حسن ظنمان به خدا بیشتر باشد توجهمان به خدا بیشتر باشد تا خداوند تبارک و تعالی این نعمت ها را برای ما نگهداری کند.

عزیزان عنایت داشته باشید خواهشمندم خیلی مراقب باشید. گاهی مسئولین که پیش بنده می آیند به آنها می گویم که خدا این نعمت را به شما داده است سوء استفاده نکنید مردم را اذیت نکنید مصداق این روایت در همه زمان ها زنده است

پس بیایید کاری کنید که حسن ظن به خدا داشته باشید خدا کمکتان می‌کند نترسید و امیدتان به خدا باشد ترس باید از گناه خودتان باشد؛ از آن طرف مکروهات را متحمل شوید .

الان وضع مردم و روحانیت در شرایط سختی است با این تورم و گرانی هر چه صبر کنید خدای تبارک و تعالی نتیجه صبرتان را می‌دهد. چرا خدا در قرآن دو بار آیه را تکرار کرد و فرمود: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (1) علتش این است که خداوند متعال در هر عُسری دو یُسْر قرار می‌دهد چرا؟ عسر را با الف و لام آورده اما یُسْر را به صورت نکره آورده است این ها نکات ظریفی است برای اینکه خواسته به ما بگوید از برای هر عسری دو پسر است یعنی خدا به تو دو پاداش می‌دهد خدایی به این کریمی و بزرگی چقدر ما باید به او علاقه مند باشیم؟ چقدر باید به او توجه داشته باشیم. این را همیشه در نظر

بگیرید.

وقتی به جناب آیت الله آقای علی تنکابنی رحمه الله گفتند که آقای تنکابنی به فزوین بیا چرا به اینجا نمی‌آیی؟ آقای تنکابنی فرمود: من می‌ترسم بیایم. چون نمی‌خواهم به شهری بیایم که آیت الله فاضل قزوینی یک چنین عالم بزرگی در آنجا است شنیده‌ام ناراحت است از اینکه من درس فلسفه و حکمت خوانده‌ام. ایشان خیلی ناراحت است نمی‌خواهم پایم را در شهری بگذارم که ایشان در آنجا است و نمی‌خواسته من درس حکمت و فلسفه بخوانم. آقا دوست ندارد.

تا اینکه روزی آیت الله آقای فاضل قزوینی رحمه الله نامه ای به ایشان نوشت که جناب آقای تنکابنی به اینجا بیا اگر هم فلسفه خوانده‌ای بیا از آمدن تو ناراحت نمی‌شوم. وقتی این نامه به دستشان رسید گفت: اگر آقا به من می‌گفت تو هیچ چیزی بلد نیستی بهتر از این نامه بود که آقا برای من نوشت. از او پرسیدند: چرا؟

ص: 185



گفت: آقا نامه ای برایم نوشته و خواسته است به من بگوید که تو چیزی از فلسفه بلد نیستی. خلاصه از این نامه دلش گرفت و از آیت الله فاضل قزوینی انتظار نداشت که یک چنین نامه ای برایش بنویسد. عاقبت گفت: بروم آقا را زیارت کنم و دلم را خالی کنم خدای ناخواسته از آقا در دلم کدورت نماند.

وقتی به قزوین آمد و چشمش به جمال آیت الله فاضل قزوینی افتاد، از این رو به آن رو شد بنا کرد به بوسه زدن دست ایشان. آیت الله فاضل قزوینی به او گفت: دلگیر و متأثر نباش. این نصیحت های ما برای تو مفید است. حکیم تنکابنی گفت: جناب آقای فاضل قزوینی من خواهشی از شما دارم. گفت: بفرمایید گفت اگر از دنیا رفتم و شما زنده بودید بعد از مرگم دو رکعت نماز برای من بخوانید که خدا از سر تقصیر من بگذرد. فاضل قزوینی گفت: چشم آن دیگر دست خدا است، ببینیم خدا چه می خواهد سال بعد حکیم تنکابنی به مکه رفت در مسجد الحرام در حال زیارت بود که مأمورین آنجا به او بدین شدند و او را بردند. آنقدر این بیچاره را کتک زدند که از شدت ضربات بعد از اینکه آزادش کردند در بین الحرمین از دنیا رفت و شهید شد و او را در ربه کنار قبر اباذر دفن کردند .

بعد از اینکه قافله برگشت جریان شهید شدن مرحوم تنکابنی را به آقای فاضل قزوینی رساندند. ایشان گفت: عجب، او شهید شد، خوش به سعادتش و همان جا بلند شد و دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز گفت: خدایا من از تو می خواهم که این بنده ضعیف را مورد عفو خودت قرار دهی و او را ببخشی .

خدایا، حسن ظن خودت را نصیب همه ما بگردان. صبر و تحمل سختی ها را به ما عنایت بفرما اجر این زحمات را به ما عنایت بفرما .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تُوجِبُ الْمَقْتَّ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الضُّحْكُ مِنْ عَجَبٍ، وَنَوْمُ النَّهَارِ مِنْ غَيْرِ سَهْرِ اللَّيْلِ، وَالْأَكْلُ إِلَى غَلْبَةِ الشَّبَعِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در سفارشی به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تُوجِبُ الْمَقْتَّ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» سه چیز است که اگر انسان دارای این سه حالت و سه صفت باشد موجب خشم خدا میشود و خدا انسان را غضب می کند. «مقت» درجه ضعیف خشم است. «ماقت» یعنی کسی که نارضایتی دارد خشم فی الجمله دارد. در اینجا پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) از کلمه «مقت» استفاده فرموده و عنوان «غضب» یا «سَخَطُ» را نگفتند و فرمودند سه طایفه هستند که کارشان موجب نارضایتی و ناراحتی خدا می شود.

«الضُّحْكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ» مورد اول کسی است که خنده بی جهت می کند مثلاً در جمعی نشست و بدون اینکه حرف خنده داری زده شود می خندد. خدا از این کار خوشش نمی آید چون انسان دارای یک عزت و مقامی است و نباید خودش را سبک

ص: 187

کند. برای چیزی که ارزشی ندارد بنا کند به قهقهه زدن و خندیدن این حالت را خدا دوست ندارد. خنده باید به جا باشد چیزی تعجب دار باشد تا بخندد .

در روایت داریم که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ وقت خنده هایشان بیشتر از تبسم نبود. اندازه ای که مجاز هستیم همان حالت تبسم است. در روایت دارد که موارد کمی شد که دندان های جلو پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دیده شوند یعنی ایشان خنده ای که ما الان در افراد به صورت خیلی باز و صدای بلند داریم نداشتند؛ پس این ها دستوراتی است که به انسان مقام و عزت می دهد؛ بنابراین خدا خندیدن بدون تعجب را دوست ندارد.

«وَنَوْمُ النَّهَارِ مِنْ غَيْرِ سَهَرِ اللَّيْلِ» مورد دوم کسی است که در روز بخوابد در حالی که شب هم بی خوابی نکشیده باشد. حالا گاهی شخص در شب خوابش نبرده است، بی خوابی کشیده یا فکرش پریشان بوده یا کاری داشته است که نتوانسته بخوابد و مجبور می شود در روز بخوابد این اشکالی ندارد اما گاهی شخص، شب حسابی خوابیده است و باز روز هم میخوابد این را هم خدا بدش می آید؛ معلوم میشود خوابیدن در روز بد است الا در مواردی که اجازه داده اند.

یکی از موارد اجازه داده شده بعد از طلوع آفتاب است نوکر حضرت رضا (علیه السلام) نقل می کند که حضرت (علیه السلام) پیش از اذان صبح بلند می شدند، نماز شب می خواندند تهجد داشتند و بعد از نماز صبح در بین الطلوعین قرآن می خواندند سپس بعد از طلوع آفتاب، آن وقت ایشان مختصری در اول صبح می خوابیدند.

مورد دیگر خواب قیلوله است که الان زیاد رسم نیست. یکی از علل و عوامل فراموشی که در میان ما زیاد شده همین است که خواب قیلوله نداریم. در روایات آمده است حافظه کسی که خواب قیلوله ندارد ضعیف می شود و الان همه مردم به این درد مبتلا شده اند. خواب قیلوله تقریباً ساعت ده صبح است دو

ساعت مانده به ظهر که مختصری ولو به ربع ساعت یا بیست دقیقه انسان بخوابد. این دستور در روایات آمده و نسبت به آن سفارش هم شده است. البته الان با این کیفیت کارهای امروز عملاً نمیشود انجام داد.

مورد سوم هم خواب بعد از غذا است که مختصری اجازه دادند. در کل منظور این است که خواب روز فی نفسه بد است لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر کسی شب خواب داشته و دوباره در روز هم بخوابد خدا از او خوشش نمی آید.

«وَالْأَكْلُ إِلَى غَلْبَةِ الشَّبَعِ» سومین مورد کسی است که در موقع غذا خوردن، خیلی پرخوری کند. آنقدر بخورد تا حسابی خودش را سیر کند. حضرت امیرالمؤمنین به امام حسن (علیه السلام) فرمود: پسرم اگر می خواهی در عمرت مریض نشوی مگر به مرض مرگ این چهار کار را مواظبت کن یکی اینکه هیچ وقت سر غذا ننشین مگر اشتها داشته باشی. دوم از سر غذا هم بلند نشو مگر هنوز اشتها داشته باشی یعنی آنقدر نخور که هر چه جا داری بخوری. سوم اینکه در جویدن کامل غذا دقت کن هاضمه اول دندان است نگذار در هاضمه دوم که معده است برود. اول غذا را کاملاً با دندان هضم کن. چهارم اینکه هر وقت می خواهی بخوابی به دستشویی بروی که سنگ مثانه و پروستات نگیری. این ها در مثانه رسوب می کند و بعد برای گرفتاری پیش می آید. پس حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اگر می خواهی خدا از تو بدش نیاید زیاد نخور.

با این روایات آیا انسان به دست نمی آورد که دین اسلام یک دین جامعی است که هم دستورات اخلاقی هم اجتماعی هم دینی، هم بهداشتی و.... را در خود دارد؟ دستورات اسلام هیچ چیز را کم و کسر نگذاشته است.

خدا ان شاء الله توفیق عمل به این دستورات را به همه مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيِّي أَوْصَيْتُ إِلَيْكَ بِأَمْرِ رَبِّي وَأَنْتَ خَلِيفَتِي اسْتَخْلَفْتُكَ بِأَمْرِ رَبِّي يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الَّذِي تُبَيِّنُ لِأُمَّتِي مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ بَعْدِي وَتُقِيمُ فِيهِمْ مَقَامِي، قَوْلِكَ قَوْلِي وَأَمْرِكَ أَمْرِي وَطَاعَتُكَ طَاعَتِي وَطَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي وَمَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (1)

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيِّي أَوْصَيْتُ إِلَيْكَ بِأَمْرِ رَبِّي» من تورا وصیت میکنم به امر پروردگارم.

«وَأَنْتَ خَلِيفَتِي اسْتَخْلَفْتُكَ بِأَمْرِ رَبِّي» تو به امر خدای من جانشین من هستی. از این عبارت و وصیتی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرده است معلوم میشود که جانشینی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امر پروردگار عالم بوده است نه به

ص: 190

دستور رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)؛ زیرا خود رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید به امر من نبوده بلکه به امر خدا بود و اینکه تو خلیفه و جانشین من شدی به امر من نیست به امر خدا است.

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ الَّذِي تَبَيَّنَ لِأُمَّتِي مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ بَعْدِي» تو کسی هستی که هر گاه در میان امت من اختلاف افتاد روشن کننده حق و باطل و بیان کننده آن می باشی. در اینجا بود که لقب «فاروق الاکبر» را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دادند از باب اینکه وجود مبارکشان فارق بین حق و باطل است یعنی هر کس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بپذیرد راه حق و حقیقت را رفته و از گمراهی در امان است و هر کس او را نپذیرد از آنچه که خدا فرموده است سربچی کرده و به راه باطل رفته است.

خداوند متعال در سوره مبارکه نبأ می فرماید: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَا الْعَظِيمِ» (1) حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «نبأ عظیم» من هستم چرا؟ «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (2) همانی که درباره او اختلاف کردند یعنی یک عده ولایت او را پذیرفتند و عده ای هم ولایت او را قبول نکردند اینجا هم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان تو کسی هستی که مردم باید در اختلافات به تو رجوع کنند و باید امت مرا هدایت کنی تا نجات پیدا کنند. هر چه اختلاف پیدا می کنند باید به وسیله تو حل شود.

«وَتَقُومُ فِيهِمْ مَقَامِي، قَوْلِكَ قَوْلِي وَ أَمْرِكَ أَمْرِي وَ طَاعَتِكَ طَاعَتِي وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتِكَ مَعْصِيَتِي وَ مَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» تو باید بجای من در میان امت من باشی و کار و رسالت مرا انجام دهی. این موضوع نشان دهنده این است که تمام اموری که خدا برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود گذاشته است، ایشان هم آن را به امیر المؤمنین (صلی الله علیه وآله وسلم) موکول کرده است. در چندین روایت از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که

ص: 191

1- سوره مبارکه نبأ، آیات 1 و 2.

2- سوره مبارکه نبأ، آیه 3.

می فرماید: آنچه را که خداوند متعال به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داده است همان را به جد ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) موکول کرد. بعد سؤال میکنند که آیا امام هم مثل پیغمبر علیهما السلام آگاهی به همه چیز دارد؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله به همه چیز آگاه است. آگاهی ما از انبیاء گذشته بیشتر است. اگر من در جریان خضر و موسی (علیه السلام) بودم چیزهایی گفتم که آنها نمی دانستند. بعد عرض کردند: یابن رسول الله، مگر علم شما با علم حضرت موسی و خضر (علیه السلام) فرق می کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله ایشان علم «بما کان» داشتند اما علم «بما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامة» نداشتند این علم فقط مربوط به ما است یعنی حضرت موسی و خضر (علیه السلام) فقط به گذشته علم داشتند اما امامان معصوم علیهما السلام نه تنها به گذشته بلکه به زمان حال و آینده هم علم دارند؛ لذا ائمه علیهم السلام ما افضل از انبیاء علیهم السلام هستند. شما حساب کنید چقدر مقامشان بالا است.

در اینجا هم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان تو باید جای من قرار بگیری. کلام تو کلام من است. امر تو امر من است. اطاعت از تو اطاعت از من است و هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (1) هر کس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. اینجا هم ایشان می فرماید: اطاعت از تو اطاعت از من است و این به قیاس مساوات درست می شود و نتیجه می گیریم که اطاعت از

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مثل اطاعت از خدا است و هر کس از تو سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است و سرپیچی و معصیت از من معصیت خدا حساب می شود.

ص: 192

همچنین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) امر خانواده اش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) واگذار کرد و فرمود: آنها تا زمانی که در اطاعت تو هستند امّ المؤمنین می باشند؛ اگر از اطاعت تو بیرون رفتند تو اختیار داری آنها را از لقب ام المؤمنین بودن خارج کنی. پیغمبر عزیز ما، حتی بعد از شهادت و رحلت مبارکشان باز اختیار امور را به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده بودند. پس ما همیشه باید کارهایمان و برنامه هایمان آن چنان باشد که ائمه معصومین علیهم السلام از ما راضی باشند. اگر ائمه علیهم السلام ما و یادگارشان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از ما راضی باشند و فرمانشان را اطاعت کنیم مثل این است که خدا را اطاعت کرده ایم برای اینکه در روایت مفصلی باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) امور خودش را به دست مبارک فرزندش امام حسن (علیه السلام) داد و فرمود: بعد از خودت امور را به برادرت حسین (علیه السلام) واگذار کن؛ و آنها هم همینطور نسل به نسل تا دوازدهمین یادگار مهدی آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که او می ماند تا زمانی که خدا امرش را صادر کند.

بیاییم و فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خودمان پیاده کنیم اگر در ما هست خدا را شکر کنیم و اگر نیست از خدا کمک بطلبیم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، سَبْعَةٌ مَنْ كُنَ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ، وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ، وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ، وَكَفَّ غَضَبَهُ، وَسَجَنَ لِسَانَهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِدُنْيِهِ، وَأَدَّى التَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«يَا عَلِيُّ، سَبْعَةٌ مَنْ كُنَ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ» هر کس هفت صفت را دارا باشد کمال ایمان را بدست آورده است و درهای بهشت به روی او باز است. منظور از اینکه می گویند درها به روی انسان باز است یعنی اینکه دیگر نیاز به اذن دخول نیست کسی که دارای این صفات است دیگر لازم نیست در بزند و از حضرت باری تعالی اجازه بگیرد. لازم نیست که بگوید: خدایا اجازه می فرمایید من به بهشت بروم یا نه؟ خدا قبل از اینکه این انسان مؤمن اجازه بگیرد در بهشت را برایش باز کرده است مثل کسی که مهمان عزیزی دارد و خیلی نسبت به آن مهمان ارادت دارد قبل از اینکه مهمانش بیاید

ص: 194

در را برایش باز میکنند جلوی خانه را آب و جارو می کنند و انتظار آن مهمان را می کشد تا بیاید. وقتی از او می پرسی: منتظر چه کسی هستی؟ می گوید: من منتظر یک مهمان عزیز و بزرگواری هستم.

عبارت پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) هم این معنا را می رساند که خداوند متعال می فرماید کسی که دارای این صفات هفت گانه باشد من در بهشت را برایش باز می کنم آن هم نه یک در بلکه همه درهای بهشت را به رویش می گشایم یعنی به هر طبقه ای که می خواهد برود. هر فرد مؤمنی که این صفات هفتگانه را داشته باشد خدا او را سعادت مند می کند حالا این مؤمن از هر طبقه و طایفه ای که می خواهد باشد، فرقی نمی کند.

«مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ» کسی که وضویش را از روی نشاط و شادابی بگیرد. گرما و سرمای هوا تأثیری در وضو گرفتن او نداشته باشد. بعضی ها متأسفانه در وضو گرفتن خیلی سهل انگارند. گاهی آب کم می ریزند که مبادا سردشان بشود. این کم لطفی است. عزیزان وضو را درست بگیرد چون وضو مقدمه نماز است. در واقع پیش منزل نماز است. انسان باید تمام سعی خودش را بکند که وضو را تمیز بگیرد. وضو گرفتن را باید از مولا امیرالمؤمنی (علیه السلام) یاد بگیریم که همین سفارش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وضو گرفتن خود عمل می کرد.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند: بهترین وضو چه وضویی است؟ فرمود: وضویی که جدمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گرفت. مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) چطور وضو می گرفتند که از همه وضوها برتر بود؟ وضوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان است که بزرگان ما آن را در آداب وضو گرفتن در کتاب هایشان گفته اند که برای هر عملی از اعمال وضو یک دستور خاص بیان شده است. این دستورات و دعاها در رساله های عملیه احکام نیز بیان شده است. به عنوان مثال وقتی چشمتان به آب افتاد بگویید: «بسم

اللَّهُ وَاللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا» سپاس خدایی را که آب را پاک کننده قرار داد و نه نجس.

وقتی خواستید صورت خود را بشویید بگویید: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ الْوُجُوهُ وَلَا تُسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُ الْوُجُوهُ» خدایا روزی که صورت ها سیاه هستند صورت مرا سفید گردان و ... . و یا وقتی دست راست را می شویید این جمله را بگویید: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْحُلْدَةَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي وَحَاسِدَ بَنِي حَسَابًا يَسِيرًا» خدایا، نامه معلم را به دست راستم بده و بهشت را در دست چپم قرار ده و مرا آسان محاسبه کن، و هنگام شستن دست چپ بگو: «اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي» خدایا، نامه معلم را به دست چپم نده و زمانی که پاها را مسح می کنی بگو: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست مبارکش را که به آب می زدند اول خدا را حمد می کردند بعد آب را که در دست مبارکش برای مززه کردن می ریختند دعای زبان و دهان را می خواندند: «اللَّهُمَّ ... أَطْلِقْ لِسَانِي...» خدایا، زبان مرا باز کن برای چی؟ برای شکر تو، به کرم لطف تو ببینید: «لَقِّنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْقَاكِ» خدایا، آن حجتی که بنا است در روز ملاقاتت به تو بگویم به من تلقین کن زبانم را در آن روز باز کن «وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ». «اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ» خدایا، مبادا بوی بهشت را بر من حرام کنی .

وضوی مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینطور بود که آب به صورت میریخت و دعای صورت را می خواند آب به دست ها می ریخت و دعای دست ها را زمزمه می کرد. سعی کنید وضو گرفتن تان مشتمل بر دعاها و وضو باشد. پیش از وضو گرفتن و حتی برای رفتن به دستشویی هم دعای مخصوص خودش را بخوانید. معصوم (علیه السلام)

می فرماید: هر بنده ای که در روز بیست بار یاد خدا نکند، این بنده از بندگی عادی خدا دور افتاده است. بعضی می گویند: چطور می شود که در روز بیست بار به یاد خدا افتاد؟ اگر بنا باشد به این دستوراتی که ائمه علیهم السلام به ما گفته اند عمل کنیم یاد خدا کردن در روز بیش از بیست بار هم امکان پذیر می شود چون در همه دعاها مدام ذکر و نام خدا است.

«وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ» دوم می فرماید: نمازش را تمیز و پاکیزه به جا آورد. نماز را با آرامش و طمأنینه و با قرائت درست بخواند.

«وَأُدَى زَكَاةَ مَالِهِ» سوم، حقوق واجبه مالش را پردازد. البته می دانید مراد از زکات زکات معمولی نیست چون همه که نمی توانند زکات مالشان را بدهند. کمتر پیدا می شود کسی بتواند پرداخت کند و از این روایت پیدا است که همه باید زکات را بدهند؛ پس معلوم میشود مراد از زکات حقوق واجبه است مثل خمس. سهم امام (علیه السلام) را همه باید بدهند. من روحانی هم باید سهم امام بدهم. شما هم باید آن را پرداخت کنید من و شمای اهل علم هم باید سال خمسی داشته باشیم. من روایتی ندیدم که اهل علم را استثنا کرده باشند. اهل علمی که منبر می رود و از آن طریق چیزی بدست می آورد از نظر تحقیقاتی درآمد دارد با نوشتن کتاب پول بدست می آورد باید سال خمسی داشته باشد. فرقی هم نمی کند مراجع تقلید هم باید سال داشته باشند. ائمه معصومین علیهما السلام آنها هم مرجع تمام عالم هستند مع ذلک خمس مالشان را رد می کردند؛ حضرات ائمه علیهم السلام طوری بودند که اصلاً اموال را نگه نمی داشتند مقداری را که می خواستند مصرف می کردند و بقیه را در راه خدا خرج می کردند ولی ما اینطور نیستیم اگر واقعاً پولی و یا امکاناتی داریم، باید خمس آن را حتماً آن را حتماً بدهیم.

انوار اخلاقی

ص: 197

«وَكَفَّ غَضَبَهُ» چهارم غضب و خشم خود را کنترل کند. خیلی از افراد گرفتار این مسأله هستند که زود عصبانی می شوند و از کوره در می روند. خدا مرحوم حاج انصاری واعظ را رحمت کند. ایشان در منبرشان می فرمود: گاهی بعضی ها موقع دعوا به هم می گویند: آهای فلانی این کار را نکن که من از کوره در می روم. بعد ایشان می فرمود: چرا اصلاً در کوره می روی که بخواهی در بروی؟ خدا رحمتش کند خیلی منبر خوشمزه و شیرینی داشت. حالا واقعیت این است. ما خیلی زود عصبانی می شویم. خدا نکند کسی به ما بگوید بالای چشمت ابرو

است، ممکن است زود به ما بر بخورد و ناراحت شویم. نه بابا، اینطور نباشیم یک مقداری حلیم و بردبار باشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا» (1) انسان بردبار جا دارد که به مقام نبوت برسد خوش به حال آن اهل علمی که واقعاً با حلم باشد.

یکی از آقایان حوزه که الآن هم تشریف دارند این مسأله را برای من نقل کرد می گفت: من در تعجبم از یک مرجع بزرگواری که از دنیا رفته است. گفتم: تعجب شما از چیست؟ گفت: من روزی در کنار این بزرگوار نشسته: یک آقای محضر این عالم جلیل القدر رسید و بنا کرد به این عالم ربانی فحش و دشنام دادن و خیلی به او جسارت کرد و این عالم بزرگوار فقط سرش را پایین انداخته بود و هیچ جوابی نمی داد تا اینکه صدای موذن را شنید و اذان ظهر شد. بعد به آن شخص فرمود اگر می شود اجازه بدهید من بروم نماز بخوانم و بعد از نماز دوباره پیش شما بر می گردم. ایشان می فرمود وقتی آقا این جمله را گفت، مثل این بود که یک آب سردی روی آن طرف ریخته شد یک مرتبه از این رو به

ص: 198

آن رو شد و خیلی منقلب و شرمنده شد و من عالمی مثل ایشان اینقدر بردبار ندیده بودم. ببینید این ها پیشوایان ما هستند. ما باید خیلی مواظب باشیم که غضبمان را مهار کنیم و زود عصبانی نشویم.

«وَ سَجَنَ لِسَانَهُ» پنجم زبانش را ببندد و حبسش کند. معصوم (علیه السلام) می فرماید: من از این زبان در تعجبم خدا به او بیست و هشت قفل زده و روی قفل ها را هم پرده پوشانده است؛ اما واقعاً این زبان چه قدرتی دارد که تمام این قفل ها را باز می کند و پرده را هم کنار می زند و بنا می کند به حرف زدن خدا زبان را پشت دندان ها قرار داد و با دندان ها زبان را قفل کرد و روی دندان ها پرده ای نهاد که این دولب باشد اما با این ، حال زبان تمام این قفل ها را باز می کند پرده را هم کنار میزند و هر چه می خواهد می گوید. حضرت (علیه السلام) می فرماید: زبانان را زندانی کنید کسی که زبانش را کنترل و آن را زندانی می کند از بسیاری گرفتاری ها در امان می ماند. بسیاری از ناراحتی ها بین انسان ها بخاطر زبان است. وقتی زبان آزاد است و نسبت به مردم هر چه می خواهد می گوید برای انسان چیزی جز دردسر درست نمی کند. خوش به سعادتش کسی که نمی گذارد زبان برایش دردسر و گرفتاری بوجود بیاورد.

«وَ اسَّ تَغْفَرَ لِدُنْبِهِ» ششم برای گناهانش هم استغفار کند همه ما گناه کاریم، تعارف هم ندارد. شب و روز گناه می کنیم اما باید برای گناهی که کرده ایم استغفار کنیم. «وَ اَدَى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ» هفتم برای اهل بیت پیغمبر علیهما السلام خیر خواه باشد. مجلس روضه می رود کلمات اهل بیت علیهما السلام را گوش می دهد، به نصایح آنها عمل می کند دعا در حق آنها می کند رحمت و درود برایشان می فرستد. مجلس روضه تشکیل می شود مثل پنجشنبه ها که شما آقایان محترم به ما افتخار می دهید و به مجلس روضه تشریف می آورید و مجلس ما را زینت می دهید؛ البته به حساب

بنده نیست بلکه به حساب اجدادمان است و ما فقط سرایدار هستیم و کفش داری می کنیم نعوذ بالله ما که بالاتر از امام زین العابدین (علیه السلام) نیستیم. حضرت (علیه السلام) کفش های افرادی را که به مجلس عزای پدر بزرگوارشان می آمدند جفت می کرد. عده ای اظهار ناراحتی می کردند و خجالت می کشیدند که آقا شما چرا این کار را می کنید؟ امام سجاد (علیه السلام) می فرمود: کسانی که به روضه پدرم اباعبدالله (علیه السلام) می آیند خیلی پیش خداوند قرب دارند. چقدر امام سجاد (علیه السلام) بزرگوار بودند. آقا (علیه السلام) این کار را انجام می داد چون افرادی که به روضه اهل بیت علیهما السلام تشریف می آورند آمده اند که کلمات اهل بیت علیهم السلام را بشنوند و ما هم افتخار می کنیم که کفش های شرکت کنندگان مجالس اهل بیت علیهم السلام را جفت کنیم .

پس عزیزان این پنجشنبه ها را قدر بدانید. هفته خودتان را با روضه اهل بیت علیهم السلامه پایان برسانید. بگویید: خدایا ما این هفته را با روضه اهل بیت علیهم السلام تمام کردیم. مهر پایان هفته ما را به نام اهل بیت علیهم السلام بزنید خدا پیشینیان و علما بزرگ ما را رحمت کند که این سنت زیبا را به جا گذاشتند. در نجف و حوزه قم از قدیم رسم بوده که در بیت مراجع و بزرگان ما مجلس روضه برقرار باشد. بنده بیش از چهل سال در حوزه قم بودم چندین سال این سعادت مریاری می کرد که به مجالس روضه می رفتم و افتخار می کردم. از زمان مرحوم آیت الله حوم آیت الله بروجردی رحمه الله امکان نداشت که منزل ایشان و سایر علما روضه باشد و من نرفته باشم خیلی از این مجالس استفاده می کردیم .

مرحوم علامه نوری رحمه الله از مرحوم حاج ملا زین العابدین سلماسی رحمه الله این داستان را نقل می کند که ایشان می فرمود: میرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله که از شخصیت های عالی مقام بود یک روز از قم به سمت مشهد حرکت کرد و از آنجا عازم نجف اشرف برای زیارت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد. وقتی به نجف رسید با

خودش گفت: چقدر خوب است که به زیارت سید مهدی بحر العلوم رحمه الله بروم و راهی منزل ایشان شد. وقتی وارد منزل شد بعد از ادای احترام و احوال پرسی به مرحوم سید بحر العلوم رحمه الله گفت: جناب سید بفرمایید از آن نعمت های بی نهایتی که خدا به شما ارزانی داشته مقداری به ما صدقه بدهید.

لا اله الا الله با اینکه میرزای قمی خودش یک شخصیت والا مقام و بزرگ بود و این حرف را به سید زد سید هم فرمود: چشم اطاعت میشود و فرمود: جناب میرزا دو یا سه شب قبل برای خواندن نافله شب به مسجد کوفه رفتم. حالا نجف کجا و کوفه کجا؟ کسانی که به نجف رفته اند می دانند که فاصله نجف تا کوفه خیلی زیاد است. فرمود: من از نجف به سمت مسجد کوفه برای خواندن نماز شب رفتم نماز شب و نماز صبح را که خواندم به آسمان نگاه کردم دیدم به وقتی رسیده ام که اگر بخواهم باز هم در مسجد بمانم ممکن است به ساعت درس در نجف نرسم. درس معمولاً بعد از طلوع آفتاب بر پا می شد. بقیه کارم را سریع انجام دادم و از در مسجد کوفه بیرون آمدم.

همین که بیرون آمدم یک مرتبه دلم هوای مسجد سهله کرد. به خودم گفتم: ای کاش می توانستم به مسجد سهله هم بروم ولی چه کنم اگر بخواهم به مسجد سهله هم بروم دیگر به درس نمی رسم وقتی این حال و هوا به دلم افتاد یک دفعه آسمان شروع به وزیدن باد کرد و طوفان عجیبی شد. سرم را که چرخاندم یک مرتبه خودم را در مسجد سهله دیدم. خیلی خوشحال شدم. نگاه کردم کسی در مسجد نبود و مسجد خالی بود، فقط دیدم یک نفر در وسط مسجد در حال زمزمه کردن بود این صدا آن قدر نازنین و طنین انداز بود که مرا به خود جذب

کرد و لرزه به جانم انداخت.

همینطور که صدایش را گوش میدادم اشکم جاری شد و گریه ام گرفت. در حال گریه کردن بودم که ناگهان آن آقا توجهی به من پیدا کرد و فرمود: مهدی



بیا. من هم دو تا قدم به سمت آقا رفتم و باز ایستادم طوری بود که هیبتش مرا می گرفت. باز آقا فرمود: مهدی بیا جلو و من باز بیشتر از دو سه قدم نتوانستم بروم. بار سوم فرمود: بیا جلو در امثال امر مولایت ثواب زیادی است بیا من که به تو می گویم بیا چرا نمی آیی؟ تا این جمله را فرمود «در امثال امر مولایت ثواب است» دیگر پاهایم کشیده شد به قدری جلو رفتم که دست آقا به دست من می رسید و دست من هم به دست آقا.

جناب سید بحر العلوم رحمه الله به این قسمت از سخنش که رسید یک دفعه موضوع را عوض کرد و وارد بحث دیگری شد. میرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله گفت: حضرت آقا، بقیه اش چه شد؟ چرا موضوع را عوض کردید؟ سید فرمود: جناب میرزا دیگر حرفی نزنید از اینجا به بعدش جزو اسرار است دیگر نمی توانم چیزی بگویم.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام این چنین توجهاتی را هم به ما مرحمت بفرما و ما را به حقیقت و کمال ایمان برسان ، خدایا دل های ما را به نور معرفت و ایمان منور بگردان .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ إِنْ أَنْصَرْتَهُمْ ظَلَمُواكَ: السَّفِيلَةُ وَأَهْلُكَ وَخَادِمُكَ، وَثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ: حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ وَعَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ وَقَوِيٌّ مِنْ ضَعِيفٍ» (1)

از جمله سفارشات و مواعظی که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ إِنْ أَنْصَرْتَهُمْ ظَلَمُواكَ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: سه دسته و طایفه هستند که هر چه انسان با اینها رفتار خوبی داشته باشد و درباره این دسته افراد، انصاف به کار ببرد و به آن ها لطف و احسان داشته باشد باز این افراد کار خودشان را می کنند و در مقابل، به انسان ظلم می کنند یعنی از این سه دسته و طایفه توقع نداشته باش که به تو محبت داشته باشند و عادلانه رفتار کنند. این سه طایفه کسانی هستند که هر چه هم به آن ها خدمت کنی خدمت های تو را نادیده می گیرند، به قول امروزی ها خیلی نمک شناسند. این سه طایفه کدامند؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید :

ص: 203

«الَسَّ فَلَءٌ وَ أَهْلُكَ وَ حَادِمُكَ» اولین گروه آنها آدم های پست هستند. کسانی که در فرهنگ بسیار ضعیفند. افرادی که بی فرهنگ هستند و به قول امروزی ها هیچ چیزی حالی آنها نیست آدمی که چیزی نمی فهمد نباید انسان انتظار محبت از او را داشته باشد. خواه ناخواه نیشش را به تو می زند همین موضوع درباره حضرت سجاد (علیه السلام) پیش آمد. حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) روزی خدمتکارش را صدا زد و آن خدمتکار جواب نداد. باز آقا (علیه السلام) او را صدا زد اما جواب نداد. خانه بود اما جواب نمی داد. حضرت (علیه السلام) در آخر بلند شد ببیند کجا است؟ چطور شده است؟ وقتی آمد، دید در گوشه ای نشسته است. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا هر چه صدایت می کنم جواب نمی دهی؟ خدمتکار هم با بی ادبی تمام گفت: دلم نمی خواهد جواب بدهم. ببینید، این یک معنای نمک شناسی است بابا جان تو که سر سفره حضرت (علیه السلام) نشسته ای و اینقدر آقا به تو خدمت کرده است، چرا قدر نمی شناسی؟ آیا جواب محبت های ایشان این است؟

گاهی نگاه می کنی آن تشخیصی که باید در وجودش باشد، نیست لذا نمک شناسی می کند. بعضی مواقع ممکن است علت چیز دیگری باشد که قدر شناس است. انگار هیچ ارتباطی با انسان ندارد و بیگانه است، نه ارتباط نسبی و نه سببی هر چه به او محبت کنی با بدی پاسخ تو را می دهد. او استعدادش ضعیف است و فرهنگ ندارد و تو هر چه با او انصاف داشته باشی سر بزنگاه آزارش را می رساند. این چنین فردی «اسفل» است یعنی پست است. خلاصه از آدم پست انتظار محبت نداشته باش.

دومین گروه اهل و خانواده شما است گاهی هر چه شما به آنها مهر و محبت می کنید باز امکان دارد در بعضی جاها به شما ظلم کنند. خلاصه اینطور نیست که

خیال کنی همیشه جواب محبت های تو را می دهند نه این انتظار را نداشته باش خیلی ها گرفتار این مشکل هستند که به اهل و عیال و خویشان خود خدمت می کنند ولی در عوض بدی می بینند؛ البته خدای تبارک و تعالی همه نوع بنده دارد خوب دارد بد دارد خانواده هایی هم هستند که واقعاً الگو هستند ولی این انتظار وجود دارد که اهل خانواده نیز پاسخ خوبی های شما را با ظلم بدهند.

سومین گروه هم کسانی هستند که در خدمت شما هستند حالا یا نوکر شما هستند یا خدمتگذار خصلت این افراد طوری است که هر چه نسبت به آنها محبت و لطف کنید یک روزی جلو شما می ایستند و می گویند کاری برایمان نکردی .

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که هر چه نسبت به این سه طایفه و افراد انصاف کنید از آن طرف در حق شما ظلم خواهند کرد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: سه دسته هم هستند که از سه طایفه دیگر انصاف نخواهند دید. تقریباً مضمونش مثل قبلی است ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به لحاظ حال بزرگان می فرماید:

« وَثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِرُ فُؤَادٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ » سه طایفه اند که از سه طایفه دیگر انصاف نخواهند دید. حال بینیم سه طایفه ای که از سه طایفه دیگر انصاف نخواهند دید کدامند؟

«حر من من عبداً» هیچ آزاده ای از بنده اش انصاف نمی بیند یعنی آن بنده انصاف نمی کند. به نظر بنده علتش این است که یک حالت حقارتی در خودش می بیند لذا در صدد جبران کمبود و حقارت درون خودش است؛ به همین خاطر نسبت به مولایش بی انصافی می کند. این عبد چون می بیند زیر دست است احساس حقارت می کند. خودش را طلبکار می بیند و لذا هیچ وقت در صدد این نیست که چیزی به شما بدهد و گرنه آدم اگر خودش را بدهکار بداند در صدد جبران برمی آید.

عزیزان در وجود ما روح طلبکاری زیاد است مثلاً از کنار مردم رد می شویم ولی سلام نمی کنیم. چرا سلام نمی کنیم؟ برای چه ما در کوچه و خیابان وقتی به هم می رسیم سلام نمی کنیم؟ برای اینکه خودمان را طلبکار می دانیم پیش خود می گوئیم: من چرا سلام کنم من از او بالاتر هستم او باید سلام کند، مقام من بالاتر است شهرت من بیشتر است او سلام کند.

روی همین اصل است که وجود مبارک خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) دارای این ملکه عالیه بود. به هر که برخورد می کردند سلام می کردند چون در برابر مؤمنین متواضع بودند. قربانشان بشوم پیغمبری که دارای آن مقام بالا بود، پیغمبری که مرکز قطب عالم بود همه عالم به وجود مبارک ایشان بود با این همه مقام باز خودشان را بدهکار می دانستند.

خوش به حال آن کسی که این روحیه در وجودش باشد. این روحیه نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) است. اگر این روحیه را در وجودتان می بینید جداً به شما تبریک می گویم. روحیه ای داشته باشید که به هر طبقه ای که برخورد می کنید سلام کنید خودتان را نگیرید. نگوئید من به این عوام سلام کنم؟ مگر چه اشکالی دارد؟ بارها شده افراد از کنار بنده رد می شوند و سلام نمی کنند اما بنده سلام کردم و طوری عوض شدند که بلافاصله می گویند: آقا خیلی ببخشید سلام علیکم. چقدر خود طرف شرمنده می شود و می فهمد که کار اشتباهی کرده است. ببینید ما همیشه باید عملمان برای دیگران درس باشد حتی گاهی ممکن است شما سلام کنید اما طرف جواب سلامت را ندهد ولی این کار شما باعث میشود که یاد بگیرند و به طرف دین جذب شوند.

بنابراین کسی که یک ناراحتی درونی یا عقده ای داشته باشد بی انصافی می کند فلذا عبدها چون خودشان را همیشه عقده دار می بینند حاضر نیستند که درباره حر و آزاده انصاف به خرج دهند حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید تو انتظار انصاف از اینگونه افراد نداشته باش .

طایفه دوم برای روحانیون عزیز است چون خیلی از اهل علم را میبینم این اصل را رعایت نمی کنند. خیلی از آقایان را می بینم که یک سلسله مطالب را از مردم می خواهند که نباید بخواهند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید :

«وَعَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ» عالم از جاهل نباید توقع انصاف داشته باشد. ببینید این ها همه درس است که اگر از آن اطلاع داشته باشیم خیلی کارها درست میشود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید از جاهل توقع انصاف نداشته باش. آدم جاهل اسمش روی خودش است. نگوئید چرا با ما این رفتار را کرد. اگر نکند که جاهل نیست. تو به علمت عمل کن و هیچ وقت سر به سر جاهل نگذار.

خداوند تعبیر بسیار زیبایی در قرآن درباره این افراد دارد فرموده: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (1) هنگامی که با جاهلان برخورد دارند به آنان سلام می کنند. در کتاب «مَطْوَل» آمده است یکی از چیزهایی که عنوان فصاحت و بلاغت دارد این است که بعضی از موارد فصاحت و بلاغت معنا از خود لفظ کلمه فهمیده می شود این که می فرماید «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ» پس خطاب کننده در چه چیزی «خاطب» است؟ در خطابی که نمونه جهل است یعنی نباید آن خطاب را بکند ولی می کند. خدا می فرماید از جاهل انتظار نداشته باش. او همیشه از روی جهل حرف میزند.

ص: 207

«وَقَوِي مِنْ ضَعِيفٍ» سوم اینکه انسان قوی در مال و یا قدرت، توقع انصاف از کسی که ضعیف و ناتوان است نداشته باشد چون خودش را ضعیف می داند لذا اظهار طلبکاری می کند و حاضر نیست به شخصی که ارباب و بزرگتر او است انصاف به کار برد.

ان شاء الله همه مردم مخصوصاً ما اهل، علم این برنامه ها و سفارشات که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند را در زندگی روزمره خودمان به کار ببریم و من مطمئن هستم اگر به آنها عمل کنیم نتیجه بسیار عالی خواهیم گرفت.

خدایا توفیق عمل به فرمایشات و کلمات گوهر بار این دو بزرگوار یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به ما عنایت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا لِقَاءُ الْإِخْوَانِ، وَتَقَطِيرُ الصَّائِمِ، وَالتَّهَجُّدُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ. يَا عَلِيُّ: أَنْهَكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ: الْحَسَدِ وَ الْحِرْصِ وَ الْكِبْرِ. يَا عَلِيُّ: أَرْبَعٌ خِصَالٌ مِنَ الشَّقَاوَةِ: جُمُودُ الْعَيْنِ، وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ بُعْدُ الْأَمَلِ، وَحُبُّ الْبَقَاءِ» (1)

از جمله سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود این است که: «یا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا» سه چیز در دنیا موجب شادی و خوشحالی مؤمن می شود. هر مؤمنی که دارای این سه خصلت باشد وجودش شادمان و خوشحال است.

«لِقَاءُ الْإِخْوَانِ» یکی رفتن به دیدن برادرانش است و اینکه با آنها دیدار داشته باشد. به دیدن آن ها برود که این خودش بین انسان ها محبت ایجاد می کند و محبت منشأ خیلی برکات است و رفتن به خانه دوستان باعث آثار فراوان است. وقتی صمیمیت بوجود بیاید خیلی به درد همدیگر می خوریم. در روزهای سختی به داد همدیگر می رسیم چه در حال حیاطمان که اگر گاهی انسان گرفتاری پیدا کند

ص: 209



و رفیق عزیزش بشنود کمکش می کند و هم به وقت مردنش، در موقع فوت و تشییع جنازه و مجلس ترحیمش اگر بشنود و مقذورش باشد کمک می کند. این ها فوق العاده اثر دارد. این است که سفارش می کنند همدیگر را داشته باشید و دوست همدیگر باشید رفت و آمد کنید. این برای مؤمن موجب شادی و خوشحالی است.

«و تَفْطِيرُ الصَّائِمِ» اگر انسان بتواند روزه دار را افطار بدهد و لوبه نصف خرما باشد ثواب زیادی دارد افطار دادن شخص روزه دار خیلی خوب است. روایت داریم که مؤمن دو شادمانی دارد یکی از آن دو در موقع افطار است که روزه خود را باز می کند. حالا آیا خوشحال است از اینکه روزه مستحبی را بجا آورده با آن همه فضیلت یا اگر روزه ماه رمضان است واجبی را ادا کرده است یا نه مراد از نظر دنیایی باشد که چون روزه دار خیلی ضعیف و گرسنه می شود هر چه به افطار نزدیک میشود خوشحال می شود؟ این معنا خیلی پیش پا افتاده است. آنجا بیان شده است که افطار موجب شادمانی است و اینجا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید انسان روزه دار را افطار بده این هم موجب شادی است این چه خصوصیتی دارد؟ این است که در روایات بیان شده است که اگر سفره ای می اندازید سعی کنید سفره افطار برای روزه دارها باشد زیرا ثوابش خیلی بالا است به نسبت سفره ای که برای غیر روزه دار می اندازید حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: یکی از اسباب شادی شاید این باشد که این عمل موجب می شود غم را از دل شما ببرد.

«و التَّهَجُّدُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ» اگر انسان بتواند در آخر شب تهجدی با خدا داشته باشد آن تهجد انسان را در روز شادمان می کند. قلبش خوشحال است؛ دلیل آن هم اثر و خاصیت تهجد در شب است. بعضی ها را نگاه می کنی در روز صورت مبارکش خیلی بشاش است مخصوصاً کسانی که اهل ایمان و تقوا هستند و این از برکات

همان سحرخیزی است که دارند و در دل شب بلند میشوند و با خدای خودشان راز و نیاز می کنند صورت هایشان نورانی است خوش به حال هر کسی که این توفیق نصیبش بشود که بتواند با خدا در نیمه شب هم صحبت شود.

«يَا عَلِيُّ، أَنْهَاكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ» من تو را از سه خصلت نهی می کنم:

«الْحَسَدِ» یکی اینکه حسد نداشته باش که نتوانی برادر دینی ات را ببینی انسان اینطور نباشد که بگوییم چرا فلانی وضعش خوب شده ولی وضع من این چنین است. چرا ما را از حسد نهی می کنند؟ چون حسد ورزیدن اهانت به ذات اقدس باری تعالی است. اگر کسی خدای ناخواسته مبتلا به این مرض باشد خیلی خطرناک است؛ چون این مرض انسان را بر خدا جرأت می دهد. کسی که به دیگری حسد می ورزد در حقیقت حسد را بر او نمی برد بلکه اعتراض بر خدا دارد.

باید بدانیم که تمام کارها و فضیلت ها به دست مبارک حضرت احدیت است. خدا می گوید: من این کار را کردم من به بعضی ها برتری دادم و بعضی ها را ضعیف کردم. اگر بنا است خدا این طوری قرار داده باشد بعضی ها را در مسائل معیشت بالاتر و پایین تر تقسیم کرده باشد برای این است که نظام جامعه پیش برود و الا اگر بنا بشود خدا بر بندگانش بسط رزق کند که همه آنها هلاک می شوند. اگر بنا بود تساوی معیشت در زندگی باشد، دیگر کسی، کسی را تمکین نمی کرد. کسی دیگر زیر بار نمی رفت که کار کند این اختلاف در معیشت و طبقات جامعه یکی از نعمتهای الهیه است. این اختلاف درجات یکی از نعمت های خدا است برای اینکه کانون نظام جامعه بشریت به احسن وجه پیش برود. هر زمانی که مردم بخواهند این صفت تساوی را در خودشان بگیرند آن وقت نظام جامعه به سختی می افتد در اجتماع مشکلات پیش می آید.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ وقت حسادت نکنید معنای حسادت، تعرض به کار خدا است که چرا خدا وضع او را خوب کرد ولی وضع مرا این چنین کرد؟

« وَ الْجِرْصُ » حریص نباش. چرا برای دنیا حرص بزنی که همه چیز را داشته باشی؟ قدری هم راضی باش هر چه خدا برایت مقدر داشته به آن خوشنود باش. راضی بودن معنایش این نیست که انسان تنبلی کند بلکه باید کار کنید زحمت بکشید. شما که اهل درس و بحث هستید به درستان ادامه بدهید. آنهایی که در جامعه اهل کار هستند، سر کارشان بروند و کار کنند. حالا روزی چقدر است؟ روزی دست خدا است. چقدر خدا روزی برایتان قرار داده است؟ هر چه قسمت باشد خدا به شما می دهد انسان باید زحمت بکشد تا آنچه را که مقدر است همان را به او بدهند انسان باید تلاش کند خدا هم روزیش را می دهد. همان بیانی که ائمه علیهم السلام فرموده اند که هم به معاش خود برس هم به معاد خود برس. فرموده اند: هم معاش را داشته باش هم معاد را این طور نباشد که یکی را فدای دیگری کنی معاش را فدای معاد کردن غلط است معاد را هم فدای معاش کردن غلط است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاَهُ لِأَخْرَتِهِ وَلَا أَخْرَتَهُ لِدُنْيَاَهُ» (1) از ما نیست هر که دنیا را رها کند و فقط دنبال آخرت برود. از ما نیست کسی که زن و بچه اش را گرسنه بگذارد و فقط دنبال آخرت خودش باشد. بابا، وظیفه ات را انجام بده خدا این را به گردنت گذاشته است چرا فقط به آخرت چسبیده ای؟

از ما نیست کسی که آخرت را رها کند برای خاطر دنیا این هم غلط است هر دو را داشته باش. بقیه کارها را به خدا واگذار کن به حسب متعارف جلو برو و

ص: 212

بقیه را به خدا واگذار کن و بگو خدایا به آنچه که قسمت من کردی راضی هستم و حریص نباش اگر اینطور شدی خوشا به سعادتت.

«وَ الْكَبِيرِ» این باد دماغ داشتن و تکبر را بگذارید کنار و متواضع باشید. تواضع داشته باشید به همدیگر احترام بگذارید حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: علی جان، تو را از این سه تا نهی می کنم. مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) قربانش بشوم خودشان تمام این صفات خوب را داشتند و از این صفات بد منزّه و پاک بودند ولی این ها را پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند که ما یاد بگیریم.

«يَا عَلِيُّ أَزْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاوَةِ» علی جان چهار خصلت است هر که داشته باشد بداند که این از شقاوت است بداند که بدبختی به طرفش رو آورده است.

«جُمُودُ الْعَيْنِ» یکی اینکه چشم خشک بشود خدا نکند برای چشم، خشک سالی پیش بیاید و دیگر از این چشم اشک نیاید. آیا شده شبی در خانه خدا گریه کنید؟ آیا شبی توانسته اید در خانه خدا حالی پیدا کنید؟ واقعاً دو رکعت نماز بخوانید و اشک بریزید؟ اگر چنین حالی و چنین اشکی دارید خوشا به سعادت شما خوش به حالتان اگر خدای ناخواسته چشم شما حاضر نیست اشکی بریزد و گرفتار جمود العین بشوید این از علامت های شقاوت است؛ چرا؟ برای اینکه زیاد گناه شده است گناه که زیاد شد آرام آرام چشم ها خشک می شود. می فرمایند: که تو را سفارش می کنیم به اینکه مواظب باشی این شقاوت ها به طرفتان نیاید.

«وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ» مبادا دلت قساوت بگیرد. اگر متأثر نشوی خیلی خطرناک است.

«وَبُعْدُ الْأَمَلِ» خدای ناخواسته آرزوهای دور و دراز نداشته باشی. می گوید: حالا که هستم بعداً به کارهایم می رسم و خودش را اصلاح نمی کند. انسان باید بداند که غافلگیر میشود این خیلی خطرناک است.

«و حَبِّ الْبَقَاءِ» یکی از چیزهایی که برای انسان بدبختی می آورد، حب به بقا است. دائماً می خواهید باقی باشد. هیچ به فکر رفتن نیست. همیشه دنبال این است که بماند و برای خودش ذخیره کند برای ماندن جمع کند. بابا، چقدر می خواهی بمانی؟ آقا جان داریم می بینیم کسی در این دنیا نمی ماند مرگ این طوری است که هیچ خبر نمی کند به چه چیزی اطمینان می شود کرد؟ بعضی در میان ما بودند الان نگاه می کنید که نیستند و در میان قبر خوابیده اند بعضی ها از اصحاب درس ما بودند نگاه می کنید به درس نیامدند. ای بابا فلانی کجاست؟ بعد از چند روز که می گذرد میگویند فلانی مرد.

ای داد ای بیداد چقدر این دنیا بی اعتبار است برادران بزرگوار مواظب باشید همه انبیا و ائمه علیهما السلام آمدند به خاطر این که بگویند گول دنیا را نخورید. گول زرق و برق دنیا را نخورید. مواظبت کنید با خدای خودتان یک نوع ارتباطی داشته باشید تا خدا در روز سختی ها به دادتان برسد خدا شما را کمک کند.

در حالات بزرگان، دین این شخصیت هایی که ما به آنها افتخار می کنیم به علمایی که الان ما داریم از برکت علم آنها بهره برداری می کنیم - مثل صاحب: جواهرها - دقت کنید. وقتی کتاب «جواهر» را مطالعه می کنیم، می بینیم این ها هم باز حسرت می برند به آن علمائی که اسم آنها را به خوبی و بزرگواری یاد می کنند در جواهر بحث عدالت را مطالعه کنید. در آنجا صاحب جواهر راجع به عدالت بحث می کند که عدالت به چیست؟ آیا به اصلاح ظواهر است یا به ملکه عدالت؟ وقتی وارد بحث می شود می گوید: ای وای اگر بنا باشد که واقعاً در عدالت ملکه لازم باشد ما چگونه می توانیم امام جماعت باشیم؟ چگونه می توانیم بگوییم که هر آقای امام جماعت بشود؟ صاحب جواهر رحمه الله می گوید: آیا دیگر می شود آقای را پیدا کرد که واقعاً ملکه عدالت داشته باشد؟ می گوید:

اگر بنا باشد عدالت آنطور باشد ما نداریم کسی را که عادل باشد باید مثل مقدس اردبیلی را پیدا کنیم یا مثل مرحوم آقا سید هاشم نجفی را یا برویم سراغ سید هاشم بحرینی رحمه الله.

مرحوم صاحب جواهر آیت الله سید هاشم بحرینی رحمه الله را یکی از افرادی می داند که دارای ملکه عدالت بود اینها چه مقامی داشتند که صاحب جواهر آنها را قبول دارد و خوش به سعادتشان مرحوم صاحب جواهر آیت الله سید هاشم را درک می کند. سید هاشم چه مقامی داشته که مثل صاحب جواهر درباره او این چنین می گوید؟

نادر شاه به نجف لشکرکشی کرد و آنجا را با دو هزار نفر محاصره کرد. او بیرون شهر نجف خیمه زد خیمه لشکر و سپاهش مردم را اذیت می کردند و بعضی تجاوزات را مرتکب شدند. مردم نزد آیت الله سید هاشم رفتند و شکایت کردند که لشکر نادر شاه ما را اذیت می کند. مرحوم آقا سید هاشم سوار مرکبش شد و به بیرون نجف تا در خیمه خود نادرشاه رفت. هر چه مأمورین گفتند: آقا سید کجا می روی؟ گفت: من با خود نادر شاه کار دارم. گفتند: آقا نمی شود. فرمود: چرا نمیشود؟ سریع به نادر شاه گفتند یک آقای سیدی با شما کار دارد. گفت کیست؟ گفتند: می گوید سید هاشم بحرینی هستم. نادر شاه گفت بگذارید بیاید. من آوازه اش را شنیده ام.

نادرشاه گفت: آقا بفرمایید. سید رفت و نشست. نادرشاه یک نگاهی به چهره و جمال آقا سید هاشم کرد و چنان نورانیت صورت سید نادر را به خودش جذب کرد که نادر مجذوب او شده بود. نادرشاه گفت: امری داشتید؟ فرمود: بله. گفت: هر امری داشته باشید من مطیع شما هستم بفرمایید. سید هاشم گفت: لشکریان شما خیلی مردم نجف را اذیت می کنند. به حق و حقوق مردم تجاوز می کنند. نادر شاه گفت: چشم اطاعت می شود. من اعلام می کنم که احدی را متعرض نشوند بلافاصله در همان حالتی که سید با شاه صحبت می کرد شاه به فلان

مأمور اشاره ای کرد و گفت فلانی برو آن مأمور. رفت چون دستور داشت هدیه ای برای شخصیت هایی که نزد شاه می آمدند و دیدن می کردند بیاورد. در اینجا نادرشاه برای اینکه خدمتی به سید کرده باشد (از بس علاقمند به سید شده بود) به آن مأمور اشاره ای کرد که یعنی برو مقداری از آن پولهای طلا و نقره را بیاور. او هم رفت و بلافاصله یک کیسه پر از طلا و نقره آورد و جلو آیت الله سید هاشم بحرینی گذاشت.

گفت: آقا، این هم برای شما است. آقا سید هاشم فرمود: این چیست؟ نادر گفت: چیز ناقابلی است که می خواستیم به خدمت شما بدهیم. سید فرمود: این پول طلا و نقره را میخواهی به من بدهی این همه مال زیاد را؟ گفت: بله. سید فرمود: من نیازی به این پول ها ندارم پس اگر برای من میدهی بدان که من خرج و روزی امروز را دارم. اگر برای الاغ من می دهی الاغ من از من بی نیازتر است.

خدا رحمتش کند. نگاه کنید جلوی شاه باشی و این حرف را بزنی؟ گفت: اگر این را برای الاغ من می خواهی بدهی الاغ من از من بی نیازتر است. نادر گفت: برای چه بی نیاز تر است؟ فرمود: برای اینکه اولاً الاغ من طلا و نقره نمی خورد و اهل طلا و نقره نیست بلکه اهل یونجه و جو است و در ثانی، خدا یک کاری با الاغ من کرده که با من هم نکرده است. نادرشاه گفت: خدا با الاغ چه کار کرده است؟ فرمود: خدا خرج این حیوان را به گردن من انداخته و من را کفیل خرج آن کرده است پس خیالش راحت است الاغ من هیچ وقت نشده غصه روزی را بخورد.

تا این را فرمود نادرشاه گفت: وقتی ایران بودم شنیدم که در نجف سید بسیار عجیبی است ولی با چشم خود او را ندیده بودم کسی اینقدر در دنیا زاهد باشد؟ ای سید عجب زهدی داری. واقعاً حق است که زهد تو زبانزد مردم باشد. سید

فرمود نادر آیا زهد من بیشتر است یا زهد تو؟ من که زهدی ندارم تو اشتباه کردی بلکه زهدی که تو داری من ندارم. نادر گفت: من چه زهدی دارم؟ گفت: زهد من از دنیا است اما زهد تو از آخرت است. من دنیا را رها کرده ام و رها کردن دنیا نیز هنری نیست ولی تو آخرت را رها کرده ای و آخرت رها کردن هنر است. نادر گفت: لا اله الا الله دستور داد لشکر جمع شوند و از نجف بیرون رفتند چون برای نجفی که دارای یک چنین شخصیت هایی است نباید ایجاد مزاحمت بشود.

آقایان ببینید بی جهت نیست که صاحب جواهر اسم این مرد بزرگوار را با آن عظمت می برد که اگر قرار است در عدالت ملکه معتبر باشد ما باید در خانه سید هاشم بحرینی رحمه الله برویم کتاب های ایشان را بخوانید ببینید این مرد بزرگوار در کتاب هایش چه کرده است برادران عزیز من بیایید شما را به خدا یک مقداری متوجه شوید و به حال خود برسید مواظبت کنیم عزیزان من این وضع حوزه و درس ما است. با این درس خواندن های حوزه چند تا ملا از این حوزه می خواهد بیرون بیاید خدا می داند من نمی دانم.

اگر کارخانه های حوزه ما هم مثل کارخانه های ماشین سازی باشد خدا به داد ما برسد. هر روز یک مدل بیرون می دهند. اگر حوزه ما نیز اینطور باشد هر روز یک مدل روحانی بیرون می دهد آن وقت چه می شود؟ بعد به مردم ایراد بگیرد این مردم چرا چنین شده اند؟ چرا مردم این چنین اند؟ برای چه نمی گویند چرا خودمان این طوری هستیم؟ شما را به خدا الان ما مثل قدیمی ها هستیم؟ تو را به خدا آن روح تقوا را داریم؟ خودمان را موعظه کنیم همه ما مبتلا هستیم پیشگاه خدا شرمنده ایم چیزی نداریم.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام حالی به ما مرحمت بفرماید که بتوانیم خودمان را اصلاح کنیم. خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را به اعمال بدمان گرفتارمان نفرماید. خداوند ان شاء الله عزیزان پای جلسه درس ما را عاقبت به خیر بگرداند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ سِرُّ مِلاَعْدُ مَرِيضاً، سِرُّ مِيلَيْنِ شَيْخِ جَنَازَةٍ، سِرُّ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ أَحِبُّ دَعْوَةَ، سِرُّ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ زُرُّ أَخَا فِي اللَّهِ، سِرُّ خَمْسَةِ أَمْيَالٍ أَحِبُّ الْمَلْهُوفَ، سِرُّ سِتَّةِ أَمْيَالٍ انصُرِ الْمَظْلُومَ، وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» (1)

از جمله مواعظ و نصایحی که وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید این است که حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود :

«سر میلاً عَدُّ مَرِيضاً» جا دارد انسان برای عیادت مریض به مقدار یک میل که یک سوم فرسخ است طی مسیر کند. می فرماید: یک میل راه را طی کن و به عیادت مریض برو.

«سر میلین شَيْخِ جَنَازَةٍ» اگر خانه انسان تا محل تشییع جنازه مؤمنی فاصله داشته باشد، اگر دو میل راه باشد یعنی دو سوم فرسخ راه باشد رفتن برای تشییع جنازه جا دارد.

«سِرُّ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ أَحِبُّ دَعْوَةَ» یک فرسخ راه را طی کن برای اینکه دعوت یک مؤمن را که از تو چیزی خواسته است اجابت کنی و خواسته مؤمن را بپذیری.

ص: 218

«سِرُّ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ زُرُّ أَحَا فِي اللَّهِ» اگر کسی میخواهد به دیدن برادر ایمانی اش برود آن برادری که با او هم برادری که با او هم عقیده هم کیش، هم دسته و هم آیین است، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اگر چهار میل راه را طی کند و برود جا دارد یعنی هشت کیلومتر راه طی کند.

«سِرُّ خَمْسَةِ أَمْيَالٍ أَجِبُ الْمَلْهُوفِ» اگر ده کیلومتر راه را طی کنید برای اینکه یک درمانده ای را نجات دهید ارزش دارد تو می خواهی بروی به دادش بررسی برای چنین کسی که گرفتار است و تو می خواهی بروی ان شاء الله نجاتش بدهی اگر لازم باشد که ده کیلومتر راه طی کنی جا دارد.

«سِرُّ سِتَّةِ أَمْيَالٍ أَنْصُرُ الْمَظْلُومَ» شش میل راه را طی کن برای دادرسی به مظلوم یعنی اگر کسی واقعاً مظلوم واقع شده و در حق او ظلم شده است، انسان جا دارد شش میل راه را طی کند تا به او کمک کند.

«وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: بر تو باد استغفار کردن .

در اینجا به نکته ای می خواستم اشاره کنم و آن این است که ببینید روایت راجع به عیادت، مریض تشییع جنازه کمک به بیچارگان نصرت کردن مظلومان چه بیانی دارد ولی جمله عجیبش این است که در آخر حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» این جمله یعنی چه و چه چیزی می خواهد بگوید که به پیوست آن موارد آمده است؟ بنده حدس می زنم که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بفرماید: این مسافت هایی را که برای رفتن تعیین کرده ام معلوم نیست که حق مطلب ادا شده باشد لا اله الا الله این مسافت هایی که من به شما گفتم که بروید خیال نکنید که حق ادا شده است لا اله الا الله «وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» یعنی از خدا باز طلب مغفرت کن که خدایا، من در حق و حقوقی که این افراد نسبت به من دارند کوتاهی نکرده باشم و از تو طلب مغفرت می کنم شما را به خدا اگر این

مسائل در جامعه پیاده شود آن جامعه چقدر زیبا و خوب میشود؟ دیگر کار چه کسی روی زمین میماند؟ چه کسی در مانده میشود؟

قربان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم. ایشان بعد از گذشتن چند مدت از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرون از خانه تشریف آورد که در بعضی روایات آمده شش ماه، یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) تا شش ماه بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خانه بیرون تشریف نیاورد. فرمود: من به جز جمعه ها وقت دیگری بیرون نمی آیم. فقط جمعه به جمعه و فرمود: به خدای خودم قسم خورده ام که بیرون نیایم مگر اینکه قرآن را جمع آوری کنم. حتی برای بیعت هم که آمدند ایشان را ببرند و آن حرکت ها را انجام دادند به زور این کار را کردند در غیر این صورت حضرت (علیه السلام) فرمود: من نمی توانم بیرون بیایم. من با خدای خودم عهد کرده ام قرآن را جمع آوری کنم، چون پیغمبر خدا در آخرین لحظات عمر شریفشان به من فرمودند یا علی این اوراق پراکنده شده است شما آنها را جمع آوری کنید و من هم به پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قول دادم. حضرت علی (علیه السلام) در شش ماه قرآن را جمع آوری کرد و تمام آن را در یک پارچه ای پیچید و به مسجد آورد و بعد فرمود که من قرآن را به این کیفیت جمع آوری کرده ام. گفتند: ما نیازی به قرآن شما نداریم. ما خودمان قرآن داریم و جمع آوری کرده ایم حضرت (علیه السلام) هم فرمود: بسیار خوب ایرادی ندارد نیازی نیست که نیست.

منظورم این است که وقتی آقا قرآن را جمع آوری کرد و خواست تشریف ببرد، یک مرتبه همین آیه را خواند و فرمود: «بَدَّ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (1) یعنی قرآن را پشت سرشان انداختند.

ص: 220

آقا وقتی رفتند و قرآن را بردند دیگر قرآن را نیاوردند و صبر کردند تا زمانی که دومی به سر کار آمد وقتی دومی بر منسب خلافت نشست گفت ما آن روزها کاری کردیم که نباید آن را انجام می دادیم. ما آن روز قرآن آقا را نپذیرفتیم و به آن صورت تعبیر کردیم و آقا قرآنش را برد حالا باید بفرستیم که قرآن را بیاورد ما چرا چنین کاری کردیم؟ باید قرآن را از آقا می گرفتیم و به نام آقا قرار د می دادیم و بعد در آن دست می بردیم.

خلیفه دوم بلافاصله به سراغ سراغ آقا فرستاد. حضرت (علیه السلام) تشریف آورد و فرمود: چه کار داری؟ خلیفه گفت: خواهش ما این است که اگر می شود قرآن را بیاورید. ما حاضریم بپذیریم. حضرت (علیه السلام) فرمودند: نه فعلاً نیازی نیست و این قرآن به دست کسی نمی رسد. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (1) قرآن را بجز پاکان شخص دیگری نباید دست بزنند. باید به دست مبارک فرزند عزیزم برسد.

حال برویم به سراغ اینکه ببینیم آیا قرآن دست خورده است؟ نه اینطور نیست و قرآن همان قرآن است و در جواب این سؤال که آیا قرآن کم و زیاد شده است یا نه باید گفت که نه کم شده و نه زیاد ما وظیفه داریم همین قرآنی را که الان در میان مردم است را قبول کنیم و قائل به تحریف نیستیم و تحریفش را جایز نمی دانیم. ما باید به قرآن عمل کنیم باید به وظایفمان در برابر قرآن عمل کنیم. جامعه ما وقتی به وظایفش در برابر قرآن عمل نکند نتیجه این می شود که امروز هیچ کس به داد هیچ کسی نمی رسد هیچ کسی دست شما را نمی گیرد.

خدا ان شاء الله هیچ یک از شما را درمانده نکند اگر کسی گرفتار باشد کسی به دادش نمی رسد. امروز روزگاری است که اگر محتاج کسی باشی، کسی به فریاد شما نمی رسد. همه این دستورات دین و اهل بیت علیهم السلام پیش سر گذاشته شده و

ص: 221

الان به آن ها اهمیت داده نمی شود. این شده که دودش هم به چشم خودمان می رود و الا اگر ما واقعاً بیاییم عوض شویم موفق به عمل می شویم و همان سعادت دوباره برمی گردد .

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «وَعَلَيْكَ بِالِاسْتِغْفَارِ» و این استغفار اضافه بر استغفاری است که بشر، خود به خود نیاز به آن دارد که باید استغفار کند؛ چون خود انسان فی نفسه حالت خسران و زیان دارد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...» (1) انسان در خسران است الا آنان که همیشه ایمان دارند و استغفار می کنند.

امیدوارم خدا ان شاء الله هم حقیر و هم شما عزیزان را به این دستورات موفق بدارد ان شاء الله .

ص: 222

---

1- سوره مبارکه عصر، آیه 2 و 3.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، يَسَّعَةُ أَشْيَاءُ تُورِثُ النَّسِيَانَ أَكْلُ التَّقَّاحِ الْحَامِضِ، وَأَكْلُ الْكُرْبُرَةِ، وَالْجُبْنِ، وَسُورِ الْفَارَةِ، وَقِرَاءَةُ كِتَابَةِ الْقُبُورِ، وَالْمَشْيُ بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ، وَطَرْحُ الْقَمَلَةِ، وَالْحِجَامَةُ فِي الثَّفَرَةِ، وَالبَوْلُ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ» (1)

فرمایشاتی که وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند، بسیار مهم و انسان ساز است. این توصیه ها و سفارشات مشتمل بر همه گونه مطالب است، هم در آن جنبه آداب و اخلاقیات است و هم آنچه را که موجب رفعت درجه و کمال انسان در دنیا و آخرت می شود، در بر دارد.

چه بسا کارهایی است که ما در دنیا انجام می دهیم و آن ها آثاری در بدن و فکر ما می گذارند و موجب آزار و اذیت ما می شود و علت آن هم خود ما هستیم. گاهی می گوید که من چرا اینطور شدم؟ چرا وضع من این طور شده است؟ چرا به این رفتاری مبتلا شدم؟ نمیدانند که علت این وضعی که به سرش آمده، خودش است این بلایی که به سرش آمده با دست خودش بوده نه اینکه خدا با او چنین کاری کرده باشد.

ص: 223

خداوند متعال می فرماید که این کار را نکن اگر چنین کارهایی را کردی اثرش به گونه ای به خودت بر میگردد عجیب این است که می بینید انسان گوش نمی دهد و در نتیجه خاصیتی که آن عمل برایش به بار می آورد او را اذیت می کند. یکی از مصیبت هایی که امروز وجود دارد و دامن گیر ما شده، فراموشی است. گاهی چیزهایی را فراموش می کنیم که خیلی هم ناراحت می شویم با خودمان قرار می گذاریم که فلان ساعت فلان کار را انجام دهیم می بینیم که یادمان رفت. ای داد و بیداد چرا فراموش کردیم؟ خیلی برای ما سخت است.

آقا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ تَسَعَةُ أَشْيَاءَ تُورَثُ النَّسِيَانَ» نُهْ چیز است که برای انسان فراموشی می آورد:

اول «أَكْلُ التَّمَّاحِ الْحَامِضِ» یکی از چیزهایی که نسیان می آورد و حافظه را از بین می برد خوردن سیب ترش است سیبی که نارس است و ترشی دارد. اگر ملاحظه بفرمایید می بینید این سیب چون حالت سیب چون حالت جمع شدگی دارد، دهان انسان موقع خوردن آن جمع می شود و در دهان یک حالت جمع کنندگی ایجاد می کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: خوردن چنین سیبی که ترش است و هنوز نرسیده است حافظه را از بین میبرد و موجب فراموشی می شود.

چه حکمتی در این است که سیب ترش حافظه را از بین می برد؟ من و شما نمی دانیم ولی خداوند متعال میداند و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که اطلاع از حکمت های خالق متعالش دارد و از برکت او بر این مطالب واقف است فرموده است که خوردن سیب ترش باعث فراموشی می شود؛ پس رعایت کنید که گرفتار این مشکل نشوید.

دوم «وَأَكْلُ الْكُرْبُرَةِ» خوردن خیار چمبر خیارهای بلند که به آن خیار چمبر می گویند. البته در ایران کم شده است ولی در کشور عراق که بودیم، خیلی زیاد بود. خیار چمبرهای بزرگی که نوعاً دایره شکل و یا هلالی شکل است.

می فرماید: خوردن خیار چمبر زیاد نسیان و فراموشی می آورد البته کم خوردنش ممکن است زیاد مشکل ایجاد نکند ولی باید مواظبت کرد.

سوم «وَالْجُبْنُ» پنیر نیز این خاصیت را دارد برای انسان فراموشی می آورد؛ لکن امام (علیه السلام) می فرماید: اگر می خواهید پنیر خاصیت منفی خودش را از دست بدهد و فراموشی و نسیان نیاورد آن را با گرد و بخورید. می فرماید خوردن پنیر با گردو اثر نسیان را از بین می برد. در روایات دیگر دارد که اگر می شود پنیر را نخورید مگر در اول ماه و اگر بنا است در طول ماه و سال خورده شود در کنار آن گردو باشد که خیلی اثر در انسان نگذارد.

چهارم «وَسُورِ الْفَاةِ» پس مانده موش یعنی اگر موشی از غذایی خورد و پس مانده او را انسان بخورد موجب نسیان و فراموشی می شود برعکس پس مانده گربه حافظه را خیلی زیاد می کند. خدا رحمت کند یکی از آقایان تمام متن عربی رسائل مرحوم شیخ رحمه الله را حفظ بود. زمانی که می خواست درس بدهد اصلاً کتاب باز نمی کرد. می گفت: کتاب را شما باز کنید و من از حفظ عربی را می خوانم همینطور می نشست و متن عربی را می خواند بدون اینکه کلمه ای را کم و زیاد کند مثل آن هایی که حافظ قرآن هستند. کتاب هم دست شاگردان بود و آنها گوش می کردند. بعداً که از ایشان دلیل این حافظه بالا را پرسیدند ایشان نقل کردند: من از پس مانده گربه استفاده کردم. مدتی خودم را به این مطلب عادت دادم و نتیجه گرفتم. ایشان می گفت: من این حافظه را از اینجا بدست آوردم و مادر این بزرگوار هم این قضیه را تأیید کرده بود. علی کُل حال، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که پس مانده موش فراموشی می آورد.

پنجم «وَقِرَاءَةُ كِتَابَةِ الْقُبُورِ» هر وقت به قبرستان تشریف می برید سعی کنید و مواظب باشید که روی قبرها را نخوانید. خواندن روی سنگ قبرها خیلی عجیب



اثر منفی می گذارد. حافظه را می برد و موجب فراموشی می شود. چه حسابی در این مطلب است خدا می داند. شما عزیزان نوشته های روی سنگ قبر را نخوانید. البته ممکن است انسان در فکرش بخواند چون چشم وقتی چیزی را می بیند می خواند اما قرائت این است که به زبان گفته شود گاهی ما کسی را صدا می زنیم و می گوئیم فلانی این قبر را بین روی آن این مطالب را نوشته اند. اسم و فامیل و تاریخ وفات و اشعار و جزئیات دیگر را برایش می خوانیم. این خواندن ها بد است. این قرائت است و اثرش این است که موجب فراموشی می شود.

ششم «وَالْمَسْئِي بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ» انسان بین دو تا زن راه برود. حالا این عبارت یعنی چه؟ یعنی آیا انسان بین دو تا زن راه برود دو تا خانمی که محرّم هستند مثلاً عمه خاله خانم و یا خواهر دو طرف او قرار داشته باشد و انسان در وسط این دو خانم باشد و راه بروند آیا مراد از این عبارت این است یا نه؟ بعضی از بزرگان این طور معنا نکرده اند و عبارت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به این صورت بیان می کنند که معنای «وَالْمَسْئِي بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ» این است که زن ها در جایی نشسته اند و انسان از وسط این زن ها رد شود. فرض کنید دو تا زن در حال صحبت کردن با هم هستند

یا ایستاده اند و یا نشسته اند و شما از وسط این دو زن رد بشوید. بزرگان برای ما اینطور معنا می کردند که مراد از آن این است که از بین دو تا زن رد شوید که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این هم فراموشی می آورد هر دو صورت را برای شما معنا کردیم که ببینید و خودتان انتخاب کنید.

هفتم «وَطَرْحُ الْقَمْلَةِ» شپش از حیواناتی است که خیلی عجیب و محترم است. الان بحمدلله با پیشرفت بهداشت کم شده است ولی در سابق زیاد بود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اگر شپش روی بدنت و یا لباست بود نباید آن را پرتاب کنی و روی زمین بیندازی. در حج هم همینطور است انسان حق ندارد شپش را پرت کند. باید

محترمانه آن را پایین بگذارد. اگر به او جسارت کند باید کفاره بدهد و عجیب این است که فرموده اند: اگر شپش را پرتش، کنی فراموشیت زیاد می شود.

در مورد بعضی از حیوانات روایات خاصی، داریم مثلاً هر وقت نوشیدنی می خوری اگر مگسی درون آن افتاد آن نوشیدنی را نخورید مگر اینکه تمام مگس را به داخل آن ببرید تا در آن نوشیدنی غرق شود بعد می توانید آن را در بیاورید و نوشیدنی را بخورید در این صورت عیبی ندارد. از حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کردند چرا این کار را انجام دهیم؟ فرمودند خاصیت این حیوان این است که پرهایش سمی است وقتی در آب یا چیز دیگری می افتد آن را سمی می کند اما همه آن را فرو ببرند آن میکروب و سم را از بین می برد.

هشتم «وَالْحِجَامَةُ فِي الثُّبْرِ» اگر انسان در نقره حجامت کند، این هم فراموشی می آورد. حجامت انواعی دارد و اخیراً بحمد الله رواج پیدا کرده و جا افتاده است. امروزه متأسفانه سکتته هایی که پیش می آید و خیلی هم زیاد شده است از عجز دکتراها است. مرحوم والد ما آیت الله حاج آقا سجاد علوی که خدا رحمتشان کند نقل می کرد: در گرگان دکتری بود که تمام سکتته ها را خوب می کرد و عجیب این بود آنقدر این دکتر ماهر بود که وقتی پشت سر کسی راه می رفت می فهمید که آن فرد در حال سکتته کردن است.

ایشان نقل می کرد: روزی همین دکتر پشت سر آقای در حال راه رفتن بود که یک مرتبه دیدند این دکتر شروع کرد به تند راه رفتن پرسیدند: آقای دکتر، چرا اینقدر تند راه می روید؟ گفت: این بنده خدا که در جلوی من راه می رود الان سکتته میکند و آن بنده خدا چند قدم که راه رفت یک دفعه افتاد. بلافاصله دکتر به بالای سرش آمد و با تیغی که همراهش بود رگ کف پایش را برید و بعد دو طرف انگشت پایش را فشار داد که یک خون غلیظ سیاهی بیرون زد و بلافاصله

پنبه سوخته ای رویش گذاشت و پایش را بست و جالب اینجا بود که همین آقای سگته کرده بلند شد و به راهش ادامه داد و رفت.

در قدیم می گفتند آدم سگته کرده را زود دفن نکنید اگر شده بیست و چهار ساعت نگه دارید شاید در عرض بیست و چهار ساعت برگردد؛ اما الان به کسی سگته می کند معطلش نمی کنند. او را به سردخانه می برند که متأسفانه خون منجمد میشود و دیگر برگشت او ممکن نیست. یکی از اقسام، حجامت رگ زدن است لکن در یک قسمت خاص که به آن حجامت می گویند. اگر حجامت کردن در پشت کمر بین دو شانه باشد که این را تعبیر به نقره می کنند این نوع از حجامت موجب نسیان می شود اما اگر حجامت پشت گوش باشد و رگ زده شود و یا در وسط باشد که خون ها به صورت کف بیرون می آید و گیجی سر را از بین میبرد اشکال ندارد و خوب است یا حجامت بین انگشتان خوب است اگر رگ بین انگشتان خشک شود، رفته رفته انسان لاغر می شود. سابقاً در قم رسم بود الان هم هست که «رگ مالی» می کنند یعنی رگ را مالش می دهند تا انسان دچار عارضه لاغری نشود. اگر یک مرتبه انسان بترسد و وحشت زده شود و رگ بین این انگشت ها خشک شود، رفته رفته لاغر و زرد می شود؛ فلذا این رگ را حجامت می کنند و یا آن را مالش می دهند که خون در آن جریان پیدا کند. بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: حجامت کردن در نقره که در وسط دو کتف است موجب نسیان می شود.

نهم «وَالْبَوْلُ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ» اگر کسی در آبی که راکد است ادرار کند، حافظه اش از بین می رود؛ بنابراین بول کردن در آب راکد حافظه را از بین می برد.

فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) نه مورد بود که در آن موارد ایجاد نسیان بیان شد و خدای ناکرده وقتی انسان دچار نسیان شود مشکلات زیادی در او ایجاد می شود. از

جمله مشکلات این است که فراموشی آثار درس را از بین می برد. انسانی که فراموشکار است دیگر نمی تواند درسی را که در کلاس یاد گرفته در منزل یادداشت کند؛ اما اگر انسان مورد عنایت قرار بگیرد و حافظه داشته باشد، نتیجه اش این می شود آنچه را که فرا گرفته و در ذهنش هست می تواند روی کاغذ بیاورد و لازم نیست که حتماً پای درس بنویسد.

خود حقیر درس مرحوم آقای داماد رحمه الله می رفتم. کمتر کسی می توانست درس را بفهمد. خداوند مرحوم آقای داماد را رحمت کند. ملا بود بسیاری از آقایان به درسش می آمدند اما نمی توانستند درسش را بگیرند و بفهمند. بلافاصله می رفتند. فقط یک عده خاصی که الآن جزو خواص حوزه هستند درس ایشان می ماندند. بنده نیز می رفتم و هیچ وقت بنا نداشتم که سر درس چیزی بنویسم. خوب گوش می دادم چه درس ایشان را چه درس مرحوم امام و چه درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله را شب که می شد در منزل سه تا جزوه داشتم همه را می نوشتم و کمتر اتفاق می افتاد که مطلبی یادم برود چون خیلی مقید بودم از چیزهایی که برای انسان فراموشی می آورد پرهیز کنم و البته از همه این ها گذشته آقایان عزیز باید توسل به اهل بیت علیهم السلام داشته باشید.

مرحوم آقا شیخ اسد الله تستری رحمه الله صاحب مقایس یک کتاب بیشتر نداشت ولی آقا سید عبدالله شبر رحمه الله کتاب های زیادی داشت و همیشه کتاب می نوشت روزی آیت الله تستری به آیت الله سید عباس شبر رسید و گفت: چه حسابی هست که اینقدر ماشاء الله کتاب می نویسی؟ گفت: می دانی من این ها را از کجا گفتم: نه گفت یک شب خوابیده بودم در عالم رویا حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به خواب من آمد و فرمود سید عبدالله قلم را در دست بگیر. گفتم: چشم آقا و حضرت (علیه السلام) قلم را به دست من داد و فرمود: بنویس و من هم نوشتم. به من فرمود: ما به تو عنایت می کنیم که تو نوشتن را ادمه بدهی ایشان می گفت:

هر چه دارم از برکت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) دارم. این قضیه در فواید الرضویه آمده است.

مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله هم می فرمود: والله این سید راست گفته است. خود من این همه کتاب نوشتم بعضی وقت ها آنقدر گوشه ای می نشستم و می نوشتم که دیگر حال نوشتن نداشتم. خیلی خسته می شدم تا متوسل به سادات و اهل بیت علیهما السلام می شدم و دوباره توفیق نوشتن پیدا می کردم .

آقایان شما را به خدا تا میتوانید با این خانواده ارتباط برقرار کنید. به جدم قسم هر چیزی که بخواهید به شما می دهند خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام ما را از عنایات این خانواده محروم نفرماید.

ص: 230

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ، يَا عَلِيُّ، مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ فَقَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ: يَا ذَنْ لَهَا فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَامَاتِ وَالْعُرْسَاتِ وَالتَّائِحَاتِ وَلُبْسِ التِّيَابِ الرَّفَاقِ» (1)

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ» این جمله خیلی جمله مختصری است ولی بسیار پر محتوا است. می فرماید: محکم ترین دستگیره های ایمان محبت و دشمنی برای خدا است.

دستگیره چیزی است که انسان بتواند دستش را به آن بگیرد و خودش را نجات دهد و موفق شود حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: دوستی و دشمنی داشتن برای خدا محکم ترین دستگیره های ایمان است که انسان را کاملاً به ایمان موفق و متصل می کند. محبت ورزیدن و دشمنی کردن از محکم ترین دستگیره های ایمان است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان محکم ترین آنها «الحب في الله» و «البغض في

ص: 231

الله» است. خوشا به حال کسی که محبت را در راه خدا داشته باشد و بغضش هم برای خدا باشد.

گاهی عزیزانی پیش بنده می آیند و میگویند حاج آقا ما را موعظه و نصیحت کن. می گویم: بهترین موعظه این است که اگر انسان کسی را دوست دارد و به او محبت می ورزد برای خدا باشد و اگر با کسی هم بد است و با او دشمنی می کند، این هم برای خدا باشد به نظرم این از همه موعظه ها پخته تر و کامل تر است که ما تمام کارهایمان و بلکه حب و بغض مان نیز فقط برای خدا باشد یعنی آنچه که دوست داریم برای خدا دوست داشته باشیم اگر هم با کسی دشمن هستیم برای خدا دشمن باشیم حب و بغضمان از روی هوای نفس و خود خواهی و خودپسندی نباشد. محبت ورزیدن و دشمنی کردن برای منافع شخصی بی ارزش است.

متأسفانه می بینیم جامعه امروز ما از این مطلب خیلی عقب است، حتی قشر محترم و عزیز روحانیون ما گاهی بررسی می کنیم می بینیم حب و بغض ها روی چیزهای واهی و چیزهای خیلی بی اساس و بی ارزش است. گاهی نگاه می کنید خدای ناخواسته دو بزرگوار دو روحانی عزیز دلشان با هم کدورت پیدا کرده است. ما هم از این مسأله مکدر و ناراحت می شویم می پرسیم شما چرا با فلانی قهر هستید؟ می گوید: به این علت؛ وقتی علت را نقل می کند می بینم علت چیزی نیست که باعث ناراحتی آن ها بشود دلیلی که یک شخصیت والا مثل روحانیت که رهبر مردم است برای دشمنی بی جهت با دیگران بیان می کند دلیل موجه و درستی نیست.

من از شما عزیزان استدعا دارم تصمیم بگیریم یک مقداری کارهایمان را بررسی کنیم. کارهایی که ما امروز در جامعه داریم شئوناتی که در دستمان است از درس خواندن سر کار رفتن مباحثه، کردن مطالعه، کردن رفاقت و دوستی که با

هم داریم همه و همه را واقعاً ببینیم که آیا نسبت به هر طبقه ای برای خدا است؟ اگر دیدید برای خدا است خوشا به سعادتتان اما اگر خدای ناخواسته احساس کردید که این طوری نیست دست بردارید.

اگر در حالات بعضی از بزرگان عنایت داشته باشید ببینید که به این مسأله اهمیت فوق العاده ای می دادند به عنوان مثال میتوان به مرحوم استاد الاکبر اشاره کرد استاد الاکبر ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله در جلسه ای با جمعی نشست بودند که یکی از آقایان شروع به بحث کردن با ایشان کرد. بعد از دقایقی بحث بالا گرفت و آن شخص بنا کرد از آقا سؤال کردن و استاد جواب می داد. ناگهان سؤالی از آقا کرد که آقا دید اگر بخواهد جواب بدهد دیگر برای آن شخص آبرویی باقی نمی ماند چون برای خودش در میان آن جمعیت یک شخصیتی بود. آقا کوتاه آمد و گفت بله بله شما درست می فرمایید حرف شما درست است. جلسه تمام شد. آقا کرد تا مریدهای آن شخصیت بروند. وقتی رفتند، آقا فرمود: فلانی چند لحظه ای بیا با هم در حیاط قدم بزنیم. وقتی رفتند، آقا فرمود: شما مطلب را آنجا اشتباه کردید وقتی ایشان همه جواب را کاملاً به او داد و آن شخص فهمید که اشتباه خیلی بزرگی کرده است به آقا گفت: حضرت آیت الله شما بزرگواری میکردید و همان جا به من می گفتید که اشتباه کردم چرا جلو جمع به من گفتید که درست می گویم؟ آقا فرمود: من آنجا دیدم اگر بخواهم این طوری بیان کنم و جواب درست را بگویم باعث رسوایی شما می شود و آبروی شما جلوی دوستان و مریدهایتان ریخته می شود و دیدم اگر بگویم شاید عمل من مرضی خدا نباشد.

ببینید این عمل شاید به چشم ما مهم نیاید اما وقتی انسان بررسی می کند خیلی این موضوع مهم می شود چرا؟ این رفتارها و اینگونه اعمال، از ایمان سرچشمه می گیرد و این حرکت آقا نشان می دهد که آقا می خواهد رضای خدا را در دست



بگیرد. خوشا به سعادتشان این موضوع در حالات مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله نیز هست. در حالات شیخ بهایی رحمه الله هم وجود دارد و از این قصه ها زیاد داریم. در تاریخ مطالعه کنید بزرگان زیادی در این رابطه دیدیم و شنیدیم که کارهایشان برای خدا بوده است.

عزیزان باید مواظب باشیم هر انسانی باید در کار خودش یک طور دقت کند. یکی مغازه دار است و یا اداره ای است یا تاجر است. او باید یک طور «حب فی الله» و «بغض فی الله» داشته باشد و من و شما که روحانی هستیم باید به گونه دیگری کارهایمان برای خدا باشد. به جاهایی که می رویم نباید خدای ناخواسته آبروی کسی را که در آن منطقه است ببریم گرچه شما ملاتر هستید، فاضل هستید و از حوزه علمیه قم حرکت کردید و احتمالاً آن آقا ممکن است سوادش نسبت

به شما پایین تر باشد برای اینکه شما در دریا بودید اما شما فکر نکن الان که من چنین هستم باید در آنجا او را کاملاً از بین ببرم نه اینطور نباشید.

داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به یاد دارید که وقتی خواست به همراه رئیس بزرگ قوم از مکانی رد شود خداوند متعال خطاب کرد: ای ابراهیم او را جلو بینداز قوم ببینید، ابراهیم پیغمبر (علیه السلام) با آن مقام و عظمت نباید جلوتر برود. عرضه داشت: پروردگارا، او را جلو بیندازم؟ او آتش پرست است. ندا آمد که ای ابراهیم، او را جلو بینداز او بزرگ قوم است.

بنده حقیر وقتی به گرگان می روم آقایانی در آنجا هستند که منبر می روند. هیچ وقت در مجلس ها جلو نمی افتم حتی زمانی که آنجا هستم. عزیزان بزرگواری می گویند: حاج آقا، شما مرجع هستید، عده ای مقلد شما هستند هر چه باشد شما آقای یک منطقه هستید و اینجا مرجعیت شما را قبول دارند حتی بعضی ها اعتراض می کنند که چرا شما از فلانی جلو نمی افتید؟ می گویم: آقا جان ببینید همین طوری که ما برای دیگران می گوئیم خودمان هم باید عمل کنیم نمی شود که همیشه برای دیگران

حرف زد. «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (1) «آیا دیگران را امر به معروف نموده و خودتان را فراموش می کنید؟» اگر بنا باشد فقط برای دیگران بگوییم، پس خودمان چه؟ آیا در دستورات دین نداریم که «وَكْرُوا كِبَارَكُمْ» (2) بزرگترها را احترام کنید که این روایت را به دو صورت معنا کرده اند: یا مراد، بزرگ سنی است و یا منظور، بزرگ علمی است اما در دنباله اش دارد «وَازْحَمُوا صِدِّغَارَكُمْ» به کوچکترها رحم کنید که در اینجا مراد کودکان است که سن آنها کم و بچه هستند؛ می شود منظور از «کبار» هم بزرگ از نظر سنی است.

یکی از شخصیت های بزرگ که در منطقه گرگان است و الان سرآمد آن جا است به نام حضرت آیت الله میبیدی دام ظلّه، قضیه زیر را برای من نقل کرد. ایشان می گفت: هنگامی که حاج آقای والد شما مرحوم آیت الله سید سجاد علوی رحمه الله از نجف به گرگان آمد از ایشان در موقع ورود به شهرستان گرگان تجلیل خیلی عجیبی شد چرا که ایشان شخصیتی بود که از نجف برگشته بود و از خدمت عالمانی همچون آیت الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله العظمی آقای

بروجردی رضی الله عنه آمده بود.

حضرت آیت الله میبیدی می فرمود: از قضا بعد از چند روز از ورود پدرتان به گرگان یکی از علمای گرگان بنام مرحوم آیت الله شیخ هادی کبیر نجفی رحمه الله که آن زمان صد و چهارده سال داشت و خیلی پیر و کهن سال شده بود از دنیا رفت. ایشان عالم بزرگی بود و آن روز گرگان خیلی عالم داشت.

زمانی که جنازه ایشان را حرکت دادند و به قبرستان آوردند، موقع خواندن نماز میت آقا زاده آیت الله شیخ هادی کبیر نجفی رحمه الله محضر حاج آقای شما آمد و

ص: 235

---

1- سوره مبارکه بقره، آیه 44.

2- وسائل الشیعة، ج 10، ص 313.

گفت: آقا جانم وصیت کرده است که شما نمازش را بخوانید و زمانی این حرف را زد که پدرتان داشتند یکی از علمای گرگان را به نام آیت الله شیخ عبدالله خبیری که سواد زیادی هم نداشت ولی خب پیرمرد بود می فرستادند برای خواندن نماز مرحوم آیت الله آقا شیخ هادی کبیر.

آقا زاده آیت الله وقتی دید که آقا شیخ عبدالله خبیری می خواهد نماز را بخواند به والد معظم شما گفت: آقا نماز را شما بخوانید. یکدفعه دیدم پدرتان گفت: من هم نماز می خوانم لازم نیست که حتماً من امام باشم. ایشان میخواند من هم همراهش می خوانم و پدرتان این پیرمرد کم سواد را جلو انداخت ایشان هم پشت سرش ایستاد.

می خواستم به شما بگویم که ببینید عزیزان ما اگر واقعاً حب فی الله و بغض فی الله داشته باشیم و کارهایمان برای خدا باشد خدا چقدر از ما راضی می شود اگر ما در جایی کسی را که از ما بزرگتر است جلو بیندازیم و احترام کنیم خداوند چقدر خوشنود میشود و به ما چقدر توفیق می دهد. اگر چه شما ملا و اعلم و آقا هستید اما بدانید این کار نه تنها به آقایی انسان صدمه نمی زند بلکه آقایی انسان را بالاتر می برد چون عقیده ما این است که انسان را خدا بالا می برد. «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (1) عزت و ذلت دست اوست.

پس عزیزانم تو را به خدا بیابید از امروز این را سرلوحه کارمان قرار دهیم که تمام کارهایمان را بررسی کنیم ببینیم در کجا خدا راضی است آن را انجام بدهیم و اگر دیدیم خدای ناخواسته رضایت و خوشنودی خدا در آن نیست انجام ندهیم حب و بغض تان فقط برای خدا باشد. پس عبارت این بود «يَا عَلِيُّ، مِنْ أَوْثَقِ عُرَى

ص: 236

الإيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» محکم ترین دستگیره های ایمان حب و بغض در راه خدا . است انسان محبت و بغض را برای خدا داشته باشد.

«يَا عَلِيُّ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ» هر کس از زنش اطاعت کند و گوش به حرف زنش بدهد خداوند او را به رو به آتش می اندازد، لا اله الا الله.

«فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟» امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسید: کدام اطاعت؟ این سؤال نشان میدهد که این اطاعت هر اطاعتی نیست معلوم میشود اطاعتی که خدا می خواهد بندهاش را به خاطر آن به آتش بیندازد خیلی بد است. خود امیر المؤمنین (علیه السلام) که سؤال کردند موضوع را می دانستند اما می خواستند از دو لب مبارک پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) بشنوند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آن مردی که به زن خودش اجازه بدهد این کارها را انجام دهد: «قَالَ: يَأْذَنُ لَهَا فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَامَاتِ» هر کسی که به زنش اجازه بدهد به حمامات برود. بعضی حمام ها هست که خیلی رسوایی ایجاد می کند.

«وَالْعُرْسَاتِ» به زن هایشان اجازه می دهند به عروسی ها بروند و آنها گناه می کنند و می رقصند. معلوم میشود وضع نامناسبی شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینگونه فرموده است و الا اگر مناسب باشد ایرادی ندارد چون خود ائمه علیهما السلام قربانشان بشوم - آنها هم عروسی داشتند مگر نداشتند؟ حضرات ائمه علیهما السلام عروسی داشتند اما به این صورت نبود.

«وَالنَّائِحَاتِ» زن هایی که نوحه خوانی می کنند. این چه وضعیتی است که زن ها داد و فریاد می زنند آن هم با بلندگو حتی بهتر از مردها نوحه می خوانند و گریه مردم را در می آورند ما آخوندها شاید نتوانیم مثل آنها روضه بخوانیم. پناه خدا .

«وَلُبْسِ الثِّيَابِ الرِّقَاقِ» پوشیدن لباس هایی که بدن نما است. خیلی معذرت می خواهم امروز وضع طوری شده که دیگر لباس هم نمی پوشند. خودشان را راحت کرده اند اصلاً لباس نازک پیش کش آن ها بعضی حیا را کنار گذاشته و

لخت شده اند. آقایان می توانند جلوی خانم هایشان را بگیرند. ائمه علیهما السلام ما اینها را به ما گفتند برای اینکه حالت مردانگی ما حفظ شود. مردها غیرت داشته باشند. جامعه غیرت خود را از دست ندهد.

در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواندم که فرمود تا می توانید زن هایتان را مهار کنید که خیلی بیرون نیایند که در کوچه پس کوچه ها باشند حضرت فرمود: می دانید چرا می گویم این کار را بکنید؟ چون خود خدا در زن ها یک استعدادی گذاشته که اگر جلوی آن حجب و حیاء گرفته نشود دیگر نمی توان جلوی آن را گرفت. قربان آقا بشوم. فرمود خداوند زن را طوری خلق کرده که با همین حجب و حیا خودش را نگه می دارد اما خدا نکند این حجب از بین برود دیگر هیچ کسی نمی تواند جلویش را بگیرد؛ لذا خداوند فرموده است: زن ها را نگذارید زیاد بیرون بیایند تا آن حجب و حیا از بین نرود.

الآن در کشور عزیز اسلامی ما که مورد عنایت است همه به ستوه آمده اند. نمی دانیم با این زن های بی حیا چطور باید برخورد کرد و ما باید چه کار کنیم راست می گویند که نمی توانند جلوییشان را بگیرند حقاً راست هم می گویند. سخت است؛ چون ریشه اصلی که حجب و حیا است کنده شده است چرا این قدر بعضی از زن ها بی حیا شده اند؟ چرا نمی توانیم این ها را کنترل کنیم؟ برای اینکه از روز اول بد عمل کردیم آزاد گذاشتیم، آزاد گذاشتیم تا اینطور شد، حالا- دیگر نمی توانیم جمعش کنیم. از طرفی بعضی از این زن ها هم در بی حیایی گستاخ شدند که دیگر قابل کنترل نیستند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: علی جان منظور از اطاعتی که گفتم این است که مردی اجازه بدهد زنش برای حمام و نوحه خوانی و عروسی های کذایی بیرون رود و لباس نازک بپوشد.

خدا هم بنده و هم شما را از اینگونه خطرات محفوظ و مصون بدارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَتَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا. يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ اتَّهَمَ اللّٰهُ فِي قَضَائِهِ»

(1)

نصایحی که وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرمودند هر یک از آن ها پندهای بسیار خوبی است اگر انسان به گوش دل فرا گیرد و عمل کند. از جمله بیاناتی که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَتَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا» هیچ یک از اولین و آخرین در روز قیامت نیست مگر اینکه آرزو می کند ای کاش خداوند بجز قوت بخور و نمیری چیزی به او نمی داد. می گویند چقدر حساب ما سنگین شده است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) کلمه «اولین و آخرین» را در روایت آورده اند تا نشان دهند همه را در بر می گیرد. خیلی عبارت عجیبی است یعنی آقا هیچ کسی را استثنا نکرده است. این بیان حتی علما و مراجع مؤمنین و متقین را هم شامل می شود. بنده فکر می کنم آقا با این تعبیری که بیان کرده اند منظورشان انبیاء علیهما السلام هم بوده است.

ص: 239

«مِنَ الْأُولَيْنَ وَالْآخِرِينَ» یعنی چه؟ چه پیشینیان قبل از ما و چه خود ما و چه کسانی که بعد از ما می آیند تا روز انقراض عالم بشریت همه این آرزو را می کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: در روز قیامت همه این آرزو را می کنند. آرزویشان این است که ای کاش خدا از این دنیا به جز قوت بخور و نمیر، چیزی به ما نمی داد. همین قدر که بتواند بخورد و نمیرد لا اله الا الله مگر روز قیامت چه اوضاعی است که این ها این آرزو را می کنند؟ این عبارت نشان میدهد که خیلی وضع ناجور است. خدا به داد ما برسد. معلوم می شود که این حالت دنیا با قیامت خیلی فرق دارد.

گاهی مثال می زنند که دنیا مثل مار خوش خط و خال است. واقعاً اینطوری است. واقعاً دنیا پیش چشم ما عزیز و لذیذ به نظر می رسد. هر یک از خود ما این گونه هستیم که اگر مقداری دنیا به طرف ما اقبال کند خوشحال می شویم. اگر کسی پولی زیاد برای ما بیاورد خوشحال و مسرور می شویم. جمله ای امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه عید فطر و عید قربانشان خواندند که این دنیا خیلی شیرین است، سبز و زیبا است چشم اندازه های زیادی دارد که انسان خیلی از آن خوشش می آید. وقتی دنیا را می بیند از بس خوش خط و خال است لذت می برد. ولی وقتی به انسان پشت می کند غمگین میشود بدش می آید، می گوید: نمی دانم امروز چرا دنیا به ما پشت کرده است دست به هر کاری میزنم درست نمی شود. حالت ما این طوری است به اقبال دنیا شاد و با پشت کردنش محزون می شویم. محمد و آل محمد علیهما السلام و اولیاء الله که اینگونه نبودند. آن ها این خصلت را نداشتند که با آمدن دنیا خوشحال بشوند و بگویند وای دنیا به طرف ما آمد.

وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یک شب تا آسایش نداشتند. فردای آن شب امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: آقا جان دیشب خیلی گرفته بودید، چه شده است؟

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یک مقدار پول بیت المال نزد من بود که اهلش را هنوز ندیده بودم تا به دستشان برسانم خیلی این قضیه مرا ناراحت کرده بود. امروز الحمدلله آن را به اهلش رد کردم واقعیت این است که آنها اعتقاد داشتند اما ما نگاه می کنیم که کدام یک از آقایان بیشتر به ما پول می دهد پیش او می رویم. برادر بزرگوار من تا می توانید از این پول ها اجتناب کنید فردای قیامت همه این ها جواب دارد به قدر

احتیاجتان بردارید. والله خیلی وضع زمانه عوض و خراب شده است و بدتر از این هم می شود زیرا هر چه اعتقادات ما پایین بیاید، وضع ما بدتر می شود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید ای کاش به ما بیشتر از یک قوت غذا نداده بودند. طلبه های قدیم در شرایط سخت گذشته زندگی می کردند. حضرات این مطالب را در کتاب هایشان نوشته اند ماست را در کیسه می ریختند آب آن را می گرفتند و نان خشک تهیه می کردند و تا یک هفته با آن نان و ماست سر می کردند. گاهی نان پیدا نمی کردند بخورند پوست ناننج خشک شده به جای نان میخوردند. طلبه های آن زمان آن طور زندگی می کردند که بعد آقا و بزرگوار شدند اما حالا خدا نکند یک روز سفره ما کم رنگ شده باشد غذای ساده ای بر سر سفره ما باشد.

خدا مرحوم آیت الله فرید را رحمت کند. ایشان از بزرگان حوزه علمیه بود و من افتخار شاگردی ایشان را داشتم ایشان هم بحث مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله بود خیلی مرد ملا، وزین، بزرگوار با وقار و منبع الطبع بود. آیت الله فرید بود آیت الله فرید رحمه الله این قصه را از مرحوم آیت الله العظمی محمد حسن میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله نقل می کند و میرزای شیرازی رحمه الله هم از آیت الله عبدالنبی نوری رحمه الله نقل کرده اند.

ایشان می فرمود: ما در سامرا بودیم و هیچ پولی به ما نمی رسید. خیلی زندگی برای ما سخت شده بود مجبور بودیم با نماز و روزه گرفتن مقداری پول جمع کنیم که بتوانیم زندگی روزمره خودمان را سپری کنیم بعضی وقت ها مجبور می شدیم برای اداره زندگیمان از دکان ها جنس نسبیه می آوردیم تا وقتی که پول به



دستمان برسد تسویه حساب کنیم. ایشان نقل می کرد: روزی در خانه چیزی نبود و گفتم بروم مقداری جنس بگیرم. دکانی در محله بود که صاحبش مردی سنی بود و دکاش همه چیز داشت. ما گفتیم برویم با این مرد سنی حسابی باز کنیم که بتوانیم چند روزی زندگیمان را بگذرانیم.

آیت الله نوری رحمه الله گفت: ما رفتیم در دکان این آقا و گفتیم آیا شما حاضرید که ما مشتریتان شویم؟ گفت: مانعی ندارد. گفتم: من الان پولی ندارم که به تو بدهم اگر می شود حسابی باز کنید که وقتی پول بدستم آمد برای شما بیاورم. گفت: چشم، بفرمایید اشکال ندارد آقا: گفت ما هم رفتیم حسابی باز کردیم و مقداری جنس

آوردیم بعد از چند وقت کمی از حسابمان را تسویه کردیم اما بیشتر بدهکاری مان ماند تا اینکه مدتی گذشت پولی به ما نرسید ای داد ای بیداد چه کار کنم؟ امروز فردا و پس فردا گذشت اما پولی به دستمان نرسید لا اله الا الله، حسابمان هم بالا رفته بود.

یک روز که می خواستم به درس آقای میرزای شیرازی بروم، آمدم که از جلوی دکان مرد سنی رد بشوم یک دفعه شنیدم صاحب دکان با صدای بلند گفت: آقا شیخ، آقا شیخ گفتیم: بله. گفت: بیا اینجا ببینم. رفتم جلو گفتم: سلام علیکم گفت: علیک السلام خبر از حساب خودت داری یا نداری؟ گفتم نه چطور؟ گفت: حساب تو به شصت لیر رسیده چرا نمی آیی پول بدهی؟ یک دفعه این حرف از دهانم درآمد و گفتم چشم، چشم من دور روز دیگر پول را برای شما می آورم ناراحت نباشید چشم. خودم هم اصلاً نفهمیدم چرا این حرف را زدم. مرد سنی هم گفت خوب بفرما.

وقتی که خواستم به درس میرزای شیرازی رحمه الله بروم به خودم گفتم: این چه حرفی بود که زدی؟ دور روز دیگر از کجا می خواهی پول بیاوری؟ تو پولی نداری که دو

روز دیگر ببری. گفتم: راستی چه اشتباهی کردم چرا این حرف را زدم؟ ای کاش یک مقدار دیرتر قول می‌دادم رفتم به درس میرزای شیرازی رحمه الله اما چه رفتنی و چه درسی تمام فکرم این بود که این پول را از کجا بیاورم خدایا چه کار کنم؟ اگر این بنده خدا هم چیزی به ما ندهد از گرسنگی می‌میریم زن و بچه را چه کار کنم؟

با همان فکر و خیال و ناراحتی شب خوابم برد در عالم رؤیا دیدم یکی آمد و در زد و گفت: آقای نوری. گفتم: بله گفت: بلند شو بیا وقتی نگاه کردم دیدم ظاهراً خانه من در نجف است. اینطور به نظر آمد که خانه ام در نجف است. آن آقا گفت: بلند شو بیا به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقا با شما کار دارد. گفتم: چشم و به طرف حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم. وقتی رسیدم دیدم آقا (علیه السلام) از ضریح بیرون آمده و در گوشه ای نشسته اند. جلو رفتم و گفتم: سلام علیکم. آقا (علیه السلام) فرمود: علیکم السلام دست آقا را بوسیدم و عرضه داشتم که آقا جان، امری داشتید که مرا خواستید؟ فرمود: بله بیا این کیسه پول را بگیر در آن شصت لیره است بردار و برو به آن دکانی بده و طلبت را با او صاف کن گفتم چشم آقا جان دست شما درد نکند. همین که پول را گرفتم و می‌خواستم برگردم دیدم آقا فرمود: صبر کن. ایستادم. آقا کیسه ای دیگر برداشت و به من مرحمت کرد و فرمود: این کیسه هم شصت لیره دیگر است. این هم برای خودت و مدتی با آن زندگی ات را ادامه بده و خرج زندگی ات کن. گفتم: چشم. دست آقا را بوسیدم و از حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیرون آمدم و به طرف منزل با حالت خوشحالی حرکت کردم.

از خواب بیدار شدم و دیدم در همان جایی که بودم هستم و امید داشتم که با دیدن این خواب ان شاء الله فرجی شود. بلند شدم وضویی بگیرم رفتم به حیاط برای گرفتن وضوی یک مرتبه در خانه به صدا درآمد. رفتم در را باز کردم. دیدم نوکر آیت الله میرزای شیرازی بزرگ است. گفتم: بفرمایید، کاری دارید؟ گفت:

حضرت آیت الله میرزای شیرازی دیشب به من گفت: برو منزل آقای نوری و به او بگو به اینجا بیاید با او کار دارم. آمدم خدمت شما پیغام آقا را ابلاغ کنم. مرحمت بفرمایید تشریف بیاورید آقا با شما کار دارند گفتم: چشم.

لباس پوشیدم و به منزل میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله رفتم. تا وارد شدم میرزای شیرازی رحمه الله فرمود: خوش آمدی بفرماید. جلو رفتم و دست آقا را بوسیدم و نشستم. آقا فرمودند: منتظر شما بودم بیا این شصت لیر را بده به آن دگان داری که از شما طلب دارد و به شما گفته حسابت بالا رفته است. برو حسابت را با او صاف کن. من خیلی تعجب کردم. دیدم آقا دارد عین واقعیت را می گوید. پول را که از آقا گرفتم بعد از چند لحظه آقا فرمود: این شصت لیر دیگر هم مال شما است. خرج زندگیتان کنید. خیلی تعجب کردم. دیدم عین صحنه آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) برایم رخ داد.

بینید عزیزان من چرا اینطور شد؟ چه شد که میرزای شیرازی رحمه الله به این مقام رسید که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارتباط داشت. شما را به خدا کاری کنیم که ما هم لیاقت حضور در محضر ائمه علیهما السلام را پیدا کنیم. گاهی ائمه علیهما السلام خودشان را به جای دوست و رفیق شما جا می زنند. اینها نشان دهنده لیاقت است. تا انسان لیاقت نداشته باشد امام (علیه السلام) خودش را به جای انسان دیگری قلمداد نمی کند.

من نمی خواهم بگویم که امکانات شما بالا است. نه به جدم اینطور نیست. می دانم که بعضی از شما روحانیون از نظر امکانات خیلی در فشار هستید. وضع اکثر روحانیت از قدیم تا به حال ضعیف بوده و به عناوین مختلف در فشار بودند اما سعی کنید هیچ وقت متأثر نباشید و امیدتان به خدا باشد.

در فراز بعدی روایت، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای علی جان، بگویم بدترین مردم کیست؟ دعا کنید ما جزو این افراد نباشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ اتَّهَمَ اللَّهَ فِي قَضَائِهِ» بدترین مردم آن کسی است که این خصلت را داشته باشد لا اله الا الله هر که به خدا در قضا و قدر الهی تهمت بزند. ما در شرایط سخت زندگی این حالت را داریم گاهی که انگشت مان در گاز انبر می افتد به خداوند در قضا و قدرش تهمت می زنیم. خدا به دادمان برسد. خیلی باید مواظب زبانمان باشیم فرمود: بدترین مردم آن کسی است که خدا را در قضائش متهم کند، مثلاً بگوید: بله خدا دیگر دیواری کوتاه تر از دیوار ما گیر نیاورده است.

خدا که به ما لطف ندارد. خدا که عنایتی به ما ندارد. خوش به حال فلانی چرا خداوند با من اینطوری کرد؟ چرا به او زیاد داده ولی به من کم داده است.

این است که همیشه مورد غضب خدا هستیم انسان نباید در هیچ شرایطی از این حرف ها بزند. همیشه به قضاء الله راضی باشد به هر چه که برایش تقدیر شده خوشنود باشد. بگو که: خدایا معلوم می شود که من لیاقت بهتر از این را نداشتم یا اینکه معلوم میشود من گناهی کرده بودم که سزاوار این بلا- و عقوبت بودم. خدایا، از طرف تو به جز خیر چیزی نیست هر چه اشکال است از من است. «حَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرْنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ» (1) خدایا همیشه چیزی که از ما برای تو می آید بدی است اما آنچه که از طرف تو برای ما می آید خوبی است. عزیزان خدا را در قضائش متهم نکنید. مبادا در مقابل تقدیرش حرفی بزنیم این جملات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقعیت هایی است که انسان را از خواب عمیق بیدار می کند؛ پس ان شاء الله این جملات را سرلوحه کارتان قرار دهید یکی اینکه در دنیا آرزوی زیاد نکنیم و طمع به دنیا نداشته باشیم و دوم اینکه خدا را در قضائش متهم نکنیم.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام و به حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) توفیق عمل به این دستورات را به ما مرحمت بفرماید.

ص: 245

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ يُقْسِنُ الْقَلْبَ: اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَطَلْبُ الصَّيْدِ وَإِثْنَانُ بَابِ السُّلْطَانِ يَا عَلِيُّ لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا تَشْرَبُ لَبَنَهُ وَلَا تَأْكُلُ لَحْمَهُ،

وَلَا تُصَلِّ فِي ذَاتِ الْجَيْشِ، وَلَا فِي ذَاتِ الصَّلَاحِ، وَلَا فِي صَجَنَانَ. يَا عَلِيُّ، كُلِّ مِنَ الْبَيْضِ مَا اخْتَلَفَ طَرْفَاهُ، وَمِنَ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قِسْرٌ،  
وَمِنَ الطَّيْرِ مَا دَفَّ وَاتْرَكَ مِنْهُ مَا صَفَّ، وَكُلِّ مِنَ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَائِصَةٌ أَوْ صِيصِيَّةٌ» (1)

از جمله سفارشاتى که حضرت رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) مى فرمايد اين است:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يُقْسِنُ بَيْنَ الْقَلْبِ» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مى فرمايد: سه چيز است که موجب قساوت قلب ميشود و در روايات آمده است يکى از چيزهاىی که خداوند متعال بسيار تقبيح کرده، قساوت قلب است. اگر ملاحظه کنيد مى بينيد خداى تبارک و تعالى در قرآن تعبير ميکند که دل هاى اينها مثل سنگ است بلکه از سنگ هم سخت تر است (2)، چرا؟ براى اينکه مى بينيم گاهى اوقات سنگ با آن محکمی شکافته شده و از آن آب سرازير مى شود («يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ») (3) ولى دل بشر چقدر سخت و سياه است که

ص: 246

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 366.

2- سوره مبارکه بقره، آيه 74 «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»

3- همان.

هیچ وقت حاضر نمی شود که در پیشگاه خدا اشک بریزد، گریه کند، متأثر بشود. باید دنبال علت آن برود و ببیند عامل این قساوت قلب چیست؟ چه چیزهایی باعث می شوند که دل سنگ سخت بشود.

البته این سه موردی را که اینجا پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است همه عوامل قساوت قلب نیست. موارد دیگری نیز در روایات دیگر بیان شده که موجب قساوت قلب می شوند ولی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه عامل را گوشزد می کند و می فرماید که این سه را نداشته باش چون اثرش قساوت قلب است و اگر قلب قسی شد دیگر از لطف و محبت خدا دور میافتد و بهره ای ندارد.

چرا چشم ها خشک شده و اشکی از آن جاری نمی شود؟ حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: «قَسْوَةُ الْقَلْبِ مِنْ جَفْوَةِ الْعُيُونِ وَ جَفْوَةُ الْعُيُونِ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ وَ كَثْرَةُ الذُّنُوبِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (1) خشکی چشم علامت قساوت قلب است و بخاطر زیادی گناهان بوجود می آید. از بس گناه زیاد شده است، دل ها سنگ شده و چشم ها خشک شده اند. معلوم می شود گناه دل را سنگ می کند و دل که سنگ شد چشم خشک می شود. حالا چرا گناه زیاد شده است؟ دلیل آن حب دنیا و به تبع آن فراموشی مرگ است. مردم مرگ را فراموش کردند لذا زیاد دست به گناه می زنند ما مرگ را فراموش کرده ایم و به شدت دنیا را دوست داریم کسی که به دنبال دنیا برود اصلاً فکر مرگ نیست. وقتی انسان به دنبال چیزی می رود که به آن عشق دارد دیگر نگاه به پشت سرش نمی کند. وقتی دنبال محبوبش می دود دنبال عشق مجازی است دیگر صورتش را بر نمی گرداند تا ببیند پشت سرش چه خبر است. هر چه به او بگوئی حیوان درنده ای پشت سرت است متوجه نیست فقط به دنبال معشوقش می دود. یک

ص: 247

مرتبه می بینی حیوان درنده او را می گیرد و او را از بین می برد. حضرت (علیه السلام) آخر می فرماید که حب دنیا سرمنشأ همه گناهان است.

یکی از علما گذشته خدا رحمتش کند می فرمود: «حب الدینار رأس کل خطیئة» دوست داشتن اسکناس و پول اساس هر گناهی است. راست می فرمود همه چیز دنیا به همین پول است و مردم چه جنایت هائی که بخاطر پول نمی کنند.

«اسْتَمَاعُ اللّٰهُ» اولین مورد از سه موردی که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد قساوت قلب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود شنیدن صدای خواننده ها و آهنگ های حرام است. می بینید چه آهنگ هایی در رادیو و تلوزیون آهسته آهسته و زیر پوشش نظام مقدس جمهوری اسلامی به خورد جوانان ما می دهند؟ نظامی که این همه برای حفظ آن جوان دادیم نظام اسلامی نظام خوبی است. اسم خیلی شیرینی دارد. خیلی عالی است ولی خدا کند که این آقایان یک مقدار متوجه باشند که در چه جایگاهی هستند و در چه نظامی هستند و سر چه کاری هستند؛

ولی بعضی ها توجهی ندارند می بینیم که بعضی کتاب های پخش شده در بین مردم کتاب های ضاله هستند. اینها از کجا می آیند؟ از کجا به این ها اجازه چاپ داده شده است؟ در مملکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انسان اجازه بدهد یک کتاب بر علیه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشته و اجازه چاپ داده شود؟ خیلی مایه تأسف است. چقدر رهبر عزیز و بزرگوارمان به این ها تذکر میدهند که مواظب باشید اما گوش شنوا کجا است؟ مثل اینکه خدای ناخواسته بنا بر این است که کار خلاف بشود. چند دفعه آقا گفتند و تذکر دادند و بزرگواری کردند اما شما مسئولین چرا عمل نمی کنید؟

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: گوش کردن به لهویات دل راقسی می کند. گوش کردن موسیقی ها و لهویات چه زیانی به خدای تبارک و تعالی می رساند جز آن که دل گوش کننده به آن ها را سیاه می کند؟ برای خدا چه ضرری دارد که کسی رقاصی و خوانندگی کند؟ این ها برای خدا چه ضرر و زیانی می تواند داشته باشد؟ یک سر

سوزنی ضرر به ذات اقدس باری تعالی وارد نمی‌کند نمیتواند یک سر سوزنی به ساحت مقدس ولی الله الاعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خدشه وارد کند. خدا گواه است اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه علیهما السلام حکمی را بیان می‌کنند برای خاطر خود ما می‌گویند. می‌خواهند ما را عاقبت به خیر کنند. در غیر این صورت، رفتار و اعمال ما زیانی به آنها می‌رساند؟ کسی صبح تا غروب برود بزند و برقصد جز به خود ضرر و زیان وارد نمی‌کند چرا ما دلمان به حال خودمان نمی‌سوزد؟

«وَ طَلَبُ الصَّيْدِ» دوّم، دنبال شکار رفتن است که می‌بینیم بعضی از آقایان برای می‌روند تا سرگرم شوند هر روز تفنگ را بدست بگیرند یا الله کجا؟ برویم شکار و گردش کنیم؛ آقا جان شکار برویم یعنی چه؟ نمیدانی یکی از محرمات است مراجع معظم حتی در رساله‌ها هم آورده‌اند که اگر افراد بخواهند این عمل را موضوع سفر قرار دهند سفرشان هم مشکل پیدا میکند، با توجه به اینکه در سفر معصیت نماز را باید تمام خوانند. معلوم می‌شود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت علیهم السلام نمی‌خواهند این کارها از ما سر سر بزند دنبال صید رفتن دل را قسی می‌کند. دنبال شکار رفتن و کشتن حیوانات قساوت قلب می‌آورد.

«وَ إِيْتَانُ بَابِ السَّلْطَانِ» سوم اینکه انسان برود و کنار یک نفر قدرتمند بنشیند. آیا تو میدانی مرکز همه برنامه‌ها باب سلطان است. اینکه جلوی چشمش هر که را بیاورند، هر که را ببرند، هر که را بزنند، دیدن این‌ها قساوت قلب می‌آورد.

بعد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) چند مسأله را بیان می‌کنند که جنبه حکم شرعی دارد و از احکام مهم است. می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا تَشْرَبُ لَبَنَهُ وَلَا تَأْكُلُ لَحْمَهُ» در پوست آن حیوانی که شیر و گوشتش خوردنی نمی‌باشد نماز نخوان مثل حیوانات درنده در پوست گربه نمی‌شود نماز خواند. در پوست شیر نمی‌شود نماز خواند.



«وَلَا تُصَلِّ فِي ذَاتِ الْجَيْشِ» در ذات الجیش نماز نخوان. ذات الجیش چیست؟ می گویند: ذات الجیش سرزمینی است که از ذوالحلیفه دورتر است. ذوالحلیفه در مدینه است که مسجد شجره در آنجا واقع است. سرزمینی است که حدوداً یک میل با مدینه فاصله دارد ذات الجیش تقریباً با مدینه پنج میل فاصله دارد. می گویند نماز خواندن در ذات الجیش کراهت دارد زیرا جایی است که لشکر سفیانی در آن قرار میگیرد و آنجا سرزمینی است که اهلش را فرو خواهد برد. لشکر سفیانی در آنجا محبوس می شوند و در زمین فرو می روند. آقا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند آنجا نماز نخوانید.

این یک معنایی است که آقایان برای ذات الجیش کرده اند ولی بعضی گفته اند: کراهت نماز در ذات الجیش بخاطر این است که ذات الجیش مرکز لشکر و سربازان است و در تیررس دشمن است پس باید در جائی نماز بخوانی که در تیررس دشمن نباشی و در جای پنهانی باشی که از خطرات در امان بمانی؛ البته بیشتر بزرگان معنای اول را پذیرفته اند.

«وَلَا فِي ذَاتِ الصَّلَاةِ» در کتاب وافی و امثال اینها صلاصل را با صاد ضبط کرده اند ولی مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله سلاسلین را با سین نقل کرده و با صاد نیاورده اند حالا ذات الصلاصل چیست؟ صاحب مجمع البحرین می گوید: سرزمینی است که گل و ریگ با هم قاطی است. شن های ریز را ریگ می گویند. گل با شن های ریز مخلوط است. احتمال بیشتری داده می شود که زمین های باتلاقی است مثلاً الان در اطراف نمک زار قم دریاچه نمک زمینش باتلاقی است یعنی همینطور که انسان ایستاده است در باتلاق فرو می رود. وقتی می خواهی از شام به طرف بغداد بیایی یک قسمت جاهایی است که زمین های باتلاقی دارد یعنی ماشین خود به خود فرو می رود و بنده چون سفری از شام به عراق آمدم خودمان گرفتار شده بودیم. ماشین ما مسیر را اشتباه رفت و متأسفانه در این جاده باتلاقی

افتادیم و آنجا هر کس بیفتد خدا باید او را نجات بدهد اگر خدا به دادش نرسد از دنیا می رود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در این سرزمین ها نماز نخوانید، کراهت دارد. جایی که زیر پای انسان محکم نیست و استقرار ندارد.

«وَلَا فِي ضَرْبِ جَنَّاتٍ» آن هم سرزمینی است بین مکه و مدینه اسم زمین خاصی است. آنجا هم نماز خواندن کراهت دارد چون محل جن ها است. می گویند مرکز و پایگاه اجنّه آنجا است اگر کسی به آنجا برود و نماز بخواند، جن زده می شود و حالت جن زدگی پیدا می کند. حالا اگر جن زده شد چه بلائی به سرش می آید نمی دانم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آنجا نماز نخوانید کراهت دارد.

«يَا عَلِيُّ، كُلِّ مِنَ الْبَيْضِ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاةً» ما حیوانات تخم گذار زیاد داریم. مرغ، مرغابی، غاز شتر مرغ کبوتر و مانند این ها. همه تخم می کنند. همه تخم گذار هستند. حال خوردن کدامیک حلال است و خوردن کدامیک حرام؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان، آن تخمی را بخور که دو طرفش با هم مختلف باشد. بعضی تخم ها را ملاحظه بفرمایید گرد است. این ها خوردنش حرام است. نمی شود از آنها بخوری ولی بعضی از تخم ها را نگاه می کنی مثل تخم مرغ هستند. ملاحظه بفرمایید یک طرفش با طرف دیگرش تفاوت دارد. سر و ته آن مثل هم نیست. هر دو طرفش گرد نیست. خوردن این نوع تخم اشکال ندارد. اگر مرغابی را ملاحظه بفرمایید همینطور است. تخم غاز را نگاه کنید یک طرف آن پهن تر از طرف دیگر است. خوردن آن اشکال ندارد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر تخمی در بیابان دیدید که دو طرف آن با هم یکسان نیست و اختلاف دارد خوردنش حلال است. اگر دیدی دو طرفش یک نواخت است آن را نخورید حرام است. این هم یک دستور زیبایی است که آقا فرمودند. «وَمِنْ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قِشْرٌ» چه قسمی از ماهی ها را بخوریم؟ فرمودند: آن نوعی که روی پوستش پولک دارد آن را بخورید اما خوردن ماهی که فلس ندارد حرام است. نمی شود آن را خورد.

«وَمِنَ الطَّيْرِ مَا دَفَّ وَاتْرُكُ مِنْهُ مَا صَفَّ» از پرندگان کدام را می توانیم بخوریم؟ این ها را به جز انبیاء و اولیاء الهی علیهما السلام کسی نمی داند ما نمی توانیم بفهمیم اگر این ها را نمی گفتند ما متوجه نمی شدیم این ها متصل به منبع وحی هستند. اگر پیغمبر و ائمه علیهما السلام نمی گفتند ما از کجا می فهمیدیم؟ چه حسابی در کار است که یک سری از حیوانات را حلال کردند و بخشی از آنها را حرام کردند؟ خدا چه موادی در بدن این حیوانات قرار داده است که ما را دوست داشته و فرموده آنها را نخورید و با گذاشتن حکم حرمت روی آنها ما را از خوردن آنها پرهیز داده است؟

می فرماید پرنده ای که می خواهی بخوری از پرنده هایی باشد که بیشتر بال می زند. وقتی حرکت می کند با بال زدن حرکت می کند مثل کبوتر که تند تند بال میزند ولی بعضی از پرنده ها در آسمان لحظه ای بال میزنند و تا چند دقیقه دیگر بال نمی زنند این دسته حرام است.

«وَكُلِّ مِنَ طَيْرِ الْمَاءِ» از پرنده های دریایی کدام را میتوان خورد؟ هر حیوانی را که این علامت را داشته باشد «مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ أَوْ صَيْصِيَةٌ» قانصه چیست؟ چلودانه که مثل معده انسان عمل می کند. بعضی حیوانات چلودانه دارند. جلو سینه آنها قرار دارد دانه که می خورند در چلودانه می رود در لغت نامه می گوید: قانصه مثل معده انسان است مثلاً دانه مرغ می خورد. دانه به چلو دانه می رود. خلاصه خوردن حیواناتی که چلو دانه دارند حلال است.

دیگر حیوانی که دارای صیصیه باشد. صیصیه چیست؟ حیوانی که پشت پایش مثل پای خروس است یعنی پشت پایش یک تیغ بالا آمده است. به عربی به آن مخلت می گویند. حیواناتی که پشت پایشان مخلت دارد خوردنش حلال است؛ بنابراین حیواناتی که این دو حالت را داشته باشند یا چلو دانه دارند یا مخلت داشته باشند گوشتشان حلال و قابل استفاده است و حیوانی که ساق پایش هیچ چیزی ندارد و صاف صاف است و چلودانه هم ندارد، خوردنش حرام است.

خداوند متعال ان شاء الله توفیق عمل را به ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَمِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَحَرَامٌ أَكُلُهُ لَا تَأْكُلُهُ يَا عَلِيُّ، لَا قَطَعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثَرَ. يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى زَانٍ عُقْرٌ، وَلَا حَدٌّ فِي التَّعْرِيبِ، وَلَا شَفَاعَةٌ فِي حَدٍّ، وَلَا يَمِينٌ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» (1)

در رابطه با حرام و حلال بودن گوشت حیوانات در جلسه قبل روایتی از وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بیان شد که چه حیواناتی گوشتشان حلال است و چه قسمی از آن ها حرام است. چند حکم دیگر که در ادامه این روایت بیان شده است را در این جلسه بیان می کنیم :

«يَا عَلِيُّ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَمِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَحَرَامٌ أَكُلُهُ لَا تَأْكُلُهُ» هر حیوانی که نیش داشته باشد مثل شیر، پلنگ گرگ و امثال این ها و آن پرندگانی که دارای چنگال باشند مثل لاشخورها گوشتشان حرام است.

«يَا عَلِيُّ، لَا قَطَعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثَرَ» آنچه که ظاهر قضیه است و به ذهن انسان می آید این است که منظور حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) این است که درخت میوه دار را قطع نکنید درختی که شکوفه دارد و گل بسته است را نباید قطع کرد ولی فرموده اند

ص: 253

این معنا مراد نیست بلکه مسأله مربوط به باب حدود است چطور؟ می فرماید: اگر سارقی میوه درختی را دزدید آیا میشود دستش را قطع کرد؟ چون دستور اسلام درباره دزدی و سرقت این است که اگر کسی دزدی کرد و مالی را که در حرز و امان است به سرقت برد باید دستش را قطع کنند.

حالا اگر سارقی آمد در باغ میوه درخت شما را چید و سرقت کرد آیا اینجا هم دستش را باید قطع کرد؟ اگر واقعاً حکم سرقت را بخواهید اجرا کنید و دست سارق در این موارد هم قطع بشود و مصیبتا خیلی کار سخت می شود چون در روستاها خیلی از سر درختی ها را می دزدند هندوانه ها را میخورند خربزه ها را هر که می خواهد از آنجا عبور کند بر می دارد و می برود. هیچ فکر نمی کند حرام است. حرام است. بابا مال مردم است چرا دست می زنی؟ چرا جلو شکم را نمی گیری؟ اگر بنا باشد برای سرقت میوه هم دست قطع بشود خیلی مشکل خواهد شد. دست قطع شده در جامعه زیاد خواهیم داشت. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است در دزدیدن میوه درخت قطعی نیست در دزدیدن شکوفه های درخت قطعی نیست یعنی نباید دست سارق را قطع کنید.

حالا چرا نباید دست کسی که میوه می دزدد قطع شود؟ جهت آن چیست که قطع نمی کنند؟ من عرض می کنم واللہ العالم. شاید نکته این باشد باغ هائی که درخت و میوه دارند دارای حصار و دیوار نیستند نوعاً باغ ها آزادند مسیر باغ ها بسته نیست. شما اگر تشریف برده باشید و بعضی از باغ ها را دیده باشید حتی راه و جاده بعضی از باغ ها زیر درخت های میوه است یعنی از راهی که می خواهید بروی دیوار هم ندارد. دو طرف باغ شاخه های درختان آلبالو و گیلاس و و گیلاس و زردآلو و درختان دیگر که سر درختی دارند آویزان است. اخیراً رسم شده که دیوارکشی کنند و الا قدیم این چیزها نبود حداکثر این بود که مثلاً از این زمین به آن زمین

یک پرچین می زدند. اهالی مازندران این حصارهای وسط را پرچین تعبیر می کنند. چیزهایی که به وسیله چوب درست می کردند حداکثر یک پرچین می زدند. حتی خانه هایشان هم دیوار نداشت.

یادم هست در قدیم وقتی از نجف به ایران برگشتم در روستاها اصلاً دیواری نبود. تمام این خانه ها به هم راه داشتند و راه باز بود از حیاط همدیگر عبور می کردند. از خانه هم می گذشتند و می رفتند کمال اطمینان و وحدت و مردانگی و غیرت بین این خانواده ها حاکم بود. کسی کوچک ترین خیانتی نمی کرد.

به هر حال می خواهم عرض کنم شاید بتوان گفت که برای سردرختی معمول نیست حصار درست کنند قهراً این باغ ها دستخوش حوادث و چیدن ها و خوردن ها قرار می گیرد.

اینکه می بینید درباره حق الماره هم آقایان صحبت کرده اند که اگر کسی از جانی عبور کرد و مجبور بود از میوه باغ دیگری بخورد فتوا داده اند که اشکال ندارد، به خاطر این بود که برای باغ ها حصار درست نمی کردند همینطور در مسیر راه میوه بود و بعضی هم استفاده میکردند البته این هم یکی از عنایات قدیمی ها بود که اینقدر سخاوتمند و دست و دل باز بودند و به هم بذل و بخشش داشتند. میوه ها را سر راه می گذاشتند که اگر کسی گرسنه بود و بیچاره ای از آنجا عبور

می کرد و خسته بود از میوه ها بخورد.

آن هایی که از سر درختی استفاده می کردند به صاحبش می گفتند آقا از سر درختی شما خوردم. صاحب باغ هم می گفت: فدای سرت بخور نوش جان، خدا برکت بدهد. قدیم اینطوری بود مثل الان نبود که اگر کسی کوچک ترین چیزی از زمین و باغ دیگری بردارد تا پولش را ندهد رهایش نمی کنند قدیم این حرف ها نبود. پول معنا نداشت. محبت به خلق خدا از هر چیز دیگر بیشتر ارزش داشت. همیاری و

تعاون خیلی در قدیم زیاد بود. اینجا است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرًا» یعنی دست سارقی را که از میوه و سردرختی ها برده، قطع نکنید، همینطور درباره شکوفه ها و گل هایی که داده می شود.

مرحوم ملا- محسن فیض کاشانی رحمه الله هم از این حدیث همینطور برداشت کرده اند که خیال نکنید مراد قطع درخت است بلکه منظور این است که درباره کسی که از سردرختی دیگران استفاده می کند، حد قطع نیست.

«يَا عَلِيُّ، لَيْسَ عَلَيَّ زَانٌ عَقْرًا» بر شخص زناکار عقر نیست. عقر یعنی صداق و مهریه، پس مسأله این است اگر زنایی محقق شد آیا مهریه دارد؟ فرمودند مهریه ندارد؛ یعنی از نظر اسلام کسی که حیثیت خودش را به دست خودش به باد می دهد ارزش ندارد. این چه ارزشی دارد؟ چه مهریه ای می خواهد؟

«وَلَا حَدٌّ فِي التَّعْرِيزِ» آیا تعریض حد دارد؟ یعنی اگر کسی به کسی با کنایه نسبت زنا داد و قذف المحصنین کرد آیا حد بر او جاری می شود؟ یک موقع العیاذ بالله کسی نسبت زشت زنا را به محصنین می دهد و قذف المحصنین می کند یعنی رسماً به کسی می گوید که تو زنا دادی، اگر زن محصنه باشد و شوهر داشته باشد این قذف زن شوهر دار است و حد دارد ولی یک موقع به تعریض چنین نسبتی را می دهد و با کنایه معنای زنا را می رساند مثلاً می گوید تو را با فلان نامحرم دیدم عمل خاص را نسبت نمی دهد بلکه به گونه ای دیگر عنوان می کند، حالا اگر یک نفر به یک زن مؤمنه شوهر دار پاکدامن با تعریض و کنایه نسبت زنا داد آیا کنایه هم حد دارد؟ آیا باید حدش بزنیم؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود نخیر، صورت دوم حد ندارد یعنی با تعریض و کنایه اگر کسی خدای ناخواسته دامن یک نفر پاک را متهم کرد، حد ندارد.

«وَلَا تَشْفَعُ فِي حَدِّ» آقا جان در جاری شدن حد شفاعت نیست. کسی جرمی کرده و باید به او حد جاری کنند حالا چنان غوغائی برپا می کنند که حد بر او جاری نشود، تلفن ها زده می شود تا جلو اجرای حکم را بگیرند، ای بابا شما چرا خلاف فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار و عمل می کنید؟ این چه تلفن هایی است که می زنید تا جلو حکم گرفته شود؟ مگر خون او رنگین تر است که می گوئید پسر فلانی است و می خواهید که حکم اجرا نشود؟

می گویند فلانی محکوم به حد شده از آقایان خواهش می کنند که این پسر فلانی است بزرگواری کنید کمک کنید او را حد زنند عزیز من پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در باب حد شفاعت نیست چرا این ها را مطالعه نمی کنند؟ در باب حد، شفاعت کردن حرام است و جایز نیست یعنی اگر کسی واقعاً به حد الهی محکوم شد، باید حد بخورد و کسی حق ندارد درباره او واسطه شود باید حکم خدا انجام شود، حتی آقایان در رساله ها نوشته اند «يجب على الحاكم اجراء الحد بعد ثبوته» اگر جرم ثابت شد باید حاکم حد را جاری کند و اگر حق الناس است باید مطالبه کند.

با اینکه اجرای حکم واجب است ولی دیده می شود که دست به کار می شوند و شروع می کنند به تلفن زدن و جلوگیری از اجرای حکم عجیب است. این ها همه ندانم کاری در مسائل شرعی است.

«وَلَا يَمِينُ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» قطع صله رحم، قسم خوردن ندارد مثلاً بگویند «والله دیگر من فامیل تو نیستم» «به خدا قسم اگر من دیگر پا در خانه تو بگذارم» این قسم ها فایده ای ندارند.

به ما تلفن می زنند و می گویند: «حاج آقا من قسم خوردم که دیگر منزل داییم نروم منزل خاله ام نروم حالا من چه کنم؟» چرا قسم خوردی؟ قسم خوردن درباره امر حرام و یا امر مکروه ارزشی ندارد آقایان قسم درباره امر مکروه را



هم قبول نمی کنند تا چه برسد به اینکه درباره حرام قسم بخورد می گویند متعلق قسم حتماً باید رجحان داشته باشد مگر میشود برای هر چیزی قسم خورد؟

طلبه ای جلوی من می:گفت به خدا قسم من از این به بعد به این آقا سلام نمی کنم. گفتم: چه گفتی؟ این چه قسمی است که می خوری؟ گفتم این قسم تو که جایز نیست. سلام کردن یکی از آداب اسلامی است اگر چه با آن شخص میانه خوبی نداری اما وقتی مسلمان به مسلمان برخورد، باید سلام کند.

میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله در نجف بود. ایشان زمان مرحوم شیخ رحمه الله در نجف بود. بعد از اینکه به مقام مرجعیت رسیدند باز هم چند سال در نجف ماند که شنید شیعیان سامرا خیلی در اذیت و آزارند سنی های سامرا خیلی شیعیان را اذیت می کردند. میرزا رحمه الله گفت: به طلبه ها اعلام کنید که من می خواهم حوزه نجف را به سامرا ببرم. گفتند: آقا برای چه می خواهید این کار را کنید؟ فرمود: بروم خدمت عسگرین (علیه السلام) شاید قدم ما باعث شود که یک مقداری شیعیان آنجا قدرت و نیرو بگیرند.

میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله خیلی بزرگوار بود حوزه نجف را به سامرا آورد. الان سامرا مدرسه ای هم که میرزای شیرازی رحمه الله ساخته اند موجود است. مدرسه ایشان معروف است. وقتی ایشان به سامرا تشریف آوردند و حوزه را به سامرا آوردند و درس را شروع کردند اذیت و آزارهای سنی ها شروع شد. سنی ها به طرف میرزای شیرازی سنگ پرتاب می کردند و آزارش می دادند. تا میرزا می خواست برای درس برود به آقا سنگ می زدند. سنی ها به بچه هایشان می گفتند که این پیرمرد سید را هر جا دیدید اذیت کنید. میرزا چیزی به این ها نمی گفت و با آن ها خوش رفتاری می کرد تا یک قضیه ای در سامرا پیش آمد و مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله با این قضیه سامرا را متحول کرد.

یکی از جوان های سامرا از اهل سنت خواست ازدواج کند. دستش خالی بود و پول نداشت. هر طرفی زد که پول فراهم کند نتوانست. این پسر جوان سنی گفت که من الان می روم سراغ میرزای شیرازی و می گویم که من می خواهم ازدواج کنم و پول ندارم اگر میرزای شیرازی پول ازدواج من را داد که کاری با او ندارم ولی اگر نداد من از این به بعد نمی گذارم راحت بماند و راحت زندگی کند به هر طور شده او را از اینجا بیرون می کنم آن قدر اذیتش می کنم تا از اینجا برود. این جوان پیش خودش عهد کرد که به این وسیله میرزا را اذیت کند.

میرزا در مجلس نشسته بود جمعیت همه در محضر آقا بودند. این جوان وارد شد مستقیم رفت کنار میرزای شیرازی و گفت: جناب میرزا جریان من این است می خواهم ازدواج کنم ولی پول ندارم. شما چیزی دارید به من بدهید و من را برای امر ازدواج کمک کنید؟ تا میرزا این حرف را از این جوان شنید به او فرمود که می خواهی ازدواج کنی؟ گفت: بله. فرمود: چقدر خرج ازدواجت می شود که من بدهم؟ آن جوان گفت: بیست لیره میرزای شیرازی سریع بیست لیره به او داد و فرمود: بیا جانم این پول را بگیر و برو ازدواج کن.

این جوان پول را گرفت و بیرون آمد و پیش بزرگان سامراء رفت. گفت: من پیش میرزای شیرازی رفتم و جریان را برای ایشان گفتم که می خواهم ازدواج کنم از او تقاضای کمک کردم و ایشان بیست لیره به من داد. این جوان هر جا نشست قضیه را تعریف کرد. گفت آقا پول تمام ازدواج من را داد. بیست لیره آن روز خیلی پول بود.

این قضیه گوش به گوش بین مردم پخش شد بزرگان سامرا که تمام برنامه های آزار و اذیت میرزای شیرازی رحمه الله زیر سر آن ها بود و یا خودشان اذیت می کردند یا دستور اذیت می دادند تا این ماجرا را دیدند، گفتند حالا که اینطور شد پس دیگر وظیفه ما عوض شد. یک شمشیر تیز و بزرگی را همراه با قرآن در یک سینی

گذاشتند و یک روپوش روی شمشیر و قرآن انداختند و محضر میرزای شیرازی رفتند. آقا فرمود: امری دارید؟ بزرگان سامرا سینی را جلو آقا گذاشتند. آقا روپوش را برداشت دید شمشیر و قرآن است. فرمود: این سینی و شمشیر و قرآن برای چیست؟ بزرگان سامرا گفتند: ما تا حالا نفهمیدیم، عقل ما نمی رسد شما را اذیت و آزار کردیم خواهشمندیم یا با این شمشیر از ما انتقام بگیر و با آن گردن ما را بزن یا اینکه همه ما را عفو کن و به این قرآن ببخش. میرزا فرمود: من همه شما را بخشیدم.

بعد فرمود: شما خیال می کنید این بچه هائی که در کوچه ها می آیند و ما را اذیت می کنند اینها فرزندان شما هستند؟ اینها فرزندان خود من هستند. فرمود: بچه نسبت به بابایش اذیت و شیطونی دارد. گاهی اوقات شوخی می کردند و مرا اذیت می کردند اشکالی ندارد. آنچنان میرزای شیرازی رحمه الله این ها را متحول کرد که می گویند بعد از این جریان شیعه های سامرا در نهایت استراحت بودند.

بینید با یک عمل زیبای این مرجع چه تحولی در سامرا ایجاد شد. با اخلاق نیکو چطور آن ها را جذب کرد با رفتار شایسته چگونه مخالفین را نسبت به شیعه خوش بین کرد. امثال میرزای شیرازی رحمه الله برای ما الگو هستند اما چرا ما باید در حوزه علمیه طوری رفتار کنیم که مردم نسبت به اهل علم بدبین شوند؟ چرا ما بگونه ای رفتار می کنیم که مردم از دین زده می شوند؟ مگر نه این است که مردم اهل علم را برای خود الگو می دانند؟ چرا نباید زبان هایمان را کنترل کنیم.

ان شاء الله این پند ما را بپذیرید ما شما را دوست داریم که این ها را عرض می کنیم. استدعا دارم مواظب باشید حرکت های ما برنامه های ما طوری باشد که موجب اذیت و آزار مردم نشود موجب عملی نشوید که خدا آن را دوست ندارد.

خدا ان شاء الله همه ما را مؤدب به آداب اسلامی بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«و هو لا يمين في قطيعة رحم، ولا يمين لولد مع والده، ولا لامرأة مع

زوجها، ولا للعبد مع مولاه» (1)

در ادامه سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود بیان شده است که :

«لَا يَمِينَ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» اشاره شد که در قطع رحم قسم جان ندارد یعنی انسان نمی تواند قسم بخورد که رحمش را قطع کند مثلاً قسم بخورد که برای دید و بازدید فامیلی نرود رحم را هم به معنای اعم گرفته اند چه فامیل پدر و چه فامیل مادر، همه را شامل می شود. به هر حال قسم خوردن برای قطع رحم فایده ندارد و وجوب وفا ندارد یعنی لازم نیست به آن قسم عمل کنند .

«وَلَا يَمِينَ لَوْلَادٍ مَعَ وَالِدِهِ» قسم خوردن فرزند با بودن پدر مورد ندارد. این هم خیلی مهم است. اینکه با بودن پدر فرزند قسم بخورد کنایه از این است که فرزند بخواهد با قسم، کاری را انجام دهد در حالی که پدر راضی نیست یا پدر، فرزند را نهی می کند و مایل نیست فرزندش آن کار را انجام دهد اما فرزند قسم بخورد که

ص: 261

من این کار را می‌کنم و بگویند من چون قسم خورده‌ام دیگر واجب است این کار را انجام دهم. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید وقتی پدر رضایت ندارد تو نمی‌توانی قسم بخوری. با بودن پدر، ولایت پدر بالاتر از قسم تو است؛ لذا قسم فرزند بی‌مورد است و لازم الوفاء نیست این نشان دهنده این است که ولایت پدر چقدر بالا است که خدا قسم خودش را هم تحت الشعاع پدر قرار داده است.

ما چقدر از این مسأله دور هستیم ما واقعاً خیلی ناآگاه هستیم. در مسائل حقوقی هیچ توجهی به حقوق نداریم ما واقعاً به این حقوقی که برای بزرگان بیان شده است واقف نیستیم باید امثال رسالة الحقوق امام سجاد (علیه السلام) را مطالعه کنیم. این رساله برای طلبه‌ها لازم است و باید آن را داشته باشید، مطالعه کنید. خیلی عجیب است با مطالعه آن انسان می‌فهمد چقدر حقوق به گردن دارد.

مرحوم شیخ‌رحمه الله در آخر قسمت مکاسب محرمه چقدر حقوق را می‌شمارد؟ اینها را برای چه کسانی گفته‌اند؟ عاملین به این دستورات چه کسانی هستند؟ چه کسی باید به اینها عمل کند؟ طبیعتاً همه مردم باید به آنها عمل کنند اما اهمیت این مسأله برای ما طلبه‌ها بیشتر است چون هر کسی که ما است و درس خوانده است هر چه

درس را بیشتر بخواند بیشتر به خدا نزدیک می‌شود. هر چه شما درس بخوانید و قدم به قدم جلو بیایید به ذات اقدس حق تعالی نزدیکتر می‌شوید. از نظر سواد از نظر تقرب خطاب به شما بیشتر است. عقوبتتان هم بیشتر است.

می‌خواهم پرده را عقب بزنم و با صراحت صحبت کنم بدانید اگر جایگاه ما مهم‌تر است، کتک ما هم شدیدتر است یک موقع فکر نکنید عذاب روحانی با مردم یکی است. هر که اینطور فکر کند اشتباه کرده است اگر خدای ناخواسته خدا بخواهد ما را عذاب کند عذاب ما سخت‌تر از مردم خواهد بود؛ چرا؟ برای خاطر اینکه ما باسوادیم ما درس خوانده‌ایم. همچنان که اگر عبادت کنیم عبادت

ما هم بالاتر از عبادت مردم است چطور در دادن جایزه و پول و مقام و احترام روحانی باید جلو باشد ولی عذابش نه؟ هر جا مقدار حسنه بالا رفت مقدار گناه و عقوبت هم بالا می رود درست هم است. معنای عدالت هم همین است.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «لَا يَمِينُ لِرُؤُوسِ مَعَ وَالِدِهِ» فخر المحققین رحمه الله فرزند مرحوم حلّی رحمه الله آن مقام را پیدا کرد. مرحوم علامه حلّی رحمه الله خودش ملا است. پسر ایشان فخر المحققین رحمه الله هم ملا- است. دختر ایشان، ملا بود. خانم ایشان ملا بود همه ملا بودند؛ حتی خدمتکار آقا که فاضل مقداد رحمه الله است هم ملا و مجتهد بود لا- اله الا- الله صاحب کتاب «التنبیه» که صاحب جواهر رحمه الله اسم ایشان را می برد و از مجتهدین و علمای نامی امامیه است خدمتکار در خانه علامه حلّی رحمه الله بوده است درس هم می خوانده است. تمام اینها مجتهد و ملا شده بودند. چه سعادتی داشتند. چه مقامی داشتند. آن وقت فخر

المحققین رحمه الله می فرمود: تا پدرم زنده بود برای انجام تمام کارها اول از ایشان اجازه می گرفتم. طبق مثال هایی که ما می زنیم می گوئیم بی اجازه پدر آب نمی خورد. تمام کارها را اول از پدرش اجازه می گرفت.

اما متأسفانه الآن چگونه است؟ در زمان و عصر ما برخی ها می گویند: بگذار تا پدر من نفهمیده است بروم فلان کار را انجام دهم بعداً به پدرم میگویم که این کار را کرده ام. چرا به پدرت نمی گوئی که می خواهی این کار را انجام دهی؟ می گوید اگر بگویم ممکن است مخالفت کند بگوید نه کمال معرفت را ببین. فخر المحققین رحمه الله می گوید بی اجازه پدر آب نمی خورد یعنی اینقدر ولایت پدر را قبول داشت. حق هم همین است چون حیاط ظاهری به دست پدر است

روزی ظاهری به دست پدر است.

خداوند متعال می فرماید من می توانستم بنده های خودم را از بچگی که به دنیا می آیند بدون نیاز به پدر و مادر سیر کنم این قدرت را داشتم اما می دانید چرا

این کار را نکردم؟ چرا بشر را محتاج به پدر و مادر قرار دادم؟ برای اینکه حقوق دیگران را بفهمند و خیال نکنند که فقط خدا است. نگویند که فقط خدا را دارند و نیاز به کسی ندارند در نتیجه مانند والدین بی احترام شوند. بفهمند که پدر و مادر دارند برادر و خواهر دارند همکار دارند کارفرما دارند؛ لا اله الا الله خدا می فرماید خواستم این مراتب را به بشر برسانم به ذات خودم سوگند قدرت من بیش از این حرف ها است. من می توانستم کاری کنم که تا آخر عمر کسی محتاج کسی نباشد اما این کار را نکردم تا بندگانم را درباره حقوق یکدیگر آزمایش کنم. واقعاً هم برای خدا کاری نداشت او می توانست که ما را از هم بی نیاز کند برای خدا چه زحمتی داشت که بنده و شما را از همه جهات، از هم مستغنی کند گونه ای که هیچ احتیاجی به یکدیگر نداشته باشیم؟ برای خدا چه کاری داشت؟ قدرت خداوند مطلقه است خوب میتوانست این کار را انجام دهد اما با این حال این کار را نکرد چه کار کرد؟ بنده را محتاج شما کرد، شما را محتاج بنده

کرد، ما را محتاج پدر و مادر کرد پدر و مادر را محتاج فرزند کرد، مردم را محتاج یکدیگر کرد چرا؟ فرمود می خواهم بندگانم را در این مراحل حقوق بیازمایم و امتحان کنم به کسانی که حقوق یکدیگر را رعایت می کنند اجر دهم و آن هایی را که حقوق یکدیگر را پایمال می کنند کیفر کنم.

ببینید برادران بزرگوار عالم آفرینش عالم نظم است عالم اسباب و مسببات است. خدا هر چیزی را همراه اسبابش قرار داده است. دکتر را گذاشته که اگر مریض شدی نزد او بروی. اگر همین طور در خانه بنشین و بگویی خدایا مرا شفا بده فایده ندارد. اگر تا آخر عمرت بنشین و دکتر نروی من تو را شفا نمی دهم چرا؟ چون تو می خواهی با عملت حکمت من را هم از بین ببری. من حکیم هستم و دکتر را با حکمت خودم بوجود آورده ام باید دکتر بروی یعنی تو

مريض می شوی با حکمتم دکتر هم هست با حکمتم. این است که خداوند متعال در قرآن می فرماید: «أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ» (1) آیات الهی خیلی محکم هستند. هر چیزی را جای خودش قرار داده است اینطور نیست که هر کس قدرت دارد هر کاری خواست انجام دهد. من و شما هم همین طور هستیم. خیال نکنیم اگر پشت میز قدرت نشستیم هر کاری باید بکنیم نه قدرت باید با دستگاه حکمت کنترل شود. برادرانی که پشت میز نشسته اید آقایانی که مسئولین مملکت هستید مواظب باشید شما خیال می کنید هر چه قدرت دارید باید قدرتان را به کار ببرید؟ این طرز تفکر غلط است. قدرت باید پشت دستگاه حکمت برود. از دیدگاه حکمت قدرت باید به کار گرفته شود.

برادران عزیز من اگر قدرت پشت دستگاه حکمت بود مملکت سعادت مند می شود جامعه سعادت مند می گردد ولی اگر خدای ناخواسته قدرت بخواهد از پشت دستگاه حکمت بیرون بیاید وای به حال حکومت وای به حال ملت. خدای قادر مطلق می گوید من قدرت خودم را همه جا به کار نمی برم، قدرتم توأم با حکمت است، توأم با مصلحت است.

«وَلَا لِمَرْأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا» ولایت پدر نسبت به فرزند ولایت بالذات است. ولایت شوهر نسبت به همسرش ولایت بالعرض است. پدر نسبت به فرزند ولایت ذاتی دارد یعنی خدادادی است و به دست مبارک حضرت احدیت این ولایت ها جمع شده است. این ولایت از بین رفتنی نیست یعنی پدر نمی تواند به فرزندش بگوید من حق پدری را از تو برداشتم فرزند هم نمی تواند بگوید من دیگر حق پدر را

قبول ندارم و نمی خواهم ولایت پدر اسقاط شدنی نیست، حق فرزند هم نسبت به پدر قابل اسقاط نیست فرزند یک حقوقی گردن پدر دارد که آن را نمی شود

ص: 265



اسقاط کرد. خدا این حق را قرار داده است بخشش حق از جانب پدر به فرزند یا از طرف فرزند به پدر مانعی ندارد مثلاً در بعضی حقوق بگوید من آن را می بخشم اما اسقاط شدنی نیست یعنی نمی تواند اصل موضوع را ساقط کند و بگوید حقی وجود ندارد اسقاط حقوق به دست ما نیست.

یک سلسله ولایت هایی هم هست که خدا عنان آنها را به دست من و شما قرار داده است لذا میتوانی این ولایت را برای خودت قرار بدهی و می توانی قرار ندهی آن ها کدامند؟ یکی مزاجت. این مزاجت ولایت جعلی است یعنی اگر شما یک خانمی را همسر خودت قرار دادی یک سلسله حقوقی به وسیله این مزاجت برای همسرت بوجود می آوری که به گردن تو است و بالعکس با این ازدواج یک سری حقوق برای مرد بر گردن زن گذاشته می شود، خلاصه زن و

مرد یک سلسله حقوق نسبت به هم پیدا می کنند یکی از حقوقی که مرد نسبت به زن دارد و زن حق ندارد خلافش را انجام دهد همین است که «وَلَا لِامْرَأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا» یعنی با وجود شوهر برای زن جای قسم خوردن نیست چون شوهر نسبت به زن حقوقی دارد .

هر حال ولایت پدر ذاتی است ولی ولایت شوهر عارضی است. حالا اگر زن کسی فوت کرد برای جهات غسل و کفن و دفن این زن آیا شوهر مقدم است یا پدر و مادر؟ چه کسی مقدم است؟ با توجه به اینکه پدر ولایت ذاتی دارد و شوهر ولایتش بالعرض است آیا پدر مقدم است یا شوهر؟ اینجا امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الزَّوْجُ أَحَقُّ بِامْرَأَتِهِ حَتَّى يَصَدَّعَهَا فِي قَبْرِهَا» (1) بنام لب و دهان اهل بیت علیهما السلام را، امام صادق (علیه السلام) قربانش بشوم چقدر زیبا فرمود: «الزَّوْجُ أَحَقُّ بِامْرَأَتِهِ

ص: 266

حَتَّى يَصَّعَّهَا فِي قَبْرِهَا» شوهر او بر پدرش مقدم است چون شوهر بر زن حقوقی دارد یعنی پدر نمی تواند بگوید من بر دخترم ولایت دارم من می خواهم دخترم را غسل بدهم من می خواهم کفنش کنم من می خواهم در اینجا دفنش کنم اختیاراتش با من است. خدا فرموده که ای پدر تو کنار برو اینجا ولایت زوج بر ولایت پدر مقدم است، لا اله الا الله.

ببینید آقایان با اینکه ولایت زوج بالعرض است خدا در اینجا ولایت او را می خواهد و این ولایت بالعرض را به ولایت بالذات پدر مقدم داشته است. این که می گویم ما محتاج در خانه اهل بیت علیهما السلام هستیم بخاطر این است. ببینید در اینجا اگر به دست من و شما می دادند می گفتیم پدر ولایتش ذاتی است پس پدر مقدم است حضرت (علیه السلام) می فرماید اینجا ولایت بالعرض مقدم بر ولایت بالذات است. این حقوق را مواظب باشید. پس زن هم برای کارهایش با بودن شوهر حق ندارد قسم بخورد باید از شوهرش اجازه بگیرد.

«وَلَا لِلْعَبْدِ مَعَ مَوْلَاهُ» عبد هم نمی تواند بدون اذن مولایش قسم بخورد. باید ببیند مولایش اجازه میدهد تا قسم بخورد، اگر اجازه نمی دهد حق ندارد قسم بخورد.

حالا نکته اینجا است اگر بنا باشد عبد مجازی بی اجازه مولایش نتواند قسم بخورد آن وقت من و شما که عبد حقیقی مولا و پروردگاران هستیم چطور؟ ما که حقیقتاً عبدالله هستیم آیا می توانیم بدون اجازه خدا هر کاری را انجام دهیم؟ آقایان اهل علم آیا می توانیم به هر کاری که خدا راضی نباشد دست بزنیم و را انجام دهیم؟ یا باید نگاه کنیم که خدا راضی است یا نه؟ آیا اجازه می دهد یا اجازه نمی دهد؟

یکی از بزرگان همینطور که مطالعه میکرد تا چشمش به یکی از احادیث افتاد با همین مضمون که مثلاً عبد باید چنین باشد و چنان باشد، آنچنان منقلب شد حالش گرفته شد آنقدر گریه کرد که بیهوش شد و سرش روی کتاب افتاد. یک

دفعه بچه ها و خانواده اش داخل اتاق آمدند که ببینند چرا آقا بیرون نمی آید؟ چرا از او خبری نیست؟ دیدند که ای وای جناب آیت الله افتاده است. خیال کردند ایشان از دنیا رفته است. وقتی بالای سر ایشان آمدند دیدند نفس می کشد فهمیدند بیهوش شده است.

خلاصه آقا را به هوش آوردند. گفتند: آقا بد نبینید چه شده بود؟ چرا به زمین افتاده بودید؟ فرمود به این جمله از روایت برخورد کردم که دیدم بنده مجازی در مقابل مولای مجازی حق انجام هیچ کاری بدون اجازه ندارد در حالی که مولایش هیچ کاری برای او هم نکرده است فقط پولی داده و او را خریداری کرده است. نه او را خلق کرده نه او را عمری داده نه نعمت های فراوان به او داده است با این حال خدا به آن بنده مجازی می گوید تو حق نداری بدون اجازه مولایت کاری، کنی آن وقت من در مقابل خدا که همه نعمت های من مال خدا است من که عبد حقیقی خدا و او مالک و مولای حقیقی من است من چه خاکی به سر کنم که این همه کارها را بدون اجازه او انجام داده ام. آنقدر حالم گرفته شد که از خود بیخود شدم و دیگر نتوانستم خودم را نگه دارم.

شما عزیزان اهانت نشود. ما اگر منقلب نمی شویم و اینطور حالمان از بدی اعمالمان گرفته نمی شود بخاطر این است که معرفتمان نسبت به خداوند کم است. معرفت و عرفانمان نسبت به ذات مقدس الهی ضعیف است. ما هنوز نمی دانیم خدا کیست؟ اگر بدانیم خدا کیست مسلماً چشمانمان اشک آلود می شود ولی معرفت که ضعیف شد اشک هم نمی آید و انسان منقلب نمی شود. شاید هفته ها بر ما بگذرد و یک بار هم از خوف خدا گریه نکنیم ممکن است ماه نیز بر ما بگذرد و یک بار از خوف خدا گریه نکنیم چون در این مسیر نمی رویم در مسیر خدا نرفتیم که منقلب بشویم اما مثل امیر المؤمنین (علیه السلام)، مثل امام

سجاد (علیه السلام) با آن مقام با آن علم با آن کمال با آن عظمتی که داشتند چقدر گریه می کردند و چقدر اشک می ریختند؛ چرا؟ این اشک ها و گریه ها از کمال معرفتشان به ذات خدا بوده است.

برادر بزرگوار من شما حساب کنید می فرماید عبد بدون اذن مولایش نمی تواند کاری کند، نمی تواند قسم بخورد پس ما باید بیشتر از این عبد باشیم و بیشتر و بهتر باید مطیع خداوند باشیم چون ما عبدالله، هستیم ما در سلطه خداوند هستیم و او مالک و مولای همه آفرینش است. خدا - ان شاء الله - ما را جزو بنده های خودش قرار بدهد که واقعاً عبد باشیم. از عبدالهی بودن بیرون نرویم کاری نکنیم که خدای ناخواسته خدا ما را به بندگی نپذیرد. «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (1) هر روز که بلند می شوید، این آیه را بخوانید.

پس این سه نصیحت را در نظر داشته باشیم یکی اینکه با بودن پدر، قسم برای فرزند نیست. دوم اینکه با بودن، شوهر قسم برای زن نیست و سوم اینکه با بودن مولا قسم برای عبد نیست یعنی در این موارد باید به اذن پدر و شوهر و مولا باشند. خداوند توفیق عمل به این روایت را به همه ما مرحمت بفرماید.

ص: 269

---

1- سوره مبارکه مریم آیه 30 «من بنده خدایم او کتاب به من داده و مرا پیامبر قرار داده است».

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا صَمْتٌ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ، وَلَا وَصَالَ فِي صِيَامٍ، وَلَا تَعَرَّبَ بَعْدَ هِجْرَةٍ. يَا عَلِيُّ، لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بِوَلَدِهِ يَا عَلِيُّ، لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ دُعَاءَ قَلْبٍ سَاوٍ يَا عَلِيُّ، نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ. يَا عَلِيُّ رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ» (1)

مواعظی که وجود مبارک پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند از هر جهت قابل استفاده است. یکی از خوبی های این مواعظ این است که مشتمل بر امور متعدده است هم جنبه آداب دارد هم جنبه اخلاق و هم وظایف زندگی را بیان می کند. در واقع یک حدیث بسیار جامعی است که موارد مختلف و جهات گوناگونی را پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تذکر داده اند که خیلی برای انسان مفید است یعنی واقعاً سازنده است. اگر انسان این مواعظ را مرور کند برای خودش بسیار سودمند است.

اگر این مواعظ را ببیند به ذهن انسان یادآوری می شود چون انسان رفته رفته فراموش می کند دلش می خواهد که بعضی آداب را در زندگی عمل کند لذا مرور کردن این آیات و روایات باعث یادآوری آن ها در ذهن انسان می شود. چه بسا که

ص: 270

خدا توفیق عملش را به انسان می دهد و در جهات زندگی مخصوصاً در معنویات رشد می کند. حالا اگر انسان نتوانست همه را عمل کند مقداری از این سفارشات را هم عمل کند خوب است هر قدر انسان بتواند از گل بچیند بیشتر معطر می شود این یک واقعیت است. اگر انسان نتواند به همه آداب اهل بیت (علیه السلام) کند مقداری از مواعظ آنها را هم عمل کند خوب است.

این است که من سفارش می کنم به همه عزیزان و ارادتمندان به اهل بیت علیهما السلام مخصوصاً شما نور چشمان من که گاهی اوقات به این روایات سر بزیند و مطالعه کنید و مرور داشته باشید نگوئید که حالا ما این ها را خیلی لازم نداریم نگوئید معلوم نیست که این کارها را انجام بدهم یا نیازی نیست که مرور کنم.

به نظرم مطالعه کردن این روایات خیلی برای انسان خوب است. مقداری را قبل از تعطیلات برای شما عزیزان خواندم. درباره اینکه در مورد قطع رحم، قسم ارزش ندارد نباید انسان برای قطع رحم قسم بخورد که والله من به خانه تونمی آیم ما می بینیم بعضی از افراد که بین آنها به هم خورده و بینشان اختلاف افتاده است این حرف را می زنند و قسم میخورند که به خدا قسم من دیگر پایم را در خانه ات نمیگذارم این قضیه مبتلا به مردم است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «لَا يَمِينُ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» قسم تویی خودی است و این قسم مورد ندارد.

«وَلَا يَمِينُ لَوْلَادٍ مَعَ وَالِدِهِ» با بودن پدر فرزند نمیتواند قسم بخورد لذا هر کاری کند بی فایده است. این یک درس مهمی است که به انسان چیزهای زیادی یاد می دهد که متوجه باشد مقام پدر و مادر چقدر بالا است و فرزند نمی تواند کوچک ترین بی احترامی به آن ها کند.

«وَلَا لِمَرْأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا» زن نیز با بودن شوهر نمی تواند قسم یاد کند چون شوهر بر گردن زن حقوقی دارد که یکی از آن ها همین است که قسمش با وجود شوهر بی تأثیر است.

«وَلَا لِلْعَبْدِ مَعَ مَوْلَاهُ» با بودن مولا عبد هم نمی تواند قسم بخورد. اگر کاری می کند باید با اجازه مولایش باشد.

«وَلَا صَمْتٌ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ» در باب گرفتن روزه انسان نمی تواند روز را به شب وصل کند و افطاری نداشته باشد و شب و روز را به روزه بگذراند یعنی باید افطار کند. «أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» (1) یعنی روزه را به شب که رسید تمام کند.

«وَلَا وَصَالَ فِي صِيَامٍ» می فرماید انسان نمی تواند سه روز پشت سر هم روزه وصالی بگیرد. در قدیم این کار می شد. گاهی اوقات در زمان سابق، روزه وصال می گرفتند که در اسلام این کار ممنوع است و اگر کسی می خواهد روزه بگیرد باید هر روز جداگانه روزه بگیرد.

«وَلَا تَعْرَبَ بَعْدَ هِجْرَةٍ» بعد از هجرت برای تحصیلات دینی، حق ندارد سراغ عربی و جاهلیت برود. کنایه از این است کسی که از علوم دینی چیزی یاد گرفت دیگر نمی تواند به عقب برگردد.

«يَا عَلِيُّ، لَا يُقْتَلُ وَالِدُ بَوْلَدِهِ» این هم خودش مسأله ای است که الان مبتلا به اصحاب فقه است. اگر خدای ناکرده پدر کاری کند که بچه اش کشته شود یعنی بچه اش را بکشد و لو عمداً بچه اش را به قتل برساند، نمی توان پدر را قصاص کرد. گاهی اوقات قتل سهوی است مثلاً توجه ندارد و چیزی پرت می کند و به سر بچه می خورد و بچه می میرد این قتل از روی خطا و غیر عمد صورت گرفته

ص: 272

است که در خطا معمولاً دیه است و قصاص در کار نیست البته اگر این را جزو خطا بدانیم و نگوئیم این قتل شبه عمد است ولی اگر خدای ناخواسته عمداً پدری بچه اش را کشت آیا دادگاه میتواند پدر را محکوم به قصاص نفس کند و در مقابل اینکه بچه را کشته او را بکشند؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند نه نمی شود پدر را در مقابل فرزند قصاص کرد. از اینجا معلوم می شود مقام ولایت پدر چقدر بالا است ولایت پدر چقدر حاکم است ولایت پدر در حدی است که اگر بچه را عمداً کشته باشد نمی شود پدر را قصاص کرد، لا اله الا الله .

از آن طرف هم فرزند حق ندارد پدر را بکشد اگر خدای ناخواسته چنین کاری کند عمرش زود به پایان می رسد. اگر فرزندی چنین خطائی کند و پدر را بکشد پرونده عمرش زود بسته می شود. متوکل عباسی که خداوند بر عذابش بیفزاید به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کرده بود. پسرش خدمت امام هادی (علیه السلام) آمد و عرض کرد: آقا اگر کسی به حضرت زهرا علیها السلام سب و اهانت کند حکمش چیست؟ حضرت هادی (علیه السلام) فرمودند: حکمش قتل است. عرض کرد: من دیگر نمی توانم طاقت بیاورم می خواهم پدرم را بکشم زیرا به حضرت زهرا علیها السلام اهانت کرده است. حضرت (علیه السلام) فرمود: این کار را نکن. آقا من نمی توانم زنده باشم و جسارتی به حضرت زهرا علیها السلام بکنند. حضرت (علیه السلام) به او فرمود: این کار را نکن اگر پدرت را بخشی عمرت کوتاه میشود و جوان مرگ می شوی و زود می میری. گفت: اشکالی ندارد. همینطور هم شد. او پدرش را به قتل رساند و خودش نیز جوان مرگ شد. مرحوم نخجوانی رحمه الله نقل می کند که پسر متوکل این کار را کرد و پدر را کشت و بعد از پدر سه روز بیشتر زنده نماند و پسر هم از دنیا رفت توجه داشته باشید، این نکته را می خواهم تذکر بدهم که ولایت پدر چقدر مهم است.

حالا- مادر چطور؟ اگر مادری نعوذ بالله فرزند خود را بکشد آیا میشود مادر را قصاص کرد یا نه؟ مادر که حکم پدر را ندارد. این مورد بحث علما است که آیا



مادر هم مثل پدر است یعنی نمیتوان او را قصاص کرد یا این که با پدر فرق دارد و می توان حکم را در مورد چنین مادری اجرا کرد؟ بعضی می گویند روایت در خصوص والد است و به پدر اشاره می کند چون پدر ولایت دارد و مادر ولایت ندارد پس عنایت داشته باشید پدر یک چنین شأن و مقامی نزد خدا دارد.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبِ سَاهٍ» آقایان مواظب باشید چرا که بعضی از ما به این فراز مبتلا هستیم. من خیلی پوست کنده صحبت کنم و این بخاطر این است که شما را دوست دارم. از باب محبت به شما است نه این که خدای ناخواسته بخواهم به شما بی حرمتی کنم. مواظب باشید بعضی می گویند: هر چه از خدا می خواهیم اجابت نمی شود هر چه دعا می کنیم فایده ای ندارد. آقا جان، برو ببین چطوری خواستی؟ با چه حالی تقاضا کردی؟

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبِ سَاهٍ» لا اله الا الله، خدا دعای دل سهودار را قبول نمی کند. همین دعاهایی که ما می خوانیم مانند دعای کمیل دعای ندبه دعای سمات دعاها را می خوانیم اما حواس ما در دعا نیست بلکه در جای دیگر است چطور توقع داری دعا مستجاب شود و حال و آنکه اصلاً فکرت در دعا نیست؟ وقتی انسان در هنگام دعا خواندن فکرش هزار جام یروود این دعا به جایی نمی رسد. ببینید رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود یا علی دعای آدم سهودار که دعا می خواند ولی دلش در جای دیگر است، به جایی نمی رسد؛ پس اگر دل دنبال دعا باشد کارساز است.

«يَا عَلِيُّ، نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ. يَا عَلِيُّ، رُكْعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رُكْعَةٍ يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ» خواب عالم افضل است از عبادت عابد و دو رکعت نماز عالم از هزار رکعت نمازی که عابد می خواند افضل و برتر است؛ این بخاطر این است که علم بسیار فضیلت دارد. از بس که علم فضیلت دارد خواب عالم برتر

است از عبادت عابد و نماز عالم بر نماز عابد برتری دارد اگر خدا به کسی این محبت و لطف را کرد و او را ملا نمود و عالم شد خداوند می گوید در برابر خواب من برایت ثواب می نویسم. خداوند متعال چرا اینطور به عالم توجه و مرحمت دارد؟ چون آن علم باعث شده است که عالم به این مقام برسد.

قدر این علم را بدانید. متأسفانه در زمان ما علم در حال از دست دادن ارزش خودش است. علم آن مقامی که باید داشته باشد ندارد علم های ما جنبه های رنگی پیدا کرده اند. تحصیلات ما صبغه دار شده است. خدا نکند علم انسان صبغه دار شود. علم اخلاق را ملاحظه کنید کتاب «جامع السعادات» مرحوم حاج ملا مهدی نراقی رحمه الله را ببینید چقدر این مرد زحمت کشیده است. ببینید مرحوم آقای حاج ملا مهدی نراقی رحمه الله در این باره چه می گوید. ایشان می فرماید علم در زمان ما در حال صبغه ای شدن است در مورد زمان ایشان که خیلی خوب بود آقا چنین فرموده است حالا ایشان باید زمان ما را ببیند که وضع علم چگونه است. چقدر از علم های ما صبغه ای است وای به حال ملایی که علمش صبغه ای باشد.

ملای صبغه ای چه ملایی است؟ ملای صبغه ای یعنی ملای رنگی ملایی که در رنگ برود یعنی صاف نباشد یعنی جناب ملا در حزب و گروه رفته و رنگ گرفته است.

خیلی عجیب است انسان ملا باشد ولی خدای ناخواسته در یک گروهی که چنین و چنان هستند برود. در یک گروهی که در جامعه متهم هستند وارد شود. خدا نکند علم ما علم صبغه ای باشد که چقدر زیان آفرین خواهد شد. اگر می خواهید علم مفید به حال خود و جامعه داشته باشید باید صبغه الهی داشته باشید. خوش به سعادت کسی که علمش برای رضای خداوند است. خوشا به حال آن ملاحایی

که صبغه الهی دارند مثل مرحوم علامه حلّی، مرحوم علامه مجلسی فرزند مرحوم مجلسی، پدر مرحوم صدوق که خداوند رحمتشان کند این ها واقعاً ملا بودند و علمشان رنگ الهی داشت نه رنگ گروه و باند. خدا به این ها مرتبه نازل بعد از

مقام امامت را داده بود چون اگر ما از منزله امامت پایین بیایم منزله علما و مرجعیت است. این ها چه مقامی کسب کرده بودند؟

صاحب «مناهل الاحکام» مرحوم آقای سید میر محمد شاگرد علامه رحمه الله بود. می گوید: من روایتی را که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرموده بود و علامه با دست خط مبارکشان در پشت کتاب تهذیب نوشته بود را خوانده بودم ببینید چقدر مقام علامه رحمه الله بالا بود که خدا تا این اندازه به او لطف کرده است.

ایشان در سفری که به عتبات عالیات عراق رفته بود در بین راه نجف اشرف و کربلا سوار مرکب بوده و به سوی کربلا می رفته است. می فرماید یک نفر در کنار من به کربلا می آمد با هم صحبت می کردیم گفتیم حالا که قدم زنان می رویم بگذار مباحثه ای با هم کنیم. وقتی مباحثی رد و بدل شد دیدم آن بزرگوار شخصیت با سوادى است. هر چه مسأله مطرح می کردم جواب میداد. هر چه سؤال می پرسیدم پاسخ می گفت ولی هیچ متوجه نبودم که این آقا کیست؟ گفتم بارک الله این طلبه چقدر فاضل است، ماشاء الله.

بعد دیدم این آقا مسأله ای را گفت و من گفتم این مسأله معلوم نیست که درست باشد. (البته مرحوم علامه مسأله را عنوان نکردند و الا اگر عنوان کرده بودند من برای شما می گفتم. به هر حال علامه می گوید:) گفتم که به این مسأله فقها خیلی اعتنایی نکرده اند. آقا فرمودند: چرا این مسأله درست است. گفتم: آقا، درباره این مسأله ما روایت نداریم. فرمودند: چرا روایت داریم. روایتش را شیخ طوسی کتاب تهذیب آورده است و در آنجا نقل کرده است. (خوش به حال شیخ طوسی رحمه الله خدا چه مقامی به ایشان داده است که آقا آدرس کتاب او را می دهد).

فرمود: شیخ طوسی در کتاب تهذیب فلان صفحه و در فلان خط روایت این مسأله را نقل کرده است. دیدم تمام آدرس ها را دارد بیان می کند.

علامه می گوید: من یک سؤالی به ذهنم آمد یعنی این هم کار خدا است گفتم: آقا مثل اینکه جامعیت شما بحمد الله خوب است آیا در این عصر غیبت می شود انسان توفیق زیارت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را داشته باشد؟ تا من این جمله را از آقا پرسیدم این تازیانه ای که در دستم بود به زمین افتاد. یک مرتبه دیدم آقا دست بردند و تازیانه را برداشتند که به دست من بدهند لا اله الا الله تا آن را به دست من داد و فرمود: چگونه نمی شود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دید در حالی که دستش در دست شما باشد. تا این جمله را گفتم و متوجه شدم که ایشان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خودم را از روی مرکب پایین انداختم که پای آقا را ببوسم، دیدم جای آقا خالی است و متأسفانه نتوانستم و آقا ناپدید شدند. افسوس خوردم. گریه کردم و منقلب شدم.

خداوند متعال چه برنامه ای به این بزرگان داده بود؟ تو را به خدا، آیا خداوند بی جهت اینها را به این مقام رسانده است؟ نه والله العلی العظیم، اگر بی جهت باشد چرا ما این توفیقات را نداریم؟ پس معلوم می شود لیاقت می خواهد. اینها زحمت کشیدند که مشمول الطاف امام زمان (ج) شدند. این ها شب و روز استراحت نداشتند همه اش درس همه اش بحث همه اش کتاب و همه اش نوشتن کتاب.

می گویند علامه رحمه الله پانصد جلد کتاب نوشته است آن هم با وسایل آن روز با مرکب های آن روز شما حساب کنید چقدر این مرد زحمت کشیده است، خوش به سعادتش. مگر اسم علامه رحمه الله در تاریخ از بین می رود؟ همه می آیند و می روند و چه بسیار انسان ها که آمده اند و رفته اند اما اسم علامه به عظمت برده می شود؛

چون این ها بیمه شده خدا هستند و از بین نخواهند رفت. خدا نمی گذارد اسمشان از بین برود و تا روز قیامت اسم این ها زنده است.

شما را به خدا برادران عزیز بیایید یک چنین حالتی داشته باشیم. کاری کنیم برای خدا که «ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (1) اگر رنگ خدایی به کارها و رفتار و سخنانتان بزنید باقی می ماند و همیشه زنده اید. خدا را گواه می گیرم هیچ وقت مردن در اسم شما نیست. مردن متعلق به کسانی است که دنبال غیر خدا هستند. «كُلُّ هَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ» (2) هر چیزی از بین می رود مگر وجه الله که از بین رفتنی نیست؛ چون خدا همیشه هست. اگر کسی کارش برای خدا باشد او هم می ماند. کار وقتی برای خدا باشد از بین نمی رود.

جَعَلْنَا اللَّهَ وَايَاكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ، الْعَابِدِينَ بِهِ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. آقایان تذکر داده بودم این که می گویند انسان همیشه حالت سهو و نسیان دارد، راست می گویند. ذکر شریف صلوات را همیشه داشته باشید و بگویید تا صفای وجود و مجلس تان به ذکر صلوات باشد انشاء الله.

ص: 278

---

1- سوره مبارکه نحل آیه 96.

2- سوره مبارکه قصص، آیه 88.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، فِي الزَّنَا سِتُّ خِصَالٍ، ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ يَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ قَسْوَةُ الْحِسَابِ وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ وَ خُلُودٌ فِي فُسُوءٍ فَسُوءِ النَّارِ يَا عَلِيُّ الرَّيَا سَبْعُونَ جِزَاءً فَأَيُّسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. يَا عَلِيُّ ذَرَّهُمْ رَبًّا أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبِيَّةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» (1)

ادامه حدیث در رابطه با عمل قبیح زنا است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان کرده و فرموده است:

«يَا عَلِيُّ فِي الزَّنَا سِتُّ خِصَالٍ» در زنا شش خصلت است یعنی اگر خدای ناخواسته کسی مبتلا به زنا شود شش صفت و خصلت برای او وجود پیدا می کند.

«ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ» سه تا از آن خصلت ها و صفت ها در دنیا برای انسان پیش می آید و گرفتارش می کند که خدا برای هیچکس پیش نیاورد و سه تا نیز در آخرت برایش پیش می آید و در آخرت بیچاره اش می کند.

ص: 279

«فَمَا آتَى فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ» یکی اینکه عمل زشت، زنا، بهاء انسان را از بین می برد وقار و صلابت و ابهت و شخصیت را نابود می کند نورانیت را از چهره می گیرد. خداوند در صورت مؤمن چه بهائی قرار داده که عمل زنا آن را از بین می برد؟

در روایات آمده است که چند عمل است که بهاء را از بین می برند. یکی همین زنا است که عمل حرام است اگر خدای ناخواسته کسی این عمل حرام را مبتلا شود نورانیت صورتش از بین می رود. یکی هم تند راه رفتن است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ وقت تند راه نروید. اینطور راه رفتن انسان را از بهاء و آبرو می اندازد. نورانیت را از بین می برد. واقعاً هم اینطور است. انسان باید خیلی سنگین راه برود. مؤمن باید با وقار باشد. حرکت تند راه رفتن تند فرد را سبک می کند. بهاء انسان را می برد.

یکی هم کثرت مزاح است یعنی اگر انسان زیاد شوخی کند، آن نورانیت صورت و هیبت و وقار از بین می رود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مزاح نکنید. هیچ وقت شوخی نکنید. شوخی شخصیت فرد را کوچک می کند. بعضی از طلبه ها خیلی با هم شوخی می کنند فکر نمی کنم کار درستی باشد.

یک موقع انسان قصه و داستان و یا تاریخی که در آن قطعه خوشحال کننده ای وجود دارد را برای دیگران بیان میکند و آنها را خوشحال می کند، این کار در روایات ممدوح است. روایت داریم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» (1) خوب است مؤمن مؤمن دیگر را شاد کند و خوشحالش نماید. این خیلی پسندیده است که انسان مؤمنی را مسرور

ص: 280

کند. هر کس مؤمنی را خوشحال کند خدا را خوشحال کرده است. یک قصه ای را بگو داستانی را بیان کن خاطراتی را نقل کن که طرف مقابل خوشحال و مسرور شود این ها ایراد ندارد اینها آبرو را نمی برد؛ اما شوخی هائی که در آن نسبت هائی به همدیگر می دهند و یا با دست و پا به هم می زنند و شوخی می کنند این کار بسیار بد است این قبیل شوخی ها در روایات بسیار مذموم شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید یکی از اثرات زنا این است که نورانیت صورت را می برد گر چه کسی که مرتکب زنا می شود در خفاء انجام می دهد و در انظار مردم انجام نمی دهد ولی این عمل ها در عالم تکوین اثر می گذارد حالا کار به آخرت نداریم.

یکی از چیزهایی که گفتند صورت را نورانی می کند و واقعیت دارد خواندن نماز شب است. نماز شب اثر عجیبی در نورانی شدن انسان دارد. حالا ممکن است یک عده عقیده ضعیف داشته باشند و بگویند مگر می شود که انسان با خواندن دو رکعت نماز صورتش نورانی شود؟ کسی که قوه درک این مسأله را ندارد و ارتباط عوالم معنویت و مادیات را قبول نمی کند چطور نورانی شدن دل و صورت به واسطه نماز شب را می تواند بپذیرد؟ ولی این تأثیر گذاری قطعی است. زنا اثر بدی بر جسم و روح و روان انسان می گذارد.

«وَيُعَجِّلُ الْفِتْنَاءَ» دوم اینکه کسی که دنبال زنا برود، زود از بین می رود. کثرت و زیادی در زنا کردن مرگ زودرس می آورد. ابوعلی سینا می گوید در امر حلالش هم و لو با مخرمت زیاده روی نکن چون آب زندگانی خودت است که آن را از دست می دهی. این نکته، هم حرام و حلال ندارد. چه زنا باشد، چه امر حلال کثرت و زیاده روی موجب می شود که انسان زود از دنیا برود. معلوم میشود «وَيُعَجِّلُ الْفِتْنَاءَ» معنای دیگری هم دارد و آن این است که این عمل چه بسا رشته عمر انسان را قطع می کند و ذات اقدس حق به این گونه افراد، عمر طولانی



نمی دهد. خدا شاهد است که مردم آگاه نیستند. جوان ها نمی دانند که اثرات عمل شان چیست. اگر بدانند دنبال این کارها نمی روند. گرفتاری و درد ما از سر جهل و نادانی است. آنچه که بر سر انسان می آید از ندانستن او است.

«وَيَقْطَعُ الرِّزْقَ» سوم اینکه زنا باعث فقر و تنگدستی می شود. روزی را قطع می کند. عمل قبیح زنا برکت را از زندگی می برد. این سه مورد که بیان شد فقط برای دنیا است.

اینها گرفتاری های زنا در دنیا است؛ پس آخرت چه میشود؟ بدبختی های آن دنیا که بسیار مشکل تر است.

«وَأَمَّا الَّتِي فِي الْأَمْرِ فَسُوءُ الْحِسَابِ» یکی سوء الحساب است یعنی حساب و کتاب را سخت می گیرند. اگر خدا اعمال ما را نادیده بگیرد در حساب راحت خواهیم بود. اگر خرده ریزهای رفتار و کردار ما را نادیده بگیرند، مشکلی نداریم؛ اما اگر خدای ناخواسته سخت گیری کنند همه ما گرفتاریم، از بنده گرفته تا همه شما خدا باید با ما خوش حسابی کند تا نجات پیدا کنیم و الا اگر بد رفتاری کند چه کسی می تواند از قیامت سالم در برود؟

«وَسَخَطُ الرَّحْمَنِ» دوم اینکه مصیبت غضب الهی بالاترین مصیبت ها است. رضایت و خوشنودی خدا بسیار مهم است و هیچ چیزی با آن برابری نمی کند چون هر آنچه خداوند داده است اسباب سرگرمی است. خدا به انسان مال داده، زن و زندگی داده فرزند و مقام داده تمام وسیله های زندگی را در اختیار انسان قرار داده است ولی همه این ها اسباب زندگی و سرگرمی هستند. آنچه که برای مؤمن خیلی مهم است خوشنودی و رضایت پروردگار عالم است و رضایت خداوند بهترین نعمت و سعادت برای انسان است. رستگاری بزرگ این است که

خدا از ما راضی باشد خدا ما را دوست داشته باشد «وَرَضَوَانُ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (1)

در مقابل اگر خداوند ناراضی باشد چه خواهد شد؟ همین قدر که العیاذ بالله خداوند رویش را برگرداند چه مصیبتی پیش خواهد آمد؟ برای تقریب به ذهن می گویم بچه های کوچک را دیده اید؟ بچه های کوچکی که دل نازک هستند، اگر بچه بیاید به طرف پدر و مادر و پدر و مادر رویشان را از او برگردانند و فرزند خردسال خود را تحویل نگیرند، بچه بنا می کند به گریه کردن. پدر و مادر چیزی به او نگفته اند اما همین قدر که رویشان را از بچه برمی گردانند بچه شروع می کند به گریه کردن مؤمن باید حال بچه را داشته باشد چطور مثل بچه باشد؟ خداوند بچه ها را دوست دارد چون به اندک چیزی گریه می کنند و بخاطر ناچیزی هم می خندند. مؤمن باید اینطور باشد که هر وقت خدا به او لطف می کند خندان باشد و هر گاه احساس کرد خدا لطفش را از او گردانده است، منقلب شود.

بینید حالت بچه را وقتی که به طرف مادر می رود و مادر او را در آغوش

می گیرد چقدر خوشحال است و هر وقت مادر رویش را ترش می کند بچه منقلب می شود؛ مؤمن باید اینطور باشد ببیند اگر خدا به او توجه کرد خوشحال شود و بگوید الحمد لله رب العالمین عرض کند خدایا من هیچ چیزی از تو نمی خواهم فقط رضای تو را می خواهم و اگر خدای ناخواسته احساس کرد خدا به او عنایتی ندارد و توجه نمی کند نباید طاقت بیارورد. خلاصه اینکه غضب الرحمان از همه سخت تر است.

«وَأَخْلُوْا فِي النَّارِ» خدا نکند کسی گرفتار آتش جهنم شود مگر کسی باشد که این عمل زشت زنا را تا آخر عمر انجام بدهد تا بمیرد، لا اله الا الله.

ص: 283

برادران عزیز نورچشمان من آیا از عمل زنا بدتر هم داریم؟ آیا زشت تر از عمل زنا هم داریم که اینقدر مجازات های سخت و سنگین در دنیا و آخرت دارد که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود؟

بله بدتر از زنا هم داریم. کدام است؟ آن چیزی که امروز جامعه ما را بیچاره کرده است. آن مصیبتی که گسترده شده این است که از زبان مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) صادر شده است. فرمود:

«يَا عَلِيُّ الرَّبَّاءَ سَبْعُونَ جُزْءًا فَأَيُّسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» ای علی جان ربا هفتاد جزء است و کمترین و آسان ترین آن مثل این است که شخص در خانه خدا با مادر خودش زنا کند یعنی اثراتی که در ربا است، نتیجه هایی که در ربا است و کیفرهایی که در ربا است هفتاد رقم است. ربا هفتاد برنامه کیفری دارد. حالا از این هفتاد قسم می فرماید کمترین آن مثل این است که شخص در خانه خدا دست به این عمل زشت بزند. شخص رباخوار هم مثل این آدم می ماند.

در بعضی از روایات دیدم که به جای بیت الله الحرام لفظ «کعبه» دارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کمترین جزء رباخواری برابری می کند با این که یک مردی خدای ناخواسته با مادرش در بیت الله الحرام زنا کند چقدر گناه بزرگی است. شما حساب کنید زنا کند آن هم با مادر خودش آن هم در خانه خدا یک درهم رباخواری این است. وای به وقتی که رباخواری رواج پیدا کند.

«يَا عَلِيُّ ذَرْهُمْ رَبًّا أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبَةً كُلُّهَا يَذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» یک درهم رباخواری در نزد خدا بدتر از هفتاد زنا با محارم خود در خانه خدا است پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که اولاً ربا هفتاد جزء است که کمترین آن مثل زنا کردن با مادر خود در بیت الله الحرام بود و ثانیاً می فرماید یک درهم ربا خوردن از هفتاد بار زنا با محارم در خانه خدا بزرگتر است لا اله الا الله. دیگر شما

را به خدا قسم پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام چطور می خواستند برای بشر مطلب را بگویند که رساتر از این باشد؟ چگونه می خواستند بفهمانند که ربا حرام است؟ آیا از این بهتر میشد گفت؟ آیا چیزی برای ما باقی ماند که نگفتند؟ آقایی برای بیان مسائل ربا یک منبر رفت کارش را تمام کردند. بنده خدا تهران رفت و گفت: آی مردم ربا نخورید او را کشتند. یک عالم مجتهد بزرگوار سخنور استاد حوزه علمیه قم را برای همین یک تذکری که داد و ارشادی که کرد، کشتند. گفت: آی مردم این چه کثافت بازی است که می کنید؟ ربا اینطوری است مثل زنا با مادر است مثل زنا با محارم است زنا نکنید. شب نیمه ماه رمضان آمدند قم. برادر بزرگوار ایشان می گفت: من خدمتش بودم و در حال نوشتن تفسیر سوره یوسف بود. مشغول نوشتن سوره یوسف بود که یکدفعه دیدم دستش را بلند کرد و به ران خودش می زد و گریه می کرد. گفتم: برادر چرا اینطور می کنی؟ فرمود: عمداً دارم می زنم. گفتم چرا؟ گفت: مرگ خودم را می بینم. دیگر فکر می کنم وقت مرگ من نزدیک شده است.

چقدر مرد بزرگواری بود. به قول مرحوم والد ما مرحوم آیت الله سید سجاد علوی رحمه الله می گفت: حاج محمد تقی اشقایی رحمه الله مجتهد بود و منبر می رفت. از آیات قرآنی چنان مطالب را بیرون می کشید که مستمعین لذت می بردند. خیلی قوی بود. والد ما می گفت: مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله می فرمود: آقا شیخ محمد تقی کجا است که منبر برود من را حال بیاورد. مرد عجیبی بود. این دانشمند را به تهران دعوت کردند در آنجا یک منبر تندی در مورد رباخواری رفت. بعد هم ایشان را برای افطار دعوت کردند تا افطاری را میل کرد یک دفعه حالشان به هم خورد. حالت تهوع و استفراغ به ایشان دست داد رفتند دکتر آوردند. دکتر آمد و دوایی برای معالجه ایشان نوشت دوایی به نام منگری به آقا داد.

وقتی آقا را آوردند دکتر مدرسی گفت که ای وای چرا این دارو را به آقا دادید. آن دکتر یا بی اطلاع بوده یا خواسته آقا را بکشد. گفت: من به دلم افتاده که آقا را کشته است. این دارو را به فرد مبتلا به مرض مسهل نمی دهند مرحوم دکتر مدرسی گفت: آقا شیخ محمد تقی رحمه الله را کشتند. در حوزه علمیه قم سر و صدا شد که مرگ ایشان مرگ مشکوکی بود. منظورم این است آقایان مواظب باشید، وقتی در جامعه فساد بالا- بگیرد ممکن است خون پاکی هم به پایش ریخته بشود. برادران عزیز و بزرگوار شما را به خدا قسم روز غریبی دین است. من خیلی می ترسم این قم عزیز ما این شهر مقدس ما را هم دارند آلوده می کنند. همین قمی که در زمان گذشته از هر جهتی ممتاز بود این قمی که من یادم نمی رود زن بی چادر به اینجا نمی آمد. خدا مرحوم حاج انصاری واعظ را رحمت کند، ایشان بالای منبر می گفت: تا نزدیک قهوه خانه علی سیاه می رسیدند هر زن لختی که بود بلافاصله دست می برد در ساک خودش و چادرش را در می آورد و می گذاشت روی سرش. می گفتند: خانم چادر می پوشی؟ می گفت: قم است نمی شود بی چادر به قم رفت.

حالا نگاه کنید چه وضعی پیش آمده است. زنها قم که می آیند چادرها را بر می دارند می گویند: آقا چادر بپوشیم؟ متأسفانه از خود ما اهل علم هم بعضی ها می گویند چادر چیست؟ می گویند حجاب اسلامی اینها نیست؛ پس چه چیزی حجاب اسلامی است؟ اینها با این حرفها می خواهند زن ها را برای کثافت بازی توپ بازی فوتبال بازی ورزش بازی آن هم در شهر قم بکشانند. شما یک قم را هم برای ما باقی نگذاشتید. فقط شهر قم سالم بود این را هم می خواهید نابود کنید؟ این قمی که می خواهد برای دنیا الگو باشد می خواهید این را آلوده کنید؟ مردم دنیا می خواهند از اینجا درس دینشان را بگیرند قم باید از نظر اخلاقی از

نظر دینداری از جهت عفت و پاکدامنی نمونه باشد. همه باید مراقب باشند شهر قم به فساد و بی بند و باری مبتلا نشود.

انسان اگر مثقالی دین داشته باشد ناراحت می شود و می سوزد. حیف است. بزرگان ما پدران ما و متدینین ما چقدر زحمت کشیدند تا این دین را به دست ما رساندند حالا- ما به این آسانی بگذاریم از دست برود فردای قیامت چه جوابی خواهیم داشت؟ آیا رفتن به طرف حیوانیت هنر است؟ آیا مردم را به سمت بی دینی کشاندن برای مردم کمال است؟

استدعا دارم دعا کنید و از خدا بخواهید که «ربنا لا تجعل مصیبتنا فی دیننا» خدایا مصیبت ما را در دین ما قرار نده. خیلی خطرناک است الان وضعیت به گونه ای است که دارد اینطور میشود یعنی مصیبت جامعه در دین قرار داده شده است.

مجریان این فرمایشات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چه کسانی هستند؟ شما بزرگواران شما نور چشمان من شما که الان پای منبر نشستید من و شما مجری این فرمایشات هستیم یعنی ما باید برویم و مردم را آگاه کنیم و روشن نمائیم. ان شاء الله نگذاریم این یک ذره دینی هم که داریم از دست ما برود.

چند جمله دعا می کنم با نفس های گرمتان آمین بگویید. خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام دینت را حفظ بفرما. خدایا عاقبت ما را و عاقبت این حوزه علمیه را ختم به خیر بگردان. خدایا محبت اهل بیت علیهما السلام را از ما سلب مگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مَنْ مَنَعَ قَيْرَاطًا مِنْ زَكَاةٍ مَالِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا بِمُسْلِمٍ وَلَا كِرَامَةً. يَا عَلِيُّ، تَارَكَ الزَّكَاةَ يَسْأَلُ اللَّهُ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» الْآيَةَ. يَا عَلِيُّ تَارَى الْحَجَّ وَهُوَ مُسَدِّ تَطِيعَ كَافِرٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» (1)

«يَا عَلِيُّ، مَنْ مَنَعَ قَيْرَاطًا مِنْ زَكَاةٍ مَالِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا بِمُسْلِمٍ وَلَا كِرَامَةً» حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید یکی از واجباتی که اهمیت زیادی دارد و در مورد ادای آن سفارش شده است مسأله زکات است و نسبت به کسانی که به آن بی مولات هستند تهدیدات عجیبی شده است روایات مهم زیادی درباره زکات وجود دارد. چقدر این مطلب اهمیت دارد که این اندازه روی آن تأکید کردند.

وقتی بحث زکات مطرح میشود اولین مطلبی که به ذهن انسان می آید، همین زکاتی است که در ردیف نماز و خمس و دیگر واجبات قرار گرفته است مثل

ص: 288

زکات گاو و گوسفند و گندم و جو و امثال اینها لکن به حسب روایات، مراد از زکات زکات اصطلاحی نیست بلکه مراد زکاتهایی است که مال را پاک می کند؛ لذا می فرمایند که خمس و کفارات هم داخل در این معنای از زکات هستند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر کس به قدر یک قیرات از زکات مالش را ندهد مؤمن نیست، مسلمان نیست.

قیرات چقدر است؟ قیرات را معنا کرده اند به «ربع سدس الدینار» (1). دینار را در نظر بگیرید و به شش قسمت تقسیم کنید و یک قسمت آن را تقسیم به چهار قسمت کنید می شود یک چهارم یک ششم یک دینار. بعضی از لغویین می گویند: مراد از قیرات یک بیستم دینار است که تقریباً نصف درهم می شود؛ چون هر دیناری ده درهم است آن وقت نصف عشر دینار می شود نصف درهم. (2) حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر کس به اندازه یک قیرات از زکات مالش را ندهد و از دادن آن خودداری کند مؤمن و مسلمان نیست.

در بعضی روایات بیان شده است که چهار دسته بدون حساب وارد آتش جهنم می شوند. لا اله الا الله خدا این ها را به جهنم می برد یکی کسی است که نماز را ترک کند و لو به اندازه یک رکعت باشد. انسان بی نماز، اهل جهنم است. دوم، هر کسی که عاق پدر و مادر شود و این ها نیز بدون حساب به جهنم می روند. سوم، کسی که شرب خمر می کند و لو به یک قطره باشد. چهارم کسی که از دادن زکات خودداری کند و لو به اندازه یک حبه باشد.

کسی که زکات مالش را نمیدهد خداوند سه چیز را از او برداشته است. لا اله الا الله اول اینکه مؤمن نیست. دوم اینکه مسلمان هم نیست و سوم اینکه بزرگ و بزرگوار هم نیست. گاهی اوقات فردی کافر است اما کافر بزرگی است، سخاوتمند

ص: 289

---

1- وافی، ج 10، ص 38.

2- لسان العرب، ج 7، ص 375.



است، طبع بلندی دارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این آقای که زکات مالش را نمی دهد نه مسلمان، است نه مؤمن است و نه کرامت دارد یعنی هیچ چیزی ندارد .

روایتی دیدم که می فرماید زمانی که فرزندان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف می آورند جامعه آنچنان در عدالت گسترده ای قرار می گیرد که حتی برای دادن صدقه کسی پیدا نمی شود یعنی یک فقیر پیدا نمی کنند که صدقه را به او بدهند. لا اله الا الله مردم در زمان حضور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنچنان استغنا پیدا می کنند که کسی در فقر و بیچارگی نیست و کسی را پیدا نمی کنند که صدقه مالشان را به او بدهند و دلیلش این است که وقتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تشریف بیاورد حقوق گرفته و به اهلش داده می شود. الان خیلی پول جمع می شود خدا می داند چقدر پول جمع می شود اما آیا به دست اهلش میرسد؟

نقل می کنند رضا شاه در یک روز برفی که برف زیادی آمده بود، رؤسا و طبقات ضعیف کارمندان را به صف کرد و نگه داشت. خودش ایستاد و برف زیادی را جمع کرد و گلوله نمود تا گلوله برفی بزرگی شد. آن را بلند کرد و به نفر اول گفت: دست به دست آن را به نفرات بعدی بدهید تا به نفر آخری برسد. نفر اول به دوم داد و او به سوم و همینطور تا به آخرین فرد رسید. دیدند گلوله برفی بزرگ آب شده و چیز زیادی از آن نمانده است. گفت: ببینید آنچه را من از بالا حواله می دهم بزرگ است ولی به دست شما که می رسد ناچیز می شود. در این وسط کسانی حق دیگران را ضایع می کنند.

گاهی اوقات اموال زیادی به جاهای مختلف داده می شود اما آیا همین مقدار واقعاً به اهلش می رسد؟ اگر برسد که فقیری باقی نمی ماند. اگر حق اینها داده شود جامعه ما اینقدر فقیر نخواهد داشت. اینقدر مردم بیچاره پیدا نمی شوند .

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر کسی جلوی زکات مالش را بگیرد این شخص نه مؤمن است نه مسلمان است و نه بزرگ. چرا؟ چون او رحم ندارد. حق مردم فقیر و

بیچاره را می خورد. ای کسانی که زکات اموالتان را پرداخت نمی کنید شما چه مسلمانی هستید؟ چه مروبتی دارید؟ چه مردانگی دارید؟ شما که حق بیچارگان و فقراء و ضعفاء را میخورید چه دینی دارید؟ چه کرامت و بزرگی برایت می ماند؟

«يَا عَلِيُّ، تَأْرَبُ الزَّكَاةَ يَسْأَلُ اللَّهُ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا» ملاحظه کنید، بعد آقا می فرماید: این آقایی که زکات را نمی دهد جزو کسانی است که درخواست رجعت می کند. از خدا می خواهد که ای خدا مرا دوباره به دنیا برگردان تا وظیفه ام را انجام دهم. حالا خدا چه می کند نمی دانم. چه ضربه ای به او می زند و چه تصمیمی درباره اش می گیرد، خودش می داند.

می فرماید (صلی الله علیه وآله وسلم): «وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» (1) الْآيَةَ» وقتی که زمان مرگ فرد فرا می رسد می گوید: خدایا مرا برگردان، مرا برگردان که زکاتم را بدهم اما دیگر نمی تواند برگردد، تمام شد. چرا انسان اینگونه حرکت کند؟ چرا آن موقع که از دستت برمی آمد زکات نمی دادی؟ چرا به خودت رحم نکردی؟

«يَا عَلِيُّ، تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسَدِّطِيْعٌ كَافِرٌ» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: کسی که مستطیع است باید به مکه برود. اگر به سفر حج نرود و در این حال بمیرد، کافر مرده است.

«يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (2) «خداوند متعال حج را بر کسی که توانائی مالی دارد واجب کرده است باید حج برود. اگر کسی کفر ورزید و نرفت، خدا بی نیاز از مردم است». واقعاً هم همین است. خدا چه نیازی دارد که بندگان به مکه بروند یا نروند؟ حقیقتاً رفتن یا نرفتن مردم به حج چه تأثیری در قدرت الهی دارد؟ در کبریایی خدا چه اثری دارد که بنده به مکه بروم یا نروم؟

ص: 291

1- سوره مبارکه مؤمنون آیه 99.

2- سوره مبارکه آل عمران آیه 97.

پس در این یک حکمت دیگری است که تکلیف می کنند. خدا محتاج نیست که بخواهی به مکه بروی و منت سر خدا بگذاری .

از آرزوهای دراز و گفتن اینکه بزودی انجام می دهم بزودی انجام می دهم پرهیز باید کرد نگوئید ان شاء الله مگه هم می رویم ان شاء الله قضای نمازهایمان را بجا می آوریم ان شاء الله خمس را هم می دهیم ان شاء الله که زکات هم می دهیم. چه خبر است که اینقدر سوف سوف می گوئید؟ چرا امروز و فردا می کنید؟

«يَا عَلِيُّ، مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هر کس برای حج سوف سوف کند یعنی بگوید: انشاء الله امسال می روم انشاء الله سال دیگر می روم انشاء الله سال بعد می روم تا اینکه بمیرد خدا او را در قیامت مبعوث میکند در حالی که یا یهودی است و یا نصرانی یک عمر انسان نماز بخواند عبادت کند مسجد برود کارهای نیک انجام دهد آخرش هم جزو یهودی ها باشد.

لذا بعضی از آقایان می گویند که در شبهه موضوعیه تحقیق لازم نیست و تفحص واجب نمی باشد ولی برای استطاعت در حج می گویند تحقیق و تفحص واجب است. مرحوم آیت الله حاج آقا رضا همدانی رحمه الله می فرماید: باید بنشیننی سال به سال نگاه کنی چقدر پول داری چقدر درآمد داری آیا مستطیع شده ای یا نه؟ اگر مستطیع هستی باید مکه بروی. اگر کسی گفت من شک دارم که مستطیع هستم یا نه بعد شبهه موضوعیه جاری کند و بگوید انشاء الله مستطیع نیستم و نرود، درست نیست بلکه باید بشیند و بررسی کند که آیا امسال درآمدش برای حج کفاف می کند یا نمی کند اگر کفایت می کند باید مکه برود. ان شاء الله مردم را آگاه کنید که اگر مستطیع شدند مکه را عقب نیندازند.

خدایا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام ما را از بندگان صالح و با اخلاص خودت قرار بده. خدایا ما را از شیطان و هوای نفس حفظ بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَامًا. يَا عَلِيُّ، صَلِّهُ الرَّحِيمُ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» (1)

«يَا عَلِيُّ الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَامًا» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: صدقه دادن جلو قضائی را که مسلماً برای صاحبش نوشته شده و محکم و مستحکم گردیده است را می گیرد.

علما بحثی در باب علم کلام دارند و بابی را درباره آن گشوده اند که آیا قضا قَدَر دو چیزند یا یک مقوله هستند؟ آیا قضا و قدر دو تا عنوان هستند یا یک عنوان؟ بزرگان علم کلام در این رابطه بحث کرده اند.

می گویند: «التقدير فوق التدبير» همیشه تقدیر بالادست تدبیر است یا اینکه «العبد يدبر و الله يقدر» یعنی همیشه بنده می نشیند و فکر می کند چه بکنم و چه نکنم اما کار حضرت حق تقدیر است یعنی اگر تدبیر کردی خیال نکن تمام شده است، بدان که تقدیر الهی بالاتر از آن است. «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (2) «ای پیغمبر، من هر کاری را که می خواهی انجام بدهی نگو من انجام می دهم مگر اینکه بگوئی اگر خدا بخواهد یعنی زمینه را برای تقدیر الهی بگذارید. اینطور

ص: 293

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 368.

2- سوره مبارکه كهف آیه 24.

نیست که هر کاری را شما بخواهید می توانید انجام دهید. اگر خدا بخواهد می شود و اگر ذات اقدس خداوند نخواهد هیچکس قدرت انجام کاری را ندارد .

از اخبار و روایات به دست می آید که عنوان تقدیر به معنی بریده شدن و قطعی بودن است یعنی اندازه گیری و تمام شده است و مقدرات به آن چیزهایی گفته می شود که نوعاً در حق انسان مسلم است ولی قضاء این چنین نیست. تقریباً حالت انشایی دارد یعنی خدا میخواهد ولی تعلیق هم دارد؛ مثلاً اگر بنا است خدای ناکرده برای کسی حادثه ای پیش بیاید این مسأله به چیزی معلق است؛ پس اگر صدقه نداد این حادثه محقق می شود یا مثلاً اگر صلّه رحم نشد، اگر خدمت به مستضعف نشد، فلان اتفاق می افتد.

حالت قضا اینطور نیست که مشیت الهی تمام شده باشد. مشیت تمام شده مربوط به تقدیر است «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1) مشیت الهی که آمد کار تمام است؛ بنابراین در قضا مشیت الهی حتمی نیست، اگر این صدقه نبود فلان اتفاق میشد.

قضا آن اموری است که روی شی رفته است ولی نه به صورت اطلاق بلکه به صورت تعلیق یعنی به اموری معلق است که اگر آن امور محقق نشود، قضا محقق می شود و آن امور را خدا به دست من و شما گذاشته است و میفرماید اگر صدقه دادید بلاها رفع می شود و اگر صدقه ندادید مبتلا به گرفتاری می شوید و لذا اگر انبیاء و ائمه علیهما السلام به وقوع قضیه ای خبر می دادند ولی آن قضیه اتفاق نمی افتاد و تحقق پیدا نمی کرد، خبر آن ها خلاف نبوده و آنچه که فرمودند درست بوده است ولی چون قضا معلق به چیزی بوده است اگر تعلیقش آورده نمی شد آن قضا تحقق پیدا می کرد.

یک مرد یهودی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: «سام علیکم». حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جواب داد: «وعلیکم» به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) این آقا به شما نفرین کرد و

ص: 294

مرگ به شما فرستاد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: او هر چه گفت، من به خودش برگرداندم. آنچه که من به او گفتم او را بند می کند و او دیگر زنده بر نمی گردد. بعد دیدند آن شخص عصر آمد و بوته ای از هیزم هم پشتش بود و او زنده است. به حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قربانت بشویم، این بنده خدا برگشت. مگر شما نفرمودید که دیگر زنده بر نمی گردد؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بروید به او بگویید بیاید. رفتند آن شخص را آوردند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بوته هیزم را پایین بگذار. او هیزم را پائین گذاشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بازش کنید. وقتی باز کردند دیدند ماری داخل هیزم است و قطعه چوبی را در دهانش گرفته. آن وقت وجود مبارک آقا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این مار مأمور بود که این آقا را از بین ببرد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از او سؤال کرد: شما در هنگام بیرون رفتن از مدینه کاری انجام دادی؟ آیا چیزی به کسی ندادی؟ گفت: بلی یک بنده خدایی گرسنه بود و عرضه داشته که من گرسنه ام من دو تا گرده نان داشتم. یکی را به او دادم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: همان صدقه این بلا را از تو دور کرد.

نگاه کنید این قضا معلق علیه داشت. آن شخص معلق علیه را آورده بود لذا حادثه بر طرف شد. چه بسا چیزی در مقام قضا آمده استولی به واسطه دادن صدقه آن را محو کرده است.

علما در علم کلام می گویند: «القضاء و القدر شیتان» قضا و قدر دو چیزند. قضا غیر از قدر است. «قد يستعمل احدهما مكان الآخر» گاهی اوقات اگر مسأله ای پیش می آید می گویند این قضا و قدر الهی است گاهی اوقات هم در مقام استعمال هر کدام را جای دیگری بکار می برند و می گویند این قضا و قدر الهی است. «قد يتفرقان و يختلفان» گاهی اوقات هم از هم جدا می شوند.

داستان حضرت عیسی (علیه السلام) نمونه دیگری است. حضرت عیسی (علیه السلام) دید عروسی را به خانه بخت می برند فرمود: تأسف می خورم عروس فکر می کند امشب شب عروسی اش است ولی امشب شب عروسی او نیست بلکه شب عزایش است.

گفتند: چرا؟ فرمود: برای اینکه دختر بیچاره امشب در بستر ازدواج و در بستر زفاف می میرد. فردا رفتند دیدند دختر نمرده و اتفاقی نیفتاده است. به حضرت عیسی (علیه السلام) خبر دادند که شما فرمودید دختر از بین می رود ولی اتفاقی نیفتاد.

حضرت (علیه السلام) فرمود: اجازه بدهید اتاق عروس را ببینم. داخل اتاق عروس آمد و فرمود: رختخوابی که در آن خوابیده بودید کدام است؟ گفتند: آقا این رختخواب عروس است. حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: حالا تشک را بلند کنید تشک را بلند کردند. دیدند یک مار سیاهی حلقه زده و خودش را جمع کرده و زیر تشک عروس است. حضرت (علیه السلام) به عروس خانم فرمود شما دیشب که شب عروسی بود و اینجا می آمدید چیزی صدقه ندادید؟ گفت: بله. دیشب بیچاره ای آمد و به من گفت:

در مانده ام، کمک کنید من لباسی داشتم که به این بنده خدا دادم. حضرت (علیه السلام) فرمود: همان باعث شد که این مار را از تو دور کرد و جان سالم به در بردی.

آقایان محترم سعی کنید هر روز اگر چه مقدار کمی صدقه بدهید چون صدقه بسیار مهم است. هر روز یک چیز مختصری برای خودتان و خانواده محترمتان صدقه بدهید. در روایات است که اگر صدقه هم می دهید صدقه را برای سلامتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدهید که اگر برای سلامتی آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدهید خودتان و خانواده تان همه سالم می مانید. چقدر خوب است انسان همیشه به یاد آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد. یاد صاحب و مولایش باشد. برای سلامتی مولای خود صدقه بدهد. اگر هم کم باشد ایرادی ندارد. نگوئید کم است، در راه خدا هر چه بدهی خوب است. اصل انفاق مهم است کم و زیاد آن مهم نیست.

«يَا عَلِيُّ صِدِّ لَةَ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، صله رحم کن که اگر صله رحم کنی عمرت طولانی می شود چرا؟ چون رحم از رحمانیت می آید. خدا به واسطه این رحم و ترحم عمر را طولانی می کند و لذا بنده دیدم افرادی که دارای این صفت پسندیده هستند یعنی اهل ترحم هستند و مهربانند آنها خیلی عمرشان طولانی می شود. آن هایی که بیشتر توفیق صله رحم دارند، از نعمت عمر طولانی برخوردار می شوند؛ چون این ها دارای صفت رحم هستند و

خداوند متعال رحم را دوست دارد چون خودش رحیم است خودش مهربان است و بنده مهربان را هم دوست دارد لذا به او عمر طولانی تری عطا می کند.

به فامیل هایتان واقعاً علاقه داشته باشید. من یادم نمی رود یکی از بستگان ما پیرمردی بود که نود و پنج سال داشت. در آستانه مقدسه کریمه اهل بیت علیهم السلام خادم بود. افتخار خادمی آستانه مقدس حضرت معصومه علیها السلام را داشت. کمرش خمیده شده بود و با یک عصای بلند که از قد خودش هم بلندتر بود راه می رفت. می گفتیم: حاج عمو چرا عصای بلند انتخاب کرده اید؟ می فرمود: چون قدم خمیده شده است. من با این عصای بلند خودم را نگه می دارم که یک مقدار بتوانم سرم را راست نگه دارم. بعد با همین حالش وقتی می خواست از حرم حضرت معصومه علیها السلام به منزلش برود می آمد منزل بی بی ما و در میزد ما می رفتیم در را باز می کردیم می دیدیم که حاج عمو آمده همان جلو در می نشست از پله هم بالا نمی آمد. سلام و احوال پرسی می کرد. می گفت: حال شما چگونه است؟ اسم یک به یک را می برد و احوالشان را می پرسید. می گفتیم: حاج عمو بیا داخل. می گفت: نه فقط خواستم صله رحم کرده باشم.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ» (1) صله رحم کنید و لو به یک سلام کردن باشد. ببینید جانم این آقا چه عمر طولانی کرد. خدا بنده مهربانش را دوست دارد. همان طوری که خود خدا نسبت به بندگانش مهربان است، دوست دارد بندگانش نیز با هم مهربان باشند. نسبت به هم رحم داشته باشند. برای یکدیگر دل سوز باشند. اگر انسان ها به یکدیگر رحم و مهربانی داشته باشند خداوند نیز به آن ها رحم می کند.

سفیان ثوری می گوید یک روز محضر امام صادق (علیه السلام) رفتیم. به چهره ایشان نگاه کردم، دیدم رنگ مبارک آقا زرد شده است. یک حالت پریشانی عجیب و اضطرابی به آقا دست داده است به حدی که از شدت ناراحتی و اضطراب

ص: 297



می لرزید. سفیان ثوری می گوید: عرض کردم یابن رسول الله، شما را چه شده است؟ چرا اینقدر رنگتان زرد شده است؟ چرا اضطراب دارید؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: امروز پیشامدی بوجود آمد و من از آن خیلی ناراحتم.

عرض کردم: آقا جان چه پیشامدی؟ خدا برای شما بد نیاورد. فرمود: من به خانواده و بچه ها و دخترها و زن ها و کنیزها گفتم و سفارش کردم که هیچ وقت به پشت بام نروند و طبق سفارشی که کرده بودم مطمئن بودم که کسی به سمت پشت بام نمی رود امروز بلند شدم دیدم یکی از این کنیزها بچه کوچک ما را بغل گرفته و در راه پله های پشت بام است. در روایت نیامده که کنیز بالا می رفته یا از پشت بام بر میگشته است. تا چشمش به من افتاد ترسید و بنا کرد به لرزیدن و بچه از دست کنیز افتاد و مرد.

امام صادق (ع) فرمود: ای سفیان من اضطرابم از این نیست که بچه ام مرد بلکه از این ناراحتم که این کنیز از جانب من به ترس و وحشت افتاد. چرا چنین شد؟ من به خاطر اینکه کنیز از من آنچنان ترسید که بچه از دستش افتاد و از دنیا رفت او را در راه خدا آزاد کردم ولی هنوز درون من ناراحت است و وحشت دارم.

بینید خاندان نبوت و اهل بیت پیغمبر علیهما السلام دارای این مقام رحم و انصاف بودند؛ بنابراین یکی از چیزهایی که عمر انسان را طولانی می کند صله رحم است و لذا در باب ارث از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند: یابن رسول الله چرا نباید برادر پدری ارث ببرد ولی برادر مادری ارث می برد؟ حضرت (علیه السلام) جواب داد: به خاطر اینکه خدا به رحم احترام گذاشته است. چون برادر مادری است رحمشان و مهربانی شان بیشتر است.

خدایا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را در راه دین و قرآن ثابت قدم بدار و توفیق عمل به وظائف دینی را به ما مرحمت فرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ افْتَتِحْ بِالْمِلْحِ بِالْمِلْحِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ دَاءً يَا عَلِيُّ لَوْ قَدْ قُتِمْتُ عَلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَأُمِّي وَعَمِّي وَأَخِي كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَا عَلِيُّ، أَنَا ابْنُ التَّبِيحِينَ يَا عَلِيُّ، أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ» (1)

«يَا عَلِيُّ افْتَتِحْ بِالْمِلْحِ وَاخْتِمِ بِالْمِلْحِ» على جان همیشه شروع و ختم غذايت را با نمک انجام بده «فإن فيه شفاء من اثنين وسبعين داء» اگر انسان اول غذا خوردنش را با نمک شروع کند و آخر غذايش را با نمک به پايان برساند خدا او را از هفتاد و دو مرض شفا می دهد .

نمک چه خاصیتی دارد؟ انسان وقتی نمک می خورد غدد معده شروع به ترشح می کند وقتی مقداری نمک در دهانش می گذارد دهان آب می اندازد و بزاق شروع به ترشح می کند. وقتی این غده در بدن انسان ترشح کرد، غذا راحت تر هضم می شود چون سیستم معده به گونه ای است که باید این غده ترشح کند تا غذا را بپذیرد و چون غذا خشک است با ترشح این غده راحت تر پایین می رود و به طور

ص: 299

کلی نمک در هضم غذا خیلی مؤثر است و وقتی هم غذا خوب هضم شد اثر درستی بر تمام اعضای بدن می‌گذارد. وقتی معده ما سالم باشد تمام اعضای بدن ما سالم است حتی چشم و گوش ما هم سالم است.

حالا در اینجا برای ما سؤال پیش می‌آید مگر ما کلاً چند مرض داریم که با نمک خوردن هفتاد و دو تایی آن از بین می‌رود؟ مریضی‌ها در وجود انسان زیاد است. گاهی امراضی در وجود انسان است که انسان مدت‌ها متوجه آن نمی‌شود و بعد از مدتی که این مرض در جانش ماند و اثرش را نشان داد تازه می‌فهمد چه بلایی به سرش آمده است؛ مثلاً افرادی که مبتلا به سرطان می‌شوند اگر در مرحله اول، بیماری تشخیص داده شود می‌توانند بلافاصله جلوی پیش‌رو را بگیرند ولی چون از اول به بیماری پی‌نمی‌برند در بدن ریشه می‌کند توده می‌شود و وقتی بزرگ شد تبدیل به سرطان می‌شود و دیگر از دست کسی کاری بر نمی‌آید.

امثال این‌گونه مرض‌ها را در بدن زیاد داریم در سابق مجله دانشمندان را مطالعه می‌کردم. مرحوم دکتر فیاض بخش که خدا رحمتشان کند، در رابطه با نمک مطالب مفیدی نوشته بود بعد یکی از کشورهای خارجی چند هزار نفر مبتلا به زخم معده داشت که با رعایت نمک اول غذا و آخر غذا معالجه شده بودند. ببینید شما اگر همین قضیه نمک اول غذا و آخر غذا را مراعات کنید یکی از اثراتش این است که زخم معده نمی‌گیرید. اگر عادت کنید که حتماً سر سفره نمک گذاشته شود و در اول غذا و آخر غذا نمک استفاده کنید، هیچ وقت دچار مریضی مخصوصاً مریضی معده نخواهید شد.

نمک خیلی ارزان است و همه می توانند تهیه کنند و به راحتی پیدا می شود ولی برای آن اهمیتی قائل نیستند گرچه سودمند ترین است و علت اینکه خدا به ما می گوید: «اول غذا و آخر غذا نمک بخور» این است که ما را متوجه به خودش کند زیرا خطاب به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: ای موسی حتی نمک طعمت را هم از من بخواه چرا نمک طعام را؟ چون بندگان خدا برای نمک اهمیتی قائل نیستند؛ لذا فکر

نکنید نمک بی اهمیت است. نمک خیلی اهمیت فوق العاده ای دارد. این نمکی که به نظر ما کم اهمیت است در پیشگاه حضرت حق برای بندگانش آنفع الاشیاء است یعنی سودمندترین است. خدا میداند نمک چقدر خاصیت دارد.

حقیر مدتی بود که ناراحتی پوستی داشتم. زخمی روی دستم بود که خیلی مرا اذیت می کرد. دکتر رفتم ولی فایده ای نداشت نزد عطاری رفتم نتیجه ای نگرفتم تا هوا تغییر میکرد جوش دست من هم دوباره سر باز می کرد و ترشح می داد مخصوصاً وقتی کنار درخت انجیری می رفتم خیلی حساس بود خیلی بد میشد. تا اینکه با همین آب نمک خوب شد. آب نمک درست کردم مقداری یخ در آن ریختم و

دست هایم را در آن گذاشتم تمام این حرارت و مرض بدن بنده را این آب نمک کشید و ریشه اش را خشکاند و بعد از مدتی خوب شد الان سال های سال است که شکر خدا راحت شده ام.

این نمک یک حقیقت عجیبی است. خاصیت ضد عفونی دارد. عفونت را از بین می برد در مکه یک دکتر متخصصی بود که میگفت اگر خدای ناخواسته ناراحتی لوزه برای شما پیش آمد و سینه شما متورم شد آب نمک درست کنید و با آن گلوبتان را بشوید حتماً نتیجه مؤثری خواهید گرفت.

«يَا عَلِيُّ، لَوْ قَدْ قُتِمْتُ عَلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَأُمِّي وَعَمِّي وَأَخِي كَان لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ» اگر روز قیامت در مقام محمود بپا شوم این کار را خواهم کرد که از چند نفر شفاعت می کنم حال پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه کسانی را شفاعت می کند؟ فرمود: اول پدر بزرگوارم اگر پدر من عبدالله مشکلاتی داشته باشد او را شفاعت می کنم. دوم مادرم آمنه ایشان هم اگر مشکلی داشته باشد شفاعت می کنم. البته این افراد، بزرگوار بودند. بعد عمویم را در آخر هم فرمود: «وَأَخِي كَان لِي فِي

الْجَاهِلِيَّةِ» مثل اینکه حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) برادری داشتند که در زمان جاهلیت فوت کردند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: او را هم شفاعت می کنم.

«يَا عَلِيُّ، أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ» من پسر دو ذبیح هستم. یکی حضرت اسماعیل (علیه السلام) ایشان ذبیح است و یکی هم جناب عبدالله پدر بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

«يَا عَلِيُّ، أَنَا دَعْوَةٌ أَبِي إِبْرَاهِيمَ» من کسی هستم که حضرت ابراهیم (علیه السلام) مرا خواند؛ و امکان دارد منظور از آیه شریفه «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (1) یا «وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ» (2) این باشد که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آل ابراهیم علیهما السلام است؛ فلذا می فرماید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ... كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ» (3) البته بحث مفصلی شده است درباره اینکه افضل ممکنات و اشرف موجودات، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و هیچکس به پای ایشان نمی رسد با این حال چرا خداوند در صلوات ابراهیم (علیه السلام) را جلو انداخته

ص: 302

---

1- سوره مبارکه شعراء آیه 84 «و برای من در میان امت های آینده زبان صدق «و ذکر خیری» قرار ده».

2- سوره مبارکه شعراء، آیه 85 «و مرا از وارثان بهشت پرنعمت گردان»

3- وسائل الشیعة، ج 7، ص 197.

است؟ چون ما در صلوات هایی که می فرستیم می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ و آلِ مُحَمَّدَ وَاذْهَبْ مُحَمَّدًا و آلِ مُحَمَّدَ و بَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدَ و آلِ مُحَمَّدَ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ و بَارَكْتَ و تَرَحَّمْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ و آلِ إِبْرَاهِيمَ» یعنی خدایا بر پیامبر اکرم صلوات و درود فرست آن هم افضل و برترین صلوات هائی که بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای علما چندین جواب داده اند مرحوم سید نعمت الله جزایری رحمه الله در انوار العبادیه این مسأله را متعرض شده است و یک باب برای این بحث باز کرده است و ماشاء الله چند جواب داده است که این تشبیه به چه مناسبت است. تشبیه افضل به مفضول مناسبت ندارد بلکه همیشه تشبیه مفضول به افضل می کنند. حالا منظور بنده این است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «أنا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ» من دعوت شده پدرم ابراهیم هستم که گفته اند ممکن است منظور از آیه «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (1) این باشد که پیامبر از آل ابراهیم علیهما السلام است. عزیزان با توجه به مطلب فوق می خواهیم نکته ای را به شما تذکر بدهم. الان بعضی از خانواده های بزرگ و شخصیت های بالا را می بینیم که میان خانواده هایشان مسائلی پیش می آید که موجب شگفتی جامعه شده است. حرکاتی از فرزندان آن ها سر می زند که مردم می گویند: بله این هم فرزند یا نوه فلان آقا است که دست به این رفتارها و حرکات زده است. ای بابا چرا این چنین می کنید؟ چرا این کارهای زشت از شما سر می زند؟ این خیلی مسأله مهمی است که بازتاب خیلی بدی هم دارد؛ لذا در روایات دارد همیشه در دعاهایتان ضمن اینکه برای خودتان که الحمد لله دارای شخصیت هستید دعا می کنید از خداوند بخواهید که آبرویتان را در

ص: 303

نسلتان حفظ کند «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» (1) خدایا ذریه و نسلمان را صالح کن. گاهی اوقات آبروی شخصی از جانب فرزندان و ذریه ریخته می شود. می بینید بیت فلان آقا پرچمدار یک گروه مخالف شده است.

در نمازهایتان سر سجده و در نمازهای مستحبی این دعا را همیشه بخوانید «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (2)

خدایا همین طوری که نسبت به ما بزرگواری کردی و آبرو دادی آبروی ما را در نسل ما نیز نگهداری بفرما این دعا خیلی اثر دارد «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (3).

خدایا، پروردگارا تو را به محمد و آل محمد علیهما السلام توفیق عمل به این دستورات را به همه ما مرحمت بفرما.

ص: 304

---

1- سوره مبارکه احقاف، آیه 15.

2- سوره مبارکه شعراء، آیه 84.

3- سوره مبارکه فرقان آیه 74.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَا صَدَقَةً وَذُورِحِمٍ مُحْتَاجٍ يَا عَلِيُّ دِرْهَمٍ فِي الْخِضَابِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِيهِ أَرْبَعُ عَشْرَةَ خَصْلَةً: يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ، وَيَجْلُو الْبَصَرَ، وَيُلَيِّنُ الْخِيَاشِيمَ، وَيُطَيِّبُ التَّكْهَةَ، وَيَسُدُّ اللَّئَةَ، وَيَذْهَبُ بِالضَّنَى، وَيُقِلُّ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ، وَتَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ، وَ يَسْتَشِيرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَغِيظُ بِهِ الْكَافِرُ، وَهُوَ زِينَةٌ، وَطَيْبٌ وَيَسْتَحْيِي مِنْهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ، وَهُوَ بَرَاءَةٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ» (1)

در روایتی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَا صَدَقَةً وَذُورِحِمٍ مُحْتَاجٍ» صدقه ای نیست و پذیرفته نمی شود در حالی که خویشان انسان محتاج هستند. یکی از مسائلی که در جامعه ما خیلی مورد غفلت قرار می گیرد و حتی برای بعضی از آقایان اهل علم هم این مسأله اتفاق می افتد همین نکته ای است که آقا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جمله اشاره کردند. خیلی جالب است. ما گاهی اوقات نگاه می کنیم عامه مردم ما را مقصر می دانند می گویند آقایان اهل علم به ما چیزی در این مورد نگفته اند. البته عده ای از آن ها نیز ممکن است بدانند و عمل نکنند اما رسالت روحانیت عزیز این است که مسائل دینی را برای مردم بیان کنند.

ص: 305



یکی از نکات مهم که خیلی مورد توجه است همین عبارت حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) است که می فرماید اگر خدای ناخواسته خانواده های نزدیک شما مخصوصاً برادر، خواهر، خواهرزاده و یا برادرزاده های شما آن هایی که جنبه رحمی با شما دارند محتاج باشند و دستشان تهی باشد صدقه های شما دیگر خاصیت خود را از دست می دهند مگر این که اول به آنها رسیدگی کنید. این خیلی مسأله مهمی است. ممکن است در خیلی از جاها به افراد خدمت کنیم در کار مساجد کمک کنیم برای اموات خیرات کنیم و خیلی آدم خیری باشیم اما به این مهم توجه نداشته باشیم حالا که می خواهیم خیرات کنیم اول به نزدیکانمان توجه کنیم، آنها حق بزرگی گردن ما دارند تا جایی که آقایان گفته اند درجه نازله ورثه، ذی رحم است. خیلی عجیب است این مطلب را در شرح لمعه خوانده ایم و در اخبار هم داریم حتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: وقت مُردنتان نسبت به خویشان خود نیز وصیت کنید که به آن ها نیز رسیدگی شود. می فرماید: «لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ» (1) وصیت کنید اگر چیزی دارید علاوه بر والدین به خویشاوندان هم بدهید.

امام (علیه السلام) می فرماید منظور از «وَالْأَقْرَبِينَ» فقط وارث بلا واسطه نیست بلکه آن هایی هم که وارث نیستند را شامل می شود. شهید رحمه الله در شرح لمعه می گوید حتی جد و جده را هم دعوت کنید و مالی را در اختیار او بگذارید گر چه با بودن پدر و مادر، جد و جده ارث نمی برند و آن ها در مراحل بعدی قرار دارند ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید برای جد و جده هم وصیت کنید و یا اینکه وصیتی برای خواهر و برادرتان کنید که از مال شما به آن ها هم چیزی بدهند. این عبارت چه چیزی را می خواهد به ما برساند؟ معلوم می شود که در حال ممات هم باید به یاد آن ها باشیم چه رسد در حال زنده بودن

ص: 306

گاهی نگاه می‌کنیم شخصی به بعضی‌ها کمک کرده است در حالی که رحم خودش به نان شب محتاج است لباس برای بچه‌هایش ندارد. عزیزان اول باید نزدیکان را مراقبت کرد بعد دیگران را بعضی از آثار خیریه با اینکه بذاته خیر هستند و دارای ثواب هستند اما به واسطه عدم توجه به بعضی چیزها ممکن است پاداش آن کم شود و یا اصلاً پاداش نداشته باشند.

امور خیریه هم جنبه مثبت دارند و هم جنبه منفی جنبه مثبتش این است که در آن خیر و ثواب است. جنبه منفی چیزی است که اثرات امور خیر را از بین می‌برد؛ پس ما گاهی اتفاق می‌کنیم و صدقه می‌دهیم اما باید دقت داشته باشیم که آیا این صدقه ما جنبه منفی دارد یا خیر یعنی نکته منفی نداشته باشد که آن را بی‌خاصیت کند بعد صدقه بدهیم نه اینکه جنبه منفی را در نظر بگیریم و به دنبال کار خیر برویم بعد بگوییم ما کار خیر کردیم.

نمی‌خواهم بگویم کار خیر ثواب ندارد کار خیر خوب است ولی جد ما رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند گاهی اوقات خیرها بی‌مورد مصرف شده و جایی که باید داده شود، داده نشده است در نتیجه بی‌اثر می‌شود؛ مثلاً کسی به دیگران کمک کرده و حال آنکه بچه‌های فامیل و نزدیکان خودش گرسنه مانده‌اند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من فردای قیامت از برادرم که در زمان جاهلیت بوده است شفاعت می‌کنم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خواهد بگوید که تا جنبه انتصابش به من هست به او توجه خاص دارم حتی به برادری که در زمان جاهلیت بوده است؛ پس حق ذوی الارحام دارد یعنی شما مواظب باشید و فامیل‌های نزدیکتان را مراقبت کنید. این خیلی نکته بزرگی است که باید در نظر داشته باشیم.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جمله‌ای دارد در رابطه با یک عمل مستحبی که جزو آداب دینی است و نوعاً در زمان ما ترک شده است ولی در زمان قدیم این نکته خیلی رسمیت داشته است. می‌فرمایند:

«يَا عَلِيُّ دِرْهُمٌ فِي الْخِضَابِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهِمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اگر انسان در همی برای خضاب دهد که سر و صورت و دستانش را رنگ کند ثواب آن بیشتر از کسی است که هزار درهم در راه خدا انفاق کرده است.

چرا خضاب این همه اهمیت دارد؟ آیا به لحاظ نظافتش می باشد یا از باب اینکه روایت داریم که خدا بنده خضاب شده اش را دوست دارد؟

وقتی نزدیک شهرری سیل آمد در آنجا پلی وجود داشت که محل سیلاب بود و نزدیک مکانی بود که مقبره مرحوم شیخ صدوق رحمه الله قرار داشت. وقتی سیل آمد و آن پل ریخت مقبره های زیادی از جمله مقبره مرحوم شیخ صدوق را هم خراب کرد سیل ویران کننده ای بود. علمای آن زمان مجبور شدند قبر ایشان را تعمیر کنند. برای تعمیر به سر قبر رفتند. قبر را مقداری گود کردند که دوباره آن را بازسازی کنند. سنگ لحد را که کنار زدند یک دفعه بدن مبارک آقا نمایان شد به طوری که بدنش سالم مانده بود حتی کفنش هم دست نخورده و سالم بود مثل اینکه آقا تازه رو به قبله خوابیده بود.

در تاریخ نوشتند که دو چیز را در وجود مبارک آقا دیدند یکی اینکه محاسن مبارکشان خضاب شده به حنا بود و دیگر اینکه از بس این مرد مواظب و مؤدب به آداب بود، دیدند ایشان ناخن یک دستشان را گرفته اند و یک دست دیگر را نگرفته اند، معلوم می شود که فوت ایشان بین روز پنجشنبه و جمعه بوده است. چون روایت داریم ناخن یک دست را روز پنجشنبه و دست دیگر را روز جمعه بگیرد. چقدر ایشان مقید به این آداب و سنن بوده است که ناخن یک دست را روز پنجشنبه گرفتند که اجلشان رسیده و توانستند روز جمعه ناخن دست دیگر را بگیرند و روایت داریم هر کس در عصر پنجشنبه و شب جمعه موتش برسد و شخص مؤمنی باشد اهل بهشت است. خدا می فرماید بهشتی ها را در چنین ساعتی دعوت می کنیم. مرحوم صدوق رحمه الله این مرد بزرگوار چقدر مؤدب به آداب بودند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید نظافت در خضاب برای انسان نشاط آور است. می فرماید: هر کس یک درهم برای خضاب بدهد ثوابش بیشتر از کسی است که هزار درهم در راه خدا انفاق می کند. می دانید چرا؟ می فرماید :

«وَفِيهِ أَرْبَعٌ عَشْرَةَ خَصْلَةً» خضاب چهارده خصلت دارد. ببینید چقدر اثر دارد. هم اثرات ذاتی و ظاهری دارد و هم اثرات معنوی که این خیلی مهم است. خضاب است خضاب در اثر معنوی وجود انسان هم اثر می گذارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چهارده خصلت را در این باره بیان کرده اند :

«يَطْرُدُ الرَّيْحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ» اول بوهای گوش را از بین می برد.

«وَيَجْلُو الْبَصَرَ» دوم، چشم را نیز بینا و روشن می کند.

«وَيَلْتَمِسُ الْخِيَاثِيَمَ» سوم، مجاری تنفس را ملایم می کند. جاهایی که وسیله تنفس است را «خیشوم» می گویند که جمع آن «خیاشیم» می شود.

«وَيُطَيِّبُ النَّكْهَةَ» چهارم بوی دهان را خوش بو می کند. بوی بد دهان را از بین می برد.

«وَيَسُدُّ اللَّثَّةَ» پنجم لثه دندان را سفت و محکم می کند. آن هایی که دندان طبیعی داشته باشند خضاب کردن لثه هایشان را محکم می کند.

«وَيَذْهَبُ بِالضَّنَى» ششم، کینه را از بین می برد این کینه هایی که از هم در سینه داریم بواسطه خضاب از بین میرود.

«وَيُقِلُّ وَسَوْسَةَ الشَّيْطَانِ» هفتم وسوسه شیطان را کم می کند.

«وَتَقْرُحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ» هشتم ملائکه هم خوشحال می شوند.

علما مراقب بودند آداب اسلامی را بجا بیاورند؛ حالا ما خاک بر سرمان شده است، به کدام دستور اسلامی عمل می کنیم؟ والله ما علما را که می بینیم خجالت می کشیم. من یادم هست، قدیم در نجف وقتی حمام عمومی می رفتم آن موقع در خانه حمام نبود - می دیدم مرحوم آقای نایینی و مرحوم آقا شیخ حسین

کمپانی رحمه الله حمام می آمدند وقتی می آمدند نگاه می کردیم همه دست ها و ناخن ها و محاسنشان را حنا کرده بودند. خیلی مقید بودند. علما وقتی می آمدند و این آداب را انجام می دادند مردم متدین هم می دیدند و این کار را می کردند ولی ما همه این ها را کنار گذاشتیم مردم هم دیگر انجام نمی دهند و رعایت نمی کنند.

خلاصه هر آقایی در هر منطقه ای رهبر مردم است. او پیشوای مردم است. مردم او را نگاه می کنند. این یک واقعیت است که نمی شود انکار کرد. عده ای دنبال این هستند که ببینند روحانی شان چه کار می کند آن ها هم انجام دهند. به کیفیت نماز خواندن او نگاه می کنند. به حرف زدن او توجه می کنند و به نشستن او دقت می کنند و آن را یاد می گیرند. بخشی از رفتار و کردار مردم نتیجه عمل ما است. مردم از روحانی الگو می گیرند.

«وَيَسْتَبِشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ» نهم خدا به مؤمن مژده می دهد و می گوید بارک الله بنده من.

«وَيَغِيظُ بِهِ الْكَافِرَ» دهم کافر از این حرکت شما ناراحت شده و خشمگین می شود. کفار غضبناک شده و می گویند چرا این ها سر و صورتشان را رنگ می کنند؟ البته همین سرزنش ها باعث شده است ما این آداب را کنار بگذاریم. ما خیلی از کارها را رها کردیم تعارف هم ندارد فقط برای اینکه مردم به ما حرف می زنند.

«وَهُوَ زِينَةٌ وَطِيبٌ» یازدهم و دوازدهم زینت و طیب مؤمن است.

«وَالسَّخِيْبِيُّ مِنْهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيْرٌ» سیزدهم مؤمن را هم که در قبر می گذارند وقتی نکیر و منکر می آیند می گویند از او چه سؤالی کنیم؟ این که آثار امر الهی روی سر و صورتش هست. این محاسنش خضاب شده است لذا خجالت می کشند از او سؤال کنند و ممکن است سؤال هم نکنند چون در بعضی روایات داریم که دیگر سؤال هم نمی کنند. معلوم می شود او مطیع خدا است.

«وَهُوَ بَرَاءَةٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ» آخرین نتیجه خضاب کردن این است که او را در قبر محافظت می کند. خدا از عذاب قبر او را حفظ می کند.

شما ببینید یک عمل به این کوچکی دارای چه برکات و آثار مهمی است. خدا این خضاب را جزو آداب اسلامی قرار داده و این همه برای آن خاصیت گذاشته است، چرا؟ برای اینکه عمل با توجه به این آداب خیلی مهم است و اگر قصد انسان برای خدا باشد خیلی نتیجه بخش است اگر شخصی واقعاً برای امتثال امر خدا و عمل به سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خضاب کند خیلی اثر دارد.

عزیزان طلبه خدا را شاهد می گیرم و به صاحب این منبر قسم می خورم که فکر نکنید می خواهم فقط به شما موعظه کنم بلکه این حرف ها نیست و من هم مثل شما هستم. به جدم قسم اگر الان بنشینم پایین و یک آقایی بیاید بالای منبر و مرا موعظه کند لذت می برم دعایش می کنم. خدا شاهد است برای این هایی که ما را در منبر موعظه ما هم مثل خود شما هستیم. ما هم باید همیشه موعظه شویم.

آقا جان به فرمایشات ائمه و پیغمبر خدا علیهما السلام گوش بدهیم و آنها را پیاده کنیم. والله از ما روحانیون بیشتر از اینها انتظار است. توقع خیلی بیشتر از این ها است. اصلاً مسأله مردم نیست، مسأله خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. روحانیتی که ادعای سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دارد نباید به آداب اسامی مزین باشد؟ روحانیتی که نان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می خورد نباید الگو باشد؟

خدا رحمت کند یکی از بزرگان حوزه را. یک روز محضرش رفتم و دیدم گریه می کند و اشک می ریزد. گفتم: چه شده آقا خدا بد ندهد؟ گفت: آقای علوی لحظه ای که تو بر من وارد شدی یک دفعه چیزی به یادم آمد که گریه ام گرفت. گفتم: آقا چه چیزی یادتان آمد؟ فرمود: یادم آمد که چرا من آدم روحانی شدم. روحانی شدن یعنی اینکه قلاده تمام عمل مردم به گردن من است. اگر خدای ناخواسته یک نفر از عمل من منحرف شود فردای قیامت من باید جوابش را بدهم. گفتم: آقا راست می گوئید. گفت: خدایا من چه خاکی به سر کنم که اگر عمل من، حرکت من، کار من صحبت و سخن من یکی را از دین خارج کرده باشد؟

یادم نمی رود به مشهد رفته بودیم که خانه ای اجاره کنیم برای اینکه مرکز رفت و آمد طلاب باشد و پایگاهی باشد که طلبه ها آنجا بیایند و خانه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خالی نباشد. رفتیم خانه ای دیدیم صاحب خانه گفت: برای چه کاری می خواهید؟ گفتم: برای درس. گفت: حقیقت این است که من می ترسم خانه ام را به شما اجاره بدهم. گفتم: برای چه می ترسید؟ گفت: چند وقت قبل آقای فلانی اینجا را اجاره گرفت اما وقتی که می خواست از اینجا برود تمام پول تلفن و آب و برق را تصفیه نکرده گذاشت و رفت. هر چه به او گفتیم آقا پس پول قبض ها چه می شود زیر بار نرفت و می گفت نخیر من حاضر نیستم پرداخت کنم.

حاج آقا، ما گوشمان را گرفتیم و پیچیدیم و توبه کردیم که دیگر از این کارها نکنیم. بله عزیزان برای بنده درس شد. خدا را شکر کردم که این مطلب را به من گفت. خیلی خوشحال شدم و وقتی خواستم از آن دفتر بروم، بعد از پایان کار شخصا خودم به دیدارش رفتم. رویش را بوسیدم و گفتم: آقا جان این چند سالی که ما اینجا بودیم خدای ناخواسته از ما طلبی ندارید؟ گفت: نه حاج آقا. گفتم: اینجا برای من نیست این خانه برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است مبادا عمل من طوری بوده باشد که خدمت حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) شرمنده شده باشم. فردا در پیشگاه آقا

نمی توانم جواب بدهم.

تمام پولش را که حساب کردم و دادم مقداری هم اضافه دادم و گفتم من دوست دارم مقداری هم اضافه بدهم. گفت: نه حاج آقا به جدت نمی گیرم. گفتم: بگیر و خواهشی از شما دارم. گفت: چه خواهشی دارید؟ گفتم: خواهش من این است که تو را به خدا تو را به حق ثامن الائمه (علیه السلام) آن درد دلی را که از آن آقا برایم گفתי جای دیگری نگو. هر چه پول از او طلب داری که به تو نداده است بگو تا من پرداخت کنم به شرطی که در جایی بازگو نکنی. گفت: چرا حاج آقا؟ گفتم: چون آبروی روحانیت آبروی مرجعیت ریخته می شود.

ص: 312

خدا مرحوم آقای شریعتی را رحمت کند. ایشان پیرمردی بود از شاگردان برجسته مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله. بنده با ایشان مباحثه می کردم. البته مباحثه کردن ایشان با من کمال تواضعش بود خیلی آقای بروجردی ایشان را دوست داشت. روزی پیش من آمد و گفت: آقای علوی حاضرید با من مباحثه کنید؟ گفتم: من با شما مناسبت ندارم. شما مرد ملا و فاضلی هستید اما من تازه درس خارج را شروع کرده ام. گفت: این حرف ها چیست که می زنید؟ بیا با هم مباحثه کنیم. من هم گفتم چشم و قبول کردم.

به منزلش می رفتیم و مجمع البیان را مباحثه می کردیم. خیلی شیخ نازنینی بود. این قصه را ایشان برای من نقل کرد. فرمود: وقتی آقای بروجردی رحمه الله از نجف به بروجرد آمد، اعیان و بزرگان بروجرد خیلی از آقا استقبال کردند و یکی یکی ایشان را به منزل هایشان دعوت می کردند. یک شب بزرگی از بزرگان بروجرد آقا را دعوت کرد. بنده هم به همراه آقا آن شب در آن مکان دعوت بودم. آن شب جمعیت زیادی آن خانه نشسته بودند. بعد از صرف شام همینطور که در محضر آقا نشسته بودیم و استفاده می کردیم یک مرتبه عده ای که به آنها گروه گودار می گفتند صدایشان در کوچه پیچید. دست های بودند که در کوچه و خیابان راه می افتادند می خواندند و می رقصیدند و در عروسی ها هم معمولاً آن ها برنامه اجرا می کردند. جلوی هر خانه ای می خواندند و می رقصیدند و از اهل آن خانه پول می گرفتند.

از قضا آن شب این دسته وارد کوچه ای که آقا مهمان یکی از آن خانه ها بود شدند و شروع کردند به زدن و رقصیدن تا صدای آنها را شنیدند فوراً یک نفر از اهالی آن خانه رفت و به آنها تذکر داد و گفت: ساکت باشید، امشب آیت الله بروجردی مهمان این خانه است. به محض اینکه شنیدند آقای بروجردی آنجا است بدتر کردند. شعر را با صدای بلندتر می خواندند. آقا با شنیدن سر و صدا گفت: چه خبر شده است؟ گفتند: این ها گروهی هستند که در کوچه ها می رقصند و از اهالی هر خانه پول می گیرند آقای بروجردی مقداری پول از جیبشان درآورد



و به صاحب خانه گفت: این پول را بگیرید و سریع به آن ها بدهید. صاحب خانه هم پول را از آقا گرفت و به آنها داد وقتی پول را گرفتند خیلی خوشحال شدند، گفتند: این خلاف انتظار ما بود پول را گرفتند و رفتند.

یکی از علمای بروجرد که در آن مجلس نشسته بود با دیدن این رفتار آقا گفت: حضرت آیت الله شما با چه مجوز شرعی این پول را به آنها دادید؟ آنها خوانندگی می کردند و می رقصیدند آن وقت شما به آن ها پول دادید؟ تا این حرف را زد یک مرتبه آقای بروجردی فرمود: ملا من به دستور جدم عمل کردم. امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمودند: «أَنَّ خَيْرَ الْمَالِ مَا وَقَى الْعَرَضِ» (1). بهترین مال مالی است که آبروی صاحبش را حفظ کند. آقا گفت: من با دادن این پول آبرو را حفظ کردم نمی توانستم صبر کنم که آنها همینطور به کارشان ادامه بدهند.

ببینید عزیزان این تعبیر آقا خیلی تعبیر عجیبی بود یعنی بهترین مال مالی است که آبروی روحانیت آبروی مرجعیت را حفظ کند. اگر آقا آن شب با آن ها طور دیگری برخورد می کرد وضعیت طور دیگری می شد. سعی تان بر این باشد که با عملتان باعث نشوید که مردم را بیزار کنید. می دانم که حق با شما است. ممکن است زور هم به شما بگویند ولی شما برای خاطر لباس برای اینکه راهنمای مردم هستید، گذشت کنید. خیلی سخت نگیرید. آبروداری کنید. در بعضی از کارها باید مراقبت داشته باشیم. مقداری هم برای حفظ شئونات مایه بگذاریم نه شئونات شخص بلکه شئونات مقام. خدا امام را رحمت کند، می گفتند: هر کس به من فحش داد ایرادی ندارد اما اگر بنا است به لباس من فحش بدهد نخیر این لباس خیلی لباس بزرگی است.

پروردگارا تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به اینگونه دستورات ما را بیشتر از این موفق بدار خدا ان شاء الله اعمال ما را مورد قبول خودش قرار بدهد.

ص: 314

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ... وَلَا فِي الصِّدْقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ وَلَا فِي الْفِقْهِ إِلَّا مَعَ الْوَرَعِ» (1)

پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در یکی از سفارشات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ» در قول و گفتار خیر نیست مگر اینکه با عمل همراه باشد. اینطور نیست که هر گفتاری دارای خیر باشد بلکه خیر و اثر گفتاری در عمل معلوم می شود. این یک واقعیتی است. خیلی چیزها در قالب گفتار پیاده می شود اما وقتی در مقام عمل ملاحظه میکنید عمل ندارد. این گفتار ارزش ندارد در روایات و اخبار ما خیلی سفارش شده است که چون سر و کار عالم با وعظ و موعظه است موعظه اش باید توأم با عمل باشد و لذا می گویند عالمی که اهل عمل نیست مانند درخت بی ثمر است. عالم اگر به علمش عمل کند کلام او رفتار او نشست و برخاست او در دیگران تأثیر می گذارد یعنی حقیقتاً کسی باشد که عالم باشد عاقل باشد به سخن خودش ترتیب اثر بدهد این فرد می تواند دیگران را متحول کند لذا پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید در قولی خیر است که توأم با فعل و کردار باشد.

ص: 315

«وَلَا فِي الصِّدْقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ» راست گفتن بسیار خوب است. انسان باید همیشه راستگو باشد اما اگر این راستگویی توأم با وفا نباشد فایده ای ندارد. چقدر خوب است انسان چیزی را که می گوید راست باشد و به آن وفا هم بکند. اگر راست گفتن توأم با وفا شد منشأ خیر و برکت می شود و لذا می فرمایند که در راستگویی خیر نیست مگر در آن وفا هم باشد. بگویند فلانی جداً آدم راستگو و وفادار است. درباره حالات حضرت اسماعیل (علیه السلام) در نظر مبارک آقایان است. البته نه اسماعیل ذبیح الله فرزند ابراهیم (علیه السلام) بلکه اسماعیل (علیه السلام) دیگری که از پیغمبران بوده است و در قرآن آیه ای در مورد ایشان نازل شده است: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (1) اسماعیل (علیه السلام) صادق الوعد بود. ببینید که چقدر راستگویی و وفاداری داشته است. تعهد این پیامبر خدا چقدر عالی است. این بزرگوار به خاطر قولی که به رفیق همراهش داده بود یک سال در مکانی منتظر برگشتن او ایستاد بعد از یک سال همان شخص برای انجام کاری حرکت کرد و بر حسب تصادف از همان مکان انتظار حضرت اسماعیل (علیه السلام) عبور کرد و دید که ایشان در آنجا است. اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) به رفیقش گفت: فلانی قول داده بودی زود بیایی. در اینجا من منتظر تو ماندم چرا نیامدی؟ آن بنده خدا اصلاً یادش نمی آمد که چه موقع قول داده است. اسماعیل (علیه السلام) گفت: سال گذشته را به یاد بیاور مگر پارسال در فلان موقع قول ندادی که به اینجا بیایی، چه شد که نیامدی؟ دوست آقا یادش آمد و بر سر خودش زد و گفت: ای وای راست می گویی هنوز نرفتی؟ فرمود: نه من چشم انتظار آمدن تو بودم چون ما به هم قول داده و قرار گذاشته بودیم که اینجا یکدیگر را ملاقات کنیم.

ص: 316

این اخلاق نیک در تاریخ دنیا ثبت شده است. گاهی اوقات خداوند متعال بعضی از انسان ها را برای مردم عَلم می کند تا الگو باشند و مردم از راه و روش آن ها درس بگیرند. بیان این مسأله برای بعضی قابل هضم نیست. اگر شما این را بالای منبر بگویید برای سطح افکار عامه و جوانان هضمش مشکل است که چطور یک نفر یک سال سر قولی که داده بود مانده است؟ آیا قابل باور است که یک انسانی یک سال طبق وعده ای که داده بود در جایی منتظر بایستد؟ سخت است که باور کنیم چطور این بزرگوار صبر کرده ولی این حقیقت در روایات و قرآن نقل شده است؛ چون خدا می خواهد در بعضی از کارها نمونه هایی در بندگان خودش بگذارد و بگوید نگاه کنید من چنین بنده هائی هم دارم. فکر نکنید زمین از حجت من خالی است. بیایید و پیرو همین خط باشید و لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در راستگویی هم خیری نیست مگر اینکه با وفاداری باشد. به حرفی که می زند وفادار باشد به وعده ای که می دهد وفادار باشد.

اهل علم مخصوصاً ما روحانیون که مردم انتظار الگوگیری از ما را دارند اگر یک جایی وعده می دهید خیلی مراقب باشید که به وعده هایتان اهمیت بدهید. بعضی از عزیزان گاهی اوقات وعده هائی می دهند ولی خلاف می کنند شما نباید خلاف کنید شما سلسله جلیله روحانیت بیشتر باید به وعده ها اهمیت بدهید من اینجا به نکته ای هم اشاره کنم که در صفات مؤمن است «إِذَا وَعَدَ وَفَى وَإِذَا حَدَّثَ صَدَقَ» اگر وعده ای بدهد، وفا می کند و اگر حرفی بزند راست می گوید. مؤمن

در حق الناس بسیار دقیق است.

یکی از حق الناس هایی که بسیار ظریف است و ممکن است به چشم ما نیاید این است که انسان با وعده دادن و تخلف در وعده وقت عزیز افراد را ضایع کرده است یعنی آن ساعتی که شما قول می دهید یا بنده به شما قول می دهدم اگر

قول را نمی دادم شما به کارهای دیگران می رسیدید یک کاری می کردید که برای شما درآمد داشت برای شما نفع داشت و کاری که برایتان مفید بود انجام می دادید حالا وعده دادن و قول دادن بنده و نیامدن و عمل نکردن به شما ضررهایی وارد کرده است. شما در آن کار متضرر شده اید. این حق الناس است. فردای قیامت من باید جوابگو باشم. باید پاسخگوی ضرر شما باشم.

فردای قیامت که پرده ها کنار می رود می گویند شما به آقای فلانی در آن ساعت قول داده بودی و نرفتی یا یک ساعت دیر رفتی آن آقا خسارت دید و ضرر کرد لذا بد قولی حق الناس به گردن انسان می آورد. فردای قیامت باید جواب آن ضرر را بدهی. انسان با ایمان همین را هم جزو حق الناس می بیند.

بینید، یکی از علت هایی که شارع مقدس به این موضوع اینقدر اهمیت می دهد این است که نمی خواهند حق الناس گردن ما بیاید و می فرماید که شما در وعده هایتان وفادار باشید و آن را سبک نگیرید و در قرآن می فرماید: مؤمنین کسانی هستند که «لَا مَأْتَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (1) آن ها کسانی هستند که در عهدشان وفادارند.

واقعاً بنده و شمایی که پای منبر نشسته اید چقدر مدیون یکدیگر هستیم؟ چقدر ممکن است حقوق همدیگر به گردنمان باشد؟ آنقدر به هم وعده داده ایم و وفا نکردیم آنقدر قول داده ایم و سر ساعت نرفته ایم باید از همدیگر حلالیت بطلبیم. واقعاً باید حلالیت بطلبیم که فلانی من را حلال کن که وقت شما را گرفتم به شما قول دادم و نتوانستم سر ساعت برسم. این ها چیزهایی است که بسیار ظریف است .

ص: 318

«وَلَا فِي الْإِلْمَاعِ الْوَرَعُ» و خیری در فقه نیست مگر آنکه با تقوا همراه باشد. آقا ملا شادی؟ بله خوب درس خواندی؟ بله حالا که ملا شادی و درس خواندی اگر تقوا هم داشته باشی خوب است. اگر خدای ناخواسته ورع نداشته باشی چه ملایی هستی؟ ملا باشی ولی ورع نداشته باشی چه معنا و مفهومی دارد؟ چه ارزشی برای علم بدون تقوا هست؟ ورع ندارد یعنی به محارم خدا اهمیت نمی دهد اگر حرام از او سر بزند باکی ندارد اگر هر مالی را بردارد و هر مالی را بخورد برایش فرقی نمیکند فکر نمی کند که این مال برایش شرعیت دارد یا نه؟ آیا خوردنش جایز است یا نه؟ آیا حلال است یا نه؟ عجیب است، این چه ملایی است؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در این فقه خیری نیست چون ورع ندارد بلکه خیر در آن فقهی است که با ورع باشد.

در کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که شش چیز است که از همگان نیکو است اما از بعضی نیکوتر است. می فرماید: «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَ هُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ» (1) قربان لب و دهان آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم همه ورع داشته باشند خوب است تاجر، بازاری، کارگر کارفرما، کارمند، رؤسا، کشاورز، صنعتگر با تقوا باشند خوب است اما اگر علما ورع داشته باشند شایسته تر است چون این ها پیشوایان جامعه هستند. این ها الگوی مردم هستند این ها جلودار قافله هستند. عالم باید به قدری مهذب باشد به قدری باید مناعت طبع داشته باشد به قدری باید با وقار باشد که مردم از او درس زندگی یاد بگیرند.

عالم نباید به این دنیا نگاه کند. نباید برای این دنیا حرص بزند. توجه به پول مال دنیا چه اثری دارد؟ بعضی ها آنچنان درباره پول حریص اند که برای به دست

ص: 319

آوردن آن به هر دری می زنند. جداً متأثر میشوم وقتی می شنوم اهل علم هم گرفتار دنیا شده اند. در پیشگاه ولی الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گویم خدایا اینها چطور فردای قیامت جواب خدا را می دهند؟ اگر یک طلبه و جوهات بیاورد و بگوید فلان آقا از این جوهات به من بیشتر می دهد جداً از او ناراحت میشوم و از این حرف بدم می آید؛ می گویم آقا بلند شو و جوهات را ببر. بلند شو برو و این حرف ها را نزن آیا زشت نیست نزد فقیه و مرجع که نماینده امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است از این حرف ها می زنی؟ این جوهات مربوط به کسی نیست برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. اگر ما از طرف حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم دست ولایت و نیابتی داریم باید بگونه ای باشد که ایشان راضی باشند ارث پدری ما که نیست.

والله العلی العظیم ما سال های سال خدمت آیت الله بروجردی رحمه الله و دیگران بودیم و یک کلمه از این حرفها از دهان ما بیرون نیامد ابداً. ما تمام جوهات را به دست آقا می دادیم خدا را شاهد می گیرم یک ریال هم آقا به ما نمی داد. خدا را گواه می گیرم من یادم هست نه تنها بنده بلکه خیلی ها همینطور بودند. می رفتند و جوهات را به محضر بزرگان می دادند و کوچک ترین تقاضایی هم نمی کردند، ابداً. حالا اگر تشخیص می دادند طرف واقعاً استحقاق دارد چیزی به او می دادند که آن هم بستگی به ولایت و نیابت ایشان داشت.

خدا مرحوم آیت الله بروجردی را رحمت کند. طلبه ای پولی به مقدار هشتاد تومان خدمت آقا آورد هشتاد تومان آن روز خیلی زیاد بود. بلافاصله آقا همه پول را به آن طلبه برگرداند و گفت: این مال شما وقتی بلند شد و رفت آقای شیخ ابوالحسن روحانی که در محضر مبارک آیت الله بروجردی رحمه الله و دفتردار ایشان بود خیال کرد که ایشان تصور کرده اند که مبلغ هشت تومان است نه هشتاد تومان لذا بلند می شود و دنبال آن طلبه می رود. او را صدا می زند می گوید :

ببخشید در پولی که به شما داده شده اشتباه شده است. آن طلبه هم آمد و پول را به دست آقا شیخ ابوالحسن داد. ایشان شیخ ابوالحسن داد. ایشان هم خدمت آقا رفت و گفت: آقا این مبلغ را شما اشتباهی دادید. این هشتاد تومان است. آقا فرمود: می دانم، تو از آن طلبه گرفتی؟ گفت: بله. آقا فرمود: برو همه آن را به او بده. من چهره آن طلبه را دیدم و فهمیدم که محتاج است. دیدم خیلی بی بضاعت است. من خودم دادم تو چه حقی داشتی پول را از او بگیری؟ مگر من به تو گفته بودم که بگیری؟

ببینید عزیزان می خواهم بگویم وضع اینطور بود. بزرگان، خودشان نظر داشتند و به یکی زیاد پرداخت می کردند و به یکی دیگر کمتر می دادند. بعضی ها از تهران یا جاهای دیگر پیش بنده می آیند و می گویند حاج آقا خدا شاهد است ما شبیه می کنیم آیا ما پیش امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مسئول می شویم؟ می گویم من نمی دانم. از خودتان باید پرسید. شما که بحمد الله زندگی آن چنانی داری برای چه از مال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گیری؟ این اموال برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. برای چهار تا طلبه بی بضاعت است که استفاده کنند و درس بخوانند نه مال شما که بحمد الله وضع مالیتان خوب است.

آقای فخر الملک شنید که خداوند تبارک و تعالی به سید یزدی رحمه الله فرزندی مرحمت کرده است. رسم بود اگر خدا فرزندی به کسی می داد، هدیه ای می دادند. فخر الملک یک کادو برای سید فرستاد که چیز قابل داری نیست. خدا فرزندی به شما مرحمت کرده است و این چشم روشنی شما باشد. آقا فرمود: سلام مرا به جناب آقای فخر الملک برسانید و به ایشان بگویید که ما به این هدایا نیاز نداریم ما این ها را نمی گیریم. بزرگواری کنید از این کارها نکنید و بنده این هدیه را نمی گیریم.



فخر الملک گفت: حالا که شما خودتان قبول نکردید ما هدیه را به خود شما نمی دهیم بلکه مال آقازاده باشد. آقا دوباره کادو را پس فرستاد و فرمود که بچه های ما هم مثل خودمان هستند نیازی ندارند که بخواهند این هدایا را قبول کنند. مرحله سوم فخر الملک هدیه را برگرداند و گفت: این هدیه را بدهید به خانم قابله ای که قابله گری بچه را کرده است. سید فرمود: سلام ما را برسانید و بگویید که قابله های ما از خودمان هستند که قابله گری می کنند و زن های خانواده های ما که قابله گری می کنند هیچ وقت در مقابل این کار چیزی نمی گیرند و هدیه ای را قبول نمی کنند و ما از قبول کردن این هدیه معذوریم.

وزیر فرستاد و گفت حالا که آقا قبول نکرد برای بچه هم قبول نکردند، برای قابله هم قبول نکردند پس این را به طلبه ها بدهید هدیه را زمانی آوردند که مرحوم سید داشت درس فقه می داد. هدیه چقدر بود؟ هزار دینار یعنی هزار مثقال طلا خیلی است. فرستاده گفت: جناب فخر الملک فرمودند این را به طلبه ها بدهید. آقا فرمود: اگر برای طلبه ها است ایرادی ندارد وسط بگذارید. مناعت طبع را ببینید. پول را وسط گذاشتند و آقا فرمودند: آقایان طلبه ها، هر کس دلش می خواهد چیزی از این پول ها بردارد بیاید و بردارد. جای من و شما خالی اگر ما بودیم چیزی از این پول باقی می گذاشتیم؟

هیچکس تکان نخورد فقط یک طلبه بلند شد و آمد و یک دینار از این پول را برداشت. آن روز یک دینار را می توانستند از وسط پاره کنند و با این کار از اعتبار نمی افتاد. این طلبه دینار را نصف کرد نیم دینار را گرفت و نیم دیگر را هم گذاشت آنجا و رفت و نشست. سید فرمود: آقایان طلبه ها هر کس از این پول می خواهد بردارد. طلبه ها گفتند: آقا جان ما نیازی نداریم. فرمود: خیلی خوب؛ سپس به فرستاده فخر الملک فرمود: طلبه ها نیاز ندارند بفرمائید بقیه را بردارید.

بعد از درس آقا به آن طلبه ای که نیم دینار برداشته بود فرمودند که شما اولاً چرا برداشتید و ثانیاً چطور شد که نیم دینار برداشتید؟ عرض کرد: حضرت آیت الله حقیقت این است که من دیشب روغن چراغ نداشتم. مجبور شدم به دکان بقالی رفتم و روغن چراغ را نسیه گرفتم. علت این هم که نسیه گرفتم این است که کلید صندوق پول را که می خواستم از آن پول بردارم نداشتم مجبور شدم رفتم و نسیه گرفتم. الان هم این نیم دینار را برداشتم که نسیه ام را بدهم؛ در غیر این صورت من هم بر نمی داشتم. آقا فرمود بارک الله بارک الله بعد ایشان دستور داد برای هر طلبه ای یک کلید درست کنند و هر طلبه ای که پول می خواهد بیاید و از صندوق بردارد.

خدایا، این ها چقدر مردان پاکی بودند. آدم پول در صندوق ببیند و فقط به اندازه نیازش بردارد؟ اگر انسان با ورع و با تقوا باشد سعادت مند است. در همه جای زندگی تقوا به درد می خورد و نجات بخش انسان است. اساس همه گرفتاری های انسان بی تقوایی است.

استاد جناب سید رضی رحمه الله مرحوم ابواسحاق رحمه الله است. ایشان معلم قرآن سیّد رضی رحمه الله است. او نگاه کرد و دید چقدر جمال این سیّد نورانی و با خدا است. گفت می خواهم یک کادویی به این ایشان بدهم. ابواسحاق رحمه الله خانه ای را به جناب سید رضی رحمه الله واگذار کرد و گفت این خانه برای شما باشد. سید گفت:

خانه را برای چه به من می دهی؟ ابواسحاق گفت: از بس که در شما نورانیت می بینم می خواهم خانه را به شما بدهم. سیّد رضی گفت: نمی پذیرم. ابواسحاق گفت: چرا؟ برای چه نمی پذیری؟ سیّد گفت: من از پدرم هم هدیه قبول نمی کنم. بنای ما در زندگی این است.

بلافاصله ابو اسحاق به سید گفت: اگر از پدرت هم قبول نمی کنی از من باید قبول کنی چون من از پدرت هم بالاترم من از پدر تو هم مقدم تر هستم. سید گفت: برای چه از پدر من مقدم تری؟ ابو اسحاق گفت: برای اینکه من استاد قرآن تو هستم مقام معلم از پدر هم بالاتر است. استاد تا این جمله را گفت، سید رضی گفت: حالا که فرمودی معلم قرآن من هستی به احترام قرآن من خانه را قبول می کنم. بزرگان دین ما اینطور نمونه بودند.

خدایا تقوا و پرهیزگاری و اخلاص در عمل را به ما مرحمت بفرما. خدایا، مناعت طبع و نداشتن حرص را به همه ما عنایت بفرما.

ص: 324

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ أَفَةُ الْحَدِيثِ الْكُذْبُ، وَأَفَةُ الْعِلْمِ النَّسْيَانُ، وَأَفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَةُ، وَأَفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ، وَأَفَةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ» (1)

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در وصیتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، أَفَةُ الْحَدِيثِ الْكُذْبُ» خدای تبارک و تعالی این عالم ماده و وجود را چه در جنبه های مادی و چه در جنبه های معنوی همراه با یک حالت تضاد قرار داده است. خداوند در این عالم ماده هر دو جهت کمال و نقص را قرار داده است که اگر به آن موارد کمال رسیدگی نکنیم از بین خواهند رفت مگر اینکه انسان مراقب باشد و آن حالت را حفظ کند و جهاتش را تأمین کند.

این علمی که نورانیت خاصی در وجود انسان بوجود می آورد مجموعه ادراکات نام دارد اگر از آن مواظبت نکردید و آفت به او افتاد آن را از کار خواهد انداخت مثل میوه سر درختی می ماند اگر سم پاشی و رسیدگی کردیم قهرا میوه درست تحویل می دهد ولی اگر رسیدگی نکردیم آفت آن را از بین می برد؛ پس ما هم همینطور هستیم. تمام آنچه که در وجود ما است همه آفت پذیرند فلذا

ص: 325

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین را گوشزد می کند که یا علی هر چیزی آفتی دارد و آفت حدیث و صحبت کردن دروغ است یعنی کسی که زیاد دروغ می گوید سخش ارزش خود را از دست می دهد، پشت سرش هم می گویند: فلانی را رها کنید اکاذیب زیادی می گوید.

متأسفانه می بینیم بعضی از آقایان مبتلا به همین مصیبت هستند. وقتی بنا می کنند به صحبت کردن حرف هایی میزنند که اصلاً واقعیت ندارد این ها بسیار بد است. اعتبار و ارزش آقا را از بین می برد حالا ممکن است این فرد روحانی هم باشد، منبری هم باشد ولی وقتی به دروغ حرف بزند ارزش آن حرف راست را هم از بین می برد بعضی سخنانش هم ممکن است راست باشد ولی دیگران اطمینان نمی کنند و می گویند: فلانی خیلی چاپلوس است و حرف های دروغ میزند. واقعاً فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چقدر ارزش دارد می فرماید سعی کنید در صحبت هایتان دروغ نگوئید و همیشه حرف راست بزنید، با مدرک سخن بگوئید.

مرحوم حاج آقای والد ما رحمه الله می فرمود: در گذشته منبری ها اینطور نبودند. من خودم چندین منبر از بزرگان را دیدم در زمان مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله وقتی ایشان منبر می رفت حدیث را با سند می خواند. هر حدیثی را که می خواست بخواند یا اینکه می خواست موعظه کند آن را با سند می خواند. آنقدر مواظب بود که حتی اسم امام را اشتباه نگوید. ماه رمضان که می شد می گفتند حتماً باید کتاب داشته باشیم که مبادا یک کلمه ای کم و زیاد کنیم؛ آن وقت ما اصلاً در بند این حرف ها نیستیم هر چه بادا باد چقدر تفاوت است.

«وَ آفَةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ» آفتی که برای علم است فراموشی است. علم، فراری است مثل حیوان وحشی می ماند علم را زنجیر کنید همیشه مطالب را بنویسید نه اینکه همینطور حفظ کنید.

مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله می فرمود: هر شاگردی که می خواهد درس را ننویسد درس من نیاید آیا درس رفتن و نوشتن هنر است؟ بنده قریب به پنجاه سال است که در قم هستم. آن زمانی که درس می خواندیم همه را یادداشت می کردیم. از بس که بزرگان ما می گفتند بنویسید، بنویسید درس را یادداشت کنید فقط نشینید مگر موعظه است که بیای پای درس بنشین و یادداشت نکنی؟

روزی ما در درس مرحوم امام رحمه الله بودیم که در آن جلسه هیچ کس حرف نمی زد. امام یک مرتبه فرمود: مگر ما مجلس فاتحه برقرار کرده ایم؟ به مصطفی آقازاده شان گفت: مصطفی حرف بزن یه سوالی، جوابی بله و نه ای من بدانم که فهمیدید یا نه. کم کم رسم شد و بنا کردند به اشکال کردن ببینید هر چیزی یک حال و هوایی

می خواهد. درس حال و هوا می خواهد رفتن به درس حال و هوا می خواهد. اگر بنا است فقط بروید وقت گذرانی کنید به جای آن بروید و در خانه بشینید.

روایت دارد که هر کس برای پول گرفتن درس می خواند قیمتش به همان مقدار است. چرا وضع اینطور شده است؟ خدا به داد آینده برسد. خیلی وضع عوض شده است. معنویت ها از بین رفته و مادیات جلو آمده است. درست است فشار زندگی هم هست، من منکر آن نیستم ولی علم بالاتر از این مسأله است. ان شاء الله دعا بفرمایید که خداوند تبارک و تعالی این حال و هوای حوزه ما را از بین نبرد.

«وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ» عبادت را چه چیزی از بین میبرد؟ سستی، بی حالی، تبلی، این ها عبادت را از بین می برد یعنی حال و هوای عبادت چیست؟ هر وقت می خواهی نماز بخوانی نگاه به حال و هوایت کن که نشاط داشته باشی.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: دل همیشه حالت اقبال و ادبار دارد همیشه حالت آمد و نیامد دارد. هر وقت دیدی دلت سر حال است بنشین و نوافل را بخوان دعا بخوان اما اگر دلت خشک بود و حال نداشت فقط واجبات را بیاور، به خودت

فشار نیاور. این فرمایش امام باقر (علیه السلام) چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید که عبادت هم حال و هوا می خواهد.

آفت عبادت، فترت است یعنی سستی و تنبلی اگر بی حال و سست باشی عبادتت قدرت ندارد که بتواند دستهای تو را بالا ببرد روح باید در محضر حضرت باری تعالی بالا برود خیلی قدرت می خواهد تا بتواند بالا برود.

یکی از آقایان را میدیدم که وقتی می خواست به نماز بایستد همین که دستش بالا می رفت می لرزید روزی دیدم آنقدر لرزید که از قبله منحرف شد و دوباره او را رو به قبله کردند. پرسیدم: آقا چرا اینطوری هستید؟ گفت: نمی توانم بایستم. از ذات اقدس حق می ترسم.

«وَأَفَّةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ» هر چه می خواهی زیبا باشی باش اما اگر تکبر داشته باشی تو را از بین می برد و یک نفر هم به تو اعتنا نمی کند. تکبر جمال را از بین می برد حتی جمال علمی را هم از بین می برد آقا و ملا هم باشد ولی تکبر داشته باشد این جمالش برای خودش خوب است هیچکس تحویلش نمی گیرد. این تکبر انسان را بیچاره می کند.

«وَأَفَّةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ» در ابتدای روایت آقا فرمود: «أَفَّةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ» و در اینجا می فرماید: «أَفَّةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ» ملاحظه فرمایید می خواهم ذهن شما را روشن کنم تا متوجه شوید که عبارت ها چقدر اثر دارد. «نسیان» به لحاظ نفس علم است یعنی علم را فراموشی از بین می برد اما در جمله دوم علم به معنای علم صادره از عالم است که حسد علم انسان را از بین میبرد یعنی آن استفاده ای که باید از علمش کند را نمی کند.

از یکی می پرسند: فلان آقا چطوری است؟ می گوید: اصلاً آدم نیست. آقای دیگر هم پشت سر این فرد همین حرف را می زند اما بزرگان قدیم اینطور نبودند. آن ها احترام یکدیگر را داشتند.

شاه عباس برای زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نجف اشرف رفت. موقع برگشت گفت: من دست خالی بر نمی گردم. باید هر طوری که شده برخی از علمای نجف را با خود به ایران ببرم. به او گفتند: نمی شود. گفت: امکان ندارد می خواهم در آینده بگویند شاه عباس علما را به ایران آورد. بنده نمی خواهم از او تعریف کنم. شاه عباس ظلم هم داشت کثافت کاری هم داشت ولی این کارش خوب بود. در نجف به علما گفت: یا الله حرکت کنید برویم. مرحوم اردبیلی و مرحوم شیخ بهایی رضی الله عنه آماده شدند که به ایران بیایند.

وقتی همه سوار شدند و راه افتادند شیخ بهایی جلو بود ولی بزرگوار دیگر آهسته می آمد و عقب بود در راه شاه عباس با خود گفت: بروم این بزرگواران را امتحان کنم و ببینم دلشان با هم چگونه است. به شیخ بهایی گفت: ای جانم، اگر آخوند بخواهیم واقعاً تو آخوند هستی. شیخ بهایی گفت: برای چه؟ گفت: تو ماشاء الله سریع و زرنگی اما آن آقا را نگاه کن آهسته آهسته می آید. شیخ بهایی گفت: خیر، اشتباه کردی. گفت: چرا؟ گفت: می دانی چرا حیوان آقا آهسته می آید؟ برای اینکه وزنه سنگینی را بار کرده است من کجا و او کجا. او یک علم بزرگی را بار کرده است.

شاه عباس پیش خودش گفت: این آقا که این طور بود بروم سراغ آن آقا. به آن عالم گفت: او را ببین چقدر تند تند می رود عالم باید با وقار باشد. نباید تند برود اما تو با وقار راه می روی، گفت: خیر اشتباه کردی می دانی چرا جلو جلو می رود؟ چون حیوانش وقتی احساس می کند که شیخ بهایی به دوشش سوار است از فخر و مباهات تند راه می رود. نقل کرده اند بلافاصله شاه عباس همان جا به سجده افتاد و بنا کرد سجده شکر به جا آوردن. به او گفتند: چرا سجده می کنی؟ گفت: خدا را شکر که من در زمانی هستم که دو آقا این قدر احترام یکدیگر را نگه می دارند. ما روحانیون باید اینطور باشیم تو را به جدم قسم چه کار می خواهید بکنید؟ اگر واقعاً بنا است به تبلیغ بروید همین جا تصمیم بگیرید همین جا به خدا توکل کنید و بگویید: خدایا من می خواهم برای رسالت بروم برای خدا بروید و به



پول اهمیت ندهید خدا خودش میرساند نیتتان را برای خدا کنید. خدا

می فرماید: تو مرا داشته باش و غصه روزی را نخور من هستم و به شما روزی می دهم هر چه می خواهی از من بخواه اگر واقعاً این طوری باشید خوش به سعادتتان، به تبلیغ بروید.

شب احیاء قرار بود در شبستان شهر گرگان مراسم داشته باشم که گفتند: چون جمعیت زیاد است به مسجد جامع بیایید که جای آن بیشتر است و مراسم را به آنجا منتقل کردند در آنجا آقای بزرگوار به نام آیت الله میبیدی بود که همیشه برای نماز به مسجد جامع می رفت وقتی فهمیدم مراسم به مسجد جامع منتقل شده است گفتم: چون آن بزرگوار در آنجا است بنده نمی آیم، بی حرمتی به آن بزرگوار می شود. خلاصه رفتند و برگشتند و قرار شد که برنامه ما بعد از ایشان باشد.

در شب نوزدهم که راهی مسجد شدیم از بلنگو بازار صدای سخنرانی داخل مسجد جامع را شنیدیم که آن بزرگوار در حال صحبت کردن بود. وقتی به در مسجد رسیدیم هنوز ایشان مشغول صحبت بود و دعا می خواند یعنی دعایی که بعد از پایان برنامه است. بنده همان جا ایستادم حدود بیست دقیقه ای شد. هر چه گفتند بفرمایید داخل، گفتم: خیر اجازه بدهید عجله نکنید بگذارید بزرگوار به میل خودش برنامه اش را تمام کند. خلاصه ما صبر کردیم تا اینکه آقا تمام کرد. بنده هم بعد از ایشان مختصری برنامه داشتم.

فردای آن روز خبر دار شدم که ایشان فرموده بودند چرا اینقدر منتظر ماندم و داخل نرفتم؟ گفته بودند: با این کار مرا خجالت دادند گفتم آقا جان ناراحت نشوید. وظیفه من این بود که بایستم و صبر کنم. من اگر پایم به اول مسجد می رسید مردم آرام نمی گرفتند. آنقدر صلوات می فرستادند و سر و صدا می کردند که برنامه شما به هم می ریخت. من در پیشگاه خدا چه جوابی داشتم که بدهم که چرا با یک پیرمرد و بزرگوار هشتاد ساله اینگونه رفتار کرده ام؟

ما باید رعایت حال همدیگر را بکنیم. نگاه مردم عوام به ما است. من روحانی باید ملاحظه کنم تا او بفهمد که وظیفه اش چیست. اگر من بی احترامی کنم آیا مرید من احترام می گذارد؟ بیایید تو را به خدا عوض شوید. آفت علم حسد است و علم عالم را هدر می دهد.

مرحوم سید مرتضی نجفی رحمه الله نقل می کند: بنده آخرین روزهای زندگی حضرت آیت الله العظمی شیخ جعفر شوشتری رحمه الله را درک کردم ایشان خیلی عجیب بود. شب ها بلند می شد و به خودش می گفت: «جُعِيفَر» (یعنی جعفر کوچک) تو جعِيفَر یعنی بودی که جعفر شدی. از جعفر آمدی شیخ جعفر شدی. از شیخ جعفر، شیخ

العراقین شدی از شیخ العراقین مرجع جهان شدی اما اشتباه نکن همان جعِيفَر هستی. هر قدر هم که ملا شوی آخرش همانی. خودت را گم نکن سید مرتضی نقل می کند: روزی آیت الله شیخ جعفر شوشتری برای نماز دیر کرد مردم خیلی منتظر ماندند اما آقا تشریف نیاوردند و مجبور شدند خودشان نماز را خوانند. مشغول نماز خواندن بودند که ایشان وارد شد وقتی دید مردم مشغول نماز هستند عصبانی شد و گفت این چه کاری است که شما کردید؟ چرا نمازتان را فرادی خواندید؟ عرض کردند آقا شما تشریف نیاوردید. گفت: یعنی چه؟ یک نفر عادل در میان شما نبود که بیاید جلو و نماز بخواند؟ همینطور که آقا داشت این حرف را می زد یک مرتبه چشمش به تاجری افتاد که خیلی ظاهر الصلاح بود. خیلی مرد متدینی بود تا چشمش به او افتاد بلند شد و پشت سر این تاجر ایستاد و گفت: «الله اکبر» و به او اقتدا کرد. تا آقا اقتدا کرد جمعیت پشت سر تاجر ریختند و همه اقتدا کردند.

تاجر بیچاره سر نماز بود که همه به او اقتدا کردند. بیچاره خیس عرق شده بود. نمازش را که سلام داد به آیت الله شیخ جعفر شوشتری گفت: امروز از خجالت مرا کشتید، این چه بلایی بود که سر من آوردید؟ آیت الله شیخ جعفر شوشتری گفت: این حرف ها چیست؟ این حرف را نزن. گفت: آقا لباس مرا نگاه کن خیس

است. پدرم درآمد. آخر مرا چه به امامت؟ آقا گفت: حالا که این حرف را زدی معطلش نکن باید نماز عصر را هم بایستی و ما پشت سرت اقتدا کنیم. این را بیچاره دست به دامن آقا شد. گفت: آقا جان تو را به خدا من نمی توانم. آقا به او گفت: امکان ندارد باید نماز عصر را هم خودت امام شوی.

تاجر بنا کرد به عجز و ناله آقا گفت: عجز و ناله می کنی؟ نمی خواهی امام شوی؟ گفت: بله. گفت: اگر می خواهی نماز عصر را نخوانی و امام جماعت نشوی باید این نماز را از من بخری تا من این را به تو بفروشم. تاجر گفت: من چطوری بخرم؟ آقا گفت: با دویست شامی حاضریم یا الله دویست شامی به من بده من نماز عصر جماعتم را به تو می فروشم. هر شامی آن روز دو هزار دینار بود. دویست شامی خیلی پول بود. تاجر گفت: چشم من حاضریم حرفی ندارم. شما بخوان من پولش را به شما می دهم. آقا گفت: همین الان باید بفروستی تا پولش را بیاورند. تاجر گفت: ای بابا، خب صبر کنید. آقا گفت: نمی شود. آخرش فرستاد پول را آوردند و گفت: بفرما این هم پول. آقا گفت: حالا که پول را آوردی چشم من نماز عصرم را خوانم و بلافاصله بلند شد و گفت: ای فقرا! مسجد هر کدامتان که هستید بیایید تا این دویست شامی را بین شما قسمت کنم و بدانید که این پول مال این تاجر است، دعا را به جان او کنید و تمام پول ها را به فقرا داد. امیدوارم خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به ما توفیق عمل و بندگی و خدمت بیش از این مرحمت بفرماید.

## مجلس 50: دور شدن از راه بهشت به سبب فراموشی صلوات بر

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ. يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَنُقْرَةَ الْعُرَابِ وَفَرِيشَةَ الْأَسَدِ» (1)

در روایتی پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ» علی جان، هر کس که درود و صلوات بر من را فراموش کند از راه بهشت گمراه می شود و به خطا می رود.

منظور از این نسیان چیست؟ امکان دارد اشاره به بی توجهی باشد چون هستند بعضی ها که اگر اسم شریف آقا را بشنوند توجهی ندارند که باید درود بر ایشان بفرستند یعنی از روی سهل انگاری صلوات نمیفرستند و از روی بی اهمیتی فراموش می کنند آن وقت معنای بیان حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این می شود که مراقبت بیشتری باید داشته باشد. مرحوم رحمه الله آخوند در کفایه دارد که آیا نسیان در همه جا عقوبت

ص: 333

---

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 373.

دارد؟ مرحوم شیخ رحمه الله هم فرموده اند نسیان در جایی که ایجاب تحفظ است عقوبت دارد. «تَحْفُظُ» یعنی مواظبت کن و سهل انگاری نکن یعنی از بس انسان نسبت به مسأله بی اهمیت می شود آن را فراموش می کند .

شاید مراد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این باشد که هر کس توجهی نکند و درود بر من را فراموش کند این شخص راه بهشت را گم می کند. لفظ «مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ» عام است یعنی چه در نماز و چه به صورت ذکر به هر حال همه این موارد را شامل می شود. در اخبار و روایات هم در این رابطه روایات زیادی بیان شده است. در روایتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ وَ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ نُورٌ فِي الْجَنَّةِ» (1) درود بر من را بیشتر بفرستید زیرا صلوات زیاد فرستادن، نور را زیاد می کند یکی نور در قبر دیگری در راه صراط که ان شاء الله آنجا را چراغانی میکند و سوم نوری در بهشت می شود.

در روایتی است که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: شبی عموم حمزة بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم که در حال غوره خوردن هستند که یک مرتبه غوره ها مبدل به انگور شد بعد دیدم هر دو این انگورها را می خوردند. بعد همین انگور یک دفعه مبدل به رطب شد. جلو رفتم گفتم: پدرم فدای شما چه عملی را از همه اعمال افضل می دانید؟ آن ها گفتند: ای پدرها و مادرهای ما فدای تو باد ما سه چیز را بهترین عمل ها دیدیم یکی «الصَّلَاةَ عَلَيْنَا» درود فرستادن بر تو و «وَسَقِي الْمَاءِ» آب دادن، آب دادن خیلی ثواب زیادی دارد، سوم

ص: 334

هم «وَحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» محبت داشتن به امیرالمؤمنین (علیه السلام). (1) پس ببینید فرستادن صلوات افضل الاعمال حساب شده است.

«يَا عَلِيُّ إِيَّاكَ وَنَقْرَةَ الْغُرَابِ وَفَرِيشَةَ الْأَسَدِ» از این دو کار بپرهیز: یکی «نقرة الغراب» را نداشته باش یعنی در نمازتان مواظب باشید رکوع و سجودتان را با آرامش بیاورید و مثل نوک زدن کلاغ تند تند سرتان را نگذارید و بردارید و دوم اینکه «فَرِيشَةَ الْأَسَدِ» نداشته باشید یعنی خود را در نماز مانند شیر به زمین نجسبانبید. یکی از چیزهایی که محبوبیت دارد «تجنح» است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره به این دارد که همیشه «مُتَجَنِّحٌ» باشید یعنی وقتی نماز می خوانید دست ها را به طرفین خود بگیرید که مستحب است در رکوع و سجود نیز انسان این گونه باشد مثل حیواناتی که جناحشان را باز می کنند از جمله کبوتر که وقتی می خواهد در مقابل حیوان دیگر تواضع کند بالش را باز می کند.

در موقع نماز و در رکوع و سجود اگر انسان «مُتَجَنِّحٌ» باشد علامت تواضع و کوچکی است؛ بنابراین متجَنِّح بودن در نماز یکی از مستحبات نماز است؛ البته در مورد خانم ها گفته شده است که مستحب است دست ها را پایین بگذارند که همینطور در رساله ها هم نوشته اند اما در مورد آقایان گفته شده است که دست ها را «مُتَجَنِّحٌ» بیاورند و فقط در یک جا برای مرد هم مستحب است که دستش را پایین بگذارد آن هم در سجده شکر است در سجده شکر گفته شده است که دست ها را بخوابانید سینه هم به خاک مالیده شود که نشانه تواضع و فروتنی است. نتیجه این تواضع این است که خدا به انسان عظمت می دهد شکر به این صورت تعبّد است.

ص: 335

خدا مرحوم علامه حلّی را رحمت کند. ایشان خیلی به این موارد مقید بود. وقتی می خواست نماز بخواند خیلی مراقبت میکرد بعد از نماز هم که می خواست سجده شکر به جا بیاورد خود را روی زمین می خواباند. این نهایت تواضع علامه مقامش را بالا برد از میان علمای شیعه کسی که فتوا داده بود زیارت عاشورا در شب جمعه واجب است علامه حلّی رحمه الله بود. ایشان زیارت عاشورا را واجب می دانست که انسان باید هر شب جمعه آن را بخواند تعطیلی پنجشنبه ها هم که در حوزه رسم است از علامه می باشد تا زمان علامه پنجشنبه ها هم در حوزه ها درس بود ایشان چون زیارت شب جمعه را واجب می دانست چهارشنبه را درس می داد و بعد تعطیل می کرد تا بتواند به کربلا برسد ایشان روز پنجشنبه راه می افتاد و شب زیارت می کرد و بر می گشت باز برای شنبه در نجف تشریف داشت.

ایشان بسیار متواضع بودند خود ایشان نقل می کند: همینطور که سوار دراز گوش شدم و به طرف کربلا حرکت کردم که شب آنجا باشم در بین راه یک دفعه مرد عربی کنارم آمد و بنا کرد با من صحبت کردن من سواره بودم و آن عرب پیاده. همینطور که صحبت می کردیم از او سؤال می کردم و او جواب می داد. با خودم گفتم: عجب این مرد چقدر فاضل است هر چه سؤال از او می کنم همه را جواب می دهد. بعد مرد عرب مسأله ای عنوان کرد من به او گفتم: این مسأله اینطور نمی شود چون ما در این باره روایتی نداریم. مرد عرب گفت: روایت داریم مرحوم شیخ در تهذیب در فلان صفحه در فلان خط این روایت را نقل کرده است.

تا این را گفت تعجبم بیشتر شد. گفتم: عجب هم روایت و هم شماره صفحه و خط را می داند از فرصت استفاده کردم عرض کردم سؤالی از شما دارم. گفت:

بفرمایید. گفتم: آیا در زمان غیبت کبری امکان رؤیت و دیدار حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد؟ همزمان با این سؤال یک مرتبه تازیانه از دستم به زمین افتاد. آن مرد خم شد و تازیانه را برداشت و به دست من داد و فرمود: چگونه امکان رؤیت نیست در حالی که الان دستش در دست شما است. تا این را گفتم فهمیدم خود حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. به سرعت خودم را از دراز گوش به پایین انداختم که پای حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ببوسم ناگهان کسی را در اطرافم ندیدم. در همان جا بیهوش شدم. وقتی به حال آمدم ایشان تشریف نداشتند. خیلی منقلب شدم. دیگر نفهمیدم که با چه حالی به کربلا رفتم و زیارت کردم.

وقتی به نجف برگشتم با خود گفتم: بروم بینم آن آدرسی که آقا دادند درست بوده است و می دانستم که درست است. تهذیب را که باز کردم در همان صفحه و همان خط آن روایت نوشته شده بود. تا روایت را دیدم بلافاصله دست بردم و قلم را برداشتم و پشت کتاب نوشتم که در این کتاب در فلان صفحه حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آدرس را داده اند.

برادران عزیز تو را به خدا بیایید کاری کنید که لیاقت دیدن آقا را پیدا کنید. این بزرگان چه مقامی داشتند که آقا را می دیدند؟ این ها از آثار تواضع و عمل کردن به آداب است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَأَنْ أُدْخَلَ يَدِي فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَأَنَّ يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَعْتَى النَّاسَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَالضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ، وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» (1)

در ادامه روایت قبل رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، لَأَنْ أُدْخَلَ يَدِي فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَأَنَّ» یا علی اگر دستم را تا مرفق در دهان تنین داخل کنم راحت تر هستم و دوست دارم تا اینکه پیش کسی بروم که تازه به مال و اموال رسیده است. «تنین» یک نوع مار خیلی عظیم الجثه است. «تنین» از ماده «تنن» گرفته می شود یعنی کسی که از رفقا و دوستان خودش کناره گیری می کند؛ می گویند: این مار هم این طوری است و بر خلاف مارهای دیگر است.

این مار مثل مارهای دیگر در صحرا و کوهستان زندگی نمی کند بلکه در آب است و چون در آب است از دوستان خود دور است؛ از این جهت به او «تنین»

ص: 338

می گویند. این مار چشم بسیار قرمزی دارد انسان از دیدن چشم هایش می ترسد. این حیوان نیشی دارد همانند سرنیزه تیز و بزرگ با این تعبیرات، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان اگر به من بگویند دستت را تا مرفق در دهان این حیوان ببر راحت ترم و دوست دارم تا اینکه نزد کسی بروم که تازه به مال رسیده است.

خدا مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی اول را رحمت کند. بسیار مرد ملایی بود. از مرحوم شیخ محمد باقر رحمه الله که صاحب بحار الانوار است عالم تر بود. ایشان کتابی دارد به نام روضة المتقین که از برکت مرحوم آیت العظمی بروجردی رحمه الله این کتاب به چاپ رسید. قبل از چاپ اصلاً پیدا نمی شد و خیلی کمیاب بود ولی از برکت همت آقا این کتاب چاپ شد. در همین کتاب این روایت را آورده اند. ایشان می گوید: آن هایی که بخل دارند و سائل را رد می کنند نوعاً افرادی هستند که تازه به مال رسیده اند و سختشان است که به کسی چیزی بدهند اما آن کسی که بخشنده است به کسی که نیاز دارد کمک می کند فلذا روایت دارد از کسانی که خدا به آنها اولاد نداده است چیزی نخواهید یا سر سفره آنها نشینید چرا؟ چون اولادی ندارند و ریخت و پاش نداشته اند و همه چیز را برای خودشان جمع کرده اند.

یکی از نعمت های داشتن اولاد این است که پدر و مادر را با سخاوت می کند چون فرزند خواه ناخواه برای پدر و مادرش قرض درست می کند و آنها را مجبور می کند که همیشه در حال خرج کردن باشند. ما باید ببینیم چه کسی بیشتر اولاد دارد که بر سر سفره او بنشینیم. کسانی که اولاد زیاد دارند سر سفره آنها برکت بیشتر است چون از صمیم قلب خرج می کنند.

«يَا عَلِيُّ إِنَّ أَعْتَى النَّاسِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَ الضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ» متجاوزترین مردم کسی است که بر حق خدا تجاوز کرده و کسی را می کشد که

کشنده او نیست. گاهی فردی کسی را می کشد که نمی خواسته بکشد مثلاً برای حفظ جاننش و یا خدای ناخواسته تعرضی به ناموس بوده که مجبور شده دست به کشتن ببرد اگر این باشد مشکلی نیست و قتل از روی ناچاری بوده است اما اگر این چیزها نباشد و همینطور بدون دلیل و با نیت یک نفر را بکشد یا کسی را کتک می زند که کتک زنده او نبوده است این شخص متجاوزترین مردم است .

«وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» هر که دوستی کند با غیر موالی اش یعنی دوستی کند با آن کسی که خدا امر کرده که با او دوستی نکند این شخص کافر شده است. در جریان غدیر خم از پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال شد که با چه کسی دوستی کنیم؟ ایشان فرمود: با امیرالمؤمنین (علیه السلام) که اگر با او دوستی نکنید یعنی ولایت او را قبول نکنید کافرید .

ببینند در مورد روز غدیر خم و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) احادیث به حد تواتر نقل شده است یعنی چهل و سه حدیث از خاصه و هشتاد و نه حدیث از طریق عامه، با این اوصاف حضرت علی (علیه السلام) را رها کردند کسی که نسبت به آقا این رفتار را داشته باشد و به آنچه که خدا فرموده است عمل نکند پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این فرد کافر شده است.

خداوند مرحوم شیخ بهایی را رحمت کند. ایشان سفری به مکه داشتند که سفر ایشان چهار سال طول کشید. علتش هم این بود که به مکه رفتند و مقداری در آنجا ماندند بعد از آنجا به مصر رفتند و دو سال در آنجا ماندند. شیخ بهایی رحمه الله از شخصیت هایی بود که خیلی سیار بودند. ایشان در مصر که بودند یکی از علمای اهل مصر که از دوستان و رفقای دوران طلبگی اش بود به دیدنش آمد. بعد از سلام و احوالپرسی و روبوسی با یکدیگر این عالم مصری به شیخ بهایی گفت: چه عجب شما به اینجا آمدید؟ بنده مذهبتان را از یاد برده ام شما چه مذهبی دارید؟

شیخ بهایی گفت: چطور؟ گفت: می خواهم بدانم و ببینم شما این سه شخصیت ما را قبول دارید؟ شیخ بهایی گفت قبول دارم حال بگو منظورت چیست؟

شیخ بهایی این جمله را گفت که من قبول دارم این عالم مصری گفت: این آخوندهای رافضی چه می گویند؟ اول از شیخ بهایی رحمه الله مطمئن شد که شیعه نیست چون نمی خواست مستقیماً این لفظ را به او بگوید. گفت: این آخوندهای رافضی درباره خلفای ما چه می گویند؟ واقعاً چقدر خلفای ما مظلوم هستند. همیشه مورد لعن این آخوندهای رافضی هستند. من دلم به حال مظلومیت این ها می سوزد.

شیخ بهایی گفت: می دانی واقعیت چیست؟ عالم مصری گفت: خیر. شیخ بهایی گفت: این علمای رافضی دو تا روایت دارند که واقعاً من در جوابشان مانده ام و کجورم که چیزی نگویم. آخر ممکن است یا خودم بروم و رافضی شوم و یا جواب ندهم. تو را به خدا اگر شما جوابش را می دانید به من بگویید که بدانم. عالم مصری گفت: روایت ها را بگو من ملای اهل سنت هستم، هر چه دلت می خواهد پیرس تا من جوابت را بدهم. شیخ بهایی گفت: این ها دو حدیث دارند که مرا عاجز کرده است. پرسید: این دو حدیث در کجا آمده است؟ گفت: در کتب معتبر اهل سنت به نام صحیح بخاری و صحیح مسلم، مگر این کتب، معتبر نیستند؟ عالم مصری گفت: بله بله جانم به قربانشان. این ها از بهترین کتاب های ما هستند و کنار قرآن جای دارند .

شیخ بهایی گفت: احسنت حالا من دو روایت را برایتان می خوانم که هر دو در صحیح مسلم و در فلان صفحه است. یکی این که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «هر کس فاطمه مرا اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و هر کس خدا را اذیت کند کافر است» آیا این حدیث درست است؟ گفت: بله. شیخ بهایی گفت: در همان صحیح مسلم پنج ورق از آن را ورق بزیند باز نگاه می کنی روایت است که حضرت زهرا علیها السلام هنگام رحلت، شهادت گرفت

که «خدایا، تو شاهد باش که این ها مرا اذیت کردند و من با اذیت آنها از دنیا می روم» آیا این روایت هم درست است؟ گفت: بله بعد شیخ بهایی گفت: ما با این دو روایت چه کار کنیم؟

عالم مصری گفت: راست می گویی اما غصه نخور من فردا با جواب می آیم. اول باید بینم این روایت ها واقعیت دارد یا اینکه ساختگی است. در هر حال، فردا برایت جواب می آورم. فردا که به نزد شیخ بهایی آمد، گفت: نگفتم این آخوندهای رافضی دروغگو هستند و تهمت می زنند. شیخ بهایی گفت: چطور؟ گفت: بنده رفتم و صفحه ها را شمردم دیدم روایت بعدی پنج ورق بعد نبود بلکه صفحات بیشتر از پنج ورق آن طرف تر بود.

از خواجه نصیر الدین پرسیدند: جناب آقای خواجه چطور شد امام فخر رازی با این همه سواد سنی شد؟ خواجه گفت: اشتباه کردید امام فخر رازی که سنی نشد. گفتند: پس چی؟ گفت یک سنی امام فخر رازی شد. یعنی چه؟ یعنی سنی بود و در همین سنی بودنش امام فخر رازی شد و تعصب پدر و مادر را رها نکرد. ببینید عزیزان خواجه چه جواب زیبایی داد. این جواب ملایی بود. خواجه گفت: مگر می شود انسان ملا باشد چندین سال درس خوانده باشد، باز اهل سنت باشد؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، تَحْتَمُّ بِالْيَمِينِ فَإِنَّهَا فَضِيلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِلْمُقَرَّبِينَ. قَالَ: بِمِمْ أَتَخْتَمُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ جَبَلٍ أَقْرَبَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِيَّ بِالنُّبُوَّةِ وَلَكَ بِالْوَصِيَّةِ وَوَلُودِكَ بِالْإِمَامَةِ وَلِشَيْعَتِكَ بِالْجَنَّةِ وَوَلِأَعْدَائِكَ بِالنَّارِ» (1)

در ادامه حدیث گذشته حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، تَحْتَمُّ بِالْيَمِينِ فَإِنَّهَا فَضِيلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِلْمُقَرَّبِينَ» همیشه انگشتر را در دست راست قرار بده زیرا انگشتر به دست راست کردن فضیلتی از طرف خدا است برای مقربین آنهایی که نزدیک به قرب حضرت احدیت هستند. اگر انسان انگشتر به دست راست کند خدا او را جزو مقربین خودش قرار می دهد. در یک روایت دیگری از سلمان فارسی نقل شده است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: انگشتر به دست راست کن تا جزو مقربین باشی. سؤال کردم: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مقربین چه کسانی هستند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل یعنی اگر شما انگشتر به دست راست کنید جزو سلسله مقدس مقربین هستید مثل جبرئیل امین میکائیل و اسرافیل .

ص: 343

محمد بن ابی عمیر روایت میکنند از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کردم: چرا جدتان امیرالمؤمنین (علیه السلام) انگشتر به دست راست می کرد؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «لِأَنَّهُ إِمَامُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (1) علتش این است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) امام اصحاب یمن بوده است «وَقَدْ مَدَحَ اللَّهُ أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَ ذَمَّ أَصْحَابَ السَّمَالِ» حضرت (علیه السلام) می فرماید: خدا اصحاب یمن را مدح و ستایش و اصحاب شمال را مذمت کرده است و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشوای اصحاب یمن است فلذا انگشتر را به دست راست می کند.

بعد حضرت (علیه السلام) می فرماید: انگشتر را به دست راست کن، چرا؟ «وَهُوَ عَلَامَةٌ لِشِيعَتِنَا يُعْرِفُونَ بِهِ» شیعیان ما از این راه شناسایی می شوند که انگشترشان به دست راستشان است «وَبِالْمُحَافَظَةِ عَلَى أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ» و مراقب وقت های نماز هستند و «وَأَيْتَاءِ الزَّكَاةِ» زکات خودشان را می دهند و اگر حقوق واجبه ای به گردنشان باشد آن را ادا می کنند «وَمُؤَاَسَاةِ الْإِخْوَانِ» و شیعیان مراقب همدیگر هستند و با هم مواسات دارند که اگر موقعی کم و کسری برای کسی پیش آمد به او کمک کنند «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و امر معروف و نهی از منکر می کنند؛ اینها علامت شیعه است این روایت نشان می دهد که بدست راست کردن انگشتر یکی از علامت های شیعه است؛ پس ان شاء الله ما که بحمد الله پیرو این خاندان هستیم باید این کار را انجام داده و نشان دهیم که شیعه هستیم.

«قَالَ: بِمَ اتَّخَذْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» در ادامه روایت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال می کنند: چشم انگشتر را به دست راست می کنم ولی بفرماید انگشتر را از چه چیزی انتخاب کنم بهتر است؟

ص: 344

«قَالَ بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ» اگر میخواهید انگشتر بگیرید عقیق قرمز بگیرید. می دانید که عقیق در چند رنگ است و هر کدام هم خاصیت های مخصوص به خودش را دارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود عقیق قرمز بگیرید. چرا در بین این رنگ ها عقیق قرمز بگیریم؟

«فَإِنَّهُ أَوَّلُ جَبَلٍ أَقْرَبَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالرَّبْوِيَّةِ» این سنگ مبارک که عقیق باشد اولین سنگی است که به ربوبیت خدا اقرار کرد.

«وَلِيَّ النَّبُوَّةِ وَ لَكَ بِالْوَصِيَّةِ وَ لَوْلِيكَ بِالْإِمَامَةِ» و به نبوت من و وصایت تو و امامت فرزندان تو اقرار کرد.

«وَ لِشَيْعَتِكَ بِالْجَنَّةِ وَ لِأَعْدَائِكَ بِالنَّارِ» این سنگ اقرار کرد که شیعیان اهل بهشت و دشمنان اهل جهنم هستند .

این شهادت به یک بسته کامل است. یکی از بیانات علما این است که می گویند این حدیث بیان ولایت تکوینی است و الا سنگ چه قراری دارد؟ نظر بنده این است که نه تنها برای ائمه ولایت تکوینی است بلکه پیغمبر و ائمه علیهما السلام که مظهر عنایت حضرت ربوبی هستند جزو اسماء الحسنی هستند. اینکه بعضی از کتب فقها آنچنان در دسترس قرار می گیرد که مرکز مراجعات حوزه می شود اثر

ولایت تکوینی است. خدا مرحوم آیت الله شیخ عباس قمی را رحمت کند. وقتی از نوه اش سؤال کردند که از جدت خاطره ای داری؟ گفت: بله. پدرم نقل کرد که یک شب ایشان را در خواب دیدم و پرسیدم آقا جان، حالتان چگونه است؟ در کجا هستید؟ ایشان گفت: من در بهشت هستم و روزی یک میلیون نفر به بهشت می آیند و از من سؤال می پرسند. راوی می گوید: از پدرم سؤال کردم که این خواب را چه موقع دیدند؟ گفت: سی سال قبل. اگر حساب کنیم روزی یک

میلیون نفر نزد ایشان می رفتند تا الان چند میلیون نفر نزد ایشان رفته اند؟ این به



برکت کتاب مفاتیح الجنان بود که الان کنار قرآن و در هر خانه ای است. این معنای ولایت تکوینی است و عنایت خدا را دارد.

شیعی عالمی مرحوم شیخ انصاری رحمه الله را در خواب دید شیخ انصاری از او پرسید: کتاب مکاسب ما در حوزه علمیه چگونه است؟ این عالم بزرگوار گفت: مکاسب مثل قرآن در حوزه های علمیه قرار گرفته است. تا این حرف را زد شیخ انصاری فرمود: درست است و دلیل آن این است که من یک بار نشد بدون وضو مشغول نوشتن آن شوم و یا رو به قبله ننشسته باشم؛ پس این ها اثر تکوینی دارد ولایت تکوینی یعنی آثاری که حتی روی تکوینات هم اثر بگذارد؛ چرا اثر می گذارد؟ چون ما معتقد به وجود باری تعالی هستیم وجود باری تعالی همان امداد غیبی است یعنی اگر بنا شد ما تمام این عالم را در ید قدرت خدا بدانیم دیگر غصه ای وجود ندارد خدا این محبت را به دلیمان انداخته است.

وقتی از امام (علیه السلام) سؤال کردند که یابن رسول الله چگونه خدا محبت برخی را در دل بندگانش می گذارد؟ فرمود: خدا محبت را در آب قرار داده است و وقتی آب می خوریم می گوئیم نمی دانم چرا من فلانی را اینقدر دوست دارم. حضرت (علیه السلام) می فرماید: این قدرت الله است.

ولایت تکوینی یعنی فطرت این عالم نسبت به وحدانیت حضرت باری تعالی تسلیم است و البته بستگی دارد که من و شما چقدر قرب پیدا کنیم. اگر مقام خیلی بالا رفت مثل کنیز حضرت زهرا علیها السلام از آسمان نیز آب می آید. بستگی به خودمان دارد که چقدر توان داریم که به خدا نزدیک شویم و الا اگر مقامتان بالا برود و معرفت بیشتر به خدا پیدا کنید دیگر مشکلی نیست. هر موقع که بخواهید کاری انجام دهید خدا به شما کمک می کند؛ بنابراین انگشتر عقیق به دست راست کردن خوب است.

سلیمان بن مهران احمر می گوید: با حضرت صادق (علیه السلام) در خانه ابی جعفر ملعون بودیم که ناگهان مردی از دارالاماره بیرون آمد و دیدیم که تازیانه اش زدند. حضرت (علیه السلام) فرمود: سلیمان برو نگاه کن نگین انگشترش از چیست؟ سلیمان می گوید: رفتم و نگاه کردم آمدم به ایشان گفتم: انگشترش عقیق نبود. حضرت (علیه السلام) فرمود: اگر انگشتر عقیق به دستش بود تازیانه نمی خورد.

تا این را فرمود عرض کردم: آقا جان بیشتر بگوئید تا از وجودتان استفاده کنیم. فرمود: هر کس که به دستش انگشتر عقیق باشد اگر دستش لای در بماند قطع نمی شود، شمشیر بخورد قطع نمی شود تصادف کند قطع نمی شود. عرض کردم: آقا جان بیشتر بگوئید. فرمود: حتی زخمی هم نمی شود. عرض کردم: بیشتر از این بفرمایید. فرمود: خدا دستی را که عقیق دارد و به دعا بلند شود دوست دارد. باز عرض کردم: بیشتر بفرمایید. حضرت (علیه السلام) فرمود: من خیلی تعجب می کنم از کسی که عقیق به دستش باشد و پول در هم و دینار نداشته باشد. ببینید چقدر این عقیق خاصیت دارد بعد عرض کردم: آقا جان اگر می شود باز بفرمایید. فرمود: فقیری که عقیق به دست دارد در امان است.

ببینید این عقیق یک چنین خاصیتی دارد این ها می رساند که این خاصیت ها فقط در دنیا است و خاصیت های آخرت سر جای خودش است.

خداوند ان شاء الله ایمانمان را نسبت به این مسائل بیش از این بگرداند، ان شاء الله.

چهل حديث به خاطر خدا (1)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ، حَشَرَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ «التَّيِّبِیْنَ وَ الصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِیْنَ وَحَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِیْقًا» (1). فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَخْبِرْنِي مَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ فَقَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَتَعْبُدَهُ وَلَا تَعْبُدَ غَيْرَهُ، وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ بِوُضوءٍ سَابِعٍ فِي مَوَاقِيتِهَا، وَلَا تُؤَخِّرَهَا فَإِنْ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ غَضَبَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَتُحِجَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ لَكَ مَالٌ وَكُنْتَ مُسْتَطِيعًا، وَأَنْ لَا تَعُقَ وَالِدَيْكَ، وَلَا تَأْكُلَ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا، وَلَا تَأْكُلَ الرِّبَا، وَلَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَلَا شَيْئًا مِنَ الْأَشْرَبِ الْمُسْكِرَةِ، وَلَا تَزْنِي وَلَا تُلُوطَ، وَلَا تَمْشِي بِالْتَمِيمَةِ، وَلَا تَحْلِفَ بِاللّٰهِ كَاذِبًا، وَلَا تَسْرِقَ، وَلَا تَشْهَدَ شَهَادَةَ النُّورِ لِأَحَدٍ قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا» (2)

ص: 348

1- سوره مبارکه نساء آیه 69.

2- بحار الأنوار، ج 2، ص 154.

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سفارشی می فرماید در رابطه با اینکه هر کس چهل حدیث ما را حفظ کند خداوند تبارک و تعالی در دنیا و آخرت او را موفق می دارد و با نبین علیهما السلام و صدیقین محشور می کند :

«يَا عَلِيُّ مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ، حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَحَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا».

«فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي مَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ. فَقَالَ» بعد امیر المؤمنین (علیه السلام) از ایشان سؤال فرمود: آن احادیث چه احادیثی هستند که اگر چهل عدد از آنها را انسان یاد بگیرد و به آنها عمل کند خدا چنین مقامی به او می دهد؟ پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شروع کرد به بیان این چهل حدیث :

«أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ تَعْبُدَهُ وَ لَا تَعْبُدَ غَيْرَهُ» ایمان به خدای واحد که شریک ندارد بیاوری و او را عبادت کرده و غیر از او را عبادت نکنی .

«وَ تَقِيمَ الصَّلَاةَ بِوُضُوءٍ سَابِعٍ فِي مَوَاقِيتِهَا» نماز را با وضویی بسیار شادابانه و مرتب بپا کنی . دست و پا شکسته وضو نگیری و نماز را در وقتش بجا بیاوری و از اول وقت عقب نیاندازی .

«وَ لَا تُؤَخِّرَهَا فَإِنَّ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» اگر کسی بدون علت و بدون عذر نماز را آخر وقت بخواند مورد غضب خدا است . معلوم می شود که خدا از این مسأله خیلی غضبناک می شود. کسی که نماز ظهر و عصرش را نزدیک غروب می خواند یک نوع استخفاف است . امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر شیعیان ما نماز را سبک بشمارند شفاعت ما نصیبشان نمی شود.

«وَ تُؤَدِّي الزَّكَاةَ» زکات مالت را بدهی شاید زکات به معنای اعم باشد؛ چون روایات زیادی داریم که مراد از زکات معنای ترکیه و پاک شدن مال است و کل مال هایی

که در اسلام تعیین شده است را شامل می شود لذا معنای عبارت این است که کل حقوق واجبه مثل، کفاره زکات، رسمی زکات فطره خمس و امثال این ها را ادا کند.

«وَتَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ» ماه رمضان را روزه بگیری .

«وَتَحِجَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ لَكَ مَالٌ وَكُنْتَ مُسَدِّ تَطِيعاً» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر مالی در دست داری و مستطیع هم هستی حج را بجا بیاوری ممکن است شخص، مال داشته باشد اما مستطیع نباشد مثلاً از لحاظ جسمی توان رفتن ندارد و یا راه باز نیست و باید حتماً نظام به او اجازه بدهد و بدون اجازه نمی تواند برود؛ پس حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که حج بجا بیاوری در صورتی که برای تو مالی باشد و استطاعت هم داشته باشی.

«وَأَنْ لَا تَعُقَّ وَالِدَيْكَ» مواظبت کنی که عاق والدین نشوی خدای ناخواسته کاری نکنیم که پدر و مادرانمان ما را عاق کنند. آیا باید حتماً زنده باشند؟ امام (علیه السلام) می فرماید پدر و مادر چه زنده باشند و چه نباشند می توانند فرزندانشان را عاق کنند. حضرت (علیه السلام) فرمود خیلی ها هستند که تا پدر و مادرشان زنده هستند خیلی دور و اطراف آن ها می گردند به آن ها خدمت و رسیدگی می کنند اما بعد از مرگشان دیگر خبری از آن ها نمی گیرند این ها مورد عاق قرار می گیرند؛ بنابراین عاق والدین چه در حال زنده بودن و چه در حال مردن شامل فرزند می شود.

از این روایات معلوم می شود که مُردن در کار نیست؛ چطور؟ چون ما همیشه می گوئیم شهیدان زنده هستند، ائمه علیهما السلام زنده هستند اما یک عده این حرف ها را اگر قبول ندارند مرده پرست هستند. با این اوصاف طبق بیان آن ها پدر و مادر هم مُرده باشند دیگر تمام شد. تا زنده بودند رسیدگی می کردیم حالا که مردند دیگر

چه طلبی از ما دارند؟ صاحب کتاب «لئالی الاخبار» روایتی را مفصل نقل کردند که حضرت (علیه السلام) می فرماید پدر و مادر حتی بعد از مرگ هم چه بسا فرزندانشان را مورد عاق قرار می دهند.

شخصی معصیتی کرده بود و خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد. عرض کرد: یا رسول الله فلان معصیت را انجام داده ام. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: پدر و مادر داری؟ گفت: آقا جان پدر و مادرم فوت کرده اند. حضرت فرمود: حالا که هیچ کدام را نداری برو پایین پای قبر مادرت را ببوس و بگو ای مادر واسطه شو که خدا مرا ببخشد؛ بنابراین نه تنها شهداء زنده هستند حتی پدر و مادرهای ما هم زنده هستند و ما خیال می کنیم مرده اند.

چقدر روایت داریم که آنها می گویند ای بچه ها، به ما رحم کنید ما را جلوی هم نوع هایمان خجالت زده نکنید یادی از ما کنید پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان من و تو پدران این امت هستید خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش او را عاق کنند .

«وَلَا تَأْكُلْ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا» علی جان، مبادا مال یتیم را به ظلم بخوری. نزدیک مال یتیم نشو مگر راه احسن را برای او در نظر داشته باشی. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خدا لعنت کند آن کسی که وجوهات ما را می خورد؛ پس معلوم می شود در اینجا مال یتیم فقط یتیم بی پدر نیست بلکه آن کسانی که سهم امام (علیه السلام) را نمی دهند بررسی مالشان را ندارند سال برای خودشان ندارند هم شامل بیان ایشان هستند. متأسفانه برخی برای دیگران می گویند به مردم می گویند: ایها الناس، خمس بدهید، سال داشته باشید اما به خودش که می رسد می گوید من چیزی ندارم این حرف را نزنید. ما چه بسا از خودمان غافل می مانیم. فکر نمی کنیم که این احکام برای ما هم هست و ما هم باید سال داشته باشیم.

«وَلَا تَأْكُلْ الرِّبَا» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان ربا نخور. چه پول هایی از پول ها گرفته می شود، آیا برکت می آورد؟ چرا وضع اقتصاد مملکت اینطور شده است؟ هر چه هم این وضع گسترش پیدا کند اقتصاد پایین تر می آید گاهی به بنده می گویند: من کارخانه ام را فروختم و پولم را در بانک گذاشتم. به او می گویم: چرا این کار را کردی؟ می گوید: صبح تا شب جان بکنم کار کنم آخرش هم هیچ؟ این طوری به راحتی در بانک می گذارم و سود پولم را می گیرم؛ پس معلوم می شود که راه این نیست که پیش می رویم راه آن است که اسلام بیان کرده است.

«وَلَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَلَا شَيْئاً مِّنَ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ» علی جان، نه تنها شراب نخور بلکه نوشابه هایی که موجب می شود به انسان حال آن چنانی دهد آن است و آنها را نخور. رعایت این موارد جزو برنامه های مسلمان است.

«وَلَا تَزْنِي وَلَا تَلُوطُ» زنا نکن و لواط انجام نده.

«وَلَا تَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ» هیچ وقت تمامی نکن که بخواهی حرف این آقا را به آن آقا بگویی و بین دو بزرگوار را به هم بزنی. این کارها را نکن.

«وَلَا تَحْلِفَ بِاللَّهِ كَذِباً» هیچ وقت قسم دروغ نخور یکی از چیزهایی که طناب عمر را باریک می کند قسم دروغ است

«وَلَا تَسْرِقُ» هیچ وقت دزدی نکن. مواظب باش که هیچ وقت دستت به دزدی و خیانت بلند نشود.

«وَلَا تَشْهَدْ الزَّوْرَ لِأَخِي» جایی شاهد نشوی که شهادت دادن بی خود باشد مثلاً گاهی در کتاب ها چیزهایی در مورد شخصی نوشته شده است که هر چه نگاه می کنی اصلاً به او نمی خورد و همه دروغ است یا مثلاً کسی شهادت بدهد که فلانی حضرت آیت الله است یا مجتهد است؛ این شهادت ها اگر واقعاً درست نباشد آیا بعداً جواب ندارد؟

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: می دانی چرا می گویم این کار را نکنید چون فامیل های نزدیک باعث این کار می شوند. بعضی از دوستانی که خیلی کنار ما هستند باعث می شوند که این کار را بکنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید علی، جان شهادت نده حالا هر که می خواهد باشد؛ چه نزدیک باشد و چه دور حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً» می خواهد نزدیک تو باشد مثلاً پسرت است فرزندان است داماد است خب باشد فرقی نمی کند. شهادت باطل ندهید. کار خلاف نکنید.

چهل حدیث به خاطر خدا (2)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ تَقْبَلَ الْحَقَّ مِمَّنْ جَاءَ بِهِ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا، وَأَنْ لَا تَرْكَنَ إِلَى ظَالِمٍ وَإِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا، وَأَنْ لَا تَعْمَلَ بِالْهَوَى، وَلَا تَقْذِفَ الْمُحْصَةَ، وَلَا تُرَائِي فَإِنَّ أَيْسَرَ الرِّيَاءِ شَرُّكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (1)

در ادامه بیانات مربوط به چهل حدیث که مقداری از آن در جلسه قبل بیان شد وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«وَأَنْ تَقْبَلَ الْحَقَّ مِمَّنْ جَاءَ بِهِ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا» هر کس حق را برای می آورد قبول کنی و نگاه نکنی که طرف کیست؟ بزرگ است یا کوچک؟ عوام است یا عالم؟ فرق نمیکند هر کس حامل حق است و برای حق را بیان می کند باید بپذیری شخص مؤمن چنین انسانی است به قول ما، حق گمشده مؤمن است و او دنبال حق می گردد. این مطلب خیلی مطلب پر معنایی است مخصوصاً برای ما روحانیون خیلی اهمیت دارد.

بعضی از ما روحانیون متأسفانه زود دچار غرور می شویم چون خدا مقام ارشادی به ما داده است که باید مردم را راهنمایی کنیم ولی تا چند نفر به ما «آقا»

ص: 353



می گویند چه بسا این حرف آنها ما را به غرور می کشاند. بشر یک حالت طغیان دارد و تا خودش را بی نیاز دید مغرور می شود و از مسیرش بیرون می رود؛ آن وقت این مسأله درباره ما بیشتر موضوعیت دارد که بابا جان، هر چه هم که آقا هستی هر چه هم که آیت اله هستی حتی اگر مرجع هستی باز حق را بپذیر. اگر یک بچه کوچکی هم حق را آورد قبول کن. فرق نمی کند، انسان باید دنبال واقعیت باشد. مؤمن به این کارها کاری ندارد.

«وَ أَنْ لَا تَرْكَنَ إِلَى ظَالِمٍ» هیچ وقت به ظالم اعتماد نکن. امیدت این نباشد که فلانی چنین و چنان است قدرتش پشتوانه من است این حرف ها را نزن. گاهی افراد خودشان را وابسته به دیگران می دانند و یا خودشان را برده رئیس و فرماندار و استاندار می دانند اگر خدای ناخواسته آن هایی که دارای مقام هستند واقعاً ظالم باشند و ظلم در حق مردم دارند و لو در نظام مقدس و عزیز جمهوری ما باشد نباید ما کمک کار آن ها باشیم .

آیا نباید ببینیم سر سفره چه کسی هستیم؟ هستند کسانی که در گوشه و کنار سفره این نظام مقدس نشسته اند اما قدر این سفره را نمی دانند، قدر نعمت را نمی دانند به مردم زور می گویند. شما به این گونه افراد تکیه نکنید، اعتماد نکنید چرا؟ چه بسا آتش آنها شما را هم بگیرد اگر اورسوا شد من و شما هم با اورسوا می شویم. همین فرمایش پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که نباید اعتماد ما به این ها باشد. مؤمن باید روی پای خودش بایستد و توکل به خدا داشته باشد؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هیچ وقت به ظالم اعتماد نکن.

«وَ إِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا» کسی که ستمگر و ظالم است هر که می خواهد باشد. فرزندت یا پدرت یا هر کس دیگری، اگر خدای ناخواسته ستمگر بود او را رها کن به دنبال او نباش تکیه به او نزن. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چقدر مسأله را بالا برده اند.

ایشان دستور داده اند که رکون به ظالم نداشته باش و لو اینکه فامیلت باشد و تا این اندازه باید مواظبت کنید.

«وَأَنْ لَا تَعْمَلَ بِالْهَوَى» علی جان، با هوای نفس عمل نکن. هر کاری را می کنی برای خدا انجام بده نه برای هوای نفس بگو چون خدا می خواهد من هم می خواهم کسی که به دنبال دل خود برود عاقبت نابود و بیچاره می شود. آن هایی که به دنبال خدا می روند و با خواست خدا جلو می روند عاقبت به خیر می شوند آنجا است که خدا مقامشان را بالا می برد. ببینید خدا چه می خواهد آن را انجام بدهید و هر چه که خدا نمی خواهد انجام ندهید.

مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی رحمه الله نقل می کند: در زمان طلبگی، در شهر مقدس قم آقایی بود که خیلی تارک دنیا بود و خانه هم نداشت. وضع مادیش خیلی سخت بود. شبش می آمد اما شامش نمی آمد. در بین طلبه ها معروف بود به نام شیخ اردشیر سؤال کردند: این شیخ چطور معروف به شیخ اردشیر شد؟ گفتند: این بنده خدا چون خیلی وضعش خراب بود و خانه ای نداشت شب ها برای خواب به قبرستان شیخان میرفت حتی نان و غذا هم نداشت.

شی در همین قبرستان در مقبره مرحوم میرزا قمی رحمه الله خوابید. صبح که بلند شد برای نماز وضو بگیرد در باز نشد هر چه تلاش کرد فائده ای نداشت. نگاه کرد دید به قدری برف آمده که کل در را برف گرفته است هر کاری کرد بیرون برود نتوانست. مقبره ای هم که در آنجا خوابیده بود از سیمان و گچ تشکیل شده بود و امکان این را هم نداشت که لا اقل تیمم کند. عاقبت مجبور شد نمازش را بدون وضو و تیمم بخواند.

وقتی نمازش را تمام کرد با حالت شوخی و خنده به خدا گفت: خدایا من را در وضع سخت گذاشتی گفتم باشد. گاهی به من نان و پنیر می دادی گفتم باشد.

گاهی به من نان و اردشیر رساندی گفتم باشد شکرت را کردم. گاهی هم نان خالی به من می دادی و هیچ چیزی در کنارش به من نمی دادی باز هم می گفتم خدایا تو را شکر؛ حالا که اینطور شد من هم امروز بدون وضو و تیمم نمازم را خواندم. وقتی اینطور روزی ما را می رسانی من هم گاهی نماز می خوانم با وضو، گاهی نماز را می خوانم با تیمم حالا هم نمازی خواندم که نه وضویی دارد و نه تیممی این را هم توقبول کن.

خلاصه با خدا شوخی کرد. بعداً این موضوع را برای یکی از دوستان نقل کرده بود که یک چنین جریانی پیش آمد و من هم چنین گفتم. مرحوم آیت الله نجفی می گفت: این بنده خدا وقتی که از دنیا رفت رفیقی که جریان را برای او نقل کرده بود خواب او را می بیند و در عالم خواب از او می پرسد: حاج شیخ اردشیر بعد از مردن خدا با تو چه کرد؟ او گفته بود: من وقتی از دنیا رفتم به من گفت: بنده من، من همان نماز بی وضو و بی تیمم تو و نان بدون خورشتت تو را قبول

کردم و می بخشم.

بدانید خدا از بنده خویش که راضی باشد اینطور میشود و همان شوخی آن شیخ باعث مغفرتش شد. خدا می فرماید اگر آن ها در دلشان با من خوب برخورد کنند من هم به آن ها خیر می رسانم. اینجا هم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان مطابق با هوای نفست عمل نکن به دنبال حق برو.

«وَلَا تَقْدِفَ الْمُحْصَنَةَ» هیچ وقت به زن پاکدامن نسبت ناروا نده. گاهی ما خدای ناخواسته عصبانی که می شویم حرفی از دهانمان در می آید که نباید در بیاید. هر نسبتی را می دهیم. گاهی به خانم محترمه و پاک حرف های تند می زنیم و جسارت های بی ادبانه ای می کنیم که خیلی زشت است. به نظرتان این ها مشکل نیست؟ در موقع عصبانیت حرف هایی را می زند که بعد پشیمان می شود.

ص: 356

فردی به یک یهودی گفت: «یا بن الفاعله» تا این را گفت یک مرتبه آقا امام صادق (علیه السلام) فرمود: چه گفتی؟ می دانی چه حرفی زدی؟ گفت: یا بن رسول الله ناراحت نباشید این فرد یهودی است حضرت (علیه السلام) فرمود: یهودی باشد؛ مگر یهودی در دین خودش نکاح ندارد؟ تو چه حقی داشتی که به او چنین نسبتی دادی؟ به او فرمود: من دیگر با تو سخن نمی گویم همینطور هم شد، مثل اینکه حضرت (علیه السلام) از آن فرد توقع چنین حرفی را نداشته اند.

گاهی از افراد چیزهایی می شنویم که توقع نداریم آقایی که مدت ها درس خوانده و ملا شده است و خودش مردم را ارشاد می کند حرکت هایی می کند که لا اله الا الله اگر عوام باشد یک حرفی اما شمایی که این همه منبر رفته اید و درس خوانده اید شما چرا؟ نباید این حرف ها را بزنی .

«وَلَا تُرَائِي فَإِنَّهُ الرِّيَاءُ شِرْكٌ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» هیچ وقت ریا نکنید. عملتان را با ریا انجام ندهید که بخواهید خود را به مردم نشان دهید. ریا راحت ترین شرک به خدا است یعنی عمل را برای دیگران انجام می دهد. گاهی ما این طوری هستیم. هر وقت در بین مردم هستیم نمازهایمان را خیلی مرتب و عالی می خوانیم با قرائت و لحن و حالت قشنگی می خوانیم اما وقتی که در خلوت و به دور از مردم هستیم خیلی با حالت کسالت نماز می خوانیم.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: این ها برای مردم نماز می خوانند نه برای من. (1) حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مواظب باش راحت ترین مسائلی که برای خدا شرک

ص: 357

---

1- سوره مبارکه نساء، آیه 142 «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَأُونُ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» «منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آن ها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند».

می آورد ریا است. علمای اخلاق می گویند: شرک خفی همان ریا است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در اینجا فرموده اند شرک به خدا کمترین چیزی است که ریا برای انسان بوجود می آورد لا اله الا الله یعنی دیگری را شریک خدا کرده است.

خدا مرحوم شیخ جعفر را رحمت . کند برای منبر دهه آخر ماه مبارک رمضان به عضو کاظمین آمده بود و جمعیت عجیب و انبوهی می آمدند از بیستم ماه رمضان هر روز منبر رفته بود و می گفت آقایان من می خواهم ان شاء الله برای شما حرفی بزنم که نه خدا گفته و نه پیغمبری و نه امامی ولی می خواهم که جعفر به شما گفته باشد مردم پیش خودشان گفتند: این عالم چه می خواهد بگوید؟

روز آخر ماه بالای منبر رفت و فرمود: می خواهم امروز این حرف را بزنم خدا و پیغمبر و امام همه گفتند که برای خدا شریک قائل نشوید اما من جعفر، می خواهم امروز بگویم تو را به خدا بیایید برای خدا شریک قائل شوید. مردم همه گفتند: این چه می گوید؟ فرمود: می دانید چرا؟ بیایید تو را به خدا هر کاری که می کنید یک بار هم خدا را شریک کنید. آیا هیچ وقت خدا را در نظر می گیرید؟ ببینید، مرد عالم آن وقت سراغ اصل مسأله رفت. از منبری گرفته تا امام جماعت و بازاری و دکاندار و همه مردم و بنا کرد به نمونه آوردن که خدا در کجای زندگی ما است؟ خدا را پیدا کنید.

می خواست این مطلب را به مردم برساند که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است که بابا ریا راحت ترین چیزی است که انسان را به شرک به خدا می رساند. بیایید عملتان را برای خدا قرار دهید و برای خدا شریکی قائل نشوید.

خداوند ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام هم به شما نور چشمان و هم به من روسیاه، توفیق عمل به این حدیث را مرحمت بفرماید. عاقبت امر همه ما را ختم به خیر بگرداند.

### مجلس 55: محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (3)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ لَا تَقُولَ تَقْصِيرَ يَاقَصِيرٍ وَلَا لِطَوِيلٍ يَاطَوِيلُ تُرِيدُ بِذَلِكَ عَيْبَهُ أَنْ لَا تَسْخَرَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ، وَأَنْ تَصْبِرَ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمُصِيبَةِ، وَأَنْ تَشْكُرَ نِعَمَ اللّٰهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْكَ، وَأَنْ لَا تَأْمَنَ عِقَابَ اللّٰهِ عَلَى ذَنْبٍ تُصِيبُهُ، وَأَنْ لَا تَقْنَطَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ، وَأَنْ تَتُوبَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذُنُوبِكَ فَإِنَّ الثَّانِي مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَأَنْ لَا تَصْرَعَ عَلَى الذُّنُوبِ مَعَ الاسْتِغْفَارِ فَتَكُونَ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ وَرُسُلِهِ، وَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئِكَ وَأَنَّ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ، وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرِضَى الْمَخْلُوقِ» (1)

در ادامه چهل حدیث پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«وَأَنْ لَا تَقُولَ لِقَصِيرٍ يَاقَصِيرُ وَلَا لِطَوِيلٍ يَاطَوِيلُ تُرِيدُ بِذَلِكَ عَيْبَهُ» یکی از صفاتی که مؤمن باید دارا باشد تا ایمان به خدا داشته باشد و خدا او را با انبیاء علیهما السلام محشور

ص: 359

کند این است که وقتی فرد قد کوتاهی را میبیند یا فرد قد بلندی را می بیند آن ها را با این صفات صدا نکند به او نگوید آی مرد قد کوتاه آی مرد قد بلند مؤمن نباید به کسی که دارای یک صفتی است که به چشمش آن صفت عیب می آید به قصد سرزنش و عیب او را صدا بزند چون اگر ما این کار را انجام دهیم و این تعبیرات در مقام سرزنش و عیب گفتن باشد شأن مؤمن را پایین می آورد .

«وَأَنْ لَا تَسْخَرَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ» مبادا بخواهی احدی از خلق خدا را مسخره کنی و در مقام مسخره کردن باشی . شاید همین آقایی که تو او را مسخره می کنی از تو بهتر باشد شاید او محبوب خدا باشد و من و شما نباشیم. از باطن افراد که خبر نداریم. خدا که به لباس و چهره نگاه نمی کند.

«وَأَنْ تَصْبِرَ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمُصِيبَةِ» خودت را آماده کن و صبر و شکیبایی در مقابل بلاها و مصیبت ها داشته باش. اگر خدای ناخواسته مصیبتی نصیب انسان شد انسان خودش را نبازد. مواظبت کند که اگر مصیبتی متوجه او شد در مقابل صبر را وسیله قرار بدهد. با صبر و حوصله پیش برود که خداوند تبارک و تعالی با موفقیت به او نتیجه بدهد.

بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید مؤمن باید در مقابل بلاها و مصیبت ها صبر باشد چه برای خودش و چه برای دیگرانی که وابسته به او هستند.

«وَأَنْ تَشْكُرَ نِعْمَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْكَ» شکر نعمت خدا را به جا بیاور مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالنبی اراکی رحمه الله مرد دانشمند و جامع العلومی بود. کتاب های ایشان هم این را می رساند که بسیار ملا بود ولی در حوزه خیلی قدرشان دانسته نشد ایشان گاهی رو به قبله می نشست و در نفس خود محاسباتی می کرد.

بعد از او می پرسیدند می خواهید چه کار کنید؟ می فرمود: می خواهم به حساب نفسم برسم بعد یک به یک مرحله به مرحله خدا را شکر می کرد می گفت :

خدایا، من تو را شاکرم که مرا از آن عالم مجرد به عالم جسمیات آوردی. تو را شکر می‌کنم از عالم تجسمات و جسم مرا به جمادات و از آنجا به عالم نباتات آوردی؛ سپس از نباتات به حیوانات و از حیوانات به طبقه انسان رساندی .

خدایا، تو را شاکرم که انسان شدم. خدایا تو را شکر می‌کنم در انسانیتم دنبال تحصیل علم رفتم. خدایا تو را شکر می‌کنم که در این تحصیل علم جزو محبین اهل بیت علیهما السلام شدم که نعمت بزرگی است خدایا تو را شکر می‌کنم در عین اینکه جزو محبین هستم شیعه شدم نه اینکه محب غیر شیعه باشم. خدایا تو را شکر می‌کنم که شیعه روحانی هستم. خدایا تو را شکر می‌کنم که در این روحانیت به من علم رساندی .

همینطور مرحله به مرحله شکر می‌کرد که الان به اینجا رسیده‌ام. بعد می‌گفت: خدایا تا به این ساعت این نعمت‌هایی که به من داده‌ای شکرش را به جا می‌آورم از این به بعد این بنده روسیاهت هم نمی‌داند که چه خواهد شد. دست مرا بگیر تا به حال دست مرا گرفته‌ای و تا به اینجا آورده‌ای خدایا شکرت، از این به بعد هم تا آخر عمر دست مرا بگیر هر چه می‌بینی بهتر و خیر است برای من پیش بیاور. ایشان یک چنین شخصیتی بودند. در تعبیر خواب در حوزه نمونه بود.

هم‌گانه‌ای با خدای خودتان محاسبه کنید ببینید خدا چقدر نعمت به شما داده است در مقابل این نعمت‌ها شکرش را به جا بیاورید این شکر نعمت خیلی ارزش دارد. انسان را موفق می‌کند و خدا هم نعمت بیشتری به او می‌دهد.

«وَأَنْ لَا تَأْمَنَ عِقَابَ اللَّهِ عَلَىٰ ذَنْبٍ تُصِيبُهُ» علی جان ایمن نباش از عقاب خدا. مبادا خاطر جمع باشی که دیگر خدا مرا عذاب نمی‌دهد. چه بسا گناہانی که از ما سر زده باشد و خدا بخواهد مته روی خشخاش بگذارد وای به حال ما. یکی از ادعیه همین است که خدایا با فضلت به ما مرحمت کن اما خدایا مبادا بخواهی با



عدلت با ما برخورد کنی. واقعاً این طوری است اگر فضل و رحمت خدا نباشد ما دیگر هیچ چیزی نداریم.

«وَأَنْ لَا تَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» از رحمت خدا هم ناامید نباشید. مؤمن باید بگوید: خدایا هم مضطرب هستم و هم امیدوار این ها از صفاتی است که مؤمن باید دارا باشد و ان شاء الله ما دارا هستیم.

«وَأَنْ تَتُوبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ فَإِنَّ التَّائِبَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» کسی که توبه کند و از گناه برگردد مثل کسی است که اصلاً گناه نکرده باشد. این نشان دهنده مقام لطف و عظمت الهی است. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بفرماید که کرم و آقایی خدا آنقدر زیاد است که انسان با توبه کردن مثل کسی است که اصلاً گناه نکرده است. این خیلی حرف است چون به قول ما حساب کسی که گناهکار است مثل این است که صفحه ای را سیاه کرده باشد حال اگر بخواهد این صفحه سیاه را سفید کنید خیلی مشکل است؛ کانه خدا می خواهد بگوید که نسبت به بندگانش لطف دارد که اگر صفحه دیوان عمل را نگاه کنیم و واقعاً بخواهیم آن را با توبه پاک کنیم مثل کسی هستیم که گناه نکرده است.

. انسان با دیدن این روایات و بیانات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقعاً به گریه می افتد. وقتی بفهمد که خدا اینقدر مهربان است خیلی منقلب می شود که ما چقدر بنده بدی هستیم و در مقابل چنین خدایی با این کرم و با این آقایی و بزرگواری، بی ادبی می کنیم. خواهش می کنم که به این کلمات و روایات دقت کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: آدمی که از گناهش توبه می کند مثل این است که گناه نکرده باشد پرونده اش

سفید سفید است. این تعارف نیست کلام پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

«وَأَنْ لَا تُصَيِّرَ عَلَى الذُّنُوبِ مَعَ الْإِسَاءَةِ تَغْفَارًا» از آن طرف خدا برای هیچ کدام از ما پیش نیاورد؛ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان اصرار بر گناه نکن. وقتی استغفار می کنی و به طرف خدا بر می گردی دیگر گناه نکن؛ اگر اصرار باشد چه می شود؟

«فَتَكُونُ كَالْمُسِّ تَهْزِي بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرُسُلِهِ» کسی که اصرار بر گناه دارد و دوباره به دنبال گناه می رود خدا و آیات خدا و پیغمبران را مسخره کرده است. الان ما به همین مصیبت گرفتار هستیم. گناهایی از ما سر می زند مثل غیبت و تهمت و امثال آن ها و استغفار می کنیم و به در خانه خدا می رویم مثلاً در شب های احیا توبه می کنیم گریه و زاری می کنیم اما دوباره بر می گردیم. آقا جان آیا این عبارت ها حصو ما را شامل نمی شود؟ ان شاء الله که نمی شود.

«وَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئِكَ» علی جان این را بدان که هر چه بنا است به شما اصابت کند و یا هر بلایی که قرار است بر سرت بیاید، خطا نرفته است. اشتباه نکنی و خیال کنی که خطا نرفته، نه هر چه به تو اصابت کرد بدان خطا نرفته است. از هر جنبه هم که می خواهد باشد چه آن چیزهایی که بنا است به عنوان نعمت الهی به ما برسد و یا خدای ناخواسته بلا بیاید فرق نمی کند این را بدان که حسابی در کار بوده که به ما اصابت کرده است حالا یا نتیجه و انتقام عملمان است یا نعمتی است که خدا می خواهد جزای عملمان را بدهد و عملی انجام داده ایم که خدا می خواهد پاداش بدهد و یا حرکتی کرده ایم که خدا می خواهد کیفر بدهد؛ همه این ها از طرف خدا است منتهی ممکن است عمل ما موجب آن کیفر شود که منافاتی هم ندارد ولی فعل بدون اراده و مشیت الله تعلق نمی گیرد ولو ما کاری کنیم که اراده الهی موجب آن شود و ما را به این مطلب برساند.

«وَأَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ» در ادامه حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: آنچه از تو خطا نرفته و به تو اصابت نکرده مطمئن باش به تو اصابت نخواهد کرد. «لم یکن» یعنی هرگز به تو اصابت نخواهد کرد.

«وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرِضَى الْمَخْلُوقِ» این جمله خیلی مهم است. همان جمله ای است که امام سجاد (علیه السلام) - قربانش شوم در مجلس یزید به کار برد. وقتی آن بدبخت بی شرف در بالای منبر آن خطبه آنچنانی را خواند و تشییع بر

خاندان امام حسین (علیه السلام) کرد و از آن طرف مدح و ستایش بنی امیه را کرد، یک مرتبه حضرت سجاد (علیه السلام) از پای منبر فرمود: ای خطیب تو حاضر شدی که رضای مخلوق را به سخط خالق بخری؟ لا-اله الا-الله، این هم مصیبتی است که ما گرفتار آن هستیم. ان شاء الله مواظب باشیم اینطور عمل نکنیم.

عقیل خیلی عیال وار بود و در ماه به قول ما کسری می آورد. گاهی دستش به دهانش نمی رسید. روزی از برادرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقاضا کرد که آقا جان اگر می شود مقداری سهمیه مرا بیشتر کنید من بچه دارم. آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) سیخ داغی روی آتش گذاشت و وقتی که خیلی داغ و سرخ شد آن را به طرف دست حضرت عقیل برد همین که آتش را نزدیک برد عقیل فرمود: برادرم جواب من این است؟ من از تو تقاضای کمک کردم در مقابل تقاضایم آتش جلوی من می گیری؟ حق برادری را اینگونه عمل می کنی؟ برادری این شد؟ البته من به زبان حال بیان می کنم.

حضرت (علیه السلام) فرمود: برادر از تو بدتر وجود دارد که از من انتظار برادری بهتری داری؟ گفت: چرا؟ فرمود: تو من را دعوت به آتش جهنم می کنی اما من آتش دنیا را تا جلوی دستت آتش دنیا را تا جلوی دستت آوردم فریادت بالا رفت. من چگونه جواب خدا را بدهم؟ آیا من مجاز هستم که در این اموال تصرف کنم؟ ببینید، معنای واقعی این عبارت همین است: «وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرَضَى الْمَخْلُوقِ» ما گاهی به خاطر افراد کارهایی می کنیم که شرعاً نمی توانیم انجام دهیم. غریبه از ما درخواست می کند به او می گوئیم، نه نه؛ اما وقتی یک نزدیک و فامیل می آید می گوئیم بفرماید؛ آیا در اینجا واقعاً خدا راضی است؟

گاهی کارهایی می کنیم که می دانیم خدا از آن راضی نیست مثل برخی از خواسته های اولاد، همسر، فامیل همکار افرادی که بالاتر از ما هستند، بعد

می‌گوییم من چه کار کنم؟ نمی‌توانم انجام ندهم. واقعیت حرف خدا را بگو اشکال دارد بگو من دلم می‌خواهد اما چه کنم که دستم بسته است. چرا به خاطر دیگران آتش جهنم را برای خودت می‌خری؟ اما اگر مجاز هستی و موضوع بین خود و خدایت درست است و تشخیص می‌دهی که اینجا جای این است که انجام بدهی و خدا راضی است انجام بده ایرادی ندارد رضای خدا را مقدم بدارید عمده این است که انسان بفهمد که خدا از این عمل و کار راضی است.

آیا این درست است که کسی برای اینکه به آب و نانی برسد کار و عملی انجام دهد که خدا را به غضب بیاورد؟ آیا درست است که انسان کاری کند که یک کسی را از هستی بیاندازد برای اینکه مثلاً با فلانی تعارف دارد؟ رضایت خدا را بر رضای نفس مقدم بدارید. رضای خدا را بر رضای همکار و دوست مقدم بدارید. کاری نکنید که موجب غضب خداوند متعال شود.

گاهی بنده حرکتی انجام می‌دهم که استحقاق عقوبت دارم مستحق چوب خوردن هستم ولی خدا به طرف مقابل مقام می‌دهد عمل را من انجام داده‌ام اما عذاب به معنای عامیانه نمی‌شوم بلکه عملم باعث می‌شود مقام آن آقا بالا می‌رود؛ خدا می‌گوید حالا که آقای علوی این کار را کرد من مقام تو را بالا می‌برم. خدا او را به جایی می‌رساند که دنیا در مقابلش انگشت حیرت به دندان می‌گیرد.

گاهی حرکت‌های ما این طوری است کارهایی در روستاها و شهرها نسبت به آقایان دیگر می‌کنیم که خدا مقام آن آقا را بالا می‌برد؛ همان که در زیارت امین‌الله می‌خوانیم که راجع به شهدای عزیز و ائمه علیهما السلام ما است: «وَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ وَالزَّمَّ أَعْدَاءَكَ الْخُبْرَةَ» خدایا، تو امام را قبض روح می‌کنی اما حرکت دشمنان باعث می‌شود که خودشان عذاب شوند. امامان علیهما السلام را می‌کشند و از آن طرف خداوند تبارک و تعالی مقامشان را بالا می‌برد.

مرحوم میرزا ابوالقاسم فرزند ملا حسن میرزای قمی رحمه الله از نجف به ایران برگشت. ایشان تصمیم گرفت که ماه رمضان به روستایی به نام قلعه بابو برای تبلیغ برود. آنجا آرام آرام منبر ایشان می گیرد. در آن روستا دو آخوند مکتبی دیگر یکی به نام ملا سبز علی و یکی هم به نام ملا شاه مراد بودند. آن ها وقتی دیدند که میرزا با آمدنش به این روستا خیلی بازارش گرم شده است حسادت کردند و در جلسه ای آبروی آقا را بردند و میرزا دیگر نتوانست آنجا بماند.

مردم قدیم بی سواد بودند. روزی در مجلسی که میرزا سخنرانی داشتند یک مرتبه ملا سبز علی در میان آن مردم بی سواد و عوام به میرزای قمی گفت: میرزا ابو القاسم می خواهم امروز بینم سواد شما که در نجف درس خوانده ای و باسواد شده ای چه اندازه است. میرزا گفت: بفرما. گفت: می توانی محبت کنی و در یک صفحه کاغذ کلمه مار را بنویسی. گفت: بله. میرزای قمی هم در کاغذ کلمه مار را نوشت ملا سبز علی گفت: این مار؟ میرزا گفت: بله بعد ملا سبز علی شکل مار را روی کاغذ کشید و هر دو را به این مردم بی سواد نشان داد و گفت: ای مردم راستش را بگویید این مار است یا این؟ همه اشاره به کاغذی که شکل مار در آن کشیده شده بود کردند؛ بعد با صدای بلند گفت: این آقا می گوید من ملا هستم من با سوادم آیا راست می گوید؟ اینطور شد که میرزا دیگر نتوانست در آنجا بماند.

خدا مرحوم آقای فلسفی را رحمت کند. ایشان نقل می کرد من برای منبر به شیراز رفتم جمعیت زیادی هم آمده بود منبرم که تمام شد یک مرتبه قاضی دادگستری آنجا نزد من آمد و گفت: جناب آقای فلسفی، خاطره عجیبی از بی سوادی مردم می خواهم برایت بگویم گفتم: بفرمایید. ایشان گفت: روستایی اطراف شیراز بود که سیدی از قم برای منبر محرم به آنجا آمده بود. خیلی منبرش عالی بود. منبرش به قدری زیبا بود که وقتی مردم آن منطقه دیدند خیلی منبر

زیبایی دارد جمع شدند و به این سید گفتند: آقا جان ما دیگر نمی گذاریم که تواز اینجا بروی، شما باید اینجا بمانید. هر چه این سید گفت من خانواده دارم نمی توانم در طول سال اینجا باشم گفتند: نه ما خرجی شما را تأمین می کنیم. به زحمت و اصرار او را برای ماه رمضان نگه داشتند. زن و بچه اش را هم آوردند و از آن ها پذیرایی مفصلی کردند.

تا اینکه محرم سال بعد شد و این سید روضه خوانی های عالی با دهان گرم و جمال نورانی انجام داد. روز عاشورا که شد همه مردم روستا به همراه این سید جمع شدند و به قبرستان رفتند. در پایین این روستا روستای دیگری بود که یک امامزاده داشت و قبرستان برای این روستا بود. این مردم در قبرستان به این سید گفتند: حضرت آقا در روستای پایین ما امامزاده زیبایی هست و این ایام که می شود مردم برای زیارت به این امامزاده می روند اما ما اینجا امامزاده نداریم اجازه بدهید ما شما را در اینجا بکشیم تا امامزاده ای درست کنیم. خدا رحمت کند آقای فلسفی را می گفت: این سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را همان جا خواباندند و سرش را بردند. این است نتیجه عمل عوام بی سواد. بیایید تو را به خدا تصمیم بگیریم عوض شویم و رضای مخلوق را با سخط خالق جابجا نکنیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد علیهما السلام

## مجلس 56: محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (4)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ لَا تُؤْتِرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ لِأَنَّ الدُّنْيَا فَايِنَةٌ وَالْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ، وَأَنْ لَا تَبْخَلَ عَلَى إِخْوَانِكَ بِمَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَأَنْ يَكُونَ سِرِّرَتُكَ كَعَلَانِيَتِكَ وَأَنْ لَا تَكُونَ عَلَانِيَتُكَ حَسَنَةً وَسِرِّرَتُكَ قَبِيحَةً فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، وَأَنْ لَا تَكْذِبَ وَلَا تُخَالِطَ الْكَذَّابِينَ، وَأَنْ لَا تَغْضَبَ إِذَا سَمِعْتَ حَقًّا، وَأَنْ تُؤَدِّبَ نَفْسَكَ وَأَهْلَكَ وَوَلَدَكَ وَجِيرَانَكَ عَلَى حَسَبِ الطَّاقَةِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه فرمایشات گهربارشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چهل حدیث فرمودند:

«وَأَنْ لَا تُؤْتِرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» شخصی که می خواهد به وظیفه عمل کند و با انبیا علیهما السلام و صدیقین محشور شود یکی از برنامه های کاری اش این است که برنامه های دنیا را نسبت به برنامه های آخرتی خود جلو نمی اندازد. این طور نباشد که دنیا پیش روی کارهایش باشد و کاری با آخرت نداشته باشد. جهت آن را هم

ص: 368

بیان کرده اند که اگر کسی دنیا را جلو بیاندازد اشتباه کرده است چرا؟ چون این بر خلاف عقل است اگر دو جنس را به انسان تحویل بدهند که یکی از این جنس ها ماندگاری اش بالاتر باشد و قیمت و ارزش داشته باشد و هر چه هم بماند قیمتش بالاتر می رود اما جنس دیگر ماندگاری نداشته باشد و بعد از چند روز که بماند از بین می رود خب اگر کسی بخواهد آن جنسی که زود از بین می رود را جلو بیاندازد و آن را بر دیگری ترجیح دهد می گویند این آدم عقلش کار نمی کند. آدم عاقل جنس قیمت دار و ماندگار را از دست نمی دهد.

«لِأَنَّ الدُّنْيَا فَانِيَةٌ وَالْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ» علی جان هیچ وقت دنیا را نسبت به آخرت جلو نیانداز چرا؟ چون این مسئله تبعیدی نیست و هر عاقلی اگر عقلش را به کار بیاندازد میفهمد که راه درست همین است چیزی که از بین رفتنی است چیزی که چند صباحی بیشتر نیست تو هم به همان اندازه و مقدار به آن دل ببند. به قدری که غذایی بخوری و روزی و سرپناهی داشته باشی دنیا را به اندازه خودش داشته باش اما از آن طرف آخرت اصلاً مادامی ندارد، تمامی ندارد، به قول یکی از بزرگان در درس اخلاق می گفت چیزی که تا ندارد وابسته به خود خدا است چرا تا ندارد؟ چون خدا «تا» ندارد. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (1) ببینید قرآن چقدر زیبا فرموده است وجه الله هیچ وقت از بین نمی رود. خوش به حال کسی که همه کارهایش بر اساس وجه الله باشد.

«وَأَنْ لَا تَبْخَلَ عَلَىٰ إِخْوَانِكَ بِمَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ» علی جان از چیزی که در توان داری برای برادرانت کم نگذار و بخل نکن خدا به تو مقام و عزت داده است، خوش به سعادتت اموال دنیا را خدا در اختیار تو قرار داده است حال وقتی می بینی که برادرها به تو مراجعه می کنند و واقعاً از تو بر می آید و مشکلی نداری بخل نکن

ص: 369



دلسوز باش به برادرهایت کمک کن و در حد توانت در خدمت آن ها باش این یکی از کارهایی است که خدا دوست دارد خدا ما را آفریده است برای اینکه به همدیگر برسیم با مردم باشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، هیچ وقت بخل نکن به برادرانت آن مقدار که توان داری نیکی کن.

کار که برای خدا باشد همه کارها را خدا آماده می کند. این قدرت داشتن خیلی مطلب سختی است. بنده به هر فرازی که می رسم فکر که می کنم می گویم: خدایا همه چیز را تو به ما داده ای آیا من حاضرم در جایی که باید به برادرم کمک کنم نیازش را برآورده سازم و انجام وظیفه کنم؟ هر کسی برای خودش حساب کند. اگر این صفتی که وجود مبارک آقا فرمودند را شما دارید، خوش به حالتان برای ما هم دعا کنید که خدا این حالت را به همه ما بدهد؛ اگر خدای ناخواسته میدانید که مقداری کوتاهی دارید از خدا بخواهید که این حالت را به همه ما بدهد. طوری باشد که خودمان را پایین تر بیاوریم و خیلی خودمان را بالا نگیریم گاهی جو مقام انسان را می گیرد.

یکی از بزرگان در درس اخلاق می گفت: انسان را سگ بگیرد ولی مقام نگیرد. می گفتیم: چرا؟ می گفت: برای این که اگر سگ بگیرد قابل معالجه است اما اگر مقام بگیرد چه کار کنیم؟ وای به حال ما که انسان مریض باشد اما نفهمد که مریض است.

«وَأَنْ يَكُونَ سَرِيرَتُكَ كَعَلَانِيَتِكَ» علی جان طوری باش که درونت هم مثل ظاهرت باشد. درونمان غیر از ظاهرمان است در بعضی جاها ظاهرمان را خیلی مقدس نشان می دهیم اما وقتی در خلوت می رویم دیگر مثل ظاهرمان نیستیم می گوئیم: جلوی مردم باید مراقب خودمان باشیم.

«وَأَنْ لَا تَكُونَ عَلَانِيَتِكَ حَسَنَةً وَسِرِّيَّتِكَ قَبِيحَةً» اینطور نباشد که ظاهرت خیلی زیبا نشان داده شود، خیلی مقدس، متدین با تقوا اما درونت زشت باشد. حالا اگر اینگونه شد چه می شود؟

«فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ» این جزو نفاق است اما آیا حقیقتاً ما خودمان را جزو منافقین می دانیم؟ نمی خواهیم به شما جسارت کنیم، از نظر مذاکرات اخلاقی می گویم یعنی الان واقعاً می شود به ما منافق بگویند؟ اگر باشیم خدا به داد ما برسد وقتی این بیانات را می بینیم می ترسیم که مبدا ما جزو این ها باشیم. خدایا به تو پناه می بریم اگر ما جزو این ها باشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید مواظب باش که اینطور نباشی. اگر بنا باشد که درونت یک طور باشد و ظاهرت طور دیگری خوب این نفاق است معنای منافق همین است یعنی دور و دور بودن. آیا تو هم با خدا دور هستی؟ در درونت از خدا دوری می کنی اما در ظاهر با مردم خوب برخورد می کنی؟ چرا چنین هستی؟ مگر خدا تو را نمی بیند؟

«وَأَنْ لَا تَكْذِبَ وَلَا تُخَالِطَ الْكَذَّابِينَ» علی جان، دروغ نگو، زبانت را دریاب، با کذابین هم رفت و آمد نداشته باش. می فرماید با کسانی که خیلی دروغ می گویند و همیشه حرف هایشان را به هم می بافند رفت و آمد نکن.

«وَأَنْ لَا تَغْضَبَ إِذَا سَمِعْتَ حَقًّا» اگر حقی را شنیدی غضب نکن ناراحت نشو اگر حرف حقی به تو گفتند بپذیر چه طرف مقابل کوچک باشد و یا بزرگ هر کسی می خواهد باشد تو از شنیدنش ناراحت نشو و پذیرا باش یکی از مسائل خیلی مهم برای ما همین است یعنی این حالات چه بسا در ما کم دیده می شود. گاهی در تذکرات به حقی که به ما می دهند نگاه به شخص می کنیم. اگر کوچک تر از ما باشد برایمان سنگین است که زیر بار برویم این حالت حالت خوبی نیست. از

این بیان آقا بدست می آید که شخص مسلمان آقا و مؤمن باید حق را بپذیرد، از هر که می خواهد باشد.

«وَأَنْ تُؤَدِّبَ نَفْسَكَ وَ أَهْلَكَ وَ وَ لَدَيْكَ وَ جِيرَانِكَ عَلَى حَسَبِ الطَّاقَةِ» معلوم می شود در مقام ادب، نسبت به این چهار دسته وظایفی داریم یکی از وظایف ما این است که اول خودمان را ادب کنیم. این هم خودش یک بحثی است که علمای فلاسفه و دانشمندان می گویند: مگر انسان غیر خودش هم هست؟ «نفس خودت را ادب کن» مگر ما دو نفر هستیم؟ همیشه می گویند که شما فلانی را ادب کنید اما ادب کردن خود که معنا ندارد. بعد آقایان از بیانات اهل بیت (علیه السلام) استفاده کردند که ما تصور می کنیم که فقط بحث روح و جسم است و غیر از این دو چیز دیگری نیست.

بزرگان می گویند: غیر از روح و جسم سومی هم هست که حالت مثالی انسان می باشد مثلاً شما در جایی نشسته اید و در حال قرآن خواندن هستید ولی نه زیانتان تکان می خورد و نه لبنتان اما عبارت کتاب را می خوانید آیا جسم است؟ یا روح؟ گفته اند این حالت مثالی انسان است که با فکر و نگاه قرآن می خواند؛ می خواند؛ مثلاً فکر ترشی می کنی دهانت آب می افتد این آب دهان چگونه بوجود آمد؟

می گویند: بشر تنها دو حالت ندارد بلکه برزخی هم مابین روح و جسم دارد و حالتی را خدا برای انسان قرار داده است که وسیله فکر و تدبر و قرائت درونی و امثال را می سازد؛ پس تو که می توانی این طور فکر کنی و در درونت قرائت قرآن داشته باشی بیا خودت را ادب کن اول به خودت برس. خداوند متعال در قرآن

می فرماید: «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ» (1) «لوامه» چیست؟ «لوامه» نشان می دهد که حالت دیگری نیز وجود دارد. نفس لوامه سرزنش می کند که چرا این کار را کردی؟ حالا دانشمندان امروز اسمش را وجدان آگاه گذاشته اند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید چهار چیز را ادب کنیم. اول اینکه به خودت برس تا خودت را ادب نکنی نمی توانی فرزندت را ادب کنی واقعیت این است. نمی توانی خانواده ات را ادب کنی اول باید خودت ادب شوی بعد فرمود: «وَأَهْلَكَ» خودت را که ادب کردی حالا- اهلت را ادب کن که ممکن است کنایه از همسر انسان باشد چون بعد از آن «ولد» را آورده است؛ پس اهل یعنی خانمت را اصلاح کن چرا؟ چون اصل و اساس زندگی از دو ماده ترکیب شده است یعنی یکی پدر و دیگری مادر اگر خانمت را تربیت نکنی بچه را نمی توانی تربیت کنی و خیلی سخت می شود ولی اگر شما و خانمت دو تایی مؤدب باشید دیگر

ادب کردن اولاد خیلی راحت می شود. این واقعیت است چون مهد تربیت در دامن مادر است در کیفیت استادی پدر است وقتی این دو کنار هم خیلی مؤدب می شود. در روایت وارد شده است که هر بچه ای پاک به دنیا آید و این پدر و مادر است که یهودی اش می کنند و پدر و مادر است که نصرانی اش می کنند .

تمام مسئولیت بچه ها بر عهده پدر و مادر است. باید زحمت بکشی و از اول، با فرزند و خانمت منطقی صحبت کنی آرام آرام آماده اش کنی تا نماز خوان شود. بعضی خانواده ها را می بینیم که اهل علم هستند پدر اهل علم آقا و آیت الله مادر نیز اهل علم اما بچه هایشان نماز نمی خوانند چرا؟ چون دامن تربیت آن طور که باید باشد نبوده است. محیطی که بچه در آن بزرگ شده طور دیگری

ص: 373

بوده است. چرا خدا به حضرت نوح (علیه السلام) گفت که بچه تو، اهل تو نیست؟ فوراً علت را فرموده است خدا می فرماید: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (1) حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: لقمه پاک بود نطفه پاک بود اما چیزی که فرزند حضرت نوح (علیه السلام) را خراب کرد محیط بود.

مگر فرزند ما بالاتر از فرزند پیغمبر است؟ وقتی او را رها کنی که هر جا خواست برود مشخص است که به خلاف کشیده می شود. خیلی باید مواظبت کنید مخصوصاً سلسله جلیله مقدس روحانیت؛ چون وجود مبارک شما و خانواده هایتان الگوی جامعه هستند خدا انجام وظیفه ای را به عهده ما گذاشته است که اگر به آن عمل شود شب و روز راحت نیستیم این مقام، خیلی مقام والایی است. خدا تو را نماینده خودش قرار داده است خدا به مردم می فرماید اگر دین می خواهید از این آقا بگیرید این نماینده من است. این حرف شوخی نیست. با این اوضاع و احوال اگر عمل نکنیم جواب خدا را چه بدهیم؟ اگر خدای ناخواسته یکی منحرف شد و ما باعث شده باشیم فردای قیامت چه جوابی داریم؟ صاحب بن عباد یکی از شخصیت های بسیار والا و بزرگ شهرری بود. در زمان وی، خبر رسید که در زنجان دو شخصیت با یکدیگر درگیر شده اند که یکی سید و دیگری شیخ پیرمردی بود. آن به این بد می گفت و این به آن. در مسجد به همدیگر حمله میکردند مردم بیچاره هم دو دسته شده بودند. یک دسته طرفدار سید و یک دسته هم طرفدار شیخ؛ تا اینکه در همین جنگ و جدال ها روزی سید عصبانی شد و از دهانش حرفی درآمد که نباید در می آمد که بله این شیخ کافر است خب خبر رسان ها هم همیشه آماده هستند. بلافاصله به شیخ خبر

ص: 374

دادند که سید به تو چنین گفته است شیخ پیرمرد هم بدون کمی فکر کردن گفت: پس نمی دانید اگر من کافر سید حرام زاده است. وقتی خبر به سید رسید که شیخ چنین گفته است خیلی ناراحت شد و از زنجان به ری پیش صاحب بن عباد رفت و گفت: تو مسلمانی؟ گفت: بله. سید گفت: جدم را قبول داری؟ گفت: بله قربان جدت بشوم. گفت: می دانی که من فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم؟ گفت: بله. سید گفت: تو اینجا باشی و حکومت دست تو باشد آن وقت به فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بگویند زنا زاده؟

صاحب بن عباد گفت: چه گفتی؟ چه کسی این حرف را به تو گفته است؟ سید گفت: فلان آقا بلافاصله صاحب بن عباد مأموری فرستاد که شیخ را از زنجان نزد او بیاورد. وقتی آمد هر دو نفر را فراخواند و گفت این سید از شما شکایت دارد. شیخ گفت: چه شکایتی؟ گفت: این سید می گوید که تو به او گفتی حرام زاده، آیا راست می گوید؟ شیخ که از گفته اش پشیمان شده بود گفت: من اشتباه کردم. صاحب بن عباد گفت: از این گفته ات خجالت نمی کشی؟ شیخ گفت: آقا اجازه بدهید همه جریان این نیست قبل از اینکه من این حرف را به ایشان بزنم او در مسجد، در بین مردم گفته است که من کافر من هم به ایشان گفتم که تو حرام زاده ای چون عقد پدر و مادر این سید را بنده خوانده ام اگر بنا باشد که من کافر باشم عقد باطل است و او حرام زاده است. وقتی سید دید که حرف این شیخ خیلی مایه دار است از شدت پشیمانی سرش را پایین انداخت و به گریه افتاد.

خب ببینید انسان گاهی توجه ندارد و مراقب زبانش نیست چرا اینطور می شود؟ چرا زبان اینقدر آزاد شده است؟ چون از مرکز مخابراتش اشکال دارد و الا زبان تابع قلب است؛ پس بیایید اول خودمان را اصلاح کنیم و بعد خانواده را و در آخر، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همسایه را هم اضافه می کنند که اینجا خیلی سخت می شود. بعد

از آن پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «علی حسب الطاقة علی جان، این ها را ادب کن به اندازه قدرت و توانایی ات تا می توانی این کار را انجام بده. این جملات آخر، حتی مریدهای ما را هم در بر می گیرد.

وقتی آقا می فرماید همسایگانت پس مریدها را هم شامل می شود؛ پس تا می توانید خودتان را مؤدب به آداب الله کنید. یکی از بزرگان می گفت: خوشا به حال آن کسی که به آداب خدا ادب بشود؛ همانطور که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «أَدَبْنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» (1) خدا مرا تربیت کرد و چقدر زیبا مرا تربیت کرد. ادبنا الله و ایاکم باحسن التأدیب.

خدایا ما را به آداب خودت مؤدب بگردان توفیق عمل به این دستورات پاک و نورانی را به ما مرحمت بفرما .

ص: 376

---

1- بحار الأنوار، ج 68، ص 382.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ، وَلَا تُعَامِلَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَنْ تَكُونَ سَهْلًا لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَأَنْ لَا تَكُونَ جَبَّارًا عَنِيدًا» (1)

پیرو موعظه‌هایی که از سخنان وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) بیان داشتیم حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه می فرماید:

«وَأَنْ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ» علی جان به آنچه که می دانی عمل کن. هر چه را که یاد گرفتید و دانستید مطابق آن عمل کنید در روایات هم بیان شده است که علم و عمل هر دو با هم هستند. اگر علم با عمل همراه شد می ماند ولی اگر علم بلا عمل شد می رود.

«وَلَا تُعَامِلَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْحَقِّ» علی جان، با مردم معامله نکن مگر اینکه با حق باشد رفتار و کردارتان با مردم از روی حق و حقیقت باشد. طوری رفتار کنید که روی حقیقت و واقع باشد تا مردم جذب عملتان شوند. تا ما را می بینند بگویند عجب آقای بزرگواری است چه شخصیت محترمی است این آقا با صداقت است. مردم وقتی از ما حقیقت عمل را ببینند واللہ دنبال ما می آیند. خدا شاهد است که به ما علاقمند می شوند.

ص: 377



اگر خدای ناخواسته آن انتظاری که مردم از ما دارند در ما نبینند از ما فاصله می گیرند عمل ما نقیماً و اثباتاً حجت است یعنی عمل ما است که مردم را متدین می کند و عمل ما است که مردم را از اسلام دور می کند و باعث می شود دست از ایمان و اسلام بکشند و بگویند خب اگر روحانیت این است اگر مسلمانی این است ما آن را نمی خواهیم؛ فلذا کار سنگینی را به دست ما داده اند مسئولیت بسیار سنگین و

دشواری است خدا کمکمان کند؛ البته عمل به این دستورات هم راحت نیست. خدا باید به ما توفیق بدهد که بتوانیم به این فرازها عمل کنیم حضرت می فرماید از روی حق و حقیقت جلو برو آنگاه به نتیجه می رسی اگر با حقیقت جلورفتی طرف مقابلت هم حتی اگر دشمن باشد او را تسلیم خودت می کنی .

در تاریخ نقل می کنند هولاکو خان مغول یکی از جنایت کارترین و خبیث ترین افراد بود که دو میلیون نفر از جمعیت عراق را کشت. نیشابور را هم از بین برد که می گویند نیشابور آن زمان شهر بسیار بزرگی بود و یک میلیون نفر از جمعیت آن را را نابود کرد. نقل می کنند این مرد خونریز و بدبخت به سمت عراق و بغداد حرکت کرد که آنجا را هم بگیرد به هر شهری هم که می رسید قتل عام می کرد. صغیر و کبیر و بزرگ و کوچک همه را می کشت و به هیچکس رحم نمی کرد.

مرحوم علامه حلی رحمه الله می گوید: پدر من باعث شد که نجف و کربلا حفظ شود. آن زمان حوزه علمیه در حله بود و بعد به نجف منتقل شد. پدرم با سید بن طاووس رحمه الله و بزرگوار دیگری جلسه ای گذاشتند و گفتند: بیاید کاری کنیم شاید بتوانیم نجف و حله را نجات دهیم تصمیم گرفتند نامه ای به هلاکو خان بنویسند. متن نامه از این قرار بود ما آقایانی که در اینجا هستیم همه تسلیم شما هستیم. هر امری که شما داشته باشید ما اجرا می کنیم و هیچ گونه گستاخی با شما نداریم. اگر می شود ما را امان دهید.

نامه را این سه بزرگوار نوشتند و به دست مردی که غیر عرب بود، دادند که به دست هلاکو خان برساند وقتی این غیر عرب نامه را به دست هلاکو خان داد،

هلاکوخان نامه را خواند؛ تا تمام کرد شروع به نوشتن جواب نامه کرد. نوشت: شما اگر راست می گوئید و حرف دلتان با حرف این نامه درست است و منافق نیستید پیش من بیایید، من با شما کاری دارم. نامه هلاکوخان به دست پدرم و سید بن طاووس رسید وقتی نامه را خواندند فکر کردند که چه کار کنیم برویم یا نرویم؟ اما می ترسیدند که بروند چون این مردک که چیزی سرش نمی شد؛ از آن طرف هم اگر نرویم به سراغ ما می آید و همه را از بین می برد.

در آخر، سید بن طاووس قبول نکرد که برود، فقیه دیگر هم راضی نشد اما پدرم گفت: من می روم هر چه بادا باد یا کشته می شوم یا به سلامت بر می گردم ایشان هرچه راه افتاد و نزد هلاکوخان رفت هلاکوخان با دیدن پدرم گفت: شما چه کسی هستید؟ پدرم گفت: من فلانی هستم. پرسید: این نامه را شما نوشتید؟ پدرم گفت: بله. گفت: شما راست می گوئید که در مقابل من تسلیم هستید؟ گفت: بله. هلاکو گفت: چه شد که تسلیم ما شدید؟ هنوز معلوم نیست که در جنگ با شما پیروز یا بازنده شوم آیا صلح کنیم و کنار بیاییم یا کنار نیاییم هنوز که من به بغداد نرسیده ام چرا قبل از اینکه من کاری کنم این نامه را برای من نوشتید؟

علامه حلی رحمه الله می گوید: پدرم گفت: مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) که وجود مبارکش در نجف است ایشان به ما فرمود. هلاکو گفت: چطور؟ او که مرده است من به او چه ربطی دارم؟ پدرم گفت: آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه ای دارند که در آن خطبه جریان شما را خبر داده اند. هلاکو گفت: در کدام خطبه؟ فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه «زوراء» (1) فرموده اند: وای بر زوراء نمی دانید که زوراء چه زورائی می شود. ساختمان های بسیار محکم در آنجا ساخته می شود. جمعیت زیادی آنجا جمع می شوند و آنجا یک زمین بسیار گسترده ای است که دارای ساختمان های زیادی است. پدر علامه خطبه را برای هلاکو بیان کرد بعد گفت دسته و گروهی حرکت می کنند که چشمانشان حلقه های کوچک دارد صورت های متوق دارند صورت هایشان هیچ مویی ندارد و یک پادشاهی در جلو آن ها است که

ص: 379

صدای خیلی رسا و حرکت هیبت داری دارد به هیچ شهری نمی رسد مگر در آن پیروز می شود وای بر کسی که با او درگیر شود. او را هلاک می کند و همه را از بین می برد تا زمانی که پیروز شود.

ما با دوستانمان نشستیم و فکر کردیم ببینیم که این چه فردی است؟ هر چه فکر کردیم دیدیم قرائن و نشانه هایی که داده شده است به جناب عالی می خورد که قیافه های شما و قیافه های لشکر شما همان است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند. هلاکو گفت: عجب عجب، بلافاصله گفت: کاغذ و قلم بیاورید. کاغذ و قلم آوردند بعد نامه ای نوشت که بنده نجف و کربلا و حله را به این سه شخصیت بزرگوار واگذار می کنم من به همه جا می روم به جز این سه شهر که هیچ گونه مداخله ای در آن نخواهم کرد؛ فلذا مرحوم علامه می نویسد که حفظ این سه شهر از برکت پدرم بود.

«وَأَنْ تَكُونَ سَهْداً لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ» یا علی طوری باش که با دیگران از نظر دور و نزدیکی یکسان باشی همینطور که با نزدیکان خیلی خوب برخورد می کنی و اگر گاهی چیزی از تو بخواهند تا آنجایی که بتوانی کمکشان می کنی و ردشان نمی کنی و حاجتشان را برآورده می کنی با غریبه هم همینطور باش. انسان باید خیلی مایه داشته باشد که این برنامه ها را عمل کند چون عملاً ما اینطور نیستیم. در حقیقت «الْإِنْسَانُ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (1) هر کسی می داند که خودش چکاره است. این عبارتی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن اشاره دارد می خواهد نقاط ضعف ما را تذکر دهد.

«وَأَنْ لَا تَكُونَ جَبَّاراً عَنِيداً» زورگو نباش کینه ای نباش عناد نداشته باش بعضی ها در درونشان با دیگران دشمنی دارند و می خواهند زورگویی کنند حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این طوری نباشید. انسان باید خود را کنترل کند. حرف حق را نگاه کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که اگر رفتارها به حق باشد، سخن و معامله به حق باشد چه بسا خداوند در آن پیروزی قرار می دهد.

ص: 380

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ تُكْثِرَ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالدُّعَاءِ وَذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْقِيَامَةِ وَالجَنَّةِ وَالتَّارِ، وَأَنْ تُكْثِرَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَعْمَلَ بِمَا فِيهِ، وَأَنْ تَسْتَعْنِمَ الْبِرَّ وَالكِرَامَةَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ» (1)

بیاناتی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تا اینجا فرمودند بیشتر جنبه اجتماعی داشت که انسان با مردم چگونه برخورد داشته باشد. توجه ایشان روی نقاط فعل ما با دیگران بود ولی از اینجا به بعد فی الجمله بیشتر لبه تیز سخن با خود ما است که چطور باشیم؟ چه وظایفی نسبت به خود داریم تا انجام بدهیم؟

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند که ما چه کنیم که توشه بیشتری برای آخرت تهیه کنیم؟

«وَأَنْ تُكْثِرَ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالدُّعَاءِ» تسبیح خدا را زیاد بگویید، در گفتن «سبحان الله» و «لا اله الا الله» کم نگذارید. این دستور برای این است که مبادا انسان در زندگی هنگام برخورد با مشکلات، به ساحت مقدس ربوبی بی حرمتی

ص: 381

کند؛ چون ما بشر هستیم و وقتی با مشکلی در زندگی برخورد می‌کنیم شروع می‌کنیم به داد و بیداد کردن که ای خدا دیواری کوتاه تر از من گیر نیاوردی مثل اینکه من باید سنگ زیر آسیاب شوم. اینجا است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید همیشه تسبیح خدا را بگویید و ذات حضرت حق را از این حرف‌ها منزه کنید.

زیاد سبحان الله بگویید ما در نماز ذکر سبحان الله را زیاد داریم. هفده رکعت نماز واجب داریم که این جمله هفده بار در رکوع و سی و چهار بار در سجده آگاه نشده ایم. نگاه می‌کنیم باز صحبت‌هایی از دهانمان گفته می‌شود هنوز هم بیرون می‌آید که نباید گفته شود. خواسته‌هایمان را از خدا بخواهیم در دیگران نرویم این خواستن از خدا خیلی مهم است.

در تاریخ نقل کرده‌اند که حضرت عیسی (علیه السلام) طیب سیار بود. ایشان در میان پیغمبران علیهم السلام، پیغمبری بود که همیشه بارش به دوشش بود و در شهرها و بیابان‌ها رفت و آمد می‌کرد روزی در حال گذشتن از بیابانی بود که چوپانی را دید. جلو رفت و گفت: سلام علیکم احوالتان چطور است؟ چوپان گفت: علیکم السلام خوبم. حضرت (علیه السلام) پرسید: در اینجا چکار می‌کنی؟ گفت: مشغول چوپانی هستم. حضرت (علیه السلام) فرمود ای داد و بیداد. تا این حرف را زد چوپان گفت: چرا این حرف را می‌زنید؟ مگر من کار خلافی می‌کنم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: نه خلاف نمی‌کنی ولی تأسفم از این است که سرمایه‌ای را از دست داده‌ای. چوپان گفت: من چه سرمایه‌ای را از دست دادم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: سرمایه‌ای را که بالاتر از این بالاتر که عمر شریف‌ت به چوپانی سپری می‌شود اگر عمرت را به علم و درس طلبگی می‌گذراندی الان ملا بودی آخر چوپانی کردن هنر است؟

چوپان گفت: بنده شش علم را یاد گرفته ام و به آن عمل می کنم. اول اینکه، تا وقتی مال حلال داشته باشم دنبال حرام نمی روم و حلال را هم هیچ وقت خدا برایم کم نکرده است و همیشه حلال بوده و هست. من هم دنبال حلال رفتم.

دوم اینکه تا وقتی حرف راست باشد دنبال دروغ نمی روم. حرف راست هم کم نشده و همیشه هست پس چرا دنبال دروغ بروم؟

سوم اینکه تا وقتی خودم عیب دارم سراغ عیب مردم نمی روم و اول عیب خودم را برطرف می کنم بعد سراغ عیب مردم می روم. عیب من هم که تمامی ندارد، هر دفعه عیبی را برطرف می کنم باز می بینم عیب دیگری دارم.

چهارم اینکه تا وقتی خزینه خدا باشد سراغ خزینه مردم نمی روم خزینه خدا هم هیچ وقت تمامی ندارد پس چه بهتر که نانم را از خدا بخواهم.

پنجم اینکه تا وقتی خبر مرگ شیطان را نشنوم اطمینان از مکر و حيله اش ندارم هر چه هم گوش فرا دادم تا به حالا نشنیدم که یک نفر بگوید شیطان مرده است؛ پس با خود گفتم تا این بدبخت زنده است آرام نمی گیرد و ما را فریب می دهد؛ پس حواس خودم را جمع کردم.

ششم این است که تا کف پای من به بهشت نرسد اطمینان از عذاب خدا ندارم. تا این را گفت حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «و ذلك علم الاولین و الآخین» احسن به تو علم اول و آخر در همین شش مورد است که تو جمع کردی.

«وَذِكْرُ الْمَوْتِ» حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه چهل حدیث فرمودند: بیشتر به یاد مرگ باش. در روایات بیان شده است که هر کسی روزی بیست مرتبه به یاد مرگ بیافتد جزو زاهدین می شود. به یاد مرگ بودن خیلی کارها را راحت می کند. کارهایی که نباید انجام دهد ترک می کند اگر کار خلافی از ما سرزند بدانید که در آن موقع توجه به مرگ نداریم. لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان زیاد به یاد مرگ باش.

«وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْقِيَامَةِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» به فکر این باش که بعد از مرگ چه اتفاقی می خواهد برایت بیافتد فکر قیامت و بهشت و جهنم باش.

«وَ أَنْ تُكْثِرَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ تَعَمَّلَ لِمَا فِيهِ» علی جان قرائت قرآن را زیاد انجام بده و به آن عمل کن هم قرائت قرآن انجام دهید و هم به آنچه که در آن آمده است عمل کنید اگر مردم به این موعظه ها عمل کنند پایگاهشان محکم می شود و ما اجر و پاداش زیادی به آن ها می دهیم و هدایتشان می کنیم؛ پس معلوم می شود که ما به موعظه ها عمل نمی کنیم موعظه می شویم ولی عمل نمی کنیم.

«وَ أَنْ تَسَّ تَغْنِمَ الْبِرِّ وَ الْكِرَامَةَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» نیکی کردن و خدمت کردن به مؤمنین و زن های مؤمنه را غنیمت بشمار احسان کن و کرامت داشته باش. علی جان به این افراد عنایت داشته باش.

ص: 384

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

وَأَنْ تَنْظُرَ إِلَى كُلِّ مَا لَا تَرْضَى فِعْلَهُ لِنَفْسِكَ فَلَا تَفْعَلَهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنْ لَا تَمَلَّ مِنْ فِعْلِ الْخَيْرِ، وَلَا تُثَقِّلَ عَلَى أَحَدٍ إِذَا أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَأَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَكَ سَجْنًا حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكَ جَنَّةً، فَهَذِهِ أَرْبَعُونَ حَدِيثًا مِنْ اسْتِقَامَ عَلَيْهَا وَحَفِظَهَا عَنِّي مِنْ أُمَّتِي دَخَلَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَكَأَنَّ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ وَأَحَبِّهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَحَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ «التَّيِّبِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلَادِكَ رَقِيقًا» (1) (2)

در ادامه حدیث حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«وَأَنْ تَنْظُرَ إِلَى كُلِّ مَا لَا تَرْضَى فِعْلَهُ لِنَفْسِكَ فَلَا تَفْعَلَهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» این جمله هم خیلی حساس است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان هر کاری را که بدت می آید و نسبت به آن کار خشنودی و خرسندی نداری و دوست نداری آن کار در حق خودت صورت گیرد عین همین برنامه را برای دیگران داشته باش. به آن ها اذیت و آزار نرسان. اکراهی به آن ها نرسان آنچه که برای خودت می خواهی همان

ص: 385

1- سوره مبارکه نساء آیه 69.

2- بحار الأنوار، ج 2، ص 155.



را برای دیگران بخواه؛ نه اینکه برای خود چیزهای خوب را بخواهیم ولی به دیگران هر چه رسید برسد. این خیلی بد است.

«وَأَنْ لَا تَمَلَّ مِنْ فِعْلِ الْخَيْرِ» هیچ وقت از کار خیر و خوب خسته نشو. کار خیر را همیشه ادامه بده .

«وَلَا تُثْقَلْ عَلَى أَحَدٍ إِذَا أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» هیچ کار سنگینی را به دوش مردم نگذار. اینطور نباشد که مردم را به زحمت بیاندازی یا رنج بدهی. همیشه سعی تو این باشد که کار مشکل برای مردم درست نکنی اگر به کسی خدمت و محبتی کردی منت گذاری نکن ببینید چقدر اخبار و روایات در مورد محبت داشتن و خدمت کردن داریم اما مع ذلک می بینیم از آن طرف هم خدا چقدر تأکید کرده که کار خیر هر چقدر هم خیر باشد اگر منت گذاری کنید هدر می رود «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (1) چقدر خدا زیبا فرموده که صدقه های خودتان را با منت گذاری و اذیت از بین برید. گاهی پیش می آید که به کسی خدمت می کنیم و انتظاراتی از او داریم، بر فرض به او می گوئیم: من تعجب می کنم که این همه خدمت به شما کرده ام اما شما هیچ گونه برنامه ای نداشتید، که این نوعی منت است البته هر کس باید در مقابل خدمت دیگران شکر گزار و خدوم باشد.

در اینجا دو مطلب است. وظیفه شخص این است که در مقابل خدمت، محبت داشته باشد همینطور که ائمه علیهما السلام فرمودند که اگر کسی به شما خدمتی کرد شما هم به او محبت کنید اما اگر شخص محبتی نشان نداد انتظار از او نداشته باشید برای اینکه اجر آن را خدا به تو می دهد؛ علت هم این است که می فرماید: «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» صدقه برای خدا است. کسی که صدقه داد خدا طرف حساب او می شود. خداوند تبارک و تعالی است که صدقه را قبول می کند.

امام سجاد (علیه السلام) وقتی خدمتی به کسی می کرد دست خودش را می بوسید. عرض کردند: چرا دستتان را می بوسید؟ می فرمود: برای اینکه دست من به دست خدا

ص: 386

خورد؛ یعنی وقتی صدقه به فقیر داده می شود کانه به دست فقیر داده نشده است بلکه به دست خود خدا داده شده است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید صدقه را من قبول می کنم حتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) صدقه را در دستش می گذاشت تا فقیر از دست او بگیرد. اعتراض کردند که آقا چرا اینطور می کنید؟ فرمود: من در دستم می گذارم تا او از دستم بگیرد چون او دست خدا است و من دست بنده هستم.

گاهی ما با چه بی حرمتی و بی اعتنایی صدقه می دهیم اما ائمه علیهما السلام ما - قربانان بشوم - آنطور بودند که وقتی به شخص مستحقی، محبتی می کردند افتخار می کردند که چیزی به دست او داده اند. خدا می گوید که بر من منت نگذارید بلکه من باید بر تو منت بگذارم که یک چنین فردی را برای تو فرستادم. من باید منت بگذارم که به تو توفیق دادم که این صدقه را بدهی تو بر من منت می گذاری؟ دقت کنید، برگشت فرمایش به این بر می گردد که خدا باید بر ما منت بگذارد که یک چنین مستحقی را بر در خانه من فرستاد تا به او کمک کنم خدا باید منت بگذارد یا ما؟ فقیر باید بر ما منت بگذارد که خدا او را فرستاد که بلا از ما دور شود.

فرمود:

روزی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کافری را نفرین کرد اما بلائی بر سرش نیامد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: حتماً او کار خیری انجام داده است او را بیاورید. وقتی آمد بار بر دوش او را که نگاه کردند دیدند ماری در بار او است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این قاتلش بوده است ولی مثل اینکه خدمتی به بیچاره ای کرده که قدرت خدا جلوی نفرین را گرفت.

«وَأَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدِي سِجْنًا» علی جان به گونه ای باش که دنیا را برای خودت زندان بدانی .

«حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكَ جَنَّةً» تا اینکه خدا در مقابل به تو بهشت را بدهد. «الدُّنْيَا سُنُّ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» (1) واقعاً هم همینطور است. با این شرایط و روزگار با این ایمان واقعاً اینجا زندان است. اگر انسان ایمان داشته باشد و مؤمن باشد واقعاً دنیا برایش زندان است. اگر انسان با این شرایط بتواند دینش را حفظ کند،

ص: 387

---

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 363 «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

هنر کرده است. مگر زندان چه جایی است؟ آیا زندان جایی است که مرا بگیرند، ببرند و در اتاقی بگذارند و در را قفل کنند؟ یا زندان مربوط به روح است؟ وقتی روح آسایش نداشته باشد زندگی برایش زندان می شود.

«فَهَذَا مِنْ حَدِيثٍ مِنْ اسْتِقَامَ عَلَيْهَا وَحَفِظَهَا عَنِّي مِنْ أُمَّتِي دَخَلَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ» این چهل فرازی بود که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر که بر این چهل فراز استوار باشد و حفظش کند خدا او را وارد بهشت می کند؛ البته منظور از حفظ فقط این نیست که در سینه اش بگذارد بلکه باید حفظ در عمل باشد چون دستورات عملی بود. بعد فرمود که امروز کلید در بهشت را تحویلتان دادم. انداختن این کلید به دست خود شما است معطل نکنید. خوش به حال هر کسی که توفیق پیدا کند در را باز کند.

خدا به شما خیر مقدم می گوید می فرماید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (1) سلام بر شما باد وقتی وارد بهشت می شوید. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» (2) بهشتیان وقتی وارد بهشت می شوند، می گویند: خدایا تو را شکر می کنم که مرا به خانه ای بردی که دیگر بیرون نمی آیم.

«وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ وَأَحَبِّهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» او محبوب ترین بندگان و فاضل ترین فاضلان است؛ البته با عبارت افضل الناس غرور ما را نگیرد. ما از همه بالاتر نیستیم انتظار این را هم نداشته باشیم؛ پس افضل الناس از چه کسی؟  
«بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ» آن ها از ما بالاتر هستند.

«وَ حَشْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ «النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) این نعمت را نصیب همه ما بگردان.

ص: 388

---

1- سوره مبارکه زمر آیه 73 «سلام بر شما گوارایتان باد این نعمت ها داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید».

2- سوره مبارکه فاطر، آیه 34 «حمد و ستایش برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت. پروردگار ما آمرزنده و سپاس گزار است»

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

